CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Y/17

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Y/17

Y/17

5168

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

تمام سپه دار کون و مکان * که هیچ تو شکست آید در حکم آن * بلطف گونه رحم در روز جنگ * بروی دلیران براکند رنگ

بشمشیر مردان آرام جو * بسر پنجه گوکان درآورد گو * ز سر کشتن پان بیمرد و نهنگ * بجا انگشت و خوش صرف هر نالان جنگ

ز فضلش سپاهی سپه دار شد * ابر بصر فوج سپه دار شد

زهی ولاوری که بیرو از تابان معرکه حقیقت بلطف کنایی جلالتش نوافت الکار و خهی فاوری که مبارزان عرصه
موفقت باجاه سپهر بدکمالش پایه قرار اکنده جل شانه و عم نواله و درود تا بحد وغا ارغا بلکه ربا
نثار مرقدان شهسوار مصاف بوستین که ایته قدس لولاک لما ورشان کلام ادرش و تحفت بحد خاص
از تکلف بیمنت تحفه بارگاه آن سیه لامکان که اول ما خلق الله نوری جلوه شمع جمال ایمدالما بجلبید

خیابان

خیابانان این گلستان احمد جاوید محل متخلص شادان بن شیخ کرامی قوم کایته سکنهٔ شاکن خطهٔ پاک بالکرام شعله
گلهای نو که نقش بندگی آستان فیض نشان این حاتم عصر رستم زمان بذله سنج نکته دان فرین پرور صاحب ایمان مورد
اعطاف الهی مصدر عنایات نامتناهی شهسوار عرصهٔ شجاعت یکه تاز مضمار بسالت فریدون فر دارا شوکت سلیمان حشمت
جمشید حشمت مهر سپهر کامگاری اختر برج نامداری دوحهٔ گلزار دشمن گداز صدرنشین چارپالش تجمل مسند
نشین حزم گل گلستان مروت شمع شبستان فتوت رافع اعلام دین و شرع مبین هادم بنیان کفر و بدع
چشمهٔ جود و سخا منبع مهر و وفا منصف عدل گستر عادل انصاف پرور زبدهٔ خوانین بلند مکان نواب امیر الدوله
محمد امیر خان بهادر دام اقباله که مصدر دوام حشمته بر صحن ارادت دارد و از مدت دوازده ساله للالله نایب
منشیگری و پیشدستی را به صاحب مکرم فیاض انام رای دانا رام خلف الصدق رای صاحب بیلاس باشی
راجی به حسب رای شنه سعادت بیندار حسب الاشارت بالبشارت آن امیر حلقه بنام آوردن گفته فقیر
سر و آن جستجو این کتاب که متضمن شرح حال است مامور دیده و باعث تسوید بر تالیف این نسخه آنکه
صاحبزادهٔ بلند اراده رفیع المنزلت عالی حسب خوشگل رموز نکته و اسلوب قبله سنج علم معانی ثمرهٔ درخت
ایمان وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر خلف الصدق آن امیر کشور اکثر اوقات به تمهید خدمت این مقدمه و
ترقیم این رساله کمال ترغیب میفرمودند در حالی که این رباعی فقیر از آن سبب به ترتیب نمود رباعی
شد این نسخهٔ شرح حال انیس * که […] یادگار * تا لعل گفته سال تاریخش * یادگار امیر سالار است

چون داخله الکتری از سرداران ملک که در وقت فوج کشی دیگ کسری ها هم عصران امیر بودند درین کتاب مندرج است لهذا
تشریح حال شان مجملا درین کتاب مقالات افتاده اکثر خیرخواهی خود از تشریح حال آن امیر بود لیکن بیشتر کی را از
آن درگذشتن محض تفحص کتاب دانسته وقت مدعا مقید نگشته باب دوم برخی از سوانح سرگذشت افغانان
بقدر مناسب حال مندرج گشته و کتاب هذا بچهار باب که چون چهار بهار است و این اجزا ابیات جزایران مهذب گشته بنام
موسوم گردانیده و در هر مقام بزم و رزم اشعار نظم طبع زاد خود حسب حال ذکر نموده مطلب و اسکات بیان نموده نظم
یکی باب در تشریح حال شاه تخت ز عهد بزرگان نقش کردم درست دوم شرح حال سران دگر که بودند هم عصران نامور
سیوم شرح احوال کارزار ز فتح و شکست و دگر کار و بار چهارم به تشریح صلح و شکست به تنظیم ملک و دگر بند و بست
به توفیق رفیق گشت و انجام خواهش از همکن [illegible] بفعل آمده نظم شده گلشن چو بی آراسته بگلهای مضمون [illegible] خواسته
بهار چهار است هر چهار باب بود گلشن بحر آن این کتاب امید از بزرگ سخندان چو بی رشک و قبح سخنان صحیح نفس است
که چون گلگشت خیابان این چمن فرمایند و گلی عبارت بیرنگ بو می محاوره دریابند بعین عنایت از خطای
این گل چین گلشن سخن سنجان درگذرند و لطف اصلاح در آن مبذول فرمایند نظم طمع دارم که گر مرد سخندان
نماید بحرم سیر این گلستان گل معنی بدامان دل آرد بخار عیب چون پی کف نگارد گل مضمون اگر بیرنگ بیند
رسیر این چمن ازین بچیند ز روی صلاح خود شکارد بنای چنگ بر گلشن برآرد بحاکم سر برهان [illegible] دعا بلند

نخواند حرف سیه پیرت حد ارا باب اول در [illegible] داستان وجنبانی قوم افغانان از ابتدای افزایش سلسله این قوم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

چون سید البشر ایشان اسیر از قوم افغانست و این کتاب **بیان آنکه سلسلهٔ نسب اجداد ایشان بکه می پیوندد**

متضمن بشرح حال اوست معهذا تحریر سلسلهٔ نسب این طایفه از ابتدای حال که از کدام کس اخراجست
و کدام کس منتهی میشود درین کتاب جزو از اقسام و خلاصهٔ این احوال از روی تواریخ مثل مؤلف و مخزن افغانی
که احوال طبقه لودیه و سوریه مسند آرای سلطنت هندوستان بوده آند و به تشریح مشروح نوشته است و منتخب جسته
و نیز از تواریخ جهان کشا و صحیح الانساب و شجره مزید عبارت آورده بقدر مناسب مقام بقید تحریر آورده و آنکه
سلسلهٔ قوم افغانان اول از کسیکه ابتدا شده او ملک طالوت بوده است و ملک طالوت از قوم بنی اسرائیل پادشاه
بزرگ برگزیده صفات بود **عربی** کما قال الله تعالی و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت
ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من
المال قال ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم والله یؤتی ملکه
من یشاء والله واسع علیم کما قال الله تعالی الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل
من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله
از ملک طالوت دو پسر بودند یکی را نام برخیا و دیگری را ارمیا نام بود چون حضرت داود علیه السلام
بعد از ملک طالوت پادشاه بنی اسرائیل شد این دو پسر را بترتیب فرموده بمراتب عظمی رسانید و بعد
از داود علیه السلام که نوبت سلطنت به سلیمان علیه السلام رسید ارمیا را پسری شد افغنه نام و از برخیا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اصف نام پسر بوجود آمد و مرتبهٔ وزارت یافت و افغنه بن ارمیا در امور سلطنت مختار گردید چنانچه قوم افغان
از اولاد او هستند و ایمان آوردن ایشان بر دست آخر الزمان بر شیوه ایست که خالد بن ولید را که صحابی
آنحضرت بود از بنی افغان میشمردند و اکثر ارباب شهرت قول اند که ولید از جملهٔ اهل قریش است و
از اهل قریش برای آن میگویند که عبد الشمس چهار دری ولید بود و او شوکت و حشمت بسیار داشت لیکن نسبت او
اشتهار یافت و گرنه فی الحقیقت بنی اسرائیل است بالجمله چون آوازه سماع جمال آنحضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم پرتو انداز فرق جهانیان گردید و خالد بشرف دین محمدی مشرف شد و از اطراف و
اکناف مجسم اصناف خلایق رجوع آمده همگی همت بران مصروف کردند که از پرتو نور محمدی راه
اسلام دریابند و در آنوقت خالد مسطور به بنی افغان که در آن هنگام در کوهستان نواحی غور و ملک روه
از زمان بخت نصر که اخراج بنی اسرائیل از ملک شام کرده بود مسکن داشتند مکتوبی فرستاده از بعثت
آخر الزمان اعلام نمود بنی افغان معه چند کس و سایر الطوایف متوجه مدینه شدند و شرف کلام
آنکه بزرگ جماعت افغانیه قیس نام بود و که سلسلهٔ نسب او به سی و هفت واسطه به ملک طالوت و به چهل و پنج واسطه
ابراهیم خلیل الله و به شصت و سه واسطه بحضرت آدم میرسد صاحب مجمع الانساب بر این توجیه
ایراد می نماید شجرهٔ قیس عبد الرشید که بخطاب پتهان اشتهار دارد بدین تفصیل است قیس بن
عیص بن سلول بن عتبه بن نعیم بن مره بن خلند بن سکندر بن زمان بن یمک بن بهلول بن قالم بن فارود بن

اسم

اسم بن بهلول بن کرم بن جمال بن عبدالله بن مصهالی بن قیس بن عیلم بن اسموئیل بن هارون بن قمردو
بن الی بن صلت بن طلیل بن نوی بن عالم بن تارح بن ازرند بن مندول بن سلیم بن افغنه بن ارمیا
بن سارول الملقب بملک طالوت بن قیس بن محسه بن عیص بن روابیل بن یهود بن مهتر یعقوب اسرائیل
بن مهتر اسحق بن مهتر ابراهیم بن تارخ که او را آذر میگویند بن ناحور بن سروغ بن ساروغ بن نوح بن لمک
بن متوسلخ بن مهتر ادریس بن برد بن مهلائیل بن انوش بن مهتر شیث علیه السلام ابن مهتر آدم علیه السلام
القصه قیس وان جماعت بنی افغنه بعد از وصول مدینه بدلالت خالد بملازمت آنحضرت مشرف شد و بدولت
دین شعار گردید وان سرور بانواع مهربانی نوازش فرموده اسم بزرگی رسید بعد ازان فرمود قیس اسمی ا
عبرانی و ما عرب ایم از روی کرم قیس را عبدالرشید نام نهاده فرمود که شما از اولاد ملک طالوت هستند
و او را حق تعالی در قرآن مجید بخطاب ملکی یاد کرده پس اولی و انسب آنست که شما نیز مردم ملک میگفته باشید
چون آنحضرت از جهت فتح مکه عزیمت فرمود عبدالرشید را با جمعی از بنی اسرائیل همراه خالد تعین فرموده
آنروز از ایشان کارها ترددی بظهور آمد چنانکه هفتاد کس از کفار بدست عبدالرشید بقتل رسید و دران روز
بزبان آنسرور جاری میشد که حق تعالی از نسل این مرد سلسله عظیم پیدا خواهد کرد که در باب استحکام دین
بر جمیع طبقات راجح خواهد بود که مرا مهتر جبرئیل خبردار گردانیده که استحکام انجام کار ایشان مانند چوبیست که در آب
چوب بسیار جاری باشد شباهت نموده عبدالرشید را بنام بتهان مخاطب فرمود و آنان از روز این لفظ مستعمل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شده رفته رفته به پتهان قرار یافت بنابر فرموده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این قوم در دین کشان
و زاهدان و اولیای صاحب دقال بظهور آمدند القصه عبدالرشید را سرور کائنات رخصت فرمود تا بر آب مجاز در
دریاهای غور و کوهستان رفته احکام شریعت تلقین نماید و کفار آن ملک را به اسلام دلالت فرماید و نیز عبدالرشید
مخاطب به پتهان در سنه احد و اربعین من الهجره وفات یافت و مدت او هشتاد و هفت سال بود اگر چه این خبر
با حادیث ثابت نیست اما در بعضی تواریخ مرقوم است چنانچه روایت دیگر قبل از این در شان آنحضرت
با در بیسه و نشانه تسیرون سفر بالوا ارضا که شیخ علی الاغزنوی رسانداین و از نیز مهمن تقسیم است والله
اعلم بالصواب القصه این طبقه روز بروز در ترقی بود و عبدالرشید پتهان را حقتعالی سه پسر کرامت فرمود
یکی سربنی دوم را بتن سیوم غرغشت نام نهاد و از هر یکی اولاد و احفاد چندان بظهور آمد که ما فوق آن متصور نباشد
چنانچه ظاهر است عنایت را چه بیان سربنی را دو پسر شد خرشبون و سرجون و خرشبون را پسر شد
کند جمند کاسی کیت و از سرجون را دو پسر شد تحور او شی و شیجا و ... از کند چهار پسر و از ... تبر کلانیا
و کلنانی عمر و یوسف زی چنانچه عمر بن شیجا را یک پسر شد مند نام او دختر یوسف زی عمر چو دیلد
خواستگاری نمود و از آن سبب او را هم یوسف زی میگویند و یوسف بن شیجا را دو پسر شد یکی را نام خود لو
رایی کرد دوم را مند نام نهاد و از یوسف بن ... چهار پسر شد الیاس و اکو و ملهی و عیسی و الیاس را سه پسر شد سالار و
اسی دگدا **قطعه** بیا مطربا ای بادی راستانها بگو بی حقیقت قرار جهانها رسیر کرده با خوش برایم زجو قش رسم پرستم مرا از

ازخولی

از خویش بیش * ز صحرای غفلت برآییم بیرون * بباغ حقیقت بسیم اندرون * ز گلهای مطلب کنیم جیب پر

فشانیم از درج و جان لعل و در * ختامیم بیان سخن گذشت ایشیر * به یابد از و بهره برنا و پیر * داستان امدن جد بزرگواران

والا دودمان از ولایت روه بهندوستان تا وبیان اقلیم سخن بنا بی مسافر مرغزار این راه داستان ممالک بیدین

آورده اند که در عهد جلوس محمد شاه بادشاه غازی مسمی طالع خان بن کالیخان قوم افغان بنیروال سالارزی

که جد بزرگواران ابن بوده نسبت او تا سالارزی نه واسطه بدین طریق میرسد که طالع خان بن کالیخان بن مولا خان

بن سید علیخان بن فتح خان بن الهداد خان بن یوسف خان بن شکره خان بن ملهی خان ابن سالارزی

موضع جوبر که در ملک بنیروال واقع است بهندوستان امده و در سرای ترینه متصل شهر سنبهل متعلقه ضلع

کتهیر توطن گزید و کیفیتش چنان است که طالع خان مغفور در وقتیکه بهندوستان امده در انوقت محمد شاه بادشاه

بر سریر سلطنت دهلی فرمانروا بود خان مغفور بخدمتگاری زمان خان جمعدار وجیشداری افغانان دیگر در ضلع

کتهر نایب ناجیت سنگه وفادار بر تعلقه در انضلع که مهم و کاری از درانجیش می امد بر زی تا بشیمه جنگ متعرض شده

و بحیده انصرام پیش قدمه ذمه همت خود گرفته سرانجام کار مینمود و بمرحمت علی محمد خان افغان که در انضلع عروج ترقی

یافت خان مغفور شامل لشکر مینماند وقتیکه فوج محمد شاه بادشاه بر علی محمد خان بمقام بنگره متصل شهر انوله

متعلقه ضلع کتهیر مهم نمود در انوقت از اتفاقات آن بزرگوار بمحاصره درامده و در یک حویلی انجا مع یک خدمتگار

محصور گشت و تا هشت روز از و ضرب بندوق یکی بدست آن بزرگوار و دومی بدست خدمتگار بود از فوج بادشاهی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مقابله و ارنست نبود هیبت روزی که از آنجا مراد پادشاه به بدرحوالت شد و دلیرش که تن شهنشاه هیبت و وزارت لشکر پادشاهی
حک نموده مهابت راضی شد و خواست که در سلک ملازمان خاص منسلک گرداند شیدان عالی همت بهیچ گونه قبول
نکرد و لیعهد جنیدی علی محمد خان وفات یافت پسران بزرگوار هم ودیعت حیات سپرده محمد حیات خان خلف الصدق الصالح
خاندان بعمر خورد سالی بود و بعد بشوخی خدا بخش خان نامی افغان که مختار الملک گردید بر ریاست حق الحمد بر بزرگوار
او را نوکر نسبتی خود داشت بعد جنیدی که خدا بخش خان فوت کرد و ریاست ضلع کیتهر از قبضه افغانان برآمد رفت محمد حیات
خان در سرای ترینه که ولادت گاه او بود باز آمده و بسبکی خدمت و نوکری دیگری بر خود گوارا ناساخته تجلیت
شیخ صاحب نموده صفات برگزیده اوقات بسنه آرای محفل حقیقت سجاده نشین بزم معرفت شیخ یحیی صاحب
قدس الله سره و خانصاحب غلام محی الدین خان و دیگر روسای انجا رابطه اتحاد و دوستی مستحکم نموده بعیش
زمین املاک دیگر بمقتضای مردانگی و باحسن حیات بخوبی گذاره نمود از انکه این بزرگوار در فن علم سیاق
و علم هندسه و نجوم و شاستری خوانی و جمیع علوم نکته دانی یگانه آفاق بود و در همه آنها تمام داشت ۱۹ داستان

تولد شدن اشرف المنزلت درمسکوی مراد محمد حیات خان بحر رحمت و رسیدن بسن المعروف

از آنجا که دوره چرخ
در هر چرخ سطح زمین را از مقدم صاحب اقبالی خالی نمیدارد و گردش افلاک در هر گردش فرخنده اختری را از طلوع
بلند اختری بیرونق نمیگذارد و در سنه یکهزار یکصد هشتاد و دو هجری که سعادت بخت درگردید آن خجسته بیرج
برج نامداری و مهر سپهر کام کاری از مطلع ولادت در مسکوی آبا و اجدادی خانصاحب محمد حیات خان قدس الله سره

رحمت

به بخت فرخنده والدین حمیده معظمه چو اختری که ز برج شرف عیان گردد قدم وجود بلا برجهٔ شهود گذاشته
بستان مراد والدین بطلع نور جمال با کمال منور گردانید و صیت شادی به آوازهٔ مبارکبادی در گنبد دوار پیچید
و جهانیان را مژدهٔ اقبال امید بار و مراد گردید پدر بزرگوار آن کوکب حدیقهٔ اقبال را در مهد عاطفت پرورش داده شبانه
روز از دیدار لقای فرحت افزایش مسرور و بهره‌مند می‌بودند و به پرورشش از جان می‌کوشیدند چون سن شریف آن گوهر تاج تخت
یاری به هفت ساله رسیده با طفلان هم عمر و کودکان هم سن به لهو و لعب اشتغال می‌یافت گاهی با یاران از شهر
در باغ گشت و زراعت حاصل مراد میرسید و گاهی تماشای باغ گل نظاره می‌نمود چو آنکه از اختر بخت شعاع اقبال
از چهره‌اش طلوع داشت طفلان هم عمر شبانه روز در لعب بازی شامل او بوده بامر رضای خاطرش
بدل و جان می‌کوشیدند و هر روزه روزینه خرمهره‌ها می‌یافتند گاهی الحب اقبالش بر سیدی آن ... زه
بوده چنانکه همه دوستش کمر بسته بجلوس شاهی و شوکت فرمانروائی روان گشتند و کسی را بعهدهٔ چوبداری و کسی را
بعهدهٔ نقیبی با هم مقرر کرده بهمین طور بسر می‌بردند الحاصل همت تا آنکه زر نقد از خانهٔ سرکار روزینه نقدی بطفلان میداد
و هرگاه زر نقد بدست نمی‌افتاد اجناس حلوه وغیره همه را خورسند می‌ساخت و هر چند پدر بزرگوار بمحافظت احوال او از راه محبت می‌کرد
و میگفت که از دست تو هیچ سروسامانی نبود و کار و بار خود را بدستور جاری میداشت بنظر بیاد خدا حقیقت ...
و مدتی که همیان پاکباز شاه که در این ایام گوشهٔ عبادت نشسته همواره بیاد الهی مشغول و مدام جام سرشاری
بلکه معرفت بود از بیماری و شعاع از جمیع حالات امیر شاه بوده خبر بوده از غایت شفقت مهربانی امیر شاه به

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خوردن نشاید گفت که تو دو دو هزار خرابی که نوشیدن این معنی فرود سواد عبارت از شیر شمیده گفت که اول حضرت خواهم رفت انجام
نوشیدن باده معرفت کوزه می که بنیش خود میسر است اول خود باین امر بخشیدن حکم کشتی داد چون این امر مقتضای خوردن
سیاه از لذت آنمی معصوم آشنا نبود بمجرد طلب چشانیدن آن کوزه و در یافت مذاق شراب آن کوزه را بر زمین انداخته
بجانب فهم ناکی بر خاست و کلمات سخت و خشم آلود ابرات دروغش حقیقت کیش بر زبان راند الصاحب کمال فرموده که ای
پیغمبر من ترا آبحیات مراد بخشیده بودم حیف که جام ابدیت لبریز باده مراد دیگر دید که ازین جام باده باشتی هر قدر
که در مقسوم تو بود بهره یافتی آن امیر در آن ایام خورد سال کلام الصاحب کمال را گاهی بدریافت و آن را بسهل الحصول
پنداشت چون نهال عمرش بار در جوانی گردید و سبزه خط بالای لب و سبز بحرف همتش تحریک آمد و شوق جهان
گردی با بر دلش کمند همت گرفت ازین شهباز همت او در وقت حصول قوت و بال بگوشه آشیان نشیند و شهپر ترف
بنهاد و هنگام حصول قوت و بال و رسیخ غار لبریز شد چون شوق زیاده از حد گذشت پدر را بر اراده خاطر مطلع ساخت
و استدعای رخصت نمود والد بزرگ با لفتی که داشت که از شهامت جبلت آن امیر رخصت نداد و در راضی نشد
ناچار الصاحب اراده سیر فضای دهر از خانه برآمد و یکباره تا الکه و مرتبه تا تبریز شامل فوج غلام خان
بسیر و بلاش روزگار بیرون آورد لیکن اوج طالعش که منحصر بر وقت بود بسی و ترددش کاری نکشود و آخر شش بخاری آن
سپهر اقبال گذشت که هر چند در باطن رو و چون اوراق صحیفه پریشان گردیدم و بستن بر سر صدر مدد بکلام
برات مدعایم بحکم نشانیده چرخ بدر فحاشی بازی فرادم بجان ناکامی رسانیده بهار هر که کمال تشمیر توکل

برهان جان بسته راه وطن بسر کنیم و پدر بزرگوار را که مدتی است از گریه چشم سفید دارد و تلخ بستر یاسهم نقش دانم

که آن بزرگوار بسر الفت دوست نوازش بر دارد و بر عذار رخصت و فتح تاج مراد بر سر نهم و سرخروئی جاوید حاصل

کنم الحاصل این اراده مکنون خاطر رخشنده تو نمیست وطن پرورد خشت و دیده پدر و مادر را بدیدار لقای فرحت افزای خود

منور ساخت و چندی به وطن پیغام گزید داستان رخصت خواستن آقا بابا از پدر بزرگوار و رضا دادن آن ستوده صفات

۱۴

در رسیدن در ضلع گجرات در آغاز سال بستم مطابق سنه یکهزار و دو صد و دو هجری در عهد بادشاه عالمگیر خلد الله

ملکه بعلت القضائی سالی از مدت معذور بی چشم آنحضرت از دست غلام قادرخان افغان آن مهر سپهر نامداری با

اراده سپه سالاری گرمی همت برهان جان جست بسته از پدر بزرگوار رخصت خواست و استمداد دعا نمود آن بزرگوار

چون آثار شجاعت از ناصیه حال آن بلند اقبال مشاهده نمود و از برج خانه شبی اختر کی حادثه بدرجه کمال

معاینه فرمود ناچار بسفر رضا داد و چندار ا بحفاظتش یار نمود و الغرض اراده از درون خانه برآمده بیرون قلعه جنید به

جاده پیمایی قرو گرویه در اثنا راه رفیقان دیگر با وی ملحق شدند چون کاربرداران قضا و قدر از روز اول

حرف سرداری بجانبش در دفتر روزگار نوشته بودند رفیقان مذکور بهمان لیاقت ناملائمی از راه مطابقه

آن امیر را بلقب جمعداری ملقب کردند و در عالم سفر خدمتش را سعادت اخر خود میدانستند الحاصل بعد طی منازل

و مراحل در بلده مهار رسید چون در آنجا نوکاه داشت سپاه در گیتو دو بابی متعلقه سرکار سندهیه بهنیت این امیر

معه جوانان همراهی که قریب چهل تن فراهم شده بودند همیش نگاه نمود و در باشی حسب این امیر را بواسطه صغیر سن

گذشتی که از انجا بفاصله هفت کروه بود رفته هیره نموده و پانزده لک روپیه پیش آمدن ایام رمضان در انجا

مقام داشت روزی آن امیر از حضرت مذکور گفت که شما بانصرام کاری که بار داشته اند احوالی آن اظهار

نمایند که حتی الوسع امکان سعی و جهد نموده بانصرام آن بپردازم حضرت مذکور گفت که از طرف کابل گوار مجیده

گرفتن چهارم حصه محصل صورت اگر بر آن دشمن است و حالا اگر بر آن بر بدیم کم روزی بت در دادن آن بعذر

سپارند و نمیدهند آن امیر گفت که همین شب از اینجا کوچ نمایید ان شاء الله تعالی انصرام کار شما کرده خواهم داد

حضرت مذکور گفت که ازین جمعیت قلیل چه کار میکشاید آن امیر گفت که فتح خداداد مرکم و بیش جمعیت منحصر

نیست مناسب همین است که کوچ نمایید بفضل خدا همین قدر جمعیت مدعا حاصل خواهد شد چنانچه وقت شب

کوچ نمائید و وکری شب پانزده متصل شهر صورت بفاصله یکنیم کروه رسیده در پناه کشت زار جوار که از دوم

قد بلند تر بود و بمصلحت اینکه احوال قلیل الجمعی بر حریف ظاهر نشود در مجمعیت نمایند مردم سپاه را حکم فرمود آمدن داد

بجمعیت سواران و همراهی حضرت مذکور که همگی یکصد سوار باشد فرمود که هر یک نیزه بدست گرفته بر دروازه شهر السادات

باشند و وقت افتتاح دروازه که فتح الباب مقصود عبارت از آنست هر مردم شهر را که الوقت برابر خورند نیزه

را همدیگر زخمی خسته بسازایند همگنان حکم آن امیر آگاه شده کرده تمجیان کردند و نسیاری کسان را وقت

آمدن از دروازه شهر مجروح خسته بسازایند چون این خبر بصاحب لشکر متعینه کار رسید جمعیت و بلخون از شهر برآمد

و برکناره راستین حضرت فرستاده پیغام نمود که اینقدر مصادر فساد و لوده نکبت بلحیت حضرت مذکور گفت که من چهارم

خود میخواهم

خود میخواهیم صاحب مذکور گفت که درینجا متصل رستم باغ که قریب شهر است دیره سازند فیمابینش تا رده هوا
شدن امیر حسب پرده داری جمعیت بحکمت محلی جمع مردمان را اندرون باغ دیره کشا بیند و بالا کنیزکه مرد
سواران همراهی بود یا رجه بسته نظر نشان دران باغ تماشای تماشاهای دیگر علیم نمود خود یکسان صد و ده مهم بندبست
مذکور بیرون باغ روبکاری سوال جواب از وکیلان انگریز گذاشت چنانچه وکیلان مذکور که برای سوال جواب آمده شد
داشتند به بسیاری انشان که دلالت بر انبوه کثرت است و جمعیت عسکر مخوف گشته معامله سه ساله چهارم که باقی
بود بیباق کردند بندبست مذکور ز چهارم بعرض وصول آورده کوچ کرده وان امیر لهور رخصت داده وان امیر از انجا
بهزاره کوکن رفت و چون مسند نشین توکل و تسلیم بود اندیشه خرج فردا نمیداشت و ازینجهت دران ایام عطلی در
تکلیف بود و بسیاری مردم همراهیش متفرق شده رفتند و همگی چهل پنجاه کس نزد این امیر ماندند القصه چون اصحابان
و خران در کوکن ابد انبرور از اتفاقات وقت نزد ان امیر و همراهیانش یکسر مهره ی تاتی نمود که تدبیر قوت نمایند
ناچار رفیقی از همراهیانش گفت که امروز چیزی نزد کسی نیست که تدبیر خوردنی شود من دستار خود را خود متفرق فروشم
تدبیر طعام یاران بکنیم یاری انکس دستار خود گرفته در بازار آمد و بقیمت یکروپیه و چهار آنه بفروخت و از ان چهار آنه
را افیون و یکروپیه را نخود خریده پیش یاران نهاد وان امیر افیون را باب آمیخته بهر یک تقسیم کرد و خود دران شب بهمان
طور گذاره نمود و صبح ان از انجا کوچیده در شیرنگ که بگلشن اباد موسوم است رسید بیان الحکایه مسافر
دوست بود تا یک هفته رسم مهمانداری بجا آوردند در ینضمن شیخ بندبست که از طرف انگریز صوبه دار انجا بود

بکار ماه بنیس و نوکر داشت و ایام برسکال در انجا ملی شد مقارن آنحال بار و شنکر نامی پندت که از طرف سمت

پیشوا بصوبه داری لومیت بحیار علاقه مالوه مقرر شده بود وارد انجا شد و ان امیر را نگاهداشته همراه خود در لومیت

بحیار برد و تا مدت یکسال ان امیر نزد او نوکر ماند درین ایام کمرجد خان برادر خورد ان امیر که از حرم بود بواسطه عدم

دریافت خبر خیریت ان امیر بیقرار از خانه برامده تفحص مینمود و باستماع خبر استقامت ان امیر در مقام مسطور آمده

ملاقی شد من بعد ان امیر از انجا بر خاسته روانه بهوپال گردید

داستان رسیدن آن صاحب اقبال در بهوپال

چون کارگزاران قضا و قدر خروج بخشش از مکان بهوپال ثبت کرده بودند در سنه یکهزار و صد [illegible] هجری در روسکه

چهوتی خان نامی حیله نواب حیات محمد خان والی بهوپال دولت حیات سپرده بود امیر محمد خان پسر چهیته مرحوم

عنان اختیار کار انجا در قبضه اقتدار داشت در بهوپال رسیده در از امیر محمد خان پسر چهوتی خان مرحوم ملازمت

نمود و چون فیما بین او و غوث محمد خان خلف نواب حیات محمد خان والی بهوپال مخالفت در میان آمده بود

امیر محمد خان مذکور ان امیر را بجمعیت سه صد کس که در ان وقت همراه داشت نوکر داشت و تا یکماه ان امیر نوکر او بود

در ینضمن فیما بین غوث محمد خان و امیر محمد خان نزاع بکمال گردید و غوث محمد خان تمامی افواج اعدا اسکنه با

خود ساز کرده امید و ترددی امیر محمد خان بخبر از نواب خان و در انجان رسالدار ملازم سرکار والی بهوپال که

باندیشه جان خود از غوث محمد خان بموافقت کردن نتوانستند جمعی دیگر نمانده و اختیار شهر بهوپال از

قبضه اختیارش بدر رفت ناچار در قلعه فتح گڑه که متصل شهر است امیر محمد خان پناه گرفت و در حویلی غوث

محمد خان

محمد خان در آنوقت آن امیر را بعزت خود کشید و طمع زر داد و لیکن آن امیر اصلا ایستاده نشد که نوائجان قدرای آن
ازان امیر سپاه خود جسته بود بعد از عزت بیگ افغانی از معاونت شان پهلو تهی کردن شانان خویش نمیتوانست
ندانسته نوکری عزت محمد خان قبول نکرده و شش یک جانب افغانان مذکور مانده به سبب نیکی خود اهمال را از
ان مهلکه بر آورده همراه احمد خان برادر خود بحضور بریدار آنده و او خود جریده با معدودی چند بجهت کاری که
بیچاره باز آمد قضا را در همان شب در آنجا که افغانه و اندک زخم سپاهی مبارک رسید آخر شب از آنجا باز در
آمد در سر حصه عزت محمد خان صدر نشین آنجا شد و در آن هنگام رای همت رای ساکن بالکرام که از عهد جمولی خان
از مدت ده ساله بعلاقه ستوفی گری در آن سرکار نوکر بود و بعد فوت خان مذکور از طرف نواب حیات محمد
خان بخطاب راجگی سرفراز گشته مختار کار و بار آنجا داشت آن امیر را امیر موصوف ملاقات نموده احوال خود
ظاهر نمود و رای موصوف بواسطه قرب الوطنی که در میان داشت خواست که آن امیر را مختار فوج آنجا کرداند محبت تعلیم
بیش آمده گفت که چون ما و شما در یک ملک قریب الوطن ایم میخواهیم که مختاری فوج اینجا بنام شما مقرر شود
چنانچه آن امیر را موصوف خود از عزت محمد خان ملاقات کنانید عزت محمد خان بان امیر گفت که شما مرد
خانه جنگ و همان هستید که نوائجان و در آنجا ملازمان ما را که لکو کهار و به خورد و برد کردید نمواخت
خود برآورده واداند زینهار شما را نوکر نخواهیم داد و نیز عزت محمد خان چه در دل اندیشه این بود که این امیر قریب
الوطن ست مبادا وقتی یافته مثل نوائجان و در اینجا انحراف کند الحاصل آن امیر مایوس شده بدیره خود

نخواهد رای همت رای اران امیر گفت که ما عروج شما بواسطه هم وطنی میخواستیم لیکن لاچار که ریسمان اینجا بهبود یا
و شما میخواهند شد ورود واران است که هیچ که با همت سبکی ما باشد ترقی نماید و از بخت اسباب وقت ورسیدن ایدن
کاهی بسته می بمیکشد و ببرید ابتیع که گذاره خود نمی بینم اراده دارم که از منکار پهلوتهی کردانم چنانچه را بموقوف
از بجیده مختاری انجا و املاک گروه گشت و بحیث محمد خان و میرزا خان و سلطان خان جمله خود را مختار کار
ریاست کرد اند در انوقت آن امیر رومی مستند بوی خاوند حقیقی آورده گفته بود که درویش خدا رسید در وقت
الهی از جبین صفا کیش لمعان ظهور داشت بحکم خدا وارد وقت گردید و از آن امیر سائل شد در انجا لت درکیسه
مرادان گنجه دار نوکل که سوای یک بیستم درم حاضر بود فوراً بدست خدمتکار پیش القصه کمال در ستاه الحذا
ریش روشن ضمیر چون بحرف بلند همه از صحیح حال آن امیر خواند و اعتقاد همه قیمت گشت او در باطن درنا فست حتی
تیغ جمید بستی را حواله خدمتکاران نموده فرمود که ریاست طرف خدا تعالی با فا انوار ازانی داشته این هر سه
جهری یا بوده ببرید مرده اگاه کرد و آن خدمتکار پیش آن امیر آمده از مرده حال که از زبان درویش صاحب کمال
شنیده بود الحاصل خدمت آن امیر را که اعتقاد سخن درویشان بیشتر بود سخن آن درویش بالتصدیق باور داشت و شنیدم
دیگر از رفیقان گرفته معقب القصه کمال دوید و دست بسته عرض نمود که این شنیدم دیگر حاضر هست حصه چهارم هم
باقی باشد آن روشن ضمیر فرمود که حالا انوقت اجابت دعا در گذشت برو بهمین قدر خورسند باش آن امیر باز آمده
در دو سه گشت عرصه نگذشته بود که بخوشی محمد خان بقصد اشرفی برای خرج آن امیر فرستاده بنوعیکه بنام نوکری وارد

آن ایام

این امیر کرفت و بخیال نمود که انهمه آثار برکت سخن درویش است که بنا بر دعای او الله تعالی روزی برین مخلوق
خسته العوض رفت صبح غیرت محمد خان این امیر را طلبید و معرفت محمد امان خان جیله نوکر داشت و در انوقت فیض الله خان
جنکی کس دیکر نیست در نوکران این امیر خواهد امد در این سرکار نوکر بود چون بعد از ان ایام فوج با کپور واله قلعه بسنک
اباد متعلقه پهوپال را که از پهوپال بفاصله سه کروه انطرف دریای نربدا واقع است محاصره داشت و فاقه مردم حصار
بجهت تنگی راه برآمد غله بسه و وزده بوده اینطرف دریا هم جبار بنج هزار سوار برای سد راه خلق کومک و امداد محصوران
متعین داشت و بجلکسی زار سرداران افواج پهوپال برای امداد محصوران این حصار بنود از بجهت غیرت محمد
خان بنابر جرات و بیباکی این امیر که مشهور و معروف و بچشم خود دیده بود این امیر را برای امداد محصوران الحصار
فرستاد این امیر بمعیت سه صد سوار و پیاده شبا شب از انجا روانه شده اینطرف دریا بفاصله نیم کروه از لب
این بحر که سواران حریف بضابطه انجا مامور بودند در راه عبور مردم کومک سد و داشتند در رسید و چونکه وقت شب بود
تنها جهت تجسس احوال غفلت و هوشیاری سواران حریف روانه شد و از راه نشیب و فراز شتر ایستاده آهسته آهسته
قریب فرودگاه انجماعه رسید و قریب انمکان بجائی در کمین گاه نشسته مقدم غفلت و هوشیاری حریف بمیزان
نظر در سنجید و انها را در غفلت فرو دیده خیال نمود اگر خدا همت دهد همین وقت بر اندکار و مدعا و الا در صورت بر
گشته رفتن بانیل مرام موجب خفت و کم همتی است الحاصل این اراده همت مکنون خاطر شجاعت ماثر نموده بر گشت
و بهمراهان خود ملحق شده بحکمت عملی فرمود که من تا ساحل دریا بچشم خود دیده امدم که از مردم حریف منعو در انجا

نیست می باید که این وقت شب از اینجا کوچ کرده و عبور دریا نموده بامداد بمحصوران رسید چو مردم همراهی آن امیر از این پرسش
آگاه نبودند و از حسب تدبیر برای همین این تدبیر اندیشیده بود که اگر بالفعل رفیقان را از قیام جهت حریف
در اینجا آگاهی خواهد شد شاید قدم همت در راه نخواهند نهاد و اگر مغالطه را با مقابله حریف رسانیده خواهد گذاشت ناچار به
از مقابله جنگ پهلو تهی نخواهند نمود پس بگفته آن امیر همگنان کمر همت بسته از راه نشیب فراز روانه شدند چون پاره راه
رفته از نشیب بالا رسیدند جهت حرارت مشعل و ترددیکه ملاحظه نمودند آن امیر فرمود که حالا اسم تحویل کرده تیرا
یکدیگر باشند و از یک یک گروه بشرح پرسش نموده سلک شادیانه هر یکی کرده یکباره بطرف جمعیت حریف سر نمایند تا به
که فتاح حقیقی بر حریف فتحیاب گرداند چون کشتی را مقابله کردن در آن وقت چاره دیگر نبود ناچار پیوستند همراهان امیر
بعمل آوردند و سه گروه گردیده یک یک گروه عملی آنقدر سلک شادیانی سر کردند سواران حریف که غافل از اینحال بودند
از سر شدن سر سلک و نیل بر انبوه کثیر نموده ما شدند بسبب حلاج از هم پاشیدند و هر یکی راه فرار نهادند آن امیر در آن وقت
جستی و چالاکی تمام بکار برده بسیاری را از تیغ و تیر کشته و مجروح گردانید و از ساحل دریا مردم قلعه را آگاه داد که به
تعجیل تحویل کشتی ها بانطرف رسانند شنیدن مقهوران این صدا را از الهام غیبی دانسته جلد جلد کشتی ها باین سو رسانیدند
آن امیر معه همراهیان در کشتی ها نشسته کشتی ها را برای آب روان نموده بود که مردم راجه ناکبور که از روی دریا
بقلعه مورچال داشتند فراهم گردیده سلک نوبت شادیانه بطرف کشتی ها سر کردند لیکن کشتی مرادان امیر
جلد بساحل امید رسید و آن امیر بحضور نواب فاکرده و اهل الحصار گردید چون قلعه دار آنجا در پرده از مردم حریف بسازش

داشت

داشت صلاح آن محل دخل جرأت بی مقابله جنگ در قلعه کمر انداخته و ادوان امیر آن امیر که در جرأت و دلیری اش قصوری
نبود بعد از شکست ناچار از آنجا برگشته در بهوپال آمد و بخت محمد خان که احوال شجاعت و دلیری آن امیر و جرأت و جنگ
خرامی قلعدار مفصل پیش از رسیدن آن امیر شنیده بود از آن امیر بهادر راضی و خورسند گشته قلعه کمر و فتحگده تفویض
نمود و در عرصه از محاله اوباش ناکپور در اقتلاع فتور عظیم بر پا شد و سلسله نظم و نسق آنجا بسبب دو کشاده گی رای و همت رای هم
هم خورد و بیگم نواب حیات محمد خان و بسبب بی شعوری خود و بیرواهی شوهر مختار بود بعد از آنکه یکی دیگر از
اقربایان شهر کارش قابل انتظام ریاست نبود میر بد محمد خان نامی برادر زاده نواب حیات محمد خان را که مرد سلحشور
شعار بود از رات کده طلب نمود و چون مشار الیه آن امیر را صاحب اراده و اولی العزم متهور و عیار شجاعت
و همتش بمحک امتحان رسیده بود تا استقیام آن امیر در امکان کلیه اختیار یافتن خود ممکن نداشته در جواب
بیگم نوشت که فلانی یعنی آن امیر را که قلعجات سپرده مختار ساخته اند عجب نیست که حرکت لغو از اوشان بظهور
آید پس اگر اوشان را موقوف سازند البته می آیم بیگم قبول کرد و میر بد محمد خان در بهوپال آمد آن امیر بودن
آنجا صلاح ندیده از آنجا بر آمد و در ضلع سرونج رسیده پیش لکهوا نامی سردار علاقه سندیه که دولت راو بالفعل
امیدوار ماند همراه آن ایام امیدواری که او دادن تنخواه نیست نزار شمشیر او گرفته نزد بالا راو انگلیه سردار علاقه
سندیه مذکور رسیده و ده دوازده روز در آنجا امیدواری کشید چون انگلیه مذکور هم جواب داده گفت که شما را به سعار
همراه دارند گذاره شما در اینجا نخواهد شد و فی ایام امیدواری تلف نمودن منظور نکرد آن امیر کنار خورد و در بعل

پنهان گرفته در قلعهٔ بیرون بالا رفت و سردار بار از غایت پردلی دست درکمر آورده کتاری که در اولک داشت از میان برآورده
بر سینه اش گذاشت و تنخواه ایام امیدواری بر فرو رفته و صلوات و تحسینات و جرات رستمانه نموده از قلعه بیرون رفت اگرچه بالاراو
معبود بودن تنخواه اراده داشت که بابت امیر دعا نماید لیکن شیخ کلب علی مختار کهتو که در انوقت حاضر بود از بالاراو گفت که با
همچو کس شجاع و دلیر زمانه که اندرون قلعه در گروه حماه شیماجرات رستمانه برادری بکار آورده دعا نمودن از این سرداریها
و قدردانی بعید است بلکه سرفراز کردن و نگاه داشتن بعنایات بلند همت بالاراو باستماع این پیغام تورگی
بابت امیر و داد اعطا همت قبول نکرد و در سرونج آمده چهار ماه بعطلت گذرانید و همانجا مقیم ماند در بیتوقت که مقدم بهوپال
دیگرگون شد مرید محمد خان اختیار کلیه یافته اکثری از سران فوج انجا را با خود ساز کرده انید و مخفی طلب ان امیر نموده
نوشته فرستادم که بیشتر نگاهداشتن شما منت نداشته رخصت کردم بکر الحال آمدن شما مناسب است جلد دربیجا
آمده بیرون شهر ذیره نمائید و در جرده تنخواه خود از ما گرفته باشند و راز بر بلاد خسته خود را بطور امیدوار و پیر نگاه
وانمائید اتامیر حسب الاشارت مرید محمد خان از سرونج برآمده بجعت چهار پالکی بهوپال رسیده و بیرون شهر
ذیره نموده اطلاع خبر در بیرده میر مرید محمد خان نمود مرید محمد خان خفیه رزمی برای خرج ان امیر رسانیده بر ملا
گفته فرستادم که ایشان از اینجا کوچ کرده بروند نوکری شما درینجا نخواهد شد و لیکن چند روز قابو وقت یافته بنیکم
نواب بیلقیان گشت و رای همت سامی باکه از خیر خواهان ریاست بود بنظر بند رخشته از ان امیر گفت که محاصره لود بی
نواب داشته بند دولت نما بشر ان امیر حسب الایمای مرید محمد خان بمحاصره دلود بی نواب بر دارد خبر بخوت محمد خان صاحبزاده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نواب رسید که با میر محمد خان افغانی داشت گرفتار گشت القصه بعد رحلت میر محمد خان از دست آن امیر بجز بلی تمام در سهر
گرد بیده ربنوحه که ایام عاشوره در بخشش امداد بهبت رای قابو وقت یافته بدید غفلت مردم چوکی در پهره بعض لنکس وقت
شب ازانجا برآمده از راه کوهستان در سرونج متعلقه مالوه که در آنوقت عمل دخل راجه درجن سال گهنچی در آنجا
بود رسیده از راجه مذکور ملاقات کرد آن امیر قریب سه ماه مرید محمد خان نوکر ماند در بعضی جاها بین آن امیر
و رحیم خان سر خیل فوج مرید محمد خان نفاقیست در میان آمده آن امیر از انجا برخاسته در سرونج رسید

در بستان شامل ماندن آن امیر همراه اقت راجه جسینگه درجن سال گهنچی راگهوگده والیه که مصاحب دولت راو
سندیه بهکان و الکاکس انتزاع نموده بود داد شیوه مردی و غارتگری پیش گرفته در ضلع مالوه تاخت مینمود
دیعدو رسنی مقدمه اش از انجا برخاستن و چندی پیش بالاراو فوجه ماندن و باز در بهوپال رسیدن ما

چون دران ایام راجه جسینگه درجن سال قوم گهیچی کراسه راگهوگده والیه که مهاراجه دولت راو سندیه راگهوگده و دیگر مکان
متعلقه رشش را انتزاع نموده اورا از اداره دست عریبت جسته بود واو از بس ربگذر شیوه غارتگری پیش گرفته در آن
نواحی تاخت مینمود آن امیر همراه اقت او ملحق گردیده در نواحی القلعه تاخت و تاراج بمدیگر مصروف گردید چنانچه راجه مقام راگهو
گده علاقه سنجا جلو بر طمین آورده نامی سردار گیر دار میبت لور بجمعیت ده هزار سوار و پیاده و ملبث بجفرپ توپ از طرف
سندیه بهوبلکر بعد از یک آجه مذکور رسیده و مقابله جنگ در میان آمد بر چند در آنوقت جمعیت قلیل همره راجه مذکور
بود لیکن آن امیر بدلیری خود راجه جسینگه درجن سال را فوبدل خضنه فتح که قریب ع حکیمش همراه داشت از فاصله دور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

یورش دلیرانه و حمله رستمانه پرداخت و با آنکه راجه جیسنگه در چنین سال بجمعیت همراهی خود سبقت کرد بلکه
کلمات طنزآمیز در باب جرأت و دلاوری آن امیر بر زبان آورد آن هیچ اندیشه بخاطر نیاورده با جماعه رفیقان خود
در وقت یورش بفاصله دو سه جریب سر حریف رسیده نتوانسته اندکی در ما بین راه بجای نشیب نشست و دم راست نموده
و می دم خفیه کشید و در آنحالت گولهای توپ حریف که سر شدند بسبب پستی مکان بر آن امیر و رفقائش صدمه
این رسید آخر یورش آن امیر بحمله ثانی بر سر آن مقهوران رسیده آنجماعه را علف تیغ انتقام غزاة الاسلام
نموده مقارن آنحال عنایت خان نامی افغان همراهی آن امیر بر لچهمن راو بندیله که سر خیل آن جماعه بود رسیده
بضرب شمشیر کارش بانجام رسانید چنانچه بدیدن آنحالت که سردار فوج بکار آمد جماعه حریف سراسیمه رو بفرار
نهادند و شکست فاحش یافته بسر خویش گریختند القصه آن امیر عنان عزیمت با دو سه فرسنگ تعاقب نموده و برگشته باز
آمد و غنائم بیکران از توپخانه و پالکی و خیمه و اسباب بدست آورد و از جمله در حوالی پالکی نشین [illegible] چند
روز از آنجا کوچ کرده بمقام [illegible] علاقه سرونج وغیره نموده در آنجا بالا راو نامی سردار سرکار رسید بهر که [illegible]
و چشم بعد بتدارک [illegible] مذکور در رسید چون جمعیت کثیر همراه داشت و سرده کهنان مردم قلیل بودند از بیجان آن
امیر آن [illegible] مذکور صلاح نموده که اطال حریف بجمعیت عظیم بر سر رسیده و زور قوی دارد بهتر است که از جنگ
طرح داده هم راجه مذکور استقلال را پسندیده از مقابله طرح داده بطرف [illegible] چندیری که از تراکم اشجار مرادف خار دار
مکان پناه و جای امن بود کوچ کرده رفت و توپخانه لچهمن راو را که بدست آورده بود همراه بردن نتوانسته بجا گذاشت

چنانچه این امیر بمقتضای شجاعت از نو بهانه جو انگیخته آخر کار حسب الاستدعای بالاراو ده هزار روپیه معاوضه توپها
داده بود مع خاتمه احمال اثقال بیالاراو تفویض نموده فوج خود را چهار گروه کرده متوجه ارک کیچان برگاشت با این انتحال
راجه جیسنگه کچهی هم جمعیت ده دوازده هزار سوار و پیاده با خود فراهم بود و شیر سنگه نامی از برادران کچهی مذکوره فی الواقع
اسم با مسمی و شیر بیشه شجاعت بود بمرافقت کیچی ملحق شده مصلحت بران افتاد که تاخت و تاراج براگهو گره باید
ساخت چنانچه از راه دهشت براگهو گره رسیده خواست که دست تطاول بر ساکنان آنجا دراز کند لیکن
چون جمعیت قوی از طرف سندیهه در آنجا قایم بود و قابو نیافته بخانه‌های [?] رعایا را که بیرون شهر بنا
بودند غارت ساخت درین حالت از اتفاقات وقت راجه جیسنگه را با راجه درجن سال که همراه او بود در الم راجی در میان
آمد و درجن سال از مرافقت او پهلو تهی ساخت و اکثری از همراهیان راجه جیسنگه همراهش برخاستند و لشکری بکار
که اراده جدا شدن داشتند شیر سنگه اسما بیشان اظهار کرده و است داز راجه جیسنگه گفت که شما از علحده شدن
درجن سال هیچ اندیشه نکنید بفضل الهی در حالتی که من تنها بوده ام و از افواج سندیهه مقابله اقدام بر جنگ ساخت
علحده برانگیخته نام شجاعت خود بر جریده روزگار ثبت نموده ام و الحال که شما اینقدر کسان همراه دارید و من
همراه افقت معه جود [?] هیچ جای خوف و اندیشه نیست راجه جیسنگه از شنیدن این معه دل بجا آمد و یاران او بر رسیده که شما
بمرافقت ما چه امید کشیده اید راجه جیسنگه التماس گفت که به هیچ کار [?] مرافقت نمائید تا وقت
سر بسر نشینی نقش مدعای شما از رفاقت عهد بکر دست بر نمیدارم و ماکه بشما رای جانی شما نمایم [?] بجای نشانم راجه جیسنگه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از ممر عنایت خورسند و رضامند گشته عهد کرد اگر درین وقت رفیق من میشوند آنچه از ملک و مال بدست خواهد آمد حصه
بالمناصفه بشما خواهم داد درین صورت فوج بالاراو که چهار غول کرده شده بود از هر سو احاطه داشت لیکن چونکه راجه
جیسنگه محنت شاقه کشیده گی شبانه روز بجا مقام نداشتن بر خود گوارا کرده بود افواج حریف را از دست قدرت
نمیرسید و ناچیده روزان ابر شبانه روز به گزارش فی تاخت و تاراج معروف بود الغرض محنت بر خود گوارا
فرموده بود که سوائی رفع حاجت از پشت اسپ بر زمین قدم نمی نهادند و تدبیر طعام با بدین طور مقرر داشت که از
تاخت و تاراج آورده بدست آورده بر پشت اسپ خمیره میکردند و بنوک سنانها نیزه هیمه سوختی فراهم ساخته و آتش از چقماق
دران انداخته علوله را در آن نیزه ها بر نوک سنان پخته میساختند و بر پشت اسپ تناول میکردند چون مجموعه روز
بهمین طور گذشت و در سر پنج [illegible] امر روزی بیست سنگه مذکور از راه طعن پیش این امر تذکره نمود که [illegible] آن
پیشین در ایام سلف چه کارهای رستمانه کرده اند که هنوز نام شجاعت شان بر جریده روزگار ثبت و الحال
همچو کسان در عرصه روزگار باقی نماندند این امر شنیدن این سخن خواهد که این اشاره بسمت طرف ما ست
که بطریق کنایه بیان کردن حریت است بفضل الهی تن تنها از بالاراو مقابله میکنیم المقصه آن امر اراده
نکمون خاطر خسته جمعی همه یک جهت [illegible] از راجه جیسنگه جدا شده و راجه مذکور در انجا در دوشت بطریق کوچ دیده
رفت امر د میدان شجاعت بسواری اسپ از انجا بر آمده روان شد و آخر روز متصل لشکر بالاراو رسیده
و چونکه تنها بود کسی متعرض حالش نگردید این امر بیمحابا اندرون فوج در آمد و از روی فراست دریافت که بالا

راو در توپخانه

راه ور توپخانه خود خواهد بود بهمانجا باید رفت و عیار شجاعت بمحک امتحان باید رسید این اراده همت مکنون خاطر
کرده بطرف توپخانه آهسته آهسته روانه شد و قریب بدم مهره رسید انهار و اجنی و بیره خواستند که توقف مداخلت نمایند
آن تهور منش سمند باد پا را اسکنجه نموده برسر بالا راو که پیش توپخانه با مردم فوج غافل نشسته بودند رسیده وجراحت
رستمانه بر سینه برد نموده فاما چون قضا اش نبود در عالم التجیل حربه نیزه کارگر نیامد و سر بار حربه تیغش در خورد
واو از زخم محفوظ ماند مقارن این حال مردم از هر سو دویده حمله کردند آن دلیر زمانه تحسین و چالاکی تمام کوشش بسیار کرده
راه عنان جبر ستیز از آن فوج بیرون آمد و بطرف کناره کرده رفت چون وقت شام بود سواران لشکر حریف تعاقب
کردن نتوانستند آن امیر در آن شب در صحرا اکبر پسکی گذرانیده فردای آن نزد راجه جسکه که در دشت و بیره داشت
رسید راجه جسکه و غیره همراهانش که قبل از رسیدن آن امیر خسته بودند زبان بتوصیف و ستایش آن امیر
بر گشادند و بر همت و شجاعت رستمانه اش آفرین کردند و پسر که حرف نطق از زبان بر آورده بود و دم
شده گفت که شما از بهادران پیشین گوی سبقت ربوده اند و مردانگی و دلیری شان منقوش خاطر یک
گردید کاریکه از تواند مردان چشم کشند در ینمورد راجه و رجب سال و غیره که از راجه جسکه علیحده شده بر خاسته
رفته بودند در انتقام آمده باز ملحق شدند و چونکه از تعاقب شبانه روزی دو واده بیش بر وقت مردم افواج
بالاراو پیغام مصالحه در میان آمد و بمداران نصف ملک مسترحم اش راضی شدند و راجه جسکه هم که از یکدو
هر روزه تنگ شده طوعاً و کرهاً قبول نموده در حصه نصفی خود مکان جبرکوت و غیره گرفت و راکهوکده و غیره

نصفی ملک در قبضه سند یه هم ماند القصه نزاع از میان برخاست و فتنه فرو نشست در آن وقت راجه چیت سنگه را با امیر سنگه تو اسطه قول و قرار
یکدیگر که در ایام مرافعت حصه ملک در میان بود و ایفای آن منظور نظر داشت سوا انهراج تو فوج با آمده و امیر سنگه مذکور به تبدیر
تجدید قول که از قول و قرار برگشته بود برخاسته رفت لهذا رخش از راجه چیت سنگه و درچند سال بدل اندیشید که از آن امیر
که منشاء تقسیم ملک در میان داشت صورت عدم ایفای آن مخافت خواهد گردید و انقلاب اراده بهر طور خواهد رفت
باید که کار آن امیر با نجام رسانم چنانچه این اراده را کاشف محظور خاطر داشته در صدد آن گردید که از آن امیر بدون عاقبت
پیش آید در همین عرصه روزی آن امیر از دیره خود که قریب شهر سروج بود بجهت معدوده به سواری پالکی بعارضه زخم
همراه که از عرصه چهار پنج روز بسبب افتادن از اسپ همراه مبارک داشت و از بجهت طاقت سواری اسپ نبود بربارگاه
گاه حضرت مرتضی خان که قریب خود دیده فوج راجه چیت سنگه بود در رفته بود و از آن جا برگشته از راه لشکر راجه بدیره
می آمد در آن وقت راجه چیت سنگه به بدر جمعیت تلنگان قالو نموده داشته مردم فوج اشاره نمود چنانچه مردم فوج از هر سو دویده محاصره
آن امیر کردند و از هر طرف القدر سنگ باری نمودند که گویا باران سنگ ریزه می بارید در آن حالت زخمهای دیگر بهای بسیار
رسید و هنگامه محشر برپا گردید الحاصل رفیقان آن امیر همه قطعه سپر گرد و پیش پالکی حلقه زدند و کلید خان برادر آن امیر شمشیر
از میان کشیده سه تا غلت حرکت داد آن امیر از شمشیر زخمی در پا داشت و علاوه آن زخمهای دیگر از سنگ ریزه نابود داز عاقبت
بیباکی لب بدندان بسیر نمود و بر مطابق خود حیف بسیار کرد و در همین عرصه فضل الهی شامل حال او شد یعنی مردم دیره آن امیر
خبر یافته مستعد مسلح در آن مقام رسیدند و بمعاونت آن امیر بر داشتند چون راجه چیت سنگه این تدبیر پیش رفت ندیده

دیعقده

غلّه که از ضلع مالوه نزد مهاراجه دولت راو سندهیه به برکت همت از روی نهج برآمده تا در وا اشتهار رسانیده قرار داده و ابتدا الها

از تحصیل معامله و مهمات کرده پیش مردم فوج خود در اراضی بهمه القابی ضبط نموده و از دور اسم ریاست بهوپال ابر و بیرون شهر

ذخیره نمود و چون در آن کوچک خان جاگیردار اسپاهیان متعلقه بهوپال که از اقربایان نواب بهوپال بود و قلم نگارش هدایت جاری

کرده مصدر شورش شده بود و وزیر محمد خان که او نیز یکی از اقربایان نواب بهوپال بود و از طرف مرید محمد خان برای تدارک شورش

رفته بود وی نیز با کوچک خان ساز موافق شده تجمع عظیم بر بهوپال اراده فوج کشی داشت در ای همت رای که از قلعه بهوپال

در سرونج قرار دادن آمده از درجت سال کیجی استدعای استخلاص نواب بهوپال داشت بهیداری شش بهو سنگی کنج مذکور

با مرید محمد خان در آنجا گشت خبر رسیدن آن امیر و رایت بموقتی سابقه که در میان داشت پیغام نوکری می داد و آن امر مقبول

نکرد و گفت که من لطائف نوکر بالاراو ام اینجا ماندن نمیتوانم مرید محمد خان مبالغه از حد گذرانیده مستغنی اعانت

گردید آن امیر با قرار گرفتن یکهزار روپیه یومیه با طلب بالاراو ماندن آنجا قبول نمود و مرید محمد خان منظور کرده پیش خود

داشت چون کوچک خان با اتفاق وزیر محمد خان لطایف لشکر بسیاری از سوار و پیاده بطرف بهوپال لشکر کشید و اکثر

مردم سردار مرید محمد خان گشتند همراه وقت غوث محمد خان هم پیوستند شور عظیم برخاست معاینه این حال مرید محمد خان

نگهداره خود ندیده ملک و قلعجات با بالاراو واگذاشت نمود و از او استمداد خواست بالاراو مذکور متعینه شیخ کلب علی و غیره

کوچ کرده و در آنجا رسید مرید محمد خان قلعه مستحکم حواله بالاراو نموده و از شهر اطراف در فوج بالاراو بیرون ذخیره نموده

و بالاراو در قلعه مذکور تهانه نشانده شیخ کلب علی قایم نمود و خود بجمعیت سوار و پیاده بیرون شهر در فوج خود ماند القصه مرید محمد خان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

با گوبنجان بفوج عظیم گوجروه بفاصله ده دوازده کروه از بهوپال رسید بالاراو از کلمه بد بدانجلت اندیشید که
اگر کشتن بضابطه قلعه باشد و مقابله حریف در میان افتد بهتر نباشد و جمعیت برای محال کرده پیش اشتی کمو و فتح
گڑه مناسب ندانسته ازان امیر گفت که در فتح گڑه الیشان بنید دولت خود دارند و من زود تر فوج لکهو او بالو
سند بهم را که در ضلع مالوه بفاصله قریب است کو جگر آیده می ارم ان امیر عذر خواست و گفت که در قلعه علم ملک مست
چگونه گذاره توانم کرد بالاراو گفت که من زود تر رسد غله بخش شما میرسانم ان امیر با چاره در فتحگڑه بهانه خود نشیند
و بالاراو الجد تفویض قلعه بان امیر معه مرید محمد خان از بهوپال کوچ کرد و امروز بفاصله سه کروه دیره داشت و روز دیگر کوچ
کرده مراج نسروج دیره نمود و ازانجا بکوچهای علی التواتر سمت بیله رفت و بعقب او میر محمد خان و گوبنجان داخل
شهر بهوپال شده بدولت خود نمود و رای رالکار و بار بهر سپاه عره فرستاده از اختیار مختاری بید خلل داشت
و ان امیر که باستمالت بالاراو در قلعه فتحگڑه بهانه دهست چند روز انتظار کشیده به بالاراو نوشت که بجز سپاه سایده رسید
کی است بالاراو عذر خواهی نموده نوشت که خود نیز میتواند نوشته های مهاراج دولت را دیگر قیاری ها الکهو ارسید و او
شده خواری گشت از بحث سلکه عظیم مردم سپاه افتاد و در رسیدن من قفک شید الحال زودتر میرسم ناچار ان
امیر با یافتن اسند رمی اضطراب نخود راه داده مطمئن بود چون از غله اثر نمی ماند بفقیق جلوانی جلسه دران
رفت و با خود اندیشید که الحال که باقی ممکن نمی شود چه باید کرد و به چه عنوان گذاره شود که ازین چاره ها ان
نشست باید نمود حلی با نذسته جامره تجویز نمود که کولهای توپ بمردم شهر بدهند و انها را پیش خود نگاه باید داشت

بلکه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

باشد که و یک صد عدد از بین تدبیر بخوبی آید چنانچه از توپهایی که درون قلعه بودند گولها بطرف شهر سر کردن آغاز نهادند
و دود از دیار مردم بر انگیخت وزیر محمد خان بر بیرا انجمن بان امیر پیغام داد که اینطور از جنگ افغانی نمیدانست آن امیر جواب داد
که شما جنگ افغان را چرا الدا نشناختند که من زنده ام و شما میخورید وزیر محمد خان نادم شده طعام بسیار پخته پیش آن امیر رسانید
آن امیر معه همراهیان لشکریان فرمود و تا یک هفته همین سلسله جاری داشت و هرگاه گوله توپ سر میکرد و اینها طعام میرسانیدند و درین
عرصه بالاراو فرصت رسیدن بهوپال نیافته معامله بهوپال را بدر میانی وکلای ایشان بمبلغ سه هزار روپیه نقد و کلکی کوکاون
فیصل کرده رفت و سیام لعل بخشی خود را پیش آن امیر رسانیده برای تخلیه قلعه پروانگی داد و اگرچه وزیر محمد خان
سالدار دران ایام از آن امیر پیغام داشت که قلعه بتعویض نمایند لیکن آن امیر دادن قلعه به وزیر محمد خان مناسب
ندانسته بنواب حیات محمد خان که مالک ریاست بهوپال بود رسانید و اسباب قلعه را همه برداشته لشکر گرفته از قلعه بر آمده
و بیرون شهر ذیره نمود دران وقت وزیر محمد خان اراده فاسد بدل آورده خواست که ساز و یراق از آن امیر در کیسه رود
مردم خود را پیش آن امیر فرستاده پیغام نمود که اینهمه مال و اسباب از قلعه را برده اند بکار نیستند و الا درحق خود بهتر نداننشند
آن امیر گفت که تو جایکه بوده شمشیر گرفته ام هر کس را حوصله باشد همانطور از من بگیرد و بحث بیهوده مردمی است که من متعلقان
شما از قلعه بر آورده پیش شما رسانیدم و شما اظهار اینچنین سلوک دارند وزیر محمد خان منفعل شده از حرکت خود
باز مانده و آن امیر آماده بر خاستن بود که بالاراو معه عظیم گروه به بهوپال رسیده بفاصله سه چهار کروه از شهر مقام نمود
وزیر محمد خان بجهت که نتوانست رو بمقابله آورد و از آن امیر استمداد خواست آن امیر گفت که جمله کلام را فراموش کردید که این

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نموده‌اند باری قهر میر محمد خان نادم شده عذر خواست و آن امیر از اراده خود نمود و دیگر چه دید آن وقت از شهر برآمدن جهت مصلحت
نداشت و این امیر بالغ بود لیکن وزیر محمد خان از شهر برآمده در میدان از فوج بالا ارا و مقابله نمود و رساله خاص نواب حیات
محمد خان را بمعاونت گرفته و از فوج سهوبال سه گروه کرده و متصل همدیگر داشته صف جنگ آراسته مقاتلان انتخابی با فوج
شد بهمه که مقابل فوج بالا ارا و سردار عظیم الشان و مرد بهادر بود بطرف رساله خاص نواب حمله آورد کشته بسیاری
از رفیقان نواب با که مردم کار و سردار بود بذم تیغ بیدریغ از جان سیر کرده انید و نزدیک بود که پای ثبات فوج وزیر محمد خان
لغزش کند و لیکن آن امیر بر یک را در آن وقت [illegible] خسته گفت که اگر چه شما را برآمدن از شهر و جنگ میدان نمودن
مناسب نبود لیکن الحال که اگر پای همت شما خواهد لغزید از دست حریف جان بر نخواهند شد مناسب است که پای جنگ
قایم دارند و آهسته آهسته بطرف روان شده پناه شهر بر پشت خود گیرند همگنان را این تدبیر از پسند آمد
و همچنان کردند وزیر فصیل شهر پناه رسیده پای ثبات قایم داشتند و آن امیر که در باغی متصل [illegible] او دیره داشت و چو لشکر زور
آور شده بود جنگ و جدل از طرفین موقوف ماند روز دوم آن امیر متوجه [illegible] بیرون برآمده در نشیب غار سی که این
راه حریف بود نشست و بمیان اکبر محمد خان که از اقربایان نواب سهوبال و یکی از ملازمان مجدد سرکاران امرا نشست الحال
فرمود که پنهان سواری اسپ بطرف فوج حریف رفته و چار شوند و چون امثال توقف شما خسته تا بالای این غار آیند
بغار این ناله فرود باید آمد معاون موصوف که [illegible] سر و راست همچنان کرد و سواران همیاره متعلقه حریف را
مغالطه داده بالای غار آورده و خود در غار ناله فرود آمد آن امیر که مردمان در کمین گاه داشت و آماده سر دادن [illegible] گشته

بود یکباره سنگ بنا ولی سر کرده بسیار بر آنجا که علم انداخته و از آنجا برگشته بدیره خود آمد چون در آن ایام نوشته مهاراج
دولت راو سندیه به مکرر جهت گرفتاری الکهوا نامی سردار نظام بالاراو و بایو جی شده بود رسیده بالاراو توقف انجا
مصلحت ندیده وار عدار کرده از سیهوبال کوچ کرده رفت و بعد رفتن بالاراو اگرچه وزیر محمد خان وکیلان میخواست که آن
امیر را پیش خود نگاهدارد لیکن آن امیر نوکری شان قبول نکرده و از نواب حیات محمد خان ملاقات نموده نواب موصوف
که عیار شجاعت آن امیر بمحک امتحان دیده بود بخاطر جوی نموده نوکر داشت و مختار کار نگاهداشت سپاه خشت
و وزیر محمد خان از بن سنگ بر خاسته بجای خود نشستند القصه آن امیر بهر صورت با سفر ضای نواب و خبر اندیشی
امور ریاست مینگی شیده نواب هم او را بسیار دوست میداشت چون بسبب هنگامه افواج از کرده منتشر سر چشمه تحصیل ملک تمام
مسدود بود آن امیر تا هشت ماه از محصل چیزی مهیا کرده بیشتر کزاره سپاه نموده و زیاده براین جهت نگاهداشت
ممن بعد چند روز از سر کار نواب تا کجا از نقد و جنس بدست آمد کار روائی سپاه نموده چیزی از مصادره شهر
برد آخرش چون لیکن بهمورت کزاره نه دید از نواب حیات محمد خان استدعای رخصت نمود هر چند که نواب موصوف
را جدا کردن منظور نبود و هیچ اراست لیکن بسبب مجبور شدن آن امیر گفت که مرا کدام کس گرده میر دیدان آن امیر گفت که
شما را بخدا سپارم آخرش وزیر محمد خان را طلبیده از نواب آشتی کرانیده واو دو وقت رخصت که نواب حیات
محمد خان چهار ضرب توپ و فیل جهت آن امیر بیاد نگرفت و گفت که تو بهانه میخواهیم و فیل المدرح فرستی اش
طلبیده گرفت خواهیم چون از مقام سوال جواب بملاقات چه صورت بماه هوکر در میان خواهد امد لهذا اعم کتاب

عنان توسن خامه را ازین وادی معطوف داشته رسید بر عاطفه در عرصه شرح سرگذشت مهاراج ممدوح و دیگر سرداران
دکن که هم عصران او بودند جولان میسپرد که کیفیت ماجرا از ابتدا تا انتها در انکشاف مفهوم خاطر دوربین خاص و عام
گردد و احوال شرح ملاقات ان او را ز مهاراج هلوکر و سلسله عبارت انتقام انشاء الله تعالی در باب سیوم جاری خواهد شد

باب دوم در شرح احوال سران دکن

بیا مطرب با ساز معنی نواز * کشاده زبان بر روی سر رشته راز *
زمانی پیاده کو سرود بگوش * که از سر برد صبر و آرام و هوش * نوائی کش از نغمه دلکشا * که گردد دل از تنگی غم رها *
بود از شعر بسته بر من پدید * که نظم داستان کهن را جدید * و هم شرح حال سران دکن * که باشد ز من یادگار سخن *
مخفی نماند که در عهد پیشین راجهای که فرمانروای ممالک هندوستان بوده اند ذکر سوانح ان در اکثر کتب تواریخ
مندرج است الحاصل راقم کتاب از عهد راجه ساهو بن سنبها بن سیوا ماجرای سرگذشت از تواریخ فارسی و هندی
دریافته و از زبانهای اخبار و واقفان روزگار بتحقیق رسیده خلاصه مدعا بقید تحریر می ارد که راجه ساهو بن سنبها
بن سیوا سر امد سرداران دکن بود کیفیتش چنان است که سیوا نامی که جد راجه ساهو در ملک کرناتک بعضی قلعجات
ضلع بدست آورده بیکلام ارا بود وقت تعاقب فوج اورنگزیب عالمگیر بادشاه چند قلعجات بتصرف سرداران بادشاهی
گذاشته بوسیله مهاراجه جیسنگه کلان راجه جی پور در سنه یکهزار هفتاد و دو هجری در دهلی بدربار بادشاه حاضر شد و بسبب
چندی نوع توهم خاطر را رسیده بدکن رفت و مصدر هنگام گشته در سنه یکهزار و نود هجری باجل طبعی درگذشت سنبها
نامی پسرش بجای نیابت پدر کس و اسم آورده بدستور پدر در الملک رایت استیلا بر افراخت و اخرش در سنه یکهزار یکصد

و چهار

سه و چهار هجری مع زن و فرزند بدست افواج بادشاهی دستگیر آمده بقتل رسید و پسرش ساو نام نظربند مانده بوده
سنبتا نامی برادر سنبها که بجای او قایم شد در سنه یکهزار یکصد و ده هجری از دست افواج بادشاهی بقتل رسید
و سرش بر آشنیده بحضور عالمگیر بادشاه آمد و بعد چندی آنحضرت ساو نامی پسر سنبها را که نظربند بود و خطاب
راجگی و منصب هفت هزاری سرفرازی بخشیده بملک او رخصت داد راجه ساو بدکن رفت و بمرور ایام صاحب حشم
و حشم گردیده قلعه ستاره و غیره را بدست آورد و در دار الایارت او بان که ملک دکن توابع اوست سرداران و
راجهای زبر دست را زیر حکم خود نشسته فرمانروائی گردید چون فرزندی نداشت و آفتاب عمرش از شرف جوانی بمغرب
پیری شتافت بخاطر آورد که از مصاحبان خود کسی را که بپیرایه تمیز آراسته باشد عنان اقتدار ریاست بقبضه اختیار کس
نماید سیر و چابنجه مسمی بالاجی و غیره بیست مصاحبان را که هر شب در ایوان خاص بودند طلبیده جهت امتحان عیار
دانش و استعداد که هر یک جداجدا هر یک سه لیمون را بالای هم نهاده صحرای و اگذاری نماید هفت کس از عهده این کار
عاجز شده همه عاجز شدند مگر بالاجی بشدت که از همه دانا تر و اختر بخشش بالیل اوج سعادت بود سه جبله از
انگشت بر آورده یکی را بر زمین نهاد و لیمو نیز بران نصب کرد و بار جبله دیگر بالا ارش داشته بهمان دستور سه
لیمون را بقصابت … هر سه جبله بالای هم نهاد و مصدر تحسین و آفرین گردید راجه بر بدید دانائی و رسائی خرد و ش بنیاد بان
گشته کلید کار ریاست بقبضه اختیارش سپرده مختار ساخت و بلقب پیشوا ملقب نمود و بعد چندی در ستاره راگذه
نشسته باجل طبعی درگذشت و بعد وفاتش زوجه طفلی را نام راجا نام از قوم مادری گرفته و بعد کر بنشاند و او بطور نظر

سنبها از دست بسنواه در قلعهٔ ستاره ماند چون بالاجی مشار الیه در آن زمان صدرنشین شد با انتظام مهمات ملکی پای همت
بسته بهمرواحمت در عهد او شاهو راو نام قوم بهونسله مردی مغلوب نجابه پاکیزه مفهوم خود که بعهدهٔ رساله‌داری در سرکار
بالاجی بسنواه داشت میماند دران ایام بالاجی بسنواه را بر سیاست و اشاره که از علاقه‌داران ریاست او از جاده اطاعت
منحرف بود مهم پیش آمد بار پسر مذکور جسته خود و تمامی را از او منسوب کرده بعهده بخوبی خود هم کار بالاجی بسنواه انتظام
و دران مهم کار روست بسته از دست او بر آمد و باوج ترقی رسیده و بتدریج در تمت حکومت صوبه هندوستان گردید
و علی هذا القیاس جنکوجی نامی قوم ستنده هم در همان زمان که بکار خدمتگاری جفت پاپوش برداری بالاجی مامور بود
او هم بمدد طالع از آن پایه بمدد پایه اعلی صوبه‌داری هندوستان یافت کیفیتش چنان است که روزی ستنده مذکور
بخواب غفلت میخوابید در آن وقت جفت پاپوش بالاجی بر سینه داشت چون بالاجی بحاجت بر جاست و تلاش جفت
پاپوش نمود دید که آن بخت بیدار خوابیده خواب غفلت جفت پاپوش بر سینه داشته و از پی غلطیده بالاجی بمعاینه این حال
خورسند شده خیال نمود که بعهده جفت پاپوش برداری که ذمه این کس است از عهده این چقدر هوشیاری دارد که در عالم
خواب هم از دست رفته بر سینه دارد کاش اگر عهده کلان ذمه این کس کرده آید چه خبرداریها که بجا آورده نمود
در همین حسن جنکوجی برخاست و جفت پاپوش پیش نهاد و بالاجی بنهایت رضامند گردیده او را بعهده کلان سرفراز ساخت چنانچه
ملهار راو هولکر و جنکوجی ستنده هم بکار و بار ریاست میپرداختند از اتفاقات وفات بالاجی بسنواه فوت کرد باجی راو
نامی پسر کلان بر مسند نشست و چمناجی اپا نامی پسر خورد به پیشدستی برادر کلان ماند چون راجه ساهو دران ایام در قید حیات

بودن باجی راو اولاد مالیش و دسیسه بار لشکر بهندوستان کشیده داستان بنای دخل یافتن دکهنیان در هندوستان

در عهد محمد شاه بادشاه محمد خان بنگش فرخ آبادی جمیع معظم و اهم خدمت و بر سر زمین بندیل کهند لشکر کشیده و در مکانات کالپی و مهوبه و مودهه که متعلقه راجه چهتر سال بندیله بود هنگامه ارا گردیده قلعه فتح کرد و بلکه متصل جابجا واقع و علاقه از راجه مذکور داشت بمحاصره در آورده بندیله ها را بتنگ ساخته بود و تا یک سال بلکه زیاده جنگ و جدل و محاربه کارزار گرم داشت چنانچه راجه چهتر سال مسکور اعانت باجی راو گردیده گفت که در عوض نوازش و در بدل کمک شما که بحال من کردید چیزی ندارم که پیشکش کنم پسر دو فرزند دارم و حالا شما را هم بفرزندی گرفتم و ملک خود را چهار حصه میکنم منجمله آن یک حصه برای خرج خود و دو حصه بهر دو پسران و یک حصه بشما تقسیم کرده میدهم باجی راو رضامند شده قبول نمود و گویند نامی سندرت را بحصه چهارمی خود در القلم گذاشته خود بدکن باز رجعت و بعد چند سال که راجه چهتر سال فوت کرد فیما بین پسران راجه بر حصه ملک و مال با وجود تقسیم کرده بودن مخاصمت بر خاست و پسر کلان که رجوع بدرگاه محمد شاه بادشاه داشت بر تمامی ملک و مال متصرف شده برادر خود را خارج نمود او لاچار شده پیش باجی راو احمد آمد و لشکر بیانی فتح شکر مبلغی قرار داده باجی راو پیشوا را باعانت خود گرفت چنانچه باجی راو پیشوا را باعانت خود گرفت چنانچه باجی راو پیشوا با جمع کثیر بار دوم بندیل کهند رسید پسر کلان راجه چهتر سال که رجوع بپیش محمد شاه داشت فوج پادشاهی بسر کردگی کرد هر مالک صوبه دار الله آباد بمدد او برداخت دکهنیان بر تاخت و تاراج ملک بندیل کهند بر دو دسته غالب آمدند و مبلغهای خطیر از طرفین بدست آوردند و رفته معاودت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نموده و کمر برای صوبه‌داری اله‌آباد در جنگ بنگاراید و جوهر شجاعتش بمحک امتحان رسید و این واقعه در سنه یکهزار یکصد
چهل هجری بوقوع آمده بعد چندی در جلوس نوزدهم محمد شاه بادشاه مطابق سنه ۱۱۴۹ هجری باجی راو پیشوا معه
جنکوجی سندهیه و ملهار راو هولکر لشکر بهندوستان کشید و با فوج عظیم در ملک گجرات و مالوه رسیده تهانه خود قایم
ساخت و از آنجا عبور دریای نربدا نموده داخل اوجین شد چون سوای سکه راجه جیپور در انروزها جاهای دیره دار نشست
و ظاهر ابدان باجی راو پیشوا با تمامی اوبوداران پیشوای موصوف ملاقات نموده صوبه‌داری اوجین را که از چندی متوقف
شده بقبضه خود داشت جهت انضباط رابطه اتحاد بباجی راو سپرد و پیشوای موصوف پرگنه مهیسر و اندور بملهار راو
داد و چون بند باراجنکوجی سندهیه بصیغه جاگیر داده بر گوالیار آمد و در آنجا تهانه خود نشانده مبلغی
معامله از راجهای کلان بر صوبه اجمیر و آگره قرار داد و شاه دوماه باباده تسخیر کوهد از راجه آنجا محاربه و مجادله در داشت
و از راجه بهدوریه زری بصیغه معامله گرفته خواست که در میان دو آب رسیده هنگامه آرا شود لیکن از آن منصور
علیخان والی که در شکوه آباد بود و سعادت خلت بهشت بخارت گردیده قریب چهار پانصد کس از دکهنیان همه در وقت عبور
جمن کشته و خسته گردانید چونکه انتقام بباجی راو پیشوا صدمه قوی رسید قالو بهاست از آنجا برگشته جانب جهان
آباد رفت و در آنجا میله کالکا که از هجوم و ازدحام مردم شهر بود تاراج نموده مراجعت در ضمن افواج پادشاهی
بنا بر کشش تعاقب کرد باجی راو بلغار تمام از راه اوجین حرکت رفت و بعد چندی فوت کرد بالاجی ثانی
مسمی نانا صاحب پسر کلان او بود بر مسند نشسته و رگناته راو پسر خورد سعد رشتی ماند و شمشیر بهادر نامی پسر سوم

که از طوایف

که از طوائف یودنکاری یا مهور الله چنانچه نابهاجی بسواز پسر بود پسر کلان کیواس راو نام و پسر میانه نادیوراو و پسر
خورد زایت راو نام داشت و چینا ابای باجی راو که لاولد بود بهاو نامی طفل را از قوم خود بفرزندی گرفته بود چون در
سنه یکهزار یکصد و چهار و هشت هجری سوائی جیسنگه راجه جی پور فوت کرد و الیسر سنگه نامی پسر کلان که از رانی راتهور
یعنی دختر راجه اودیپور بود بر مسند صدارت بجایش نشست پسر خوردش مادهو سنگه نامی که از رانی سیسودنی یعنی
دختر رانا اودیپور بود بهنگام مسندنشینی الیسر سنگه پیشتر به پناه رانا اودیپور رفته بود بعد مخالفت نامی برادر را با وی سنگه کوشش
رائی نامی کهتری را نزد نابها پیشوا فرستاده در باره استحقاق مادهو سنگه بمسند عامی نمود و بعد فوت مسند نشینی
با فوج جا دهو سنگه بدکور بصدارت جیپور پلکر ور روپیه قرار داد چنانچه ملهار راو هولکر بحکمت پیشوا را ادی بلور بود
از جوانان حکمت سنگه ملاقات نمود رانا مذکور از ملهار راو دستار بدل بشده برادر خاطر خود که کیشو رای اظهار کرد
بود الکاه حرف ملهار راو بر راجه الیسر سنگه لشکر کشید کرد و نامدت در امر محاربه و مجادله در میان داشت و چون از ناخن
تدبیر شمس عقده اشکال کشاده نشد بتاراج ضلع جی پور و میوار و مالوه همت تاراج برو داشته کرا به حرف در بمو بر راجه
الیسر سنگه کیشو رای کهتری را که نزد ملهار راو بود بار داده و غا وطبی نموده شیخ خلیفه کیشو رای از ملهار راو رخصت شد
ملهار راو هر چند او را مانع شد و گفت که رفتن تو مصلحت نیست و ثمره نیک ندارد لیکن چون قضا پیش نظرش
بود هیچ بخیالش ننهاد و پیش الیسر سنگه او را گرفتار ساخته جام زهر نوشانید و بلات تخت القصه کار پردازان
راجه بر بیه آمیغ از راجه الیسر سنگه برگشته جانب مادهو سنگه پیوستند و بطلب ملهار راو هولکر که در ضلع بوندی دیره داشت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ایماکرده ملهار راو کوچ کرده بر سالکانیر آمده اراده کرد قلعه جهسی الیر لسکه نمود بد بر خلافی کار برداران ریاست
هیچ چاره کار خود بجز زهر نوشیدن ندید آخرش جام زهر نوشیده جان داد سبحان الله زهی قدرت که هر کس هر
تخمی که کاشت همان خرمن بر دوا الیر سکه بکمیترا او کهنهری دعا کرده جام زهر داد و قضای ایزدی همان جام پیش
او نهاد و آری که کرد نیافت القصه در سنه ۱۱۶۵ هجری بادشاه سکه بر مسند صدر نشینی از طرف ملهار سکه تقرری بیان
امد ملهار راو هلکر تورزه و مایوره مرتاشه خود نشانیده بمهم رفت من بعده دو سال دیگر که فیما بین نواب منصور
علیخان بلکهنو واله و نواب احمد خان بنگش نزاع کمال شد و احمد خان بنگش راجه
نول رای نایب نواب منصور علیخان را در محاربه جنگ کشته شکست فاحش داد بعده فتح جنگ اله آباد مکانات
نواب منصور علیخان را بتصرف آورد نواب موصوف در دهلی رفته خط بسند عالی استمداد پیش ملهار راو هلکر
بجمعیت عظیم قصد نموده از راه کالپی فرخ آباد رسید و مورچه اش آباد و مکانات ریاست بنگش را خراب و برباد
کرده بخاک برابر ساخت و از طرف دهلی نواب منصور علیخان هم معه جمعیت بسیار فرخ آباد رسید احمد خان بنگش تاب
مقاومت نیاورده منهزم شده در کوه کمایون به پناه راجه آنجا رفته نجابت خان مفتون گردید و ملهار راو هلکر
معه نواب منصور علیخان نه تا کمایون تعاقب داشت بدیده مکان قلت علم فالوی وقت ناچار بدر بهائی حافظ
الملک حافظ رحمت خان روهیله که از سرداران ملک کتهیر بود مصالحت و آشتی نمود و علاقه های نواب منصور علیخان
شصت لک روپیه نقدی ملک بنگش داده بجای خود آمد ملهار راو هلکر بعد تصفیه طرفین بدکن کوچ

راش

رفت و در سنه ۱۱۷۳ اسمی بهاو پسر خوانده چمناجی ابا بن باجی راو و بسواس راو بن نانا بهاو را با اراده نشاندن بتخت دهلی

حسب الاشاره سورجمل جات بهرتپور روانه که بسبب ضعیف سلطنت دهلی برابر الامرا نجف خان افغان مختار دهلی

لشکر کشیده محاصره دهلی داشت از ایشان برآورده با فوج عظیم معه ملهار راو و جنکوجی سندهیه قصد هندوستان

نموده بهتور در اثنا راه بود که سورجمل جات بشرم کوسیا در مورچال کشته شد و فوج برگشته بهرتپور آمده

و احمدشاه درانی معه فوج کثیر و توپخانه جنگ بسته تمامی نجیب خان از کابل کوچ کرده عبور دریای اتک نموده

بهاو و بسواس راو بکوچهای متواتره از راه دهلی بر پانی پت رسیده مقام نمود و در تعقیب شاه درانی بفاصله قریب

از پانی پت در رسید و اکثری از امرایان هندوستانی مثل احمد خان بنگش و دوندی خان و حافظ رحمت خان

روهیله نواب شجاع الدوله شامل شاه درانی شدند بهاو و بسواس راو طاقت مقابله در خود ندیده تدبیر لشکر

کرد و اطراف خندق و قلعه چوبین است نموده احمدشاه درانی بر پانی پت رسیده فوج کشان بمحاصره پرداخت تا شش

جنگ و جدل عظیم در میان آمد و بهاو و بسواس راو و جنکوجی سندهیه در آن جنگ بکار آمد و فوج شکست یافت

مگر ملهار راو و بعد و نجیب اداران سهکه معه فوج خود برابر ده یکسو شد احمدشاه درانی طرف کابل کوچیده رفت و در آنجا

فوت شد القصه بعد رفع هنگام ملهار راو هولکر بواسطه اینکه جواهر سنگه پسر سورجمل جات والی بهرتپور در جنگ شامله

درانی از موافقت بهاو و بسواس راو همعنان تهی جسته بود بر گوبهر کانون علاقه بهرتپور آمده و محاصره آنجا نموده از

اتفاقات کشته شد پسر او هولکر پسر ملهار راو عذرخواهی نموده مصالحت کرده مبلغی معامله داده رخصت نموده ملهار

راو کوچک دره بدکن رفت چون نوشته بسواس راو بنام نانا هیو رسید کمال غم و الم بر خاطرش گذشت و از غم جان داد
مادهو راو پسر میانه که از بسواس راو خورد بود بر مسند نشست و برادر راو پسر سیوم که از همه خورد بود بسرکاری مادهو راو ماند
در هیچ صد امیر الامرا نجیب خان مختار دهلی فوت کرد و اعیان سلطنت نزاع همدیگر برخاستند و مقدمه سلطنت دیگرگون
شد جواهر سنگه قابو یافته جهت انتقام پدر خود لشکر آراست و ملهار راو و هولکر جمعیت عظیم بهندوستان آمده شامل
جواهر سنگه گردیده قلعه اکبرآباد را از قابو افغانان کشیده تهانه جواهر سنگه قایم نموده و در دهلی رفته چیزی معامله
از شاه عالم بادشاهی و سند اکبرآباد بنام جواهر سنگه حاصل نموده از انجا برگشت و در علاقه جی پور آمد
چون مادهو سنگه راجه جی پور بعد کوچ لشکر از تونک فیروزه وغیره تهانه هولکر برخاسته عمل دخل خود کرده
گرفته بود لاچار شده سند تونک بملهار راو نوشته داد و بعوض تور او [illegible] گشته رامپوره علاقه او و هولکر
مقرر گشت چنانچه ملهار راو تهانه خود باز در تونک نشانیده بدکن رفت چون اپاجی بابی پسر کلان جنکوجی
سندهیه بعد فوت پدر بجای او نشست و رانوجی پسر خورد به پیشینی جی ابا مانند مادهو راو و سیواجی ابا لال
بفوج عظیم بمهم جودهپور روانه گشت و جی ابا مع فوج در ضلع جودهپور آمد و شهر جودهپور و ناگور را محاصره کرد
راجه بجی سنگه والی جودهپور که در آن وقت مسندنشین انجا بود جی ابا حمدی جمعیت بر جودهپور گذاشته خود با
جمعیت عظیم از ناگور مورچه بندی نمود و اینقدر قافیه تنگ گشت که راجه بجی سنگه تدبیری اندیشیده دو کس
بطمع مال برای کشتن جی اپا فرستاد و ایشان در لشکر جی ابا رفته جنگ گری باهمدیگر نمودند و مقدمه در پیش کرده

باهم

باهم قضیه و قضایا نمودند هرچند مردمان لشکر [illegible] نمودند نشنیدند و گفتند که [illegible] بابلو اچنجی اپا رضع نخواهیم
شد چون خبر جی اپا سید طلبیده اشنها بیشتر رفته گفتند که از شما احوال خود خواهیم گفت راجه تهر و دیگر خوانده نگاه
تهر و دیگر رسیده بیشتر مرد و کشش [illegible] فهم کار و کار جی اپا آخر کردند و لشکر جی اپا بر هم خورده کوچکرده درشت رانوجی سندهیه
که خبر کشته شدن برادر خود و دوتا نموده [illegible] جی سنگه لاچار شده صوبه اجمیر را به رانوجی سندهیه داد و معامله تکم
تکمیر به سالیانه قبول نمود چنانچه رانوجی سندهیه در اجمیر سه ماهه خود نشانیده بدکن کوچکرده رفت چون بعد
رفتن ملهار راو بطرف دکن صفدران راجپوته [illegible] راجه جی پور در پرگنه تونک عمل دخل خود کرده
سه ماهه خود [illegible] بر جانشین داده بودند در سنه [illegible] هجری ملهار راو مع فوج عظیم در تونک آمده تا [illegible]
[illegible] کرده از قلعه پیهوم گڈه که الحال [illegible] امیر گڈه نشیمن گاه امیر موصوف است محاصره بندی نموده تا [illegible]
روز محصور [illegible] از تونک کوچکرده [illegible] که او هم از علاقه جی پور است رفته محاصره نموده زر [illegible]
بصیغه معامله گرفته در تونک باز آمده [illegible] از پیهوم گڈه باز محصور [illegible] قلعه [illegible] با گنج [illegible]
و سه ماهه خود در تونک نشانیده در معامله جی پور گرفته بطرف [illegible] گشته رفت [illegible] در عالم [illegible] متصل [illegible]
با جلب طبعی در گذشت چون ملهار راو [illegible] که در کومبهیر کشته شد پسری دیگر نداشت و یک پسر کهند راو که [illegible]
[illegible] بود و [illegible] فوت کرده بود [illegible] بائی زوجه کهند راو که در دکن بود [illegible]
راو [illegible] نامی که از قوم او بود به فرزندی گرفته [illegible] ملهار راو [illegible] در این ایام [illegible] الفضای الهی

فوت کرد و در سنه یکهزار یکصد بود هجری رگهناتهه راو پسر باجی راو بر مسند نشست و برادر زاده او مادهو راو و بیشکاری رگهناتهه
راو ماند و نانا پهنا بهرنویس و سکهارام که از عهده مادهو راو دیوان بود مدبر و مسئول کار و بار خود ماندند و در همین هنگام راگهوجی
سندهیه فوت کرد و مهاجی نامی سندهیه که پسر او از حرم بود بنیابت داری نانا پهنا بهرنویس بجای پدر متمکن
شد و نانا جی پهناکره که از زن منکوحه او بود از صدارت محروم ماند و کیدارجی نامی برادر خورد مهاجی سندهیه دستی
مهاجی ماند و این واقعه در سنه یکهزار یکصد بود هجری بوقوع آمد چون رگهناتهه راو پیشوا صاحب اراده بود بخاطر آورد
که پیشتر ازین بهو صاحب برادر زاده پیشوا که مهم هندوستان نموده بود و از فوج شاه درانی کشته شد و الحال ملک
هندوستان خالی فقط باید کرد صاحب القصه این عزیمت خاطر نشین نموده نراین راو برادر زاده خود را جانشین
خود گذاشت و نانا پهنا بهرنویس و سکهارام دیوان و تکوجی هلکر را بانتظام مهمات دکن گذاشته بعد جمعیت عظیم و توپخانه
بسیار باتفاق مهاجی سندهیه در گوهد رسید و رانا گوهد واله که کدو کاوش از قلعه گوالیار داشت مقابله جنگ نمود
چون مهاجی سندهیه از طرف پیشوا رگهناتهه راو در پرده بدظن بود و از نراین راو بوسیله محبت و ارادت داشت
جنگ رانا تندبی انجامید معامله جزوی بتصفیه از رانای گوهد داده بدین اینچنین رگهناتهه راو پیشوا که موجب حقیقت دستگیری او
بظهور آورده مهاجی سندهیه را بمهم پیشتر کرده مکان قلب بود روانه گشت و خود کوچ کرده بدکن رفت چون نراین
راو برادر زاده او در پونا قابض و متصرف بود پیشتر از رجوع بپاورده دم استقلال میزد بدین حالت رگهناتهه
راو پیشوا خواست که او را از مختاری باز داشته مطیع خود گرداند لیکن بسبب مختاری نانا پهنا بهرنویس دیوان او

که با نبزاین راو سازش پنهانی نمود تدبیر کشتن سوی بندوبست و از بیم خشم توروشب می کاهید از انجا که زوجه اش محالیه
زمانه لهیه لویه کاردی داروغه توپخانه را بطمع ملک و مال ساز کرده جهت کشتن نبزاین راو بغلامان بلیلی امد
کارش تمام کردند گویند که در انوقت که ان جلادان بیخانمان بر سرش رسیدند ان بیچاره بهمان حالت با تن مجروح
که رنجیده بود در رگنا تهه راو رسید و دستهای خود در گردنش حمایل کرده گفت که ناحق خون کسی ریختن روا نباشد و
مراد خود را یافت بس در انوقت رگنا تهه راو در رفت امد و شفاعت او خواست لیکن سپاهیان کاردی
که تیغ بکف به قصد قتلش رسیده بودند باندیشه اینکه در صورت زنده گذاشتن او جان بری نخواهند شد بر
رگنا تهه راو خیال ناساخته کار ان بیچاره بیکس و حریف تمام کردند و کشته شدن او رگنا تهه راو پیشوا
بالاستقلال فایض و متصرف گردید اما بواسطه انکه در انوقت اولادی نبزاین راو ورث را واو که از قوم
او بود بفرزندی برگرفت چون نانا پهرنویس با نبزاین راو اتفاق تمام داشت وقوع این خبر خاطرش سخت
ناگوار گذشت لیکن چیزی در انوقت مهاجی سندهیه بمهم هند متعدد گرده معروف بود از روی دل با نانا بهای به
همچنان بود القصه مهاجی سندهیه از هر دو گروه شکست یافته از رگنا تهه راو شامل گردید و ما ناجی سینکلر
نامی پسر دوم رانوجی سندهیه که از شکم زن همقوم سندهیه متولد بود مادر بموافقت داشت از رگنا تهه راو
خلعت سرفرازی و خطاب پیشوا بخصوصه داری هندوستان بجای مهاجی سندهیه روانه نمود و حکمنامه پیشوا در
اطلاع خبر سر فرازی مهاجی سندهیه بیش را کهر باتکیا وغیره سرداران که شامل مهاجی بود رسانیده بود با بهای

[illegible]

نوشته فرستاد که بر قابلیت ناناجی پهڑکه حاضر بود عمل و دخل او در اوجین کرانیده شد چنانچه وقت رسیدن
حکم نامه پیشوا که بنوز ناناجی پهڑکه در اثنا راه بود راگهوناتها از مهاجی سندهیه برگشته تحویل پیشوا و ملک
گردید و عاقبت کار بمقابله جنگ و جدل از سندهیه مذکور پیش آمده در مقابله اول هر سندهیه غالب آمد لیکن
بمقابله ثانیه که نایرات جنگی شامل سندهیه مذکور گردید یک گروه قوم گوشاییان بحجبت سنجدارس از طرفی
در آویخت آمده شامل سندهیه گردید و راگهوناتها مذکور شکست فاحشه یافته آخر شرن در ان جنگ نگار آمد باستماع
این خبر ناناجی پهڑکه که باراده استخراج مهاجی سندهیه بر در وقت پهڑکه می آمد از اثنا راه برگشت و با تمام
پهرنویس که جای مهاجی سندهیه بود بگذر دینه برای استخراج سندهیه مذکور فرستاده برای نگاه داشت فوج امداد نمود
و با رگهناتهه راو پیشوا از راه فریب پیش آمده اظهار محبت که در بنگاله فالوی جودکت بر ملک نواب نظام علیخان
حیدرآباد و الهه غنیمت نموده و از الطیفه خود آوردن مناسب است و در هر دو صلاح بود از ین جهت حیران بود
که بحکمت عملی پیشوا مذکور را از بوبات برآورده انجا فتنه و فتور برپا نماید که بازه دخل العهد پونا این محال
شود چنانچه تدبیری که بالا مذکور شد پیشوا مذکور را با فسون افسانه فریفته مع جمعیت رگهوجی بهوسله راجه ناگپور
و غیره امرا بمهم حیدرآباد روانه نمود و بعد برآمدن او مهاجی سندهیه را بحجبت همراه آمده پیش خود در پونا
طلبیده اشتهار نمود که زوجه نراین راو متوفی که حامله است اولادش صدرنشین پونا خواهد گردید و بلکه با
زاییده طفل سکه نام مهاراجه کریبا بخشی که عبارت از طفل سالگره هم است جاری نموده در ملک پونا

سقر

مصروف گردید مقارن این حال رگناتهه راو پیشوا که بر مهم حیدرآباد مصروف بود بمقابله جنگ افواج نظام علیخان
شکست یافته منهزم گردید و بسبب برپا بودن فتور مسطور الصدر در پونا رفتن صلاح ندانسته بملک خاندیس
رسید و استدعای استمداد از صاحبان انگریز نموده جرنیل لستر صاحب را معه یک کمپو از طرف پونا و دو کمپو
انگریزی از ضلع سرونج متعلقه مالوه بکومک خود طلبیده بدین حالت نانا مذکور که مرد فیلسوف و زیرک
جهاندیده بود تجویز نموده رگناتهه راو است که اگر جمعیت انگریزی بمعاونت شما می‌آید اندیشه هست
تمامی ملک پونا را تاخت و تاراج کرده بجانب برابر تخت فرنگی از تاجیه بعهده برای خواهد کرد و باستماع این معنی
صاحبان موصوف رگناتهه راو پیشوا را فهمانیده به آشتی فیمابین راضی نمودند رگناتهه راو بموجب صلاح
صاحبان انگریز بنانا بهرنویس پیغام مصالحت داد چنانچه نانا مذکور اقرار کرد که تا زنده است روپیه بنراین راو
ایشان در کوپرگانون بود باشند و خرج اخراجات خود از بابت بیر دیس اگر پسری از زوجه مسطور تولد یابد
مالک ریاست اوست و اگر دختر پیدا شود مالک شما اند رگناتهه راو قبول نموده و فوج انگریزی بجای خود کوچیده
رفت افواج بعد کوچ افواج انگریزی نانا مذکور از قول سابق برگشته داد کوپرگانون برگناتهه راو قبول
نکرده در قلعه ... متعلقه خاندیس نظربند نگاه داشت و چون ایام زائیدن بمیعاد معهوده رسید در سنه یکهزار
یکصد و نود هجری بسوانحی ... و از زوجه نراین راو تولد یافت و بعضی میگویند که نانا مذکور طفل دیگر آورده
بزوجه نراین راو داده بود و اوشان را زائیدن این پسر از شکم خود ظاهر کرده والله اعلم بالصواب القصه رگناتهه

راو که در قلعه دهولپور تا چهار سال نظر بند بود و در مابین آن ایام در جمای مقام دولپور شخصی مسمی جهانبا بابادی باو
تمای پیشوا از روی جهالت قوی یافته چنانچه با مهاجی مذکور بود انتظام خود از نام باجی راو پیشوا کنانیده راو را همره زن و فرزندش
اش از قلعه دهولپور بر آورده در کوهستان که بر کناره دریای کوکنا کوه دوار می است نگاهداشت در همین حصه
منجر با جنرل صاحب موسوم چند بتان انگریزی حسب الاستدعای رانا گوهد والی از قلعه گوالیار مورچه بست و آخر الامر
بتهانه وکیهان بر دست قلعه مذکور را حواله رانا گوهد نموده در انجا کوچ کرده بقبله سرونج رسیده برنام قسمت انجمر
مهاجی سندهیه از طرف نام هورداو پیشوا و نانا پهرنویس باراده استخلاص قلعه مذکور نهضت جرار از دکن کوچ کرده
با وجین آمده و از انجا در مقام سرونج که فوج انگریزی ریره داشت باراده مقابله رسیده آخر بسبب مقتضای
مصلحت وقت فیما بین مصالحت و آشتی بمود بدیه اجمع رانا موصوف مهاجی گشت که از انبر مشی فرنگی آخر
بیک سیف بس قبالت است که از ما آشتی نماید و من قلعه گوالیار را خالی کرده بشما بدیم مستر مهر مذکور قبول
و فوج انگریزی بجای خود کوچیده رفت القصه رانا موصوف قلعه گوالیار مهاجی پتیل سپرده نکات سندهیه
مذکور نموده بعد چندی بوقوع توهم خاطر که در دل او راه یافت رنجیده بکرار رفت چنانچه فوج مهاراج سندهیه رفت
نموده او را گرفتار کرده آورده و در قلعه گوالیار مقید گشت در هم عرصه ذوالفقار خان الدوله نجف خان که یکی از امرای
بادشاهی شاه عالم مختار و مدار المهام بود فوت کرده آغا شفیع همشیره زاده او بجانش متمکن شده بعد چندی
از دهلی برآمده پیشتر از همه افراسیاب خان خواهر زاده نجف خان که بفتح پور سیکری قیام داشت رسیده شامل گردید در همین حصه

از اتفاقات بسبب اینکه در مزاج آقا شفیع خشم زیاده بود فیمابین او و افراسیاب خان سوء المزاجی بهم آمد و افراسیاب
خان مذکور میرزا احمد بیگ همدانی را که یکی از امرای اولوالعزم نجف خان بود و در حضور بجاگیر خود قیام داشت مع
جمعیت طلبیده با خود شامل نمود و آخر الامر باصلاح همدانی مذکور آقا شفیع را از دست میرزا اسمعیل بیگ که برادرزاده
بود بدغا کشته نخست در یقین فیمابین همدانی و افراسیاب خان که هر یکی ملزوم از مختاری خود بودند منافقت
در میان آمد بدین حالت کوشائین همت بهادر که از عمده سرداران سرکار نجف خان مرحوم بود و بالای
وقت نشسته از بسکه در آنوقت نجف قلیخان چیله دوم نجف خان طرف کانور متعلقه ریواری بمکان
جاگیر خود استقامت داشت فیمابین افراسیاب خان و همدانی منازعت تمام بود بمهاجی نوشت که الحال وقت
فرصت و قابوست آمدن شما جلد بایفعل لازم است چنانچه مهاجی سندهیه از گوالیار کوچ کرده بطرف
دریای چنبل دیره نموده بود که زین العابدین خان نامی چیله آقا شفیع مرحوم افراسیاب خان بعد به یک گشت
و نوع افراسیاب خان برگشته شامل مهاجی سندهیه گردید آقا اصل سندهیه مذکور فالی وقت یافته بمقام
فتحپور سیکری از فوج میرزا احمد بیگ همدانی مقابله نمود و آخر کار او را مغلوب [illegible] مطیع خود نمود و از آنجا در
دهلی بملازمت جهان پناه بادشاه عالم شرف [illegible] گردید سند اکبرآباد بنام خود حاصل ساخت و تحفه
بالکلیف عزم داده از دهلی برآورده هم رکاب سعادت انتساب جی پور رسیده مبلغ شصت لک روپیه بصیغه
معامله از راجه [illegible] سکه گرفت در [illegible] حضرت جهان پناه متوجه دهلی شد و سندهیه مذکور در [illegible]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دیره نموده که راجه هردو سنگه تشنگده واله ارشد سهیه سنگه جی آشتی کرده اظهار نموده که راجه مان سنگه
پسر مهاراجه پرتهی سنگه راجه جیپور برادر کلان راجه پرتاب سنگه که او را سه سال در ریاست جیپور باد به سبب اطفال راجه
پرتاب سنگه به پیوستگی کارپردازان بلاج صدرنشین جیپور گشته مان سنگه مذکور را خارج کرده بس اگر درین
باب امداد و معاونت نموده مان سنگه را برراج جیپور قایم نمایند یک کرور روپیه بذرانه خواهم داد
مهاجی قبول نموده بر جی پور لشکر کشی کرده متصل تعلق میوتهه [illegible] دیره نموده در [illegible] همراه مجد فوج
خود همراه کهندوجی برادر سهیا جی الملقب سردار علاقه سندهیه بمهم کهی واره رفته بود بعد فتح ایمکان آمده
شامل راجه جی پور گردید راجه معه جمعیت راتهوران که از جودهپور بکومک طلبیده بود از جی پور برآمده بمقابله سندهیه
برود خیمه از آنجا که درو بیا اجره برابری و باو اشتن مرفقی از جناب صمدیت حضرت ناگاه گوله توپ از فوج
سندهیه بفوج جی پور رسیده بر شاخ درختی که معدابای مذکور زیر آن ایستاده بود خورده تقصار ان شاخ
شکسته بر سرش رسید و مرغ از جستن بهوا بر رسید از شش وقت شام که هنگامه کارزار موقوف نامده
وقت شب شبو سنگه کنیان ملازم سندهیه که معرفت معدابای از راجه جی پور ساز بوده معه همراهی خود
برخاسته شامل راجه جی پور گردید و بعد انفعالات سندهیه مذکور از جنگ طرح داده از راه الور و بهرتپور
در اکبرآباد رسید اسمعیل بیگ برادرزاده همدانی که بکامی [illegible] سرشد متصل اکبرآباد رسیده از سندهیه
مقابله نموده و فوج سندهیه را شکست داده از قلعه اکبرآباد مورچه [illegible] بنا هیو [illegible] سندهیه

نموده

نموده او را بطرف گوالیار منهزم ساخت و در عرصه رانا خان نامی سرگروه فوج سندهیه از راه دیگر به اکبرآباد
رسیده مورچال فوج اسمعیل بیگ برداشته داد باستماع این خبر اسمعیل بیگ از دهولپور مراجعت کرده
در اکبرآباد آمد و رانا خان را بطرف بهرتپور منهزم ساخت بار دیگر قلعه مورچال چسپانید مقارن این حال غلام
قادر خان پسر ضابطه خان جاگیردار غوث گڑه که در دهلی رسوخ یافته از حضرت شاه عالم بادشاه فرمانی برداشت
آنحضرت به بیدادگری جمعیتش در دهلی تدارک صلاح ندیده از روی حکمت عملی به بهانه ملک گیری او را شامل
حال بیگم سمرو که از ملازمان بادشاهی بود فرمان عزیمت داده بود و بعد عبور شدن او از دریای
جمن بیگم مذکور حسب الایمای آنحضرت در مرافقت ملحق شدن با او تعذر داشت جاده دیهای ملک جرائی
گذشته از آن طرف دریا بر محلهای بادشاهی که بعهده سرکردن گرفت و از دست تحویلداران
سوار و پیاده قلعه علیگڑه متعلق شهر کول را مفتوح ساخت و بمقام اکبرآباد شامل اسمعیل بیگ گردید
و به تصمیم یکدیگر عهد و پیمان نموده به استخراج رانا خان سرخیل فوج مهاجی سندهیه عزیمت نموده
چنانچه بمقام رسیدن به موضع چاکسو بفاصله یک کروه از بهرتپور که فیما بین مقابله جنگ و جدل در رسید
آمد رانا خان مذکور شکست فاحش یافت و باآنکه در آن وقت اکثری از سرداران فوج اسمعیل بیگ و
غلام قادر خان مثل بنگب محمد و فرنگی یکدست و چهار پلتن و دیگر فوج راجه بهرتپور شامل او
شده بودند همه برگشته منهزم گردیدند و در بهرتپور پناه بردند القصه چون مرزا اسمعیل بیگ و غلام

قادرخان بکوه مهیر رسیده مرّه نجد اخری در گره بیدادی جمله نموده و بسبب پناه قلعه قابو نیافته از انجا در اکبرآباد باز آمده
شاهزاده جوان بخت را بمقابله شاه عالم باطلاع محمد بیگ روانه شاه جهان آباد نمود چنانچه شاهزاده موصوف از راه
سکندره متصل اگره رسیده بود که فیمابین اسمعیل بیگ و غلام قادرخان غبار محبت برخاست و غلام قادرخان
کوچ کرده بعلی گده رفت باستماع انجر مهاجی سندهیه از گوالیار عزیمت نموده در اکبرآباد رسید و اسمعیل بیگ مع گور
با جمعیت مذکور در علیگده پیش غلام قادرخان رسیده بار دیگر متفق گردید و باتفاق همدیگر متصل دهلی رسیده
بسفارش الهه یار بیگ خان مغل مختار کار سرکار بادشاه از دریای جمنا عبور شده و جمعیت و سماجت عفو
تقصیرات کنانیده بحضور بادشاه حاضر ماندند در بعضی حضرت جهان پناه غلام قادرخان و اسمعیل بیگ
مذکور را همراه شاهزاده سلیمان شکوه برای ملک گیری فرمان داد و یک قطعه فرمان حقیقت بنام مهاجی
سندهیه مشعر بمضمون که اگرچه برای مصلحت ظاهر شاهزاده نامبرده را شامل غلام قادرخان و اسمعیل بیگ
رخصت فرموده اما در باطن مدعای دیگر است و ایشان که ضمیر خلاف حضور اند فوجی بامداد ایشان رسانند روانه
نموده از اتفاقات آن فرمان بدست غلام قادرخان افتاد و باطلاع اسمعیل بیگ چشم بادشاه شاه عالم
را برآورده قالقیص متصرف گردید و مال خزاین بادشاهی بدست آورده شاهزاده بیدار بخت را از اولاد
محمد شاه بادشاه بر تخت سلطنت جهانبانی گردانید بعد رسیدن انجر مهاجی سندهیه که در انوقت در اکبرآباد
قیام داشت معه فوج خود بمتهرا رسیده از انجا کوهان راو سیهاو جیوا دادا و لکهوا دادا و رانجی پتیل در اسمعیل

خان

خان وغیره سرداران خود با فوج جرار بتدارک غلام قادر خان روانه نمود و سیزده بابی توپ فرنگی را که کیتو جدید
ریکاند ساخت کرده بود همه دو سه ساتین دیگر و فرنگی یکدست تعین ساخت چنانچه بهنگام رسیدن جمعیت سندهیه قریب
دهلی که فیمابین غلام قادر خان و اسمعیل بیگ بابت حصه مال و خزینه منازعت برخاست اسمعیل از غلام قادر خان
برگشته با رانا خان سردار عمله سندهیه شامل گردید و حسب الایمای سندهیه بطرف هرباته رفت بعد ازانجا
غلام قادر خان بسبب جمعیت خود حیثیتی در قلعه شاهجهان آباد پادشاه گرفته ازانجا در نور گده آمد و عاقبت کار در انجا
هم گذاره نشد و از راه سلیم گده و بریچه گشاده القصه جمنا عبور نموده و ازانجا از فوج سندهیه شکست یافته بطرف
میرته منهزم گردیده و درانجا رسیده امان رفت مقارن اینحال افواج سندهیه که بتعاقبش مامور بود در میرته
رسیده قریب بگذاه محاصره شهر میرته نمود چون غله وغیره احتیاجات برای تمام درون شهر نماند و دارو تنگ
حکم تنگا گردید غلام قادر خان مذکور از غایت اضطراب سر از پا نشناخته بجمعیت دو صد سوار راه بیابان صحرای
نامی گرفت دید ازانجا که وقت شب تیره بود و بخت سیاه داشت در حالت سر پامی اسب سواریش در چاه
خشک افتاده وان آنجا سقط شد و مردم همراهش که از سوانح مطلع نشدند او را همانجا گذاشته متفرق
و پریشان رفتند اما رپر دوست خان نامی افغان که رفیق او بود دران وقت از رفاقتش پهلو تهی نکرده
او را از چاه برآورده در همان شب در کدام ده برهمن نقار غیدار انجا غلام قادر خان را می شناخت بحکم قضا
بسر وقتش وارد گردیده گفت که ای فلانی اینجا جان تو سلامت نخواهد ماند در خانه من آمده مخفی شو

شنیدن این خبر غلام قادرخان مذکور ساعی منفکر ماند همراه رسید از انجا بجانب کهنش رفته در صحبت برهمنی

ساکن انجا که با غلام قادرخان عداوت سابقه داشت سر این رازی بر پرده بجیش علی بهادر سردار در علاقه مسمه

اظهار حال نمود دو دیهه حاکم بنام خود نوب بیده او را گرفتار کرانده داد چنانچه علی بهادر مذکوران کومک

را گرفته بجیش مهاراج سندیهه رسانید سندیهه مذکور پا بیش از رسن بسته و زیر پای فیل انداخت و بند بند جسش

بند بند جدا ساخته بهزار خواری بکشت و جزای اعمالش در کنار نهاد اری که گمرو بیات چونکه در وقت جنگ شد بهم

بمقام لولکار راتهوران جودهپور والی ممدود راجه پرتاب سنگه جیپور سندهیه را شکست داده بودند پادو دربروت انداخته

اکثر اوقات از راه طعن نشسته از مردم بی ایدر میگفتند که من بنشاره مث قایم داشتم والا دکهنان ابرو میرهنگنند

چون راجه پرتاب سنگه را این کلمات ناشنیده شیر بجگر میخارید از بین هکذر داد راتهوران لوار مهاراج

سندیهه در بیرده سار رسید و مهاجی سندیهه افواج خود را از مقام متهرا سربراه تن تنور علاقه شیخاوتی که راتهوران

در انجا دیره داشتند و اسمعیل بیگ هم در انجا قیام داشت فرستاد و جنگ و جدل عظیم در میان ایشان ابداحر رس

راتهوران مع اسمعیل بیگ شکست یافته بمقام پیپار علاقه جودهپور که جمعی دیگر از راتهوران در انجا بود پناه گرفته

باتفاق ان گروه در میرته رفتند افواج دکهنیان تعاقب کنان به میرته رسیده مقابله کرد و راتهوران در انجا

هم شکست یافته بجودهپور رفتند و دکهنیان میرته را غارت کرده دست تاراج بر بسیاری کشاد راجه بجی سنگه جودهپور

والی تنگ شده مصالحه نمود و بیه قبول کرد و صوبه اجمیر نوشته داد و دکهنیان تهانه خود قایم کرده از علاقه او را

ای

انجا تحصیل زر نموده‌اند و از قلعه کمبهیره متعلقه اجمیر مورچه جنبانیده و قلعه مفتوح ساخته در همین اثنا خبر فوت مهاجی سندهیه
رسید و این واقعه در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری بوقوع آمده چون کوسائین همت بهادر دران ایام بواسطه
در میان آمدن منافقت از مهاجی سندهیه متنفر بسحر و افسون اراده کشتن مهاجی نموده و این راز بر ملا شد مهاجی
خواست که او را دستگیر کند کوسائین همت بهادر واقف شده گریخت و در دیره علی بهادر که نبیره پیشوا
سرکار همراه داشت پناه برد مهاجی سندهیه در باب گرفتار کرده دادن او از علی بهادر بسیار زد و کد نمود
لیکن بسبب ملاحظه تعظیم نبیرگی پیشوا مهاجی دست اندازی کردن نتوانست و آخر پس از رسیدن حکم سرکار
پیشوا انفصال کرده علی بهادر را شامل کوسائین همت بهادر بهندوستان بندیل کهند فرستاد و تکوجی هولکر
که بعد مهم بلکت بپونا آمده شامل شده بود بقرار حصه بالمناصفه ملک بندیل کهند روانه ساخت و گوپال راو بهاو
و جیواداد را از طرف خود بصوبه داری هندوستان مع افواج همراهی تکوجی و دیگر و لکوا دادا تعین
ساخت و خود مع ابنای الکیه و پیر و صاحب دراخان بمیوار کوچ کرده و انباجی را بصوبه داری انجا گذاشته
بدکن باز رفت بعد رفتن مهاجی سندهیه که تکوجی هولکر در ضلع جیسور دست [illegible] راجه جی پور
بصلاح و مصلحت راو بلدیه ور بر دار کوپال راو بهاو و جیواداد وغیره سرداران علاقه سندهیه موافقت نموده
گفتند که فوج هولکر همواره برباد ی ملک ما میکنند و شما هم مالک نصفی ملک هستید معامله‌اند معاونت ما نمودن
شما ضرور است چنانچه گوپال راو بهاو وغیره و تکوجی هولکر وغیره را نوشتند که معامله هندوستان بمبارکت راو

شهامت ایشان را علیحده ماندن و بیرباد همگی ساختن نمی باید تکوجی جواب داد که معامله حضور از قدیم از داد

معامله حضور پیور از قدیم از شهامت و باقی ملک را البته حصه شرکت است اما صلح بر این نهج نزد و گفت بسیار از طرفین

بمیان آمد و تنازعه گردید آخرش بر مقام کهانه لاکهیری متعلقه بوندیل فیما بین مقابله جنگ افتاد و جنابچه تکو

جی هولکر رفته بود بند بر کتف گوله بان رسید و سپاه و لشکرها داد از کهانه لاکهیری بهمین آثار آمده بود و بعد رحلت صلح مقرر

نموده در پونه مهاجی سندهیه فوت کرد چون فرزندی نداشت دولت راو سندهیه پسر کیدارجی برادر خورد

مهاجی را که در او حیات بود نانا پهرنویس بحکم سوائی مادهو راو پیشوا طلبیده بجای متمکن حشمت و اموال قبضه

در سنه ۱۲۰۹ هجری بوقوع آمد چون مادهو راو پیشوا اراده مهم حیدرآباد مذکور خاطر داشت از نانا پهرنویس

مصلحت خواسته تجویز مهم اینجا نموده رگهوجی بهوسله ناگپور واله را که مقوم راجه ساهو سردار علاقه برار است طلب بوده

نموده و تکوجی هولکر از مهیسر حسب الطلب مع فوج خود در پونا آمده بلی سر نمیت خد سر نمیت موصوف مع دولت

راو سندهیه و تکوجی هولکر و رگهوجی بهوسله ناگپور واله که مقوم راجه ساهو سردار قریب چهل هزار سوار بودند کوچ کرده

بر حیدرآباد مهم نموده بر سر حد حیدرآباد و دیره کرد نظام الملک حیدرآباد واله مع جمعیت خود کوچ کرده بمقابله

رسید و بر مقام کهرا علاقه دولت آباد جنگ عظیم در میان آمد آخرش دولت راو سندهیه که هراول

فوج پیشوا بوده در وقت مقابله کارزار جرات رستمانه بکار برده نظام الملک را شکست داده و فتحیاب گردید نظام الملک

معامله کرده روپیه و ملک ده لک روپیه از علاقه دولت آباد داده قبول کرده مصالحه نموده تا ادای مبلغان

مقرره

مقرره بشیر الملک و دیوان مختار خود ساخته بنیش پیشوا فرستاد تا مادهو راو پیشوا از آنجا بفتح فیروزی معاودت نموده

داخل پونان شد و قلعه دولت آباد در جلدوی حسن تردد بدولت راو سندیه بهم بخشید و رگهوجی بهوسله راجه حشمت

ناگپور را داد و دیگر یک فوج تا مدت دراز در آن ضلع مقام داشت در همین عرصه مادهو راو پیشوا از روی بالای محل خود

بیماری که عند اطبای بی ... نبود چون رشته عمرش روبکوتاهی داشت بالش ملغزید و از محل ... افتاده

روح قفس بهوا پرید این واقعه در سنه یکهزار و دوصد و ده هجری بوقوع آمد چون سوائی مادهو راو پیشوا اولاد

نداشت نانا پهرنویس و دیگر اعیان دولت اول چمنا جی پسر خورد رگهناتهه راو را که در گوبیر کانون معه باجی

راو برادر کلان نظربند بود بر مسند نشانیدند باجی راو موصوف از دولت راو سندیه موافقت کرده بشرط

مسندنشینی و گرفتار کردن نانا پهرنویس یکرور روپیه قرار داد دولت راو سندیه موافقت کرده قبول نمود و نانا

را گرفتار کردن باجی راو را بر مسند نشانید چون باجی راو بر مسند نشین شد از نانا پهرنویس بحیل ملکهای

معهوده بدولت راو نگذارده نانا را از قید خلاص داد و نانا مذکور که مرد فیلسوف بود رهائی از قید در استحصال

باجی راو پیشوا چاره نگردید در همین عرصه تکوجی هلکر فوت کرد و او چهار پسر داشت دو پسر صحیح کاشی راو و ملهار

راو ثانی از زن قوم و دو پسر سرمی جسونت راو هلکر و وتهل راو از زن خواص بودند چنانچه کاشی راو

پسر کلان تکوجی بر مسند نشست نانا مذکور ملهار راو ثانی برادر خورد کاشی راو را با خود ساز کرده برای

نگاه داشت و ایما نمود و اظهار کرد که کاشی راو قابل ریاست و مسندنشینی نیست شما را مسندنشین خواهیم

ملهار راو ثانی بموجب ایمای نانا بهابه نگاهداشت جمعیت پرداخت و خفیا بفراهمی جمعیت کرد اتفاقا این خبر بکاشی

راو رسید و راز سر بملا گردید کاشی راو از دولت راو گفت که ملهار راو برادر خورد ما باشاره بابهابا زاده

مصدر فتور گشته فوج بندی مینماید پس بنابر این فتور رفع جستن داو را گرفتار کردن لازم است دولت راو

گفت که ما را ازین چه فایده کاشی راو ده لکهه روپیه داو ای کرد دولت خواند حصه ملک بیشتر و دستان فیمابین

تکوجی و مهاجی بالمناصفه شده رفته بود بدولت راو برادر و داده دولت راو مع جمعیت کشنو و سواران خود

مسلح شده باراده گرفتار ساختن ملهار راو ثانی را که طفل کوچک بود بدیره اش شتافتن زد و ملهار راو دران

دار و گیر کشته شد و جسونت راو هولکر زخمی شده از معرکه به بیرون برآمده بملک ناگپور رفت دولت راو

سندیهه کهندی راو پسر ملهار راو ثانی را که طفل کوچک و والده اش گرفتار ساخته در قلعه اسیر رسانید

و یک حبیله ملهار راو ثانی که در وقت دار و گیر ملهار راو زر و جواهر برداشته بملک ناگپور رفته بود مهاراج

جسونت راو هولکر او را گرفتار ساخته زر مال و اسباب ازو کشیده گرفت و گفت که من یکی ما مال انم مال خود

گرفتم و قلم نگاهداشت جاری ساخت اراده فتور انگیزی نمود کاشی راو هولکر باستماع این خبر اندیشناک

گردیده برای گرفتاری او بر کهوجی کهوسله ایما نمود و رکهوجی کهوسله دولت راو سندیهه جسونت راو را

که در انوقت جمعیت قلیل داشت بفریب و حیله گرفتار کرده در بیدر ناگپور نظربند داشت باب سیوم ملای سیالت

مهاراج جسونت راو هولکر از آنجا بر در دو شرح احوال جنگ و جدل با اتفاق همه کهبر نظم

بیا ساقیا باده ده یکجام ❁ که مانند بزم مستی او مدام ❁ می ده که گردد دلم شاد و مست ❁ رشادی دهم خویشتن را ز دست
ز بند قلق شود دل رها ❁ چو مه ز زندان مه مصر ما ❁ ز خورشید لعل رنگین کنم داستان ❁ برآمد دگر رستم از سیستان
چو بخت و اقبال بخشش ظهور ❁ برآمد مهاراج از تاکپور ❁ کاروان ملک سخندانی یوسف مدعا را باین رسن نشان
از چاه معنی برآورده بعرض بیان آورده اند که چون مهاراج بلکه در حالت قید تنگ شده از صورت رهایی شدید در پی
تدبیر قریب کردید و شبی به بهانهٔ رفع حاجت برخاسته متصل با خانه آمد و در آنجا لباس خود بخدمتکار پوشانید
و خود لباس او بر خود کشیده بهر لباس از آنجا برآمد و خدمتکار مذکور بجای مهاراج رفته خوابید و شب که مهاراج
پاره راه از آنجا بیرون رفت بخت بهوانی شنکر که در نیره از مهاراج ساز بود در آنجا رسیده بمرافقت
و بسیار گشت و سواری اسپ مادیه که با خود داشت بمهاراج داد و مهاراج سوار شده از آنجا در موضع مهاوکه بر
ساحل دریای نربدا واقع است رسیده حمام مهاو که یکی از مسلمانان متوکلان در آنجا مسکن داشت طرح قیام
افکندند مهاو مذکور دو سه روز بخانه خود مخفی داشته گفت که ماندن شما در اینجا صلاح نباشد زیرا که کافر
را هولکر هرکاره‌های خود جا بجا به تجسس شما برگماشته بتلاش سراغ دارد و بهتر است که بهتر آنست که
بشنید یکی این کوهستان در مسکن بهیلان که رابطه اتحاد با ما بسیار مستحکم دارم چند روزی متواری باشند مهاراج
قبول نموده و در دیه بهیلان رفته چند روز مقام نمودند بعد که از آنجا با بهیلان قریب دو صد کس از قوم خود
همراه داده مهاراج از راه کوهستان تا رد بنوار رسیده و در ... رسید بنوار مذکور مهاراج با چندی همراه بمرافقت چون دولکار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در بخوص کوهستانهای پنجاب یکی از اولاد زمان هولکران بفاصله دو چهار کروه از انجا به جمعیت دو صد کس بداشت
مهاراجه به بهانه ملاقات نزد او رفته اسباب او را غارت نموده او فرار شده رفت چون کارش را بدو تنگ
مهاراجه جسونت راو نیست در باب گرفتار کرده رسانیدن مهاراجه به تیوار مذکور نوشت تا او انچه ملازم وجنگ
عزت خود دانسته مهاراجه را رخصت داد مهاراجه هولکر از انجا برآمده به پنجاب لاهور رسیده قاربیگه جمعیت سه
چهار صد کس در ان وقت فراهم نموده با خود داشت به پنجاب لاهور روزی می نموده چیزی از عامله ونگ باب ادیه
بگرفت و از انجا در سهند پور بمکان علاقه هولکران رسیده تا ما جاگیر و از انجا بخوف گماشته راو مهاراجه رانده
مهاراجه از انجا روانه شده در سهارنپور علاقه تیوار امده مقام نمود و از انجا آمده و نام خدمتگار مهاراجه که از جحر
از نزد ان امیر از مقام بهوپال جدا شده بخدمت مهاراجه حاضر بود و از جرات و شجاعت ان امیر مکالمه
اکاهی داشت بدید بلند همتی مهاراجه دست بسته عرض نمود که اگر اراده بلند همتی و جمله ملک گیری بخاطر داشت
ازفلانی یعنی ان امیر که در شجاعت و دلیری یگانه روزگار است عدیل و نظیر ندارد از خوبیان ایام نشستم
درین ایام در بهوپال مقام دارد طرح اتحاد افکنده پیوند دوستی قایم نموده باتفاق همدیگر کسی
وجه ها مروی بکار آرند فعلا سبب مطلق کوا سطر نشی و معاهدت الرصاحب اراده کار بسته شما
گفت انس نماید و چهره شاید مقصود دیده می گردد مهاراجه این مقوله فور عظیم داشته فی الحال خدمتگار مذکور بسلامت
ان امیر روانه نمود خدمتگار مذکور در بهوپال پیش ان امیر رسیده احوال رسیدن مهاراجه در سهارنپور اظهار نمود

۱۰/۱/۵۹

براراده خاطرنشان آگاه گشت آن امیر فرمود که مهاراج هولکر پسر والد کلان است اگر معتمدی ذی هوش پیش ایشان باشند
بهتر است خدمتگار مذکور رخصت شده باز بخدمت مهاراج رفت و اظهار حال نمود مهاراج هولکر دو کس معتبر
که معتمدان خاص او بودند پیش آن امیر رسانیده استدعای ملاقات نمود چنانچه معتمدان مذکور پیش آن امیر
رسانیده استدعای ملاقات نمود چنانچه معتمدان مذکور پیش آن امیر آمده اظهار احوال کردند و گفتند که مهاراج
سردار عظیم الشان است و رفومات بر جواهر گران بها همراه دارد اگر شما با مهاراج ملاقات نموده
موافقت نمایند یقین که اقتدار بر عساکر است شنید آن امیر غلامی خان نامی افغان را که یکی از مقربان
آن امیر مرد دانا بود جهت دریافت حال پیش مهاراج هولکر فرستاد و غلامی خان مذکور از مهاراج ملاقات
نموده و حقیقت حال بفراست دریافته باز آمد و آن امیر را از کیفیت حال آگاه نموده گفت که اگرچه
مرد مهاراج هولکر برای قوت شنیده هم لیکن چونکه مرد سردار زاده است هم از موافقت و اقدام مهمات
شایسته صورت نخواهد بست زیرا که چند را از لشکر همراه بدست نتوان آورد آن امیر را اصلاح او پسندیده
آمد و نوید ملاقات خود بمهاراج داد فاما چونکه مردم شما برای زر تنخواه بودند در آن وقت متقاضی بودند
در اصلاح کار کردن راضی نبودند معهذا آن امیر از راه حکمت عملی چیزی از قوم جواهر که با خود داشت در
درجی نهاده حقیقه نو غلامی خان سپرده فرمود که چند درجهای دیگر شامل این درج امیر کرده بالمشافه
مردم فوج پیش باگذاشته باید گفت که این درجهای جواهر مهاراج هولکر لشکر را کوچ نموده برسانیده

شما را بمرافقت خود طلب نموده است علامی جان محمدخان کرودان ایران دیهی که خود را که مهر رقم جواهر بولاهی

سپرده بود از میان هر جهای دیگر بدست گرفته و جواهرات دیهی را گرفته بمردم سپاه تقسیم نمود چنانچه مردم

سپاه بملاحظه ان دیهی که فی الحقیقت دران بر از رقم جواهر بود برگردان همگی در جهاد و بدست هیچ راضی

شدند ان امیر از بهوپال بر امده بر شیخا علیور رسیده شش هزار روپیه معامله ای گرفته بمردم سپاه داده و در محصل

مهاراج هولکر که با جماعت صد و صد کس بر دیهات کم از دست دراز می میکرد و بر اراده گرفتن جزیی بر کدام

دیهه متعلقه شیخا علیور رسیده بود مردم دیهه کوکب دالهای فراهم شده محاربه در اوردند چون اینخبر اینمعد

بان امیر رسید انجماعه را از محاربه باز داشته مهاراج بهدار سپهرت خود اطلاع داد و مهاراج هولکر بمعمل

بود داخل شیخا علیور گردید و در انمقام بملاقات هر دو سردار با من بشانیته اتفاق اتمام و اساس محبت

و یکانکی استحکام تمام یافت و اینواقعه در سنه یکهزار و دو صد چهارده هجری بوقوع امده داستان عزیمت ان

هر دو بلند اختر عالی همت بسیرت باتفاق همدیگر چون مهاراج از ملاقات ان امیر توبیت ظاهر و باطن

یافت اراده عزیمت مهیسر منظور خاطر گشته از شیخا علیور کوچ نمود و از داشته معامله از انجا بر کدام دیهه

متصل انجا دیره نمود و چون دران ایام ان امیر بکار رسه در لشکر لاحق داشت بخیال انکه همت گماشت که اسباب و سنگینه

خود را براه خداداد مسند لسیفن توکل گردد چنانچه اینقسم اراده مکنون خاطر حقیقت باثر نموده از ظروف

پارچه و دیره و دیگر سامان نقد و جنس انچه در بار داشت بالکل بر داده خداداد سبیل نموده بخانان داد دیگر

یکس

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

یک اسپ سواری ولباس تن با خود نداشت مهاراجه هولکر همانا بینه اینحال نزد وان امیر آمده گفت که درین عرصه وزر کاز
نامی رستمانه کردنی است شاید جوهر قلم همت دست از کارها باز داشته مرتکب غفلت نمایند شایان جوانمردی است
که جوهر شجاعت بمحک امتحان رسانیده نام دلیری بر جریده روزگار ثبت نمایید انشاء الله تعالی ازمال و ملک انچه
بدست ما خواهد آمد بالمناصفه همدیگر کرده خواهد شد آن امیر همت پناه قبول نموده گفت که هر کرا چیزی براه
خدا میدهد صد چند ازان می باید و ما را هیچ از مال و زر الفتی نیست مگر از گفته شما و انکه بارها الهام غیب شده است
اسپ جرات را در عرصه همت جولان دهیم القصه بدستور بکار خود مشغول گردیده و از انجا بر موضع سهاور که بر شط
ساحل دریای نربدا واقع بود رسیده دیره نمود چون بر ساحل الطرف دریای مذکور متصل شهر بندیا جهت
ملازم ... راجه سندیه بضابطه انجا تعین بود و هم جمعی دیگر قریب انجا ضابطه کهات یا پایاب نشست و ابدید انجمع
آن امیر بدیر اندیشیده که اکنون حریف کهات پایاب ضابطه تمام دارد و بر کهات بی پایاب کشتی میسر نیست
بجطور عبور توان کرد ناچار مصلحتا بمهاراجه هولکر مصلحت گشته گفت که اگر به تحبیس کشتیها بدست آید البته ابر جسم
در جوی می آید و الا از کهات بی پایاب تدبیر عبور متصور نیست مهاراجه ارشاد را دو بار بی که مرد ضعیف دو اقفکار
بود سپرد کار اعیان نموده بارهای مذکور کسان خود بلا جابجای فرستاده خبر داد که بفاصله دو کروه از انجا جهت کشتی
خورده مراد از دو نکه باشد مهابت آن امیر مجرد استماع اینمعنی همان وقت که یکپاس از شب باینده بود کرد مذ فقان برادر
خود با مه دو صد کس جوانان بهادر فرنگی منتخب مسلح از سمت دست راست همراه عبور کهات که مردم نشان داده

که مردم نشان را داده بودند فرستاده گفت که ایشان هنگام رسیدن به ساحل مقصود یکبار تمام بر جهاز حریف رسیده

یکباره سلک شادی بسر نمایند و بصورت اشنا که از طرف ما غافل خواهند بود اکثر بان بعضی از کپتانها با باب

عبور خسته کار ایشان تمام خواهیم ساخت پس بشد و قبچیان مذکور که باتفاق گرید بخیان رفته بودند عبور دریا نموده سلک حالی

یکباره بر جهازها سر نموده جهاز حریف مضطر و پریشان گردیده بطرف شهر منهزم شدند در حالت آن امیر با اتفاق

مهاراجه از کپتانها با باب از دست چپ گذشته باطراف دریا رسیده جهاز انجا را که غافل از نیجان

و خایف از شور و غوغای طرف دیگر بودند علف تیغ نموده بدار البوار فرستاد و از باراجه شهر شد با وجود

تحمت بسیار بر جا کشته لوای نصرت برافراخت چون از غارت شدن شهر مال و اسباب بیکران بدست آورده بود

آن امیر از مهاراجه گفت که ذخیره و اسباب خود بلکه همراه خدادادم الله تعالی بعوض آن چند اسباب

بمن ارزانی فرموده مهاراجه گفت آری همچنین است اخرش آن امیر بعد فتح در انجا مقام داشته روز دیگر

باتفاق مهاراجه کوچ نموده از مکان گذشته و سهکن و کانون در حجره ضبط گرفته هر کدام جدا بجهت مفصل کسر اوده

ذخیره نموده صبحی از انجا کوچ کرده بر سر کهانه کسر اوده رسید چون جز بیک فرنگی سردار علاقه سند بهم از مهسیسم

و ده پلتن و یک رجمنت سواران معه چهار ضرب توپ بسر برده خلعت عسکر فیروزی با استماع خبر حرکت

آن امیر و مهاراجه بطرف مهیسر از راه کسر اوده فرستاده بود و جمعیت مذکور در آنوقت برای سد خلت

لشکر فیروزی اندر کسر اوده اماده کوچ بود آن امیر جهت دریافت چگونگی حالات آن جمعیت سواران معدود

اماده

آماده محاربت گردید بعد از اجمالات مهاراجه هلکر پشت تمام امیران ایشان پیش آمده گفت که زنهار با این جمعیت
قلیل مقابله حریف که فوج سنگین دارد مناسب نیست آن امیر گفته مهاراجه بخاطر نیاورده بر زبان آورد که
من بمقابله حریف میروم اگر فتح جنگ کنم و زنده باشم بشما آمده شامل میشوند و اگر درین جنگ بکار آیم
شمارا خود کمپیر الحاصل مهاراجه خاموش ماندند و آن امیر کبیر بدخان برادر خود را بهمراهی داشته خود با سواران
معدود از کمپ یکدم نمود و بطرف جمعیت حریف یلغار نموده زور و طاقت حریف را بمیزان نظر سنجید
در عرصه دو سه صد سواران همراهی آن امیر سترج پیش آمده رسیده شامل شدند و گفتند که حالا در یورش
توقف جمعیت آن امیر حریف نشده جنگ فرادی شروع نمود و سیام راو ماری سردار علاقه مهاراجه
بموافقت آن امیر رسیده جوهر شجاعت بظهور رسانید چنانچه آن امیر مستعد یورش گردیده میخواست که یک
حمله بر سر حریف رسیده جوهر شجاعت بمحک امتحان رساند که در عرصه اسیر شدن ساجمه توپهای یک
حریف سیام راو ماری از پس پا گردیده از آنجا که یکطرف شد و سواران همراهی آن امیر هم شامل بلدی برگو
کناره گیری نمودند ناچار آن امیر معه هشتده سوار که همگی مدام وقت رفیق با مزه بودند از طرف کوه خورد
یعنی تیکری گشت کرده یورش نمود و صف مثالی حریف را شکافته بسیار بر گشته و خسته گردانیده و باقی
الصف را منهزم ساخته بمقابله پلتن که در آن وجه سر دوکاه بفاصله قریب قلعه بسته با قائم داشت استاده
حرام را کرم عنان گردانید چون در وقت یورش کارزار جنگی از آن هشتده سوار هم مرتبه شهادت فائز

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کشته زیاده از هشت سوار باقی نمانده بودند و انهم متعاقب سواری بودند بر بدایع محب الله خان نامی که دران وقت
برفاقت حاضر بود و ازان امیر عرض نمود که درینوقت که از سواران همراهی فقط هشت برقا مرت تن همتا یورش نمودن
صلاح دولت نیست ان امیر سخن بیش نگاه فرموده متامل گردید و خان مذکور براهی گرداوری سواران روان شده
هنوز چند قدم نرفته بود که صدمه گولی تفنگ در پائیش رسید و از کار لنگ گردید القصه ان امیر از طرفی که حرف
توپهای جزائر و سایر جمعیه مقابل داشت حمله صلاح ندیده از طرف دیگر بهمان هشت نفر سوار یورش نموده از طرفی
دیگر یکبار سوار همراهی ان امیر حمله نموده جرات و دلاوری در پیوستند مقارن انحال مرهتها هولکر هم
خونسام راو مارنی و غیره پنج شش سوار یکی کشته باتفاق ان امیر ملتش را گرفته و خفته خیمه و چهار حرف
توپ و دو زنجیر فیل و سامان بیشمار بدست اورده فی الیوم اصهام گردانیدند چنانچه حسب افسران پتان و غیره
که بجمع قلیل در میدان علیحده شده ایستاده بودند بر تخته بیش تحریک حسب ممبر رفتند بحر تلک حسب حالیت
و بر بهمان گردیده از مهیسر با مبرور کوچ و چیده رفت لطاحل مرهتها و ان امیر بعد فتح جنگ دران جا مقام و هشتم فتحی
نوبت کرده بر کناره دریای نربدا اینطرف مهیسر برده نموده و ازانجا به بهارامل نامی مختار کار مهیسر که از طرف اهلیا
بائی بود پیغام فرستاد که اگر شتاب تمام جلد باینطرف رسانیده رجوع از دوست از لطاول شهر مهیسر بازداشتم
اید و الا زود تر در شهر رسیده تمامی شهر را غارت نموده خواهد شد با استماع این سخن اگرچه بهارامل در اول
حرف انکار بر زبان اورده گفت که اینطور گردن نمیتوانم همیکن در اخر ناچار بخوف داشته مرهتها قبول نموده مهاراجه

رامالک

را مالک در بینش و انسته کشتی‌ها را برای عبور بیشتر مهاراج فرستاد و مهاراج هولکر همراه آن امیر سعادت داخل
شهر شده مال و متاع و فیل و اسپ و توپخانه و جواهرخانه بیشمار و قلعه‌ها بدست آورد و آن امیر و مهاراج را بر مسند نشانید
خود متصل مسند نشست مهاراج منظور رخصت و آن امیر بلند همت پهلوی خود بر مسند جا داد و چونکه مهاراج هولکر اندرون حو
حکومی هولکر بود و مسندنشینی باو نمی‌رسید هنداسکه از نام کهنه مراو پسر ملهار راو متوفی که شرافت و نجابت
داشت جاری نمود و تمام روز و شب بعیش و عشرت گذرانیده و آن امیر هم در آن شب لب دریا بسیر محفل
سرور آراسته چراغان نمود و کشتیها خوش قطع در روز قبای رنگین ساخته بسیاری از مطربان شیرین
نوا و رامشگران جا داد و ادا که در رقص و نغمه سرائی دل از زاهدان صدساله می‌ربودند و در یک ادا هوش می
ربودند اجرا نمودند و آن کشتی‌ها نشانیده بسیر عالم آب مشغول گردید و کشتی امیر ساحل مراد رسانید نظم

شبی روشن‌تر از صبح دل‌آرا ❊ بهاری کرد گل بر روی دریا ❊ پر از اوراق گلشنهای رنگین ❊ بروی آب دریا زینت آگین
شمار شمع فانوس و چراغان ❊ بهار جلوه حیرت نمایان ❊ ز عکس آن چراغ نور سامان ❊ تو گوئی آب شد آتش بدامان
ز ارباب کمال نغمه پرداز ❊ بکشتی مجلس با عیش و با ساز ❊ مغنی نغمه سرا بالای نوف ❊ ز جوش عیش کرد بحر از دف کف
چو مطرب چنگ خود با نغمه بنواخت ❊ حیات از شوق او ماهی بپرداخت ❊ بهار خرمی ز دو خوش باسو ❊ جهان ز انداز رقص در چو
بهم رامشگران در هر چه تازی ❊ بصوت و نکته در نغمه سازی ❊ بطرف اولیات صف کشیده بکدست ❊ دل عشاق را بربوده از دست
یکی با دیگری سرگرم عشرت ❊ گرفته بانکی مهمان اشارت ❊ ز عکس شعله رخسار آن حور ❊ بروی آب شد دریا کلی نور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بکشتی خرم سیر این نوجوان کلمه بسیار مانند کشتی روان که بغیرت کرد سیر عالم آب بمثال دل نمودار سیر آب
القصه روز دوم که آن امیر بملاقات مهاراج آمد و مهاراج را مسند آرا دید از راه بزرگ منشی بلند همتی بخیال اینکه دو
شمشیر در یک میان نگنجد از نشستن مسند محترز گردیده قریب مهاراج نشست مهاراج دست آن امیر کشیده هر چند نشستن
مسند تکلیف نمود آن امیر قبول نکرد و گفت که مسند همچنانکه از پدر رسیده شما را مبارک باد دوباره مسند نشین تو کلام
حوصله مسند نشینی بلند در سرشت مهاراج لاچار با نزد مصلحت تدبیر کارها با هم مشغول گردیدند و پرگنه سرونج بجهت آن امیر
داد و آن امیر یوسف خان افغان را از طرف خود بمحالی انجا فرستاد چون مهاراج از آن امیر در باب مشارکت
حصه بالمناصفه ملک و مال عهد و پیمان درمیان داشت بخوف الغای آن شرط از از جاده صداقت برگشته بخشیدن
عهدی در زمین دل کاشت همراهان آن امیر بطمع اضافه مشاهره در غلانیدن و با خود ساز کردن گرفته و
رفته رفته این بار زیر بلا امام و شیخ از رفیقان آن امیر بر خیال سپاه برده آن امیر را از خیال الحاح خبث با استماع
این معنی آن امیر را عرق قهر بجوش آمد و بمنزل درمیان نهاده که در جلدوی این همه مرافقت با آنکه بهتر اولی از کلید دعا
تمام بختمام جان سپرده اینطور اراده ناشده بخاطر مهاراج است لیس ایشان را از بد عهد هم جانبی امید و مسعود است
هرهمه متفق اللفظ و المعنی جواب دادند که چون که این سلطنت و عمارت و قریب شما می باید در تصویب آن کار بخش
با نجام رسانند داد و مراد بکف آرند در عالم اللوث کنج لیش دارد و چون فرجه کامیابی بنام شما اغتدلی تکلف
مشارکت بسیار حکومت نشسته است مدعا در حد صدارت بجولان آرند و اگر شب حج در امان نشینند

آن

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آن بادشاه حشمت از شنیدن این سخن دور از مصلحت جنگ و ستیزه پیاده تدبیر بلانجانه توکل فرزین بصد اندازه خیمه پیل بند
مدعا را باین طور جا ساخت که چونکه مهاراجه از رسالت باری بر حصه مجامی بارز دمار اقبالش قریب است ترک رفاقتش
نموده بوجه معاونت ترکتازی باید نمود و مغارت هنجان جرنیل صاحب فرنگی سواران افغانان سیاه که از قرب بسیار سیستان
باستماع شهره نام او آمدند هر دو خود گرد داشت و سواران مرهته را هم فراهم ساخته بحیت غدار را با او داده جنگ را تمام نمود
باستماع این خبر مهاراجه بهولکر مضطرب گردیده همان وقت سرداران امیر که در گرفت لشکر دریا بنوجنبه بود رسیده بمنت تمام
اظهار نمود که الحال حریف زور قوی گرفته سر برسیده است بدون امداد ایشان مجدد مرا این منظر نمی آید و مصلحت آن
این می بینم که بالفعل ازین جنگ طرح داده بر وقت حصول زر وقت خود فهمیده بسر بریم آن امیر اگرچه در اول حرف
دل آزردگی بر زبان آورد لیکن در آخر بسبب منت و خوشامد مهاراجه رفع کدورت خاطر ساخته گفت که رو از
میدان تافتن بشیوه مردمی نباشد و فتح جنگ که خدادادست منحصر بر جمعیت قلیل و کثیر نیست بار مهاراجه طمانیت
یافته مصدر بهتر کار بود که فوج جرنیل بک که جنگ و بر کنار چاه جام که بفاصله هشت کروه از مهیشر بود رسیده بود این مقدم
مهاراجه بهولکر دران امیر به سواد لشکر و توپخانه بمقام جوسی که بفاصله سه کروه از مهیشر است از گذشته
بحیت چهره بمقابله حریف پرداخت و چونکه فوج حریف بلندی کناره کوه و فوج ایشان بسوی نشیب بود
تدبیر او پیش نرفت آن امیر از صبح تا پایش روز پایمردی بر حریف ورزیده داشت و القدر از هر طرف
محاصره نمود که فوج حریف در تمام روز سر کرده راه بهزار خرابی طی کردن توانست الحاصل آن امیر معه مهاراجه

برگشته بمقام مزدوکاه از مهیسر بفاصله دو سه کروه اینطرف بود بار آمد و چونکه تمام روز بجنگ و جدل گذشته بود و چهار
گهری روز باقیمانده بود و مردم همراهی بلا برای تدبیر طعام برفتن شهر مهیسر روانگی داده با جمعیت محدود که
قریب دو صد سوار و دو هزار پیاده و چهار ضرب توپ بود طرح قیام افگند و نیز جمعیت حریف بفاصله یکدو کروه از
انجا رسیده بتدبیر و بیره مصروف بود که صدای توپ بگوش رسید و بر نقاره چوکی بمهاراج خبر داد که از
سیام راو مارهی که متعاقب سواری مانده بود با جمعیت حریف بفاصله یکگروه از اینجا مقابله جنگ در پیش است
مهاراج هولکر مضطرب گشته رو بدو اران امیر گفت که از سیام راو مارهی و فوج حریف که نوبت شمشیر رسیده
است معاونت او ضرورست ان امیر گفت که از سیام راو مارهی الحال وقت جنگ روز آخر شده است
در ین وقت مقابله جنگ بست نخواهد آمد و از مارهی هر گونه جنگ قراولی در میان است معاونت ضرور نیست
مهاراج قبول نکرده و سوار شده بطرف سیام راو رفت ان امیر خیال نمود که اگر رفتن درین وقت نمیرود مردم حواس
گفت که بخوف واماندن جنگ متعذر شد چنانچه بجمعیت یکصد سوار که در انوقت موجود بود سوار شده به
طرف مارهی بد کمد روان شده بر سر فوج حریف رسید و یورش نمود چون مهاراج هولکر جمعیت قریب
پنج هزار سوار همراهی خود یکطرف وا نمود که مانده شامل یورش شدن نتوانست و سواران همراهی ان امیر
هم از رسیدن شناختم توپ حریف شامل مهاراج و فرقه دیگر متفرق و باشان رفتند و زیاده از قریب
پنج سوار براقت ان امیر در یورش رسیدند بهر حال ان امیر را میدان بمقابله نیافتن شکست یافته همان

سواران

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سواران معدوده در فوج حریف در آمده زد و خورد رستمانه وانمود هر شش ولاشه برادری کار اورده اینوقتی راارا

گروه کشته و خسته کردانید و اسپ باد پیمایش چون برق گرم عنان گشته جا بجای را از هم پاشید چون درین

جهد و تردد روز آخر شده دران گاه امیران همراهی آن امیر هم بکار آمده همگی تنها همراه وقت ماندند در ان حال شخصی

از رفیقان آن امیر عرض نمود که طرف پس و پیش نگاه فرموده ملاحظه فرمائید که بجز فضل خدا در یوقت

کسی همراه نیست ناچار آن امیر بدینقدر مردم از انجا بر آمده بمقامگاه رسیده بود که فوج حریف بالا بار و مردم پیاده

همراهی خود بجنگ توپ و تفنگ مقابله اراده در نشیمن مردم پیاده همراهی ان امیر که نزدیکانها نداشت و بنا بر نبوده نمود

جنگ بوده مغلوب گردیدند جمعیت حریف که جنگ آزموده بود بجا سبب آمده هر چهار ضرب توپ بیکرفت آخر کس

ان امیر سهمان سواران معدوده جرات نموده از طرف پشت حریف حمله اورده و بسیار مردانه تیغ نمود

از بجانب پیر و بالا از طرف تیر اخبر بود که از طرفی مهاراج هولکر مع پنج شش سوار وارد آنجا گردید چون وقت تاریکی

بود در انوقت خویش و بیگانه شناخته نمیشد آن امیر مهاراج را از سواران فوج حریف دانسته میخواست که از

نیزه حربه کشد باز بمهاراج ان امیر را شناخته گفت که ای برادر منم ان امیر شنیدن آواز مهاراج

از حربه باز کشید در وقت تنگ دیده اراده نمود که بر آمده چند قدم روان شده بود که مردم فوج حریف بر چند کس

معدوده بطرف ان امیر حمله آور شدند ان شجاعت کیش بهمه که داشت برگشته انجا حربه نیزه زده بیشتر ها

نموده مرتبه بعد اخری دیگره بعد اولی به نهجی که بالا مذکور شد حریف بارس گردانیده همه مهاراج بطرف دیره

و بیره روان کردید و بخاطر آورد که بهر حال کاری کرده بر بیره باید رفت چنانچه بهمان کسان معدود اندرون فوج حریف که بفاصله

یک کس پیش همراه ایشیر سیر دبیره روان بودند درآمده حمله نمودند و چند کسان را کشته و خسته بگریزت کردید بمقارن این حال که در

فوج حریف بسبب تاریکی شام دوست از دشمن شناخته نگردید بنابر آنکه عظیم در حرکت فوج بیشتر حریف بر فوج مسرور بی خود

گولباران تیر کردن آغاز نهاد الحاصل آن امیر و مهاراج بجمعیت پانزده شانزده سوار بر تک پا و لی که بفاصله دو کروه از مهیسر

بود اسب فرود آمد و چند کس سواران همراهی مهاراج هم در آنجا رسیده شامل شدند و ریمو مهته شیخ مختیار بالیگاه مهاراج

که عداوت و شناسایی از مهاراج داشت و دوست قابو می مهاراج بسبب روز جمعیتش برادر نرسیدار زود در تمو وارد شد چون او سواری

همراهی با هم کلمات کرده می آمد مهاراج او را شناخته بان امیر گفت که این کس همواره در بهاهی ریاست ما

می باشد و دوست ما بود نمیرسید پس در نوقت که وقت قابوست کارش تمام نمودن صلاح است آن امیر گفت آنچه صلاح

باشد مختار اند مهاراج سراسب سوار شده بیکضرب تیغ کار آن مختیار بالیگاه تمام نمود و بجمعیت پانزده بیست سوار

اندرون مهیسر آمده دید که از مردم فوج در بیچ ساعت نیست بگرد درون قلعه شهر که صد دو صد کس تمام دارند جای داده است

هستند بدید آمد بقدم مهاراج همراه آن امیر بخواهر خانه آمد و چند آنکه از جواهرات گران بها بر داشتن توانست برداشته

از راه برآمد و آن شب را در مقام و هرم لوری علاقه دیار که بفاصله هفت هشت کروه از مهیسر بود و مردم فوج

متفرق و پریشان شده در آنجا فراهم بودند بسر برد و از آنجا در مکان در جنوب علاقه سیهلان که در دامن کوه سیهلان

دوست مرتفع چار دار بالای کناره کوه واقع است رفته اقامت گزیدند و سردار سیهلان بعطای خلعت و انعام زر جواهر

سردار رفت

سرفراز رخصت و باخود ساز نموده برای الله دو رسید گشته جرنیل بروانگی داد چنانچه سهیلان مذکور جوق جوق
شده از الله دو بسر غلبه حریف را جنگ نموده و نیز ان امیر اکثر مردم همراهی جرنیل را که از قوم افغان و مردم
هندوستانی بودند بطمع افزایش مشاهره مرغوب بطرف خود نموده فتنه و فتور عظیم از دست شان در
لشکر حریف برپا گردانید و در دل خود عهد کرده که تا اقتحام جنگ جرنیل دست از نبرد و جانبازی
باز نداشته دستار بر سر نه نهند و بدرستی اصلاح نپردازد و بر غصه آرزوی خاطر ان امیر بلا وقت که لشکر سکهی
بدرگاه در رسید نوع جرنیل ترکی از صدر دگر دیدن رسید تنگ و عاجز امده بان امیر پیغام داد که اگر
موقوف خود نموده از مهاراج آشتی با کرانده دهند حاضر شوم ان امیر بمقدمه پیشش مهاراج حاضر ساخته
در باب بقیة الضمیر نموده مهاراج گفت حریف را ببیند و بجای باید کرد ان امیر گفت اشیغ راه چنبوه مردمی
دور است و طاقت کیست که در حالت دستگیری من نگاه بطرف تو توانم نمود اخرش مهاراج طوعا و کرها
قبول نموده و از انجا کوچ کرده از راه دنیالپور برگردیده علاقه دهار رسید و از انجا ان امیر بلا مدعی طی کرده
آوردن جرنیل که هرگاه جام متصل مسیر تمام داشت رخصت نموده چنانچه بنگام تشریف آوری آن
امیر جرنیل صاحب باستقبال برآمده سلک سلامی سر کشانید و بعد تمام ملاقات نموده ان امیر بعهده
خود بر دو جمله خطر و ملل سه شانی که ان امیر بر فرق مبارک بسته بود نابجای خود را سر فرو نهاده و دست بسینه از ان
امیر عرض نمود که چون ان امیر بیت و دستار بستن بر فتح جنگ منحصر داشته اند اکنون مدعای تمام حاصل
است

که من تاج خود را بدست شما مبارک نهادم و به برکت خود مقرر گردیدم و اگر مرا دار قید یافت ایک شمشیر با شما بهره
دارند برای که درین انگریزی شمشیر بر کسی که در بهره دارند گویا مالک آن شمشیر نیز قید نمیکنند آن امیر سعید
اینمعنی رضامند گردیده الحاصل جر سنگه چوب دستار خود را بر سر آن امیر نهاده و رومال آن امیر بر سر خود بسته و مبا
رک گردید و آن امیر را در مهیسر و تمامی کارخانه نقد و جنس جواهرات سپرده و همراه آن امیر بطلچی نشسته
مهاراج آمده ملاقات نمود چنانچه مهاراج هولکر اگرچه بواسطه دستگیری آن امیر جر سنگه قید کردن نوشته بود
لیکن در باطن اراده فاسد داشت قضارا همان شب گشت زره در باغشته و شمع در دربار افروخته از تفنگ
بدقرنی نمود بحکم قضا آن تفنگ بکست و چشم زخم عظیم بچشم آن مردک دیده بشنی محنت رسید ازینی
مورخه دانای نهان و آشکار است همه اسرار است مهاراج اراده فاسدی که در باب دغا جستن جر سنگه محفوظ
خاطر کرده بود نیز و یک چشم روشن خراب بچشم دیگر القصه مهاراج در مهیسر شاه خود نشانیده و لشکر جر سنگه
یک رنجیت بطور خود درست نشسته و جر سنگه را از طرف خود بحال داشته به تعلق مکانات تکو و آمیوره
که الحال بعلیگڈه موسوم است و از طرف راجه جی پور از مدتها بقبضه هولکران بود روانه نمود الحاصل
جر سنگه همه کثیر از راه کوته و غیره بمکانات مذکور رفت و مهاراج با جمع عظیم با اتفاق آن امیر از آنجا کوچ کرده بمقام
تولای علاقه مالوه و غیره نمود و محاصره آنجا گرفت در آنوقت آن امیر از مهاراج گفت که حالا که اراده هر دو
افواج بسبب کثرت جمعیت در یکجا نمیشود صلاح آنست که هر دو افواج را علیحده داشته از تحصیل مکانات کواره

کنیم

گفتم و چون دانست ضرورت با همدیگر ملحق شویم مهاراجه امیخی را سپرده و هر دو افواج از همجا علیحده شدند و این واقعه در سنه ۱۲۱۴

هجری بوقوع آمده داستان علیحده شدن هردو افواج از یکدیگر و رفتن مهاراجه بطرف سوندهواره و گرفتن معامله

کوته و رسیدن ان امیر در سرونج و از انجا هم نمودن بر ساگر و جنگ راجه انجا و شکست خورده محصور

گردیدن ارباب قلعه اندرون شهر و [illegible] خواستن ازراه [illegible] تالک ان امیر چون مهاراجه هولکر از مقام [illegible]

علیحده کوچ کرده بطرف سوندهواره رفت و از انجا از راجه کوته معامله گرفته متحصل مکانات گردید و بیش [illegible] ان

امیر کریم دیخان برادر خود را معه جمعیت چندی سواران همراه مهاراجه موصوف رخصت کرده خود بیک [illegible] عالم خان

کمیدان همراهی خود برای جوکی [illegible] همراه داد محمد شاه خان نامی افغان که در زمان نشان نوکر بود و در فن

قواعد مهارت تمام داشت بکار قواعد اموزی و کاربرداری ان نشان تعین فرموده خود بدولت معه افواج خاص

از راه سنج علیپور و شاه جهان پور و سپه سیاو [illegible] مکانات متعلقه بوده تحصیل معامله کنان در سرونج امد

محمد یوسف خان افغان از طرف ان امیر عالی انجا مامور بود امده ملازمت نمود و در ایام سابق هم [illegible] سلطانی

موقوف سابق که در مقام بهوپال در میان داشت شرف ملازمت نموده بعهده مختار کاری مهام کلان سرفراز

یافت و ان امیر [illegible] موضع [illegible] و موضع [illegible] گرده متعلقه پرگنه سرونج بنام او موصوف نسلاً بعد نسل در

جاگیر نوشته داد الحاصل ان امیر بجمعیت هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده که دران وقت فراهم شده بود از انجا کوچ

در ملهار گده امد و از تهانه دار انجا معامله گرفت و از انجا بر اناوه علاقه ساگر رسیده شصت هزار روپیه معامله گرفت

و از آنجا بر کمالاسر رسیده همیقدر بگرفت و از آنجا کوچ کرده بفاصله سه کروه از ساگر رسیده و بطور دیره نموده

که اسهاجی راجه آنجا مع جمعیت هیزده هزار بندوقچی و چهار هزار بندیله و سه چهار هزار سوار دیگر از ساگر بر آمده بمقابله سواری

مقابله نمودند از جرات رستمانه بکار برده در رفع حریف در آمده و بسیاری را علف تیغ انتقام غزاة الاسلام ساختند

و اسهاجی مذکور پس پا شده آهسته آهسته بطرف شهر روان شد و بنیاد شهرپناه گرفته لب بدرا اتوقف قیر دریا

و ازین نیز بفاصله یک کروه از شهر دیره جست و تا یک هفته بر کناره دریا مورچه بندی داشت در پنجاب بوزی خیر محمد

خان و قادر محمد خان و غیره سواران که همراهی آن امیر چند کس معدوده قریب هفتصده سوار بودند از مورچال بر

آمده در یک باغچه که متصل مورچال طرف دست چپ واقع بود خوش و خرم بتماشا و سیر باغ مشغول بودند در عین

صد و صد کس منتخب از سواران حریف از مورچال خود سبقت کرده بمقابله جنگ در رسیدند غازیان دلاور پای

ثبات در زمین کین افشرده انجماعه را از حمله بیجا را باز گردانیدند داد سعی و جهاد داده جوهر شجاعت بمحک

امتحان رسانیدند چون هفت روز همین قسم مورچه بندی گذشت و آن امیر بسبب لاحق بودن عارضه دبل بجای بار

دریا کنی بپشت مورچال قیام داشت روز هشتم جمعی اسهاجی مذکور بجمعیت چهار هزار بندیله و هجده ضرب توپ و هجده

هزار بندوقچی از مورچال خود جرات نموده بر مورچال آن امیر یورش نمودند بمقدم آن امیر بمهابت خان نست

در دو پارچه بر فیل نشسته بر اسب سوار شده و بجمعیت پانصد سوار از طرف پشت حریف بمقابله رسیده بر فوج اسهاجی

غالب آمدند آخر الامر اسهاجی مذکور با متعلقات و پیاده برده اندرون قلعه شهر محصور گشت و غازیان نصرت مند

درون

درون شهر درآمده از زر و جواهر و اقمشه گران بها بدست آوردند و توپخانه و کارخانه بسیار غنیمت برداشتند و اقدر مال
و اسباب شهر بغارت آمده که بحیطه شمار نمی‌گنجد چنانچه اسپاهی فرد تفصیل آن اسباب مغروقه بتعداد نه کرور رسیده مشهور است
نظم
جواهر و چون حشیش بیکار نمود ✽ بتاراج خرمن بلند گر نمود ✽ دویدند در شهر یکسر سپاه ✽ رسیدند بر یک بهر جایگاه
نمودند داوان همه سیم پر ✽ هم از زر و سیم یاقوت و در ✽ گرفتند یغمای جمله کسی ✽ نماند از زر و سیم کس را بسی
امیر جوان بخت شد شادمان ✽ بتکیه خوابش آمد روان ✽ القصه آن امیر از قلعه درون شهر مورچه قایم نموده با سپاهیان
جنگ نمود و آخر کار بگرفتن معامله ده لک روپیه مصالحت نموده مورچال برخاسته گرفت چو نقد امینچنان معتمدان امیر
برای سوال جواب معامله پیش سپاهی اندرون قلعه آمد شد می‌نمود خبر رفته بست و در قلعه دریافته از آن امیر گفت که در قلعه
زر خطیر بدو نقد است باین قدر زر قلیل معامله نمودن صلاح نبود آن امیر از طمع زر به بدعهدی کشید و معامله صلح
را فسخ ساخته باز از قلعه مذکور مورچال چسپانید بدید این جمع سپاهی تنگ آمده از کموجی راجه باکهور استدعای
اعانت نمود و قلعه جوهر کده و کره صنده قرار داد نموده طلب او نمود چنانچه کهو سنکه مذکور بکمک خود پسر کلان
بن سنکه سردار رعیه چهل هزار سوار از ملازم و سواران بنداره و عرب وغیره با سامان توپخانه بکمک سپاهی فرستاد
از آنجا که در آن وقت افغانان همراهی آن امیر از طلب تنخواه خود ها بلوه آرا بودند از راه اردوی وبره خود ها
علیحده از فوج داشتند بر بدایت قصد آن امیر انگیخته کرانده آوردن مهاراجه هولکر بامداد خود و بکرم مرنجان برادر
خود که مهاراجه موصوف در ضلع سونیباره بود نوشته ذکر مرنجان موصوف معه مهاراجه کوچ کرده نمود و ارشتار از راه

تا به دلیواس (؟) نقاص صلح تنخ شش لشکر از سالگر رسیده بود که فوج راجه ناگپور که بالا مذکور شد گوجها علی التواتر بهسار رسیده بود
انجا ایت آن امیر نجال اینکه اگر قبل از رسیدن مهاراج بمقابله جنگ نموده حریف را شکست داده شود نامبر نحو دست
و الا هر وقت شامل شدن مهاراج فتح جنگ بنام مهاراج خواهد شد بهمتی که داشت هما نوقت که دیره فوج حریف
نشده بود بسر سواری متقابله جسته یورش نموده چون مردم فوج آن امیر قریب هزار سوار و همین قدر پیاده شامل نشده
بود و وقت یورش ایشان هم در جرات و جانبازی حاضر نشده همگی شصت سوار در یورش همراه رفقت گردیدند بهر حال
آن امیر بهمان سواران معدوده بر سر فوج حریف رسیدند و بمرافقه به تفنگ و نیزه بکار برداخت در یورش هم زد و خورد
و داد و بریش دار و گیر بلتنی حریف که طرف قریب تام کنا صف بسته بود یکبار شلک بنام آن بهرماریان نمود
و از صدمه گولی هاشان بسیاری از رفیقان آن امیر که شصت کس بودند بمرتبه شهادت رسیدند و اکثری
حکلونه زخم بر چهره ها بردند در یحال که همگی بیست کس شامل آن امیر ماندند همانجا حریف از هر سو هجوم آورده و شمشیر کرده
انجانب بحرب و ضرب برداختند که لجام اسب خاصه سواری آن امیر از ضرب تیغها پاره پاره گردید و از اتفاقات
اسب سواری آن امیر چون برق بیباکی کرده آن امیر را از خانه زین جدا کرده جهید و بطرف فوج گریخت چنانچه
و دیدن این اسب خاصه اکثری از مردم فوج آن امیر که از ان موکه بیرون ایستاده بودند گریختن اسب خاصه را دلیل
شکار آمدن دشمنان آن امیر دانسته راه فرار پیمودند مقارن انجال آن امیر که اندکی زخم نیزه در ران برداشته [illegible]
در فوج حریف محصور گشته بود اسپی از سواری رفیقان خود که قتیل شده بودند چونکه از اسب سواری بغیر جرات خود را کار

بر

نتیجه بود از جنگ طرح داده اراده نمود که بیرون آمده ورداشت که اهتمام فوج خود محض نتیجه بدعملیست که از مهاراجی بعمل آمده
القصه سواران فوج که متفرق و پنهان شده بودند قریب دو صد سوار شامل آن امیر فراهم شدند آن امیر فرمود که
خبر بنگاه لشکر حیثیت شخص خبر کرد که سواران حریف بسر مردم بنگاه رسیده دست تطاول دراز ساخته اند
بمجرد استماع این سخن آن امیر بجرات دلیرانه بهمان سواران معدوده بسر سواران حریف رسیده اکثر آنها را
از تعاقب مردم بنگاه باز داشت و خواست که بر سر فوج حریف یورش کرده داد شجاعت دهد چنانچه
بجمعیت سواران مذکور دیده سواران حریف بملاحظه این سواران قلیل غافل بودند و بتکیه این
سواران سالار سواران فوج خود مطمئن گشته مغلوب گشتند و چون شمشیر مست در میدان رزم درآمده انجام کار هم
برهم خوردند و بر سر توپخانه خود که بدست حریف رسیده بود ایستاده گردید و بسبب متفرق شده رفتن گوله
اندازان و مردم فوج همراه گرفتن آن از مهابا نتوانسته از آنجا برگردید با وجهان رفته دیره نمود هرچند فوج راجه
تا کجا بود باراده مقابله جنگ آن امیر نیامده بود و فیما بین مهاراجی و آن امیر مصالحت گرائیدن منظور داشت
لیکن سبب انبوهی چنین بود که بشیش امر الحق در کارخانه قدرت هیچ کس را دخل نمیتوان کرد و این وقوع آنچه
در سنه یکهزار و دو صد چهارده هجری بوده است چون کرم خان برادران امیر همراه مهاراجه تا سرونج رسیده
بود بعد رسیدن خبر شکست آن امیر بجمعیت هر چه که همراه داشت بیلغار نزد آن امیر رسید بارهمیان امیر از رسیدن
آن برادر طمانیت یافته احوال نمک حرامی سرداران فوج مثل حرمت خان و اکبر خان اظهار نمود و

گرم و نیخان بمجرد استماع این حال سوار شده بتعاقب نمک‌حرامان پرداخت و بفاصله ده دوازده کروه رفته نمک‌حرامان را بدار البوار
فرستاد و مراجعت کرده نزد ان امیر باز آمد و ان امیر از بسزا رسیدن نمک‌حرامان بنهایت خورسند گردید و چون مهاراجه نوکر
باستماع افواه برهمی فوج ان امیر و انکه دشمنان ان امیر را بمحک زرکار نشاندند در سرونج باراده ضبط رسیده بود ان امیر
بمهاراجه نوشت که اگرچه بسبب نمک‌حرامی بعضی مردم برهمی فوج بظهور امد و نوبت بجان رسیده بود لیکن بفضل الهی خطر
گذشت و در محک جوان طاقت و قدرت حریف بمیزان دانش سنجیده کرده پس اگر شما را استقامت خود دارید
کمر همت بست وقت همین است مهاراجه درانوقت بتدبیر این مصلحت متابعت نپذیرد و از پیکار پهلو تهی گشته متوجه اوجین شد
ان امیر از انجا در سرونج امده از مهاراجه ملاقی گردید و در همین وقت بسیاری از مردم فوج که بسبب بلا تنخواهی بهر جا گشته
رفتند قریب ده دوازده هزار سوار و پیاده همراه ان امیر ماندند حاصل مهاراجه هولکر از راه رتلام و جهاوره
مندسور و جره معامله گرفته باندو رفت و دران ایام کاشی راو هولکر که از پوشان بجمعیت یکهزار و دو هزار سوار و
پیاده بقطع خاندیس امده بود و حامی مراهتش از مهاراجه جسونت راو دسازیش نموده بخیال انکه مهاراجه جسونت
راو در شجاعت و اقبال طالع بلند دارد و کاشی راو را با او تاب مقاومت نیست کاشی راو هولکر را گرفتار
ساخته پیش مهاراجه جسونت راو رسانید مهاراجه موصوف او را در قلعه کالنه محبوس ساخته جمعیت همراهش را
پیش خود نوکر داشت درین ضمن ان امیر از سرونج امده بجانب کوچ نمود و بمحاصره کرده متوجه است معامله
گیرد بار بی بالارادو النظیه که از سرداران علاقه سندهیه است در انجا رسیده از راه دوستی ان امیر را از گرفتن معامله

بازنشست

باز نوشت این امیر که تفت از دوستی بعید است که از جائیکه معامله مقرر کنیم ایشان مماطلت کنند هر آینده را از
فیمابین انجمن نشود بالا را و رخصت شد و این امیر از اینجا در سرای تزاد آمد و سپاه خود نشانیده معامله اینجا رفت
از اینجا به سپهری گولا رسید و رجال اینجای سردار علاقه دولت را دستیه بملاقی شده معامله اینجا هر عنایت
گرانده داد این امیر از اینجا کوچ کرده باز در سرورج آمد درین ایام موسم [illegible] در میان آمد این امیر باتفاق کرم
و خان برادر خورد محفل سرور آراسته کرد و استد مطربان سبک [illegible] نوا و رامشگران رنگین ادا خیل خیل صف
بستند و بولیان نرگس چشم گلرخسار و بتان سمن بر لاله عذار گروه گروه باهم نشستند سامان طرب شد و ساز
با بانگ [illegible] مبارکست نظم یکی بزم آراست با زیب و زین که بی چو فردوس خلد برین یکی سو رخ نیکاران صف کرده
بیکطرف رامشگران گوه گوه [illegible] سرایان رنگین نوا ربوده ز دل صبر و آرام را شد از سماع فرو مستان لب جام
صدای طرب بر فلک شد ز بام نوای خوش الحانی مطربان ببرد از سر صبر را ابدان لب یار و مینا ز سک [illegible]
نوکوی زانجم شده انجمن بهر گوشه رای و بر گوشه بزم ارم رو ز رنگش سر حود سنگ ز رنگی که شد اوج گسیر هوا
نوکوبی شده چرخ رنگین بنا چو گلکاری و جمهور گشت سر [illegible] همه گشت رنگین بسر فشاندند باهم کلالا گسیر
صبا زد بباغ جهان [illegible] یکی بر و گر ریخت مشک گلاب یکی سود بر دیگری مطرباب بر رقص واوا [illegible] گرم ناز
بهر گوشه بزم طرب گشت ساز همه پارۀ عیش و طرف سازبود رباب و دف و بربط و سازبود چو زینگونه محفل بر آراستند
بهم بعد سانحش در باختند چون پی محفل زنگذاره شد این امیر و هم کوچ کرده بر شیجا علیپور آمد محاصره

نمود و در آن حالت مردم فوج‌ها حسب نجابت شمشیر دو دیدند و کرم‌داد خان برادران امیر حسب مخالفت کار نگذاشتند درون
شهر رفت چون در شهر جا بجا مردم شهرها می محافظت جنودها کوچه‌بندی می داشتند ناگاه شنیدند و فی قضا گولی سر شد
و در سر آن نوجوان در خورد و دارای که جام عمر آن گل گلستان خوبی از باده شهادت لبریز بود به مجرد رسیدن صدمه
گویا نقد جان بجان آفرین سپرد و مردمان دو دیده خونبار این امیرزادگان امیر که در آن وقت محاصره قلعه
شهرها متوجه بود اضطراب بیقراری تاب نداشته جرأت و دلیری بکار آمد و جلد به مکان مقتول خسته
بر نعش برادر آمد و رضا بقضا داده به تجهیز و تکفین پرداخت و بهانه خود در مکان قائم کرده بندوبست نمود
و صاحبزاده صالح محمد خان همشیره‌زاده خود را یکباره بار کرم‌داد خان مغفور جان بغفر فرموده محمد شاه خان را که
نوشکی جانم مرحوم و بکار پردازی و قواعد بگشتان مامور بود و همه ایشان مذکوره همراهی صاحبزاده موصوف
تعین نمود و لیکن چندی محمد شاه خان مذکور بسبب ناموافقت مزاج صاحبزاده موصوف برخاسته پیش این امیر
آمد و همرکاب سعادت حاضر ماند در بیوصه که مهاراجه هولکر در آنجا رفته بود و به تجویز شاهی خود محفل سردر آراست این
امیر باستماع این خبر رسانیدن رای همت رای از طرف خود در آن محفل شاهی مکتوب فرستاده امیر موصوف را
پروانگی داد و امیر موصوف پیش مهاراجه رفته ملاقات نمود چون زمانه ناهنجار در صدد آنست که شیشه اتفاق
دوستان اراده بسنگ نفاق بشکند در آن ایام مهاراجه را از طرف این امیر مظنه در دل افتاده بود و فکر
آن می داشت که بحکمت عملی از آن امیر دغا کند و نیز جاگیر سرشانه و ارشی مقبوضه که در آن ایام نزد مهاراجه

بود و بسط

بود بواسطه قایم شدن بهانه ان امیر در شجاع علپور بر آتش خشم طپیده مهاراج را هم دم بی در غلابند و دوم حجت
بر آتش بهانه بید بدگمانیهای خاطر مهاراج از یکی بصد افزوده وزیر کنور مذکور از راه سخن سازی یا تدبیر و سبب
اندیشیده مهاراج گفت که ان امیر در پرده از کاشته بنا و بدنگار بر ایشان دارد و در فکر گرفتن بر شما است و کار ربایی
نا فرض پیکند و بحکم شما نمی برداد و در شجاع علپور انقدر ظلم و تعدی بر متوطنان انجا روا داشته که خلقی
بجان امده اند و حیف است که شما که مالک ریاست و فرمانروا هستند و در عهد شما کسی اینطور ظلم کند
مهاراج را از شنیدن این کلمات منظمه تمام از طرف ان امیر بخاطر ملال یافت و از برای همت رامی فرمود
که ان امیر از طلب ما در اینجا خواهد امد یا نه رام سوف که از منظمه خاطرش اگاه بود جواب داد که البته بخواهد
امد مهاراج برای آوردن ان امیر رام سوف را رخصت داد چون رام سوف پیش ان امیر امده احوال
اظهار نمود ان امیر مستعد روانگی شد و فوج خود را همانجا گذاشته جریده بجمعیت سه صد سوار بملاقات مهاراج
کوچ کرده هنوز در راه بود که بخاک کنور مرد و وقت فرصت یافته در عالم نایی و نوشش که در هیچ اوقات رسانی
پیش مهاراج نداشت گفت که ان امیر از طلب شما کی می اید و در شجاع علپور چنین و چنان میکند مهاراج
در عالم شراب نوشی تمیز نیک و بد نشناخته با فسران خود حکم داد که معه فوج با وردن ان امیر روانه شوند
و بهر طوریکه پیش بیارند افسران مذکور بموجب حکم کوچ کرده و یکمنزل برامده در اثنا راه بودند که سواری
ان امیر بملاحظه کردند و هر یا نهه حیله مهاراج که بجمعیت دو سه هزار پیش از دیگران بود متصل سواری ان امیر رسیده

امیر سلام کردند ان امیر رسید که با حشمت آمدن شما هیبت جیله مذکور که مرده خانا بود بدید اینموقع که برای مصاحبت
از طرف ان امیر نمی‌پردزد بوی منافقت نمی‌آید گفت که برای استقبال سرکار آمده ام و هنوز چه سیام راو نارجی
و جمنا بهاو و سرداران مهاراج در رسیدند از اوشان هم همینطور از طرفین کلام شد وان افسران از
همانجا برگشته شامل سواری روان شدند و باهم گوش بگوش گفتند که مهاراج مارا باراده فاسد تردان امر
رسانیده و از طرف این امیر هیچ مخابرت و صدای از طرف مهاراج منصور نمیشود زیرا که ان امیر محبت
معدوده از خود پیش مهاراج می‌آید اکنون چه باید کرد ان امیر بدید هیچ که یکی با دیگری سرگوشی دارد
بفرونشت دریا که اب در سیرات و امدن اینجا که متسالی از علت نشت تدبیری اندیشیده خیال نموده که
اگر این افسران از پیش خود بسواری فیل نشانم هر اینه از قرب ایشان ایمن نشینم چنانچه فیل سواری را
نشانده سیام راو نارجی و جمنا بهاو بهمان هودج نشانیده شد و از روی دانائی با بهاو فرمود که مناسب
نباشد که با سواری فیل روان شوم و شما بسواری اسب آئید اگرچه افسران هم با بن معانی بروند
لیکن چون هنوز ار در پرده بود بر ملا کردن مناسب ندانستند و برضای آن امیر پرداخته شدند ان سواران تمرائی
خود را گرد و پیش سواری حلقه زن نموده روان شد و متصل امد در رسید مردمان دیده خبر مهاراج
رسانیدند مهاراج شنیده خاموش ماند و برسم مستمره که بوقت امدن ان امیر همواره از دو سه کروه
استقبال مینمود نپرداخت چون سواری ان امیر قریب نیم کروه رسید مهاراج امده مستعجلانه ملاقات نمود

ان امیر

ان امیر اگرچه از همه این راز دانست لیکن بظاهر واری پرسش احوال نمود مردمان گفتند که بواسطه شب بیداری
طبیعت مهاراج مکدر است القصه ان امیر را از اطوار و تخواهی کلام مهاراج که از ایام سابقه مخالف بود بوی
مغایرت بمشام جان رسید اری دل جام جهان نمائی است روزی ان امیر بملاقات مهاراج امد گلاب کنور
را هم پهلوی مهاراج نشسته دید باهم کلمه کلام درمیان امد کنور مذکور گفت که شما در شجاع علیپور بمقدار بدعت
کردند از چه روست ان امیر گفت بزور تیغ کردم ان مفسدان لعین که دلش از غارت شدن شجاع علیپور
سوخته اتش رشک بود کاردی از میان کشیده گفت که من هم کسی را که با من زبون باشد کارد تا حلقش
میتوانم رسانید ان امیر را بدید انحال اتش غضب در سر رفت و خواست که کارش همانجا تمام کند لیکن افسران
هلولکر در رسیده و درمیان افتاده بمرفع نزاع پرداختند و ریتوجی سیام راو بارهی که در انجماعه بخرد مردم
دانا و از موده کار و عاقبت اندیش بود امده مهاراج بلاسر دربار بملامت کرد و ان کنور لعین را از انجا
دست کشیده بیرون کرد و گفت که تو که در پی بربادی ریاست هستی نقصان تو خواهد شد و ان امیر
گفت که اینوقت خفگی در مزاج شما است بدیره رفتن مناسب است ان امیر برخاسته بدیره امد هرچند مهاراج
از فهمایش سیام راو بارهی از ان امیر در انوقت عذر خواهی کرده بود لیکن منطقه خاطر طرفین بکلی رفع
نشد اخر الامر ان امیر از انجا در دیره خود امد و مهاراج در کوشک خود متصل دیره ان امیر دیره کشید و در فکر دغا
بود ان امیر بعد چهار پنج روز خیال نمود که ازین پس در حالت غافلت طرفین قباحت متصور است بلکه

اینده را در صورت ملتهب شدن آتش فتنه اطفای این شعله محال خواهد بود باید که هر فتنه باید بر دست
ما از هیچ یکسو باید بنشاند چنانچه این اراده مخطور خاطر گشته جریده برای ملاقات مهاراج قصد نمود و بدر
مهاراج آمد مردمان از آمدن آن امیر بمهاراج آگهی دادند مهاراج پرسید که بکدام اراده آمده اند همگنان
گفتند جریده تنها تشریف دارند باری مهاراج آن امیر را طلبیده ملاقات کرد آن امیر گفت که جا را در
خلوت چیزی گفتنی است مهاراج خلوت نموده آن امیر در آن وقت از دست چپ کمر شمشیر مهاراج گرفته از دست
راست کتاری خود که در بغل داشت بر آورده گفت که فتنه خاطر خود بلا همین وقت رفع کرده یکسر بدرید تیغ
اگر از کشتن من عروج و ترقی شما منظور باشد همین وقت فرمایند عذری نیست و بلکه منت بچشم دارم
و اگر از اغوای حریفان من بیک بدخود گشته اند درین راه قدم آن می شوند اینک از جان سپر میکنم دارم
مهاراج از آن امیر عذر خواست و منت و احسان نموده رفع فتنه گشت و هر دو امیر بخوشی خاطر و تجدید همان
وفا اعمالی باهم نشستند و حاسدین پشیمان و سرمشار گردید چون غبار مغایرت از میان بر خاست تجدید
روز آن امیر بقوم خود آمد و مهاراج در اندور ماند و این واقعه در سنه یکهزار و دوصد و شانزده هجری بوقوع آمده

داستان رسیدن شفاعت مهاراج سندهیه محروم از نوبت بطرف اوجین بسبب از زکی از دولت راو سندهیه
و غارت شدن خان است مهاراج هنوز در رفتن ترد یکوداب سردار علاقه سندهیه بطرف علاقه
مالوه شکست خوردن فوج قایم از دست یکوانه کرسته تشریف داشتن آن امیر نزد مهاراج در اینجا بسیار

ان امیر بمدد مهاراج هولکر امنای بی بر لکهوا دادر محصور گردیدن او در قلعه شاه جهان پور و بدر آمدن او از جا
رفتن در قلعه بیاوجه بدر آمدن ان امیر و مهاراج از تواتب او چون بائیان مهاجی سندهیه که عبارت از

زن و حرم است بسبب نا موافقت دولت راو سندهیه ازو نان مرا بیده بجمعیت بیست هزار سوار و پیاده با وجهین رسیده بند
مهاراج هولکر امیر را از فتوحات غنی دانسته درپرده از بائیان منحرف سلسله موافقت نیز پیوستگی گسترده بود و لقوت
و نیز بر باخود ساز کرده با وجهین امیر متصل فوج ذیره نموده از بائیان ملاقات نموده گفت که گرفتار نمودن
دولت راو سندهیه پیش با کاری ندارد لیکن اگر گرفتار کرده خواهم داد و ایشان مالک ریاست اند به دولت راو
چه میرسد که اینقدر ارجاده اطاعت شما منحرف گردد هر چند که اینطور کلمه کلام سخن سازی نموده بائیان را
با خود ساز و موافق کرداشید لیکن چون مهاراج فوج قلیل داشت و نزد بائیان جمعیت کمتر بود دست اندازی
کردن نتوانست و بان امیر نوشت که مصلحتی باتفاق کردنی است جلد بیاید شامل باید شد و دران ایام که
مهاراج و دولت راو سندهیه بمهاراج هولکر در باب عدم موافقت از بائیان مذکور نوشته بود مهاراج هولکر
در جواب نگارش کرده بود که اگر مرضی شما باشد بائیان را گرفتار کرده رسانم و با کارشان بانجام رسانم
و درینجا بائیان را بدینطور با خود ساز کرده از قول و قرار ایشان موافقت پیمان آورده بود که اصلا بر بدی ایشان و
بائیان بعد اشتیاقی بخاطر بند الله و بیاوجه جای مکر و دغاست که برای راحت چند روزه که بیش از
جوانی نیست چه دغا و فریب مردم و بدکاری برند علی الخصوص سرداران عظیم الشان و دولتمندان ممتنع

الممکان از ابنای اوقات بی تدبیر نشده و بر همگی رو کار شد اگر چه تخمیر این باد الهی را اندیشه عقلی بدل داره نتیجه تمنائی
بیزوال که تعالی شانه از عجیب تصیب حال شان بفرماید الوحش الاعمال بالنتایج ظاهر و هویدا است القصه چون این خبر
کوچکرده قریب اوجین رسید مهاراج اندیشید که شاید هر وقت رسیدن انجا اگر این امر از مراد وقت این امور
پهلو تهی کرد و زند بهتر باشد می باید که قبل از رسیدن این امر انکار بالفرام رسانم چنانچه اینهم اراده را بخاطر خود قرار
داده همان شب در حالت نوم و بیخبری که مردم فوج پابیان غافل بودند تیپ بر لشکر پابیان سر کرده رفت چون
بسبب تاریکی شب که یکی دیگری را نمی شناخت لشکر پابیان شهه مالا نشد و پابیان بسیار شده با
معدودی چند رو بفرار نهادند و از انجا در جاوده پیاده لکهوا نامی سردار که ناظم الضلع از طرف سندهیه بود رسیده
امان خواستند و مهاراج هولکر جواهرات گران بها که در توشکخانه پابیان موجود بود غارت نمود و توپخانه و
اسباب بسیار بدست اورد و اوجین را محاصره کرده ضبط گرفت در شهر چون این خبر اوجین رسیده از مهاراج
ملاقات نمود و گفت که افرین بر این شجاعت و جوانمردی شما که زبان انسطور دلیری نمودند مهاراج نادم
سر در گریبان انداخت و جواب نداد مقارن انحال پابیان که از اوجین فرار شده بجاوده رسیده بودند
لکهوا دادا از چپیتو رسنامل شان گردید و پابیان را در انمکان بجای امان نشانیده از راه سوندهواره لشکر بجانب علیپور اند
چون تعاقب این امر در انوقت در شاهجهان پور نزدیکی انمکان جمیره دست دوان امیر غلامی خان بهادر از طرف خود
سر کرده فوج خود بخدمت ملاقات مهاراج باوجین رفته بود و در فوج گرام فرمان وا هوشیار و از موده کار نبود لکهوا

وقت

وقت غنیمت دانسته بر فوج آن امیر یورش نمود مردم فوج از رسیدن لکهو سراسیمه و بیقرار گردیده بیمحابا جنگ
از راه و پشت رو بفرار نهادند و توپخانه و اسباب الفوج غنیمت بدست لکهو افتاد از اتفاقات در همان شب آن امیر
روشن‌ضمیر رسیدن چشم زخم بفوج خود در خواب دید و علی الصباح برخاسته از مهاراج حقیقت خواب گفت مهاراج گفت
که اینهمه اضطراب بیجا باعث چیست آن امیر احوال خواب بیان نمود مهاراج گفت شما در چه اولیا پیدا کرده
اند که این سخن میگویید آن امیر گفت که اگرچه از راز غیب کسی آگاهی نباشد لیکن عنایات الهی شامل حال
کسی که میباشد البته او را در خواب راز ظاهر میشود و ما را هم اکثر اوقات چنین مقدمه بامتحان رسیده است
مهاراج خاموش ماند و خفت سه پهر آن امیر رخصت شده بمکان تشریف آمد صبح در آنجا دریافت شد که فی الواقع فوج
از دست لکهو شکست یافت چون آن امیر از راه کوچ کرده دوباره راه دهلی نمود اکثری از مردم فوج که متفرق و
پریشان شده بودند ملاقی شدند از ایشان پرسید که حال چیست ایشان سرگذشت ماجرا اظهار نمودند آن امیر بیشتر
روان شد در عین راه معاینه نمود که جمعی از فوج خاص آشفته و سراسیمه حال میروند و جمعیت خفیف قوی دارد
آن امیر بجمعی که همراه داشت عنان عزیمت گردیده سمندانه جلادت حریف گردید و از تعاقب باز داشت و تا یک کروه
تعاقب نمود و توپخانه خود مستخلص کرده رسید و از آنجا بر دریای آمده دیره نمود و بمهاراج نوشت که من باره
بمدد شما رسیده ام الحال شما را در اینجا آمدن صلاح است مهاراج بمجرد رسیدن نوشته آن امیر از اوجین
کوچ کرده شامل آن امیر شد و نیز ابنای الظلمه سردار علاقه سند همه بسبب آنکه احکام دولت را و مرامی بر آن

لکهوا بهر بیک سرداران رسیده بود و ابلت شامل ان امیر گردید چون لکهوا در شاهجهان پور بود و ان امیر مع مهاراج
و انباجی بر شاهجهان پور رسید و محاصره انجا را نموده لکهوا را [illegible] نموده دران ایام لکهوا در پرده ازان امیر مصالحت
نموده پیغام داد که اگر ما را ازینجا بر امدن دهند بر رفاقت شما کارها خواهم کرد در شتاب محمد و پیمان موثق در
میان آورد ان امیر صلاح او را مقرون اجابت نموده بمهاراج گفت و مهاراج هم قبول نمود و لکهوا از ممر مقصد
و جمعی یافته وقت شب ازانمکان بر امده بکنهی واره رفت مهاراج بپاس خاطر انباجی که در عالم ظاهر دوستی داشت
و در باطن اراده گرفتاری او مرکوز خاطر کرده بود ان امیر را مع انباجی متعاقب لکهوا روانه نمود و خود در انجا ماند
ان امیر مع انباجی کوچ کرده در راجگده علاقه اوشه واره رسید و چونکه ان امیر در ظاهر بنابر مصلحت تعاقب
لکهوا داشت و در باطن گرفتاری او منظور نداشت اهسته اهسته [illegible] برفت در همین مهاراج هونکر بان امیر
نوشت که الحال بر پیشتر کوچ نسازند و انباجی را نگاه دارند ان امیر را این صلاح پسندیده خاطر شد و چنان نمود
که اگر انباجی شامل ما میماند و او را اگر گرفتار می کنیم از مهاراج ناخوشی میان می اید ازینجهت انباجی گفت که اگر شما
یکدو منزل پس و پیش از ما باشند بهتر است انباجی که مرد دانا بود فهمیده کناره گزید و ان امیر کوچیده بر پاتن
رسید در همین مهاراج هونکر هم امده شامل ان امیر گردید و لکهوا کوچ کرده در لوبهن بجبار رفت و راجه در حین سال
و راجه جیپکه کر اسیه بیها با خود ساز و موافق کرده محاصره مالارا نموده قافیه او را تنگ ساخت و ان امیر مع مهاراج
از پاتن کوچ کرده بر اکهو گده امد در همین هنگام پیرون صاحب فرنگی که حسب الحکم دولت راو سندهیه بتدارک لکهوا

مامور بود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مامور بود کوچ کرده و لکهوا مذکور از بالارا و وارد مدار کرده در قلعه سرهند بود متصل دینار رسید و در آنجا هم وقت
راجه جیت سنگه پناه گرفت و برهنور چند از طرفی پیرون صاحب فرنگی ملازم دولت راو سندهیه و از طرفی بالارا و ابهاجی
انگلیه و غیره سرداران علاوه سندهیه مذکور بر سونده رسیده قلعه را محاصره نمودند و در آن معرکه راجه جیت سنگه بکار
آمد و لکهوا زخمی شده از آنجا در قلعه دینار رسید چون قلعه مذکور مستحکم بود افواج سندهیه قابو جنگ ندیده بجای
کوچیده رفت و آن امیر همراه مهاراجه از راکهو گده عزیمت فرموده از راه سرونج مهاراج گده رسیده و در آنجا از ملاقات
علاوه ساگر معامله گرفته تنبیه سرکار خود بود که کلوس صاحب فرنگی ملازم سرکار سندهیه همراه یک کمپو رسیده متصل سرونج
دیره نمود بدین جمیع عامل سرونج که از طرف آن امیر بود متخوف گشته احوال حقیقت کمپو بآن امیر نوشت بمجرد استماع
این خبر همین که آن امیر از مهاراجه رخصت شده بطرف سرونج عزیمت نمود فرنگی مذکور همه کمپو بطرف اردن
کوچیده رفت آخر شب آن امیر معاودت فرموده باز شامل مهاراجه گردید چون ارباب کثرت جمعیت گزاره هر دو
افواج در یکجا نمیشد از نجهت مهاراجه هولکر از آن امیر صلاح نموده گفت که الحال در یکجا بودن هر دو افواج گزاره
نمیشود در بیصورت من بطرف سوندهواره میروم و شما بطرف ساگر کوچ نمایید آن امیر موجب صلاح مهاراجه
بر ساگر رسیده معامله گرفت و ابهاجی راجه آنجا را مدد یک نمود و بدین حالت ابهاجی مذکور بار بر راجه ناگپور گذشت
افواج افغانان که درست خرابی آن ملک باز نمیدارد جلد بمعاودت ما رسیدن لازم است بر یافت این نوع راجه ناگپور
جمعیت خود را بمعاونت ابهاجی روانه نمود و پور فوجیه کوچ کرده در اثنای راه بالو کیه آن امیر خبر یافته بر ناگپور

کورجهاء علاقه بندیل کهند رسیده و همانجا از فوج چند کور مقابله شکست فتحیاب گردید چون وقت شام بود و فوج ناکپور منهزم
شده بسلامت بار رفت آخر شش آن امیر کوچ کرده بمقام کاه آمد و چند روز در انجا اقامت داشت

داستان رسیدن دولت راو سندهیه جمعی عظیم بسرکردگی بلونت راو بابکره و در سپ جنب از پونا بمقابله مهاراجا هولکر شد

چون دولت راو سندهیه بدریافت خبر غارت شدن باتیان کهنو چو رسید حسب فرنگی لیب هزار سوار و پنداره
و غیره بسرکردگی بلونت راو بابکره بمقابله مهاراجا هولکر فرستاد و بابکره مذکور بکوچهای علی التواتر باجین
رسید مهاراجا هولکر که در ضلع سوندبواره بکار تحصیل مصروف بود بسبب قلیل الجمعی خود و کثیر الجمع حریف
از فوج بابکره مقابله صلاح ندیده بطرف بیوری متعلقه اجین که بفاصله یکمنزل از شهر مذکور است کوچیده
رفت و در انجا دو پلتن سندهیه را که از طرف دکن انهم بکومک بابکره مذکور می آمد شکست داده بان امیر
نوشت که اگر شما غافل باشید فتح جنگ بر شما موقوف نماند در ینصورت دولت راو سندهیه از ملک دکن
عزیمت نموده بر کنار نربدا الطرف دریای نربدا رسیده تونکه جنس برای عبور دریا حکم داد و
مذکور عبور نموده ابنطرف ساحل نربدا رسیده بود که مهاراجه هولکر خبر یافته بمقابله اش در رسید و جنگ
جدل در میان آمد چونکه وقت سر شدن گولهای زنجیری از توپخانه در تکفرب گروهی بخاک عدم می
افتاد مهاراجا هولکر تاب آن گولها نیاورده شکست یافت و در اندور رفته تاکید تمام بان امیر نوشت که در بهو
بمدد ما بر خاستن و از فوج بابکره مقابله نمودن لازم است بدریافت اینمعنی اگرچه آن امیر از توقف سابق مهاراجا

راف

راضی بود لیکن در آن وقت از شجاعت و بلند همتی که داشت از جنگ باکره کناره کردن مناسب ندانسته حالی
از شجاع علیپور کوچ کرده و بر مقام تترانه که ما بین سیالکوت و ونکاه لشکر گذاشته بجمعیت جریده بمقابله باکره رسید
و بخیال اینکه اگر پیشتر از رسیدن مهاراجه فتح جنگ کنم نامور بما خواهد شد از قلیل الجمع خود و کثیر الجمع حریف
نیندیشیده سرسواری از صبح تا شام محاربه افواج باکره و وقت شام در تترانه بمقام سکاه باز آمده دیره فرمود
و بلونت راو باکره و چوهرس حسب صاحب بمعه فوج خود کوچ کرده جانب دهمران منتقل او چون رسید بناه شهر پیشاه
گرفت مقارن اینحال مهاراجه هولکر که بفاصله یکمنزل از آنجا دیره داشت آواز توپ شنیده از همراهان
پرسید که این صدای توپ از کجاست مردمان گفتند که آن امیر از باکره مقابله جنگ دارد مهاراجه باستماع
اینجمع بنهایت مسرور گشته سلیغار تمام رسیده بلحق آن امیر گردید و دو کنیو سیم سپلن کنیو و مهاراجه کنیو و سواران
وغیره که همراه مهاراجه هولکر بود انزاده و تحول جسته یک غول سپلن کنیو شامل آن امیر نمود و غول دویم همراه مهاراجه
کنیو و سواران با خود داشته فوج باکره را از محاربه قافیه تنگ ساخت درینحالت که از سپلن کنیو که شامل آن امیر
بود از کنیو باکره مقابله جنگ افتاد و از اتفاقات کنیو حریف غالب آمده کنیو سپلن سالار مغلوب ساخت بمعاینه اینحال
سپلن مذکور خواهش باخته پیش آن امیر آمده و استدعای امداد نمود چنانچه آن امیر دلیر شجاع نوعی که داشت فوراً
بسواران معدوده بر فوج حریف یورش کرده صف غول حریف را شکافته بسیاری را بخاک عدم انداخت
چون مردم فوج آن امیر وقت حربه لودرش بخوف سر گشتن گره و تفنگ از مرافقت آن امیر پهلو کشته نمودند

هنگامه رستخیز برپا گردیدان امیر طرح جنگ انداخته دانسته از فوج حریف بانطرف بیرون رفت بمعاینه احوال

فوج مهاراج که بهمانطرف ایستاده بود مخالف گردیده بکر بخت و خیال نمود که آیا این فوج حریفست لیکن مهاراج

هونکر نشانهای آن امیر شناخته انجام (?) فرمود و گفت اندیشه نباید این فوج آن امیرست یار رفیق همکنان (?)

تحویل شد بند و آن امیر از مهاراج صلاح کرده از آنطرف بالا بالا بفوج خود آمده از مردم فوج خود فرمود که این همه

مرتبه جمله یکباره حمله نمایند و بطور اول در جرات و جانبازی قاصر نشوند در بعضی نسخ بار این شروع کردیدان امیر

بهمان حالت مره بعد اخری دیگره بعد اولی بدلیری تمام حمله آور شده و صف شکنی نموده سرگرم نبرد رانی

گردید و از طرفی مهاراج هونکر هم عنان جسارت گشته در آن معرکه درآمد و دو خورد و رستمانه داد مردی و دلیرانه که یاد

از کارزار رستم و اسفندیار میداد بر روی کار آورد و هنگام محاربه جمعی دلاوران گرم جنگ که مردم حریف بر آوردن جان از

عرصه کالستان غنیمت دانستند شده گرم جولان و ران گیر بتکو مهاراج تکو اسیر

گهی این برو حمله چون شیر نر … گهی آن به تیغ و کوشش دلیر … گهی این بشمشیر جوهر نگار … بسی کشته و خسته در کارزار

گهی آن زان نیزه بیجا … در آن رزمگه گرد محشر بپا … گهی منجنیق را بهم این و آن … ز دور بخت یکسر به تیغ و سنان

پراگنده شد لشکر کینه خواه … خرابی در آورد رو در سپاه … گریختند برگشته سربرگ نیش (?) … گرانبار شده جو رستم با گروه

شکسته بفوج عدو در رسید … ظفرمند را نصرت پدید … القصه با گروه جو رستم صاف شکست یافته با پنج هیچ سوار از میدان

جنگ بکر بخت و در شهر اوجین که بسهات قریب بود مخفی مانده حقیقت پیش سنیدیه رفت و مهاراج و آن امیر

فتحیاب گشته اسباب و توپخانه و کارخانه و اسپ و فیل و نقاره و بان و نشان غنیمت بیکران بدست آورده و از
شهر اوجین جنطی گرفت و قریب دو صد توره فرنگی از همراهی جورس و پلتنهای تلنگه و سواران از فوج بانگره
دران جنگ کشته و خسته گردیده چندی در انجا مقام داشت وقوع این واقعه در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری اتفاق افتاد

داستان تعین ساختن دولت راو سندهیه فوج جرار بسرکردگی سرجی راو و سدا شیو راو بمقابله مهاراج هولکر و در پیش آمدن جنگ و جدل با همدیگر بمقام اندور و شکست یافتن مهاراج هولکر

چون بلونت راو بانگره و جورس صاحب فرنگی شکست فاحش یافته در ضلع دکن پیش دولت راو سندهیه
رسیدند و احوال خرابی فوج و بربادی شهر اوجین اظهار نمودند سندهیه موصوف از غم و غصه بیتاب
خورده سیماب وار الحال در آتش گشت و نکو جیاجی علی الفور از ضلع دکن گزیده النظرف ساحل دریای
نربدا عبره نمود و از انجا کینو براند نصب صاحب و کینو ستلج صاحب و کینو اشتر بکیل صاحب و فوج جنسی
سواران رساله و سواران پنداره کریم خان و چتو پنداره و دیگر فوج مرهتی و هندوستانی را که همگی تخمینا
شصت هزار سوار و پیاده باشند بسرکردگی سرجی راو گهاتکه و سدا شیو راو بمقابله مهاراج هولکر تعین
نمود چنانچه سدا شیو راو و سرجی راو مذکور بجمعیت مسطور عبور دریای نربدا نموده قصد اوجین نمود و استماع
اینمعنی مهاراج هولکر که در اوجین ویره داشت بصلاح ان امیر هر دو کینو ... بنگاه هر دو فوج توپخانه
خود در بنگاه هر دو فوج ... بنگاه خود در بنگاه ان امیر ... انداخته روانه نمود و ان امیر بالجمعیت ... ترده

هزار سوار منتخب و مسلح همراه اول جسونت بمقابله حریف روانه ساخت و خود بجمعیت پنج هزار سوار منتخب و جریده بمقتضای مصلحت
وقت وراء جین ماند چون خبر این امر بجمع که مذکور شد بمقابله حریف رسیده تا بنهفته جنگ قراولی درمیان
داشت اخرش پدید کشت انجمع حریف و قلیل الجمعی خود مهاراجه هولکر نوشت که چون از فوج حریف بسیار است
مناسب است که شما هم در بجهار رسیده ملحق شوند که بهر اتفاق بمدد یکدیگر حریف را مغلوب کرده اید مهاراجه هولکر
بهر ابواب انجز فور کوچ نموده معه فوج خود ملحق این امیر گردید و تا پنج روز محاصره حریف نموده الغرض فاقه بنگ
ساخت که فوج حریف بکمال دقت ده کروه مسافت در عرصه سحر و ظهر طی کردن توانست اخرش مهاراجه هولکر و این
امیر که ارسدا شوراو طرح جنگ انداختند دران وقت سرجی راو و جمعیت کسانهای خود بمقابله مهاراجه و این امیر
داشت و از باعث عارض بودن کشتهای جوار و بجره فیمابین مهاراجه هولکر و این در انوقت جنگ با
حریف فاصله کرده درمیان بود بیچ از فوج حریف طرفی مهاراجه و طرفی این امیر رزم ساز بود اخت
دران وقت مهاراجه یورش کرده بر حریف رسید و از یورش مهاراجه خبری باین امیر نکردید سرجی راو مذکور
دران وقت قابو یافته مهاراجه هولکر را مغلوب ساخت و توپهارا در رفت مقارن انحال که خبر مغلوبی مهاراجه
باین امیر رسید فور از رزم گاه عنان جسر کشته بطرف مهاراجه رفت و توپهارا از حریف بستر کرده دیده
بر عدم اطلاعی این حال بسیار تاسف خورد فی الواقع کاش در وقت یورش مهاراجه هولکر اگر ا پیشتر
خبری باین امیر رسید بخدا که کار حریف چه بجراح ببرد عن بانجام میرسید یعنی موجب این بود که اگر حریف

حریف

حریف جمعیت سواران در انجا زیاده بود لیکن اکثر مهاراج مردم پنداره بودند و در وقت صف جنگ پا قایم کردن
نمی توانستند و از گریختن و سپر انداختن ننگ نمیداشتند و مردان امیر که جمعیت افغانان بهمقوم بود و اینها
در وقت جنگ نقد جان بر کف داشته از جا باز می ورنم نمی کردند و از ننگ اخفالی قدم باز پس نمی نهادند
القصه تا پنج روز دیگر جنگ قراولی در میان ماند روز ششم مهاراج هولکر بصلاح ان امیر تدبیر اندیشید و یکجاه
هر دو فوج را از طرف شهر اندور به پشت خود داشته شهر را در میان گذاشت و غاری محکمی را که اینطرف
شهر اندور به پشت خود داشته شهر را در میان گذاشت و غاری محکمی را که اینطرف شهر بود پیش خود گرفته
توپخانه را بر سر ان غار قایم نمود و خود در پس توپخانه ایستاد و ان امیر جمعیت سواران منتخب که قریب پانزده
هزار باشد بطرف پشت حریف که از انجا از مهاراج هولکر فاصله سه کروه در میان بود صف جنگ بر اراست
در انوقت بر اندلف جب سرخیل کینو سند بهم پیش سرجی راو ذم فوج سکه بر خود گرفته گفت که شما
بجمعیت دیگر بمقابله ان امیر خبردار باشند و حوالدی ان ذمه من خود ساختند انشاء الله گرفتن توپخانه
کینو مهاراج هولکر ذمه من است از بسکه مقابله جنگ ان امیر کار دشوار است و من تاب جنگ او ندارم همگی
جمعیت دیگر را بمقابله انطرف دارند سرجی راو بد بیرش پیشنده بر اند مند کور بلا محمد کینوی او دو هزار سوار
بمقابله مهاراج تعین نمود و باقی دو کیتو و همگی سواران پنداره و جنس فوج مرهتی و هندوستان را جهت
مقابله ان امیر نزد خود داشت و از صبح تا پاس روز مانده جنگ توپ و تفنگ در میان ماند چون مهاراج

هولکر وان امیر ارند بسر حریف الکاهی نداشت ان امیر وقت روز دیگر حریف از مهاراج استمداد خواست مهاراجا

هولکر بر بهانه حیله و حمیا بهاو سیام راو باری را بجای خود بر سر توپخانه گذاشته خود بجمعیت سواران همراهی

از طرفی گشت کرده شامل ان امیر شد در انوقت بر اندلف جیب از تیغ خبر یافت که مهاراج بطرف ان امیر

شامل گشت و بر توپخانه هیچکس حریف و جنگ آزموده نیست که بعد بیر جنگ از من مجادله بر آید تو رخصت

وقت را غنیمت دانسته معه مردم کمپو و سواران بچستی و چالاکی تمام بر توپخانه مهاراج هولکر یورش نمود

و درانوقت جمعیت حریف که بمقابله فوج مهاراج بود بیشتر روز دیگر نمود چنانچه مهاراج هولکر ازان امیر

گفت که شما محافظت توپخانه رو نماید من اینجا هستم القصه ان امیر با سواران خود گرم عنان گردیده

روانه شد لیکن چون فاصله سه چهار کروه از اینجا تا توپخانه درمیان بود وان امیر اسپ را گرم عنان کرده

رفت همگی سه صد سوار شامل سواری در انجا رسیدند مقارن انحال سرجی راو گهاتکیه و غیره فالوقت

دیده بر مهاراج یورش کرده غالب امدند و تعاقب مهاراج کنان بطرف لشکر شهر امدند و رکه بنگاه مهاراج

در انجا بود در رسیدند و در ضمن کمپو حریف هم از غار ناله عبور گشته توپخانه مهاراج را بقابو آورده بود

که ان امیر عنان جنبش متعاقب شان در رسیده و تا لب غار رسیده میخواست که بالای غار گذشته

کار حریف اخر نماید لیکن هنوز از غار ناله بر آمده بود که حریف بهوشیاری یکبار بر دو چهره توپ زدن آغاز کرده

و گولها سر نموده درانحالت که بارش چهره و گوله توپها از باران قیامت میرا و از اتفاق دو سه چهره

توپ

توپ سبب برای سواری آن امیر که مرجی بهار نام داشت رسید و آن اسپ همانجا سقط شد و در نیابت صاحبزاده صالح محمد
خان همشیره زاده این امیر که در آنوقت همراه رفاقت شامل بود اسپ خود را برای سواری آن امیر داد و خود اسپی از سلح
داران دیگر گرفته سوار شد و در عرصه جدا شدن آن امیر از اسپ و سوار شدن به اسپ دیگر که اندکی دیر کشید سواران
همراهی آن امیر که متعاقب می آمدند خلل بکار آمدن و دشمنان آن امیر نموده راه فرار پیش گرفتند لاحاصل آن امیر
در آنوقت جرأت و دلاوری بکار برده برفاقت همان سواران معدوده یورش نموده دستی بتخریب توپخانه
توپخانه مهاراجه نمود که بهادری جرأت رفته بود دست و کرواهنیده و چوبکه در آن زد و خورد و ابرش بکنج گیر
و دو گهری شب گذشته بود و وقت جنگ نمانده بود و آن امیر برگشته برای ملاقات مردم سنگاه میکرد و مهاراجه هم بهمین
تلاش متوجه بود و در اثنای راه هر دو امیر با هم ملاقی شدند مهاراجه از آن امیر گفت که از سبب ابتدی جار وقت است
بهر حال فضل الهی درکار است حالا تجویز دیره باید کرد و در ضمن دریافت شد که اکثری مردم حریف تعاقب افواج
مهاراجه و آن امیر صدا زدند آن امیر را ناب قرار بهاند و همان وقت مردم حریف کذار از تعاقب باز داشت و بسیار در علف
تیغ انتقام نموده شب نیست بر جام کاون که بفاصله یک منزل از آنجا بود رسیده دیره نمود و با یکهفته در آنجا مقام داشت
روزی وقت سپاس آن امیر نزد مهاراجه رفت و دید که بکمال درد و زاری داروان از سبب آنکه بر سید مهاراجه گفت که
تا حال سند سپهر در رنگ و کیت بود و کنار زیجا در مقطع میکرد و دیدن حال یک نوع صورت کداره بنظر نمی آید و هرود خود
آنقدر زر و سیم نیست که بمردم سپاه داده خشنود هم از بابت قلت طبعی و بسامانی بمقابله حریف نمی توانم کرد آن امیر گفت

اندیشه نشاید من بلکه بهیر انکار میکنم باشد که تا در نشیب ابواب سعادت بر روی ما گشاید مهاراج پرسید که چه باید کرد

این امر گفت که مناسب آنست که از هر کوچ جوق کشاینده را تحصیل کرده پیش گذاره نمایند و چندی از مقابله طرح دهند

مهاراج گفت که مردم فوج بدون خرچ کی از اینجا کوچ میمایند ان امیر برخاست و در فوج خود آمده همه افسران و سرداران

را طلبیده فرمود که هر کسی که طالب آرام خود و محبت زن و فرزند باشد بخوشی از ما رخصت شود و کسی را که محبت شاه

شاه باشد روزی از صحرا آوردی و کوه نوردی منظور باشد همراه باشد هر همه متفق اللفظ والمعنی جواب دادند که

اگر در این وقت سر ما از تن جدا شود قدم از جاده رفاقت نمیخواهیم برداشت الغرض بر این امر از عهد و پیمان با هم

نموده بر همه فاتحه خیر خواندند آن امیر از مردم فوج خود جلکی یافته پیش مهاراج آمد و گفت که مردم فوج خود را بهر صورت

رضامند کردم حالا شما هم مردم فوج خود را طلبیده و جلکی هارک حاصل نمایند چنانچه مهاراج همگنان را طلبیده

پرسید که رای شمایان درباره مرافقت ما در این وقت چیست اول بعضی کسان دم بریده حرف انکار بر زبان آوردند

لیکن تا بنا بر فهمایش آن امیر و هم بدریافت احوال مرافقت افغانان یعنی مردم فوج آن امیر که یک کوی بعجزت دامنگیر

از نهاشده همگنان انگشت قبول بر دیده منت چنانچه صبحی که آن امیر و مهاراج بطرف زنلام کوچ کرده بجایی مقام

نمودند مردم قلیل در آنجا برفاقت همراه رسیدند و بسیاری از مقام کما کوچ نکردند آن امیر مصلحت اندیشیده در آنجا

یک روپیه رسم سراسری بمردم سوار تقسیم نمود و آواز کرد که هر که در رفاقت حاضر خواهد باشد یک روپیه نقد و به خواهد

یافت در روز دوم کوچ کرده بهمین تدبیر نمود و بدیرا جمیع مردمان فوج که کوچ نکرده بودند و از مرافقت باز مانده

پیمان

بهمان مقام وغیره داشتند آمده شامل شدند آن امیر از مهاراج گفت که امروز نزد ما هیچ نیست که مردم سپاه و هم
بسبب خیبری تدبیر خرچ باید کرد مهاراج بموجب صلاح آن امیر امروز هم خرچ مردم بر دو فوج تقسیم نمود و روز سوم
از اینجا کوچ کرده مکان علاقه شد بهمه را که از مال و اسباب مالامال بود غارت کرده مال و متاع بسیار بدست آورد
باستماع این خبر اکثری از مردم که متفرق شده بودند از هر طرف آمده بدیدند همچو که جا بجا در فوج فراغت و آرایش
روزی است شامل گشتند و بفضل الله بدستور انبوه لشکر گردید بعده از اینجا کوچ کرده از مکان علاقه دامن ...
گرفت و از اینجا شهر ... علاقه شد بهمه را بغارت رخت در اینجا متاع فراوان از نقد و جنس و لونگ و الایچی و مصری
وغیره بدست مردم سپاه افتاد و لشکر از مال مالامال گردید از اینجا در ضلع ... علاقه ... رسیده مقام
ساخت و در انتظام ... که از مقام ... بطرف ... رفته شامل ... سردار علاقه ...
شده بود بعد ازان ... سردار ... مهاراج ... که در کوه رفته با خود ساز کرده بود آمده ملحق
فوج مهاراج گردید لیکن ... خود بالذات از ... علیحده شده همانجا ماند مهاراج همه آن امیر از اینجا مراجعت
کرده وارد در مقام ... و از آن امیر مشوره نمود که ... گذاره خرچ در اینجا نمیشود تدبیر گذاره باید نمود و آخر الامر
هر دو ... جمعیت سواران در اندرون گذاشته همه آن امیر بجمعیت پانصد سوار منتخب و مسلح بطرف ... کوچ کرده و در آنجا
رسیده بتدبیر خرچ سپاه پرداخت در ... دولت راو سندهیه از او و جنین رحیم خان و ... خان وغیره ... را بمقابله
مهاراج و آن امیر تعیین نمود ... مذکور وارد ... آمده محاصره افواج ... کردند و قافیه مردم فوج تنگ گردانیدند

چون از هر دو سرداران کسی در آنجا موجود نبود افواج هولکر از اندور کوچیده بر کنارهٔ نربده که مکان قلب است
دیره نموده پناه کنارهٔ گرفت پنداریان هم رسیده فوج هولکر را مغلوب ساختند مهاراج هولکر باستماع این خبر امیر
را بتدارک پنداریان روانه نمود و آن امیر از مهیشر بجمعیت یکصد سوار و دو هزار پیاده از مردم بنگش روانه شده بود
هنوز در اثنای راه بود که پنداریان خبر یافته تاخت کردند محاصره آن امیر نمودند آن تهور کیش بنگاه را در دهی که
متصل بود گذاشته خود به جمعیت سواران همراهی پیشقدمی نموده عبور ناله کرده بایستاد و در تعقیب پنداریان که
در کمینگاه بودند از هر سو جوق جوق تاخت نموده رو بمقابله آوردند از مردم همراهی فرمود که تا بر دو انگشتی نرسند احدی
بسر کردن بندوق مبادرت نکند و هرگاه سواران پنداره یورش کرده بنهایت قریب رسیدند و بر دو انگشتی و هم
آن زمان یکباره سلک بندوق سر کرده کار بدانجا نباید که حمله همچنان کردند و بندوق دو دو سه
گولی انداخته مستعد و آماده ایستادند چون سواران پنداره یورش کرده قریب تر رسیدند با تمامی امیر مردم
فوج یکباره سلک بندوق سر کرده بسیاری را از انجماعه پنداره بخاک عدم انداختند الحاصل پنداریان مذکور
از جرأت باز نیامده قدم همت باز پس کشیدند و لیس باشتره رو بفرار نهادند آن امیر بعد فتح پنداریان داخل فوج
شد فوج را که حکم آمده باز نیامده بود رفته مهاراج هولکر هم از مهیشر ملحق آن امیر گردید و از آنجا بر دو کشور روانه
خاندیس نمود و بفاصله چهار کروه از اجین تیپ بانس دیده بود که پنداریان حکم داده که بطرف اجین سواران
پنداره علاوه سندیه هم مغالطه داده با سعرف نمایند چنانچه پنداریان مذکور از مقام چولگاه شتران مهاراج

سندیه

سندهیه سه صد مهار شتر بجی کرده آوردند و مردم فوج و سرداران سندهیه جرأت نمیکنند که شتر از استخلاص
کردن توانستند القصه مهاراجه و امیر سنگهرا همراه گرفته مراجعت نمود و باز داخل اندور گردید و ازانجا کوچ کرده
از راه دهار و امجهره و جهابوه و دولیا پرتاب گڈه معامله گیران بابین جاوده و نیماهیره رسیده چند مقام نمود
وازانجا در ناسته دواره کلان آمد خواست که بابهه جی بوچاری سرکرده برهمنان را گرفتار کرده زر خاطرخواه
بدست آورد لیکن چون بوچاری مذکور باطلاع خبر رسیدن فوج از خوف و اندیشه فراری شده رفته بود برهمنان
دیگر را قید کرده پنجاه هزار روپیه بدست آورد درین وقت افواج سندهیه بسرکردگی بالاراو انگلیه و سداسیو بخشی و کریم
خان و چنو پنداره و دو دیگر شیخ کلیسلی و دال صاحب علاقه پیرو صاحب باراده مقابله جنگ بفاصله کم قریب
وارد شده مهاراجه هولکر در آن وقت مقابله جنگ از افواج سندهیه صلاح وقت ندیده همراه امیرخان کوچ کرده و از راه شاهپوره
وغیره معامله گیران بتونک رسید چنانچه بلن سنگه صاحب متعلق پیرو صاحب که از طرف سندهیه بمحافظت تونک
متعین بود بخوف فوج مهاراجه و امیرخان بحضور در امیوره که حالا بعلی گڈه موسوم است پناه گرفت مهاراجه و امیر
از تونک کوچ کرده از راه علی گڈه و اندرگڈه از گهات لاکهیری عبور نموده بفاصله سه کروه کوته رسید و معامله ای
گرفته بمردم سپاه تقسیم نمود چند روز در انجا مقام داشت و چون فوج حریف قریب رسید ازانجا کوچ کرده از راه
هارولی و کوکل چهتره در جهلاوه پاتن معامله گیران خسته رسید و ازانجا ضبط گرفت و از گهاتی بندا با عبور جسته در
گهرون تیبسی آمد و چند روز درانجا مقام داشت و بنگاه برود و افواج که در همیشه بود طلبیده همراه گرفت و از گهات

CG-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

قلعه سیوند بوده عبور کرده آن امیر اراده عزیمت چاندیس و مهاراج هلکر اراده چاندور و محطور خاطر ساخت و بصلاح همدیگر
چنان مقرر شد که اطلاق طریق غارتگری بلکه مر عبدا شته جاده معامله گیری پیش باید گرفت و هردو افواج را علیحده
داشته هر کس ملکی که از جاده اطاعت منحرف شده از ادای معامله روگردان شود مکانش با خاک برابر باید نمود و تاخت و تاراج بکلی
باید پرداخت و این واقعه در سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری بوقوع آمده

داستان رفتن مهاراج هولکر بچاندور و عزیمت آن امیر بصوب چاندیس و دولت آباد و … جانب … در میان … جنگ و … ارسال شیو … سردار علاقه سندهیه بمقام … بندی و … یافتن آن امیر ظفر … از جنگ

چون آن سرو بلند اختر برج اقبال و سعادت بخت …
در علیحده داشتن هردو افواج دیدند مهاراج هولکر قصد چاندور نمود و از چاندور بر مکان … که بر ساحل دریای
گنگا گوداوری واقعیت رسیده معامله آنجا گرفت و باز مراجعت … در چاندور طرح قیام افکند و آن امیر که عزیمت
چاندیس منظور نظر داشت از مقام … سیاره … گردیده منازل نورده در … گالون رسید و معامله گرفته از آنجا به مکان
عبور نمود و بمکان علاقه … آمد و آنجا که … بجمعیت پنج شش هزار سوار و پیاده بمقابله جنگ
پیش آمد آن امیر بسواری فیل متوجه جنگ شده سرداری کاران بد نهاد با تمام رسانیده شکست داد و شهر … را
ضبط کرده مال و متاع بیکران برداشت و از آنجا کوچ کرده از مکانات متعلقه اورنگ آباد معامله گیران از … رنگ آباد
گذشته بمکان … رسید و آنجا که بنابت مستحکم بود یورش نموده غارت ساخت و ضبط گرفته بر مکان … گالون
متعلقه نظام علیخان نواب حیدرآباد واله رسید و تاراج آنجا نمود و در عرصه … مهاراج دولت راو سندهیه …

گمو ۶

کنیز شیخ کلب علی و کنیز والس صاحب و سرداران کریم خان و جهنو پنداره و غیره که تعاقب داشتند باتفاق
افواج نظام علیخان بسرکردگی سبحان خان بفاصله قریب بمقابله ان امیر در رسیدند چون درانوقت مهاراجه بهو بنگ
در چاند و ربفاصله ده دوازده منزل از انجا بود و همراه ان امیر کدام کنیز شامل نبود ان امیر مقابله جنگ صلاح
ندیده و از مقابله طرح داده و مکان جالنه عمارت رخنه بطرف خیبر معاودت نمود و بعد دو مقام از انجا مهم تبگاه
از قریب اوجین یک ارابه بر مکان واری ستگور علاقه راجه شیل که بر ساحل دریای نندگا کو دواری واقع است
امده ویره نمود و ضبط انجا گرفت در بعض شخص از ساکنان انجا مان امیر خبر داد که در نزدیکی همکان دفینه
مال بسیار است و من میدانم اگر حسیری از ان ممن داده شود فرمایید نشان میدهم ان امیر قبول کرد و محمد شاه خان
و غلامی خان معتمدان خود را برای دریافت این جا فرستاد چون معتمدان مذکور بر سر ان دفینه رسیدند بعجب
تماشای قدرت صانع بیچون مشاهده نمودند یعنی اول در ان مکان در دیوار طاقی یافتند چون ان طاق را
شکستند دروازه جود و دیدند مشعل افروخته درون ان در گذشتند و از مرد با یهاله بمیش انجا بود بند گذر نمودند ناگاه
بگنبد زیر زمین یک دو آره گوشه بنظر امدند کوشه روهم کشاده اندرون مکان درامدند در انجا بسیاری سبوهای کلان
کلانکلان از جوهر و هیچ سر بمهر بودند مشاهده کردند محمد شاه خان از انکشاده خواست که دست هوس دران
دراز کند باری غلامی خان که مرد دانا بود مانع شد و گفت که شنیده ایم که هر کس بر گنج نا اجازت دست ساید بر سر
ان گنج مار باشد و نشان اگر نند برساند محمد شاه خان موصوف گنج روغن مداغی که در انجا افتاده بود برگرفته

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

درون سبوها انداخته برآوردند که بجای زر تمامی بیضه‌های سفید است کنجه را از قبرهای بر زمین زد و بیضه‌ها را نگریست

چنانچه از هر بیضه یکیک بچه مار شاه بخراطین روان شد ملاحظه این حال همگنان را استعجاب تمام رو نمود و باجرای

حال ازان امیر سان نمودند و بسیاری بیضه‌ها را پیش آن امیر آورده شکستند و آن امیر بچشم خود آن تماشای

قدرت الهی معاینه فرمود و دست تصرف ازان دفینه‌ها باز داشت و دانست که فی الحقیقت در آنجا دفینه بود و از دست

مار پیدا شده القصه از آنجا کوچ کرده متصل کانی کانون و لونکا متعلقه سنواس رسید مکان معبد هندوان که

آنطرف بر ساحل دریای گنگا گوداوری واقع است بر ساحل اینطرف دیره نمود چون سیاه کشتی بجهت عبور آن محال نبود

تدبیری انگیخته بمردم آنطرف آواز داد که من برای پرستش معابد آمده‌ام و چیزی نیاز کردن آرزو دارم برهمنان

آنجا فریب خورده و از طمع مال بتصدیق او در جستن گفتند که اگر جریده بیاید مضایقه نیست آن امیر قبول کرد آن

ایلچیان یکمنزل کشتی ازان طرف کشتی‌ها پیش آن امیر رسانیدند آن امیر دو صد جوان منتخب مسلح بران کشتی

نشانیده عبور دریا نمود و بر ساحل مراد رسید کشتی‌های دیگر را که بر ساحل دریا بود بتصرف آورده برای عبور

فوج فرستاد و همگی افواج را بجویها تمام در اندک فرصتی عبور رانده امکان هیچ بقبضه خود آورده دست تطاول

بمعبدهای آنجا گشاده مال فراوان از زر و جواهر و پارچه نفیس بدست آورد و بعد تاراج امکان برهمنان آنجا را بحیله زرگیری گرفته

معامله خاطرخواه گرفت و در دو سه روز مقام داشت در همین هفته یا کوچ [illegible] شهامت خان ملازمان صوبه‌دار بولکنده

و پیش افواج آن امیر می‌آمدند داد رزم دادند و شتابی [illegible] که از غارت نمودن افواج آن امیر باقی بود غنیمت آن

المستند

داشتند بعد از آن امیر باتفاق بهشت مذکور کوچ کرده بر سر این کره که حصن حصین بود رسیده گهیره نمود

در همان حال مردم فوج که برای خرید اجناس خوردنی پیش قلعه رفته بودند مردم قلعه ایشان را از خرید اجناس

خوردنی پیش قلعه رفته بودند مردم قلعه ایشان را از اجناس ممانعت کردند و کنکاش یکدیگر در میان آمد از طرفین

این خبر مردم فوج از شنود و بدین تشایل رفیقان خود شتافتند آن امیر دو ضرب توپ برای ایشان نهاده گوله زدن آغاز نمود در آنحال

مردم قلعه که از شنیدن گوله مغلوب بیم و هراس گردیده اندرون قلعه گریزان شدند غارتگران علاقه فوج تاخته کرده

ایشان بر دروازه قلعه گذشته اندر دروازه را بدست آوردند قلعه والها از آنجا هم پس پا شده بدروازه دوم رسیدند

در همین طور مردم غارتگر علاقه فوج متعاقب ایشان همراه بدروازه رسیده دخل خود کردند آخر الامر قلعه والها بالای

قلعه رفته امان خواستند و قلعه خالی کرده دادند آن امیر آن قلعه حصین را بقبضه خود آورده اسبهای قلعه

برآورده گرفت و صبح از آنجا کوچ نمود بنور پور رسیده بود که سه هزار شش تخته پلتن را و شهر بهم و توپخانه فوج

پنجابها و بست هزار سواران دیگر در رسیدند آن امیر تشایل بیگاه مقابله جنگ صلاح ندیده بیگاه را از طرف عالی

کهندی روانه نمود و بجمعیت سواران جریده بمقابله حریف پای ثبات قایم کرده ایستادند و از شستم جنگ قراولی

بطرف فوج بیگاه خود روان شد چنانچه سه هزار سوار و تخته محاصره افواج آن امیر داشته از پنج تا چهار گهری ماندند

معرکه کارزار گرم داشتند و بخاطر آن امیر از جوی که پیش بیگاه بود گذشته بساحل رسیده بود که سواران حریف

قابو یافته از آن جوی در گذشتند و یورش نموده فوج ناگاه شکست دادند شهامت خان را بیگ دادند و سجالی

برگشته مقابل فوج ان امیر شدند چون وقت تنگ و روز آخر شده بود رفیقان و ملازمان ان امیر از ایشان گفتند
که درینوقت بجای خود برگشته روند و ما باقی همت و نواب شهامت خان را هم تنگ نسازند لیکن ایشان که باد نخوت
در سر داشتند و حیالی بر این سخن نکردند و از طرف پشت فوج ان امیر حمله آور گردیدند مقاران آنحال نواب
جمشید خان و محمد سعید خان وغیره چهل کس و دیگر یکه مرد جنگ آزموده و دلیر کارزار متعاقب فوج بودند سد
مداخلت گردیده دست جرأت ایشان از دخل بیجا باز داشتند ان نخبت برگشتگان چون بخت برگشته خود از آن طرف
باز گردیده از پیش بجای ان امیر یورش کردند حاصل آن امیر شیر بیشه شجاعت و دلاوری از آزموده شان نا کشیده
و پای ثبات در میدان جنگ افشرده و خیال نمود که اکنون از مقابله حریف رو گردانیدن از طریق جوانمردی بعید است
و فتح خداداد منحصر بر کمی و بیشی جمعیت نیست خدا را یاد کرده او مردم فوج فرمود که فیلان را بطرف فوج حریف
راست نمایند و خود از غایت دلیری باب جرأت و بیباکی بنا نهاده بمقابله جنگ حریفان و نهنگ تیغ را از
میان کشیده در بحر شجاعت شناوری نمود و از القدر شمشیر بازی و تیغ افکنی گرم جولان گردید که عنان تحمل
برقرار از کف حاسدان بر رفت القصه فوج حریف شکست یافته رو بفرار نهادند و آبروی خود بار بخته و قیمت مجبور
انجوی یکی بر دیگری افتادند چون مردم فوج ان امیر متعاقب ایشان تا نجو در گذشتند در [illegible] کنوز حریف
خبردار شده و قلعه بسته بمحافظت خود نمود و بدین خیال ان امیر تجویز برداشت که تمام شب از محاصره فوج اشرار
تنگ ساخته در وقت فابو کاران بستره نجشان بلکه بالفعل مغلوب [illegible] و بر ایشان تمام باید نمود لیکن مردم

فوج آن امیر که تمام روز محنت کشیده متحمل تعب شده بودند تدبیر این مصلحت بر خاطر شان ناگوار آمد و برای طرح و اون
جنگ و ساختن مقام عذر کردند ناچار آن امیر بار مجبور انجوجی نموده مقابل بنگاه مقام نموده و جمعی آن بنگاه را در علاقه
کهندی که بفاصله قریب بود محفوظ داشته بجمعیت جریده مقابله حریف برداخت و از صبح تا شام جنگ در میان داشت
یکی از روز مقدمه جنگ طی نگردیده هر دو افواج برابیره گاه خود برگشته مقام نمود و در عرصه مهاراج هولکر که از جاندود
موبیک کیشو و فوج سواران همراهی با تیغ قرب کوچ کرده بفاصله یک منزل رسیده بود دریافت این خبر مردم فوج
فوجداری گشته از آن امیر گفتند که الحال مهاراج بفاصله قریب رسیده است و فوج حریف اندوهی کهاده است در صعوبت
صلاح الست که تا رسیدن مهاراج ضابطه و بندوبست کهاته داشته و جریده و پیاده با گشته سد مظفر العرف از عبور
کهاته نمایند و وقت شامل شدن مهاراج بالاتفاق کار آن بانجام برشتی کهاته رشند اگر چه آن امیر قابله
این صلاح پسند نیامد لیکن چون هر یک سرداران مذ بنات کلیه و استبداد تمام عذر کردند ناچار پس خاطر شان قبول
کرد و بالاتفاق ناکوجی سندیه و نواب شمس مهابت خان همگی مردم پیاده با گرد مهلک گذر کهاته بر حریف مسدود
ساختند چنانچه برای ضابطه طرفی ناکوجی و نواب شمس مهابت لیکن باشد و برای ضابطه کهاته طرفی آن امیر جمعیت خود را
نگاهداشت مقارن آن حال شد اسب بخت سنده سپه و کیشو و السن صاحب را روانه نموده بود و کیشونید که بر سر کهاته طرفی
سکه ناکوجی و نواب مهابت خان بجمعیت سه و دوازده هزار کس ضابطه داشت رسید و مقابله نمود و از مقابله مواجهه مخالف
داده از دست جمیت یکباره حمله نمود چون مردم فوج ناکوجی و نواب مهابت خان نا آزموده جنگ بودند بمجرد یورش حریف

بی جنگ و جدل رو بگریز نهاده اند و منهدم گردیده از راه دریای کوهسار بر دن چنان عجب دانسته شد و فوج حریف بالا بالا
از راه کوهسار گذشته بر فراز کوهی که آن امیر لشکر فوج جریده زبر نهاده آن متمکن بود در رسید و از بلندی آن کوه
سنگ بنای بی عبر فوج آن امیر سر کردن آغاز نهاد چون فوج حریف بر بلندی کوه و فوج آن امیر در نشیب ایستاده بود
آن قابوی مقابله بنظام و پای ثبات لشکرش از جا رفت القصه فوج حریف غالب آمده از بلندی کوه گذشته
و در قریب توپ آن امیر که در سنگر نهاده مانده بود بدست آورد و مقارن این حال مهاراج هم لشکر مع افواج خود ملحق گردیده
بالاتفاق بهمانجا دیره نمود و بصلاح آن امیر عزیمت یونان مصمم نمود و این واقعه در سنه ۱۲۱۸ هجری بوقوع آمده

و کوهستان لشکرکشی مهاراج و آن امیر بطرف یونان با اراده مقابله جنگ افواج دولت راه و سند شامل
بای راه و سرحد میشود بمعاونت سند به زور و دستگاه یافتن سرحد از دست افواج مهاراج و آن امیر
و منهدم شده رفتن از یونان بقلعه باده در کوهستان و بنا در رفتن در مکان و دل قب نمودن آن امیر
سرحد در برابر سرحد موصوف از قلعه باده در کوهستان بقلعه ترک و در حصره دریا و شوریکای طلب در دو
نمودن آن امیر بمقابله رفتن میشود از نجا با استقلال بنشینی آمده بر آن بجای دولت خواستن از آن دیار و کار بهم نشدن آن امیر و اجاد
و اقرعه ادران آن امیر بلطان بالای و دیار

چو مهاراج هم با لشکر بآن امیر ملحق شد از آن امیر رای آن گردید که کشور جهانگیر یکبار از نو کسب زر و کمک تسخیر ملک یونان
بطرف سند بصورت درانجا رفته بموافقت کشور و دیار یونان عزیمت باید نمود و از افواج سند بنده عالی بلند
جوهر شجاعت محک امتحان رسانید چنانچه بر تحریر اصلاح جمعی از مقام بکاه روانه شده بمقام کشمان و تحصیل اموال

کیران

گجرات و بندر لیور رسیده با افواج کپنوهای متعلقه با نیان ملحق گردید و سداشیو راو بخشی لیت راو سندهیه که همراه کپنو و سواران
پنداره و سواران دیگر که بتعاقب مهاراجه وان امیر مامور بود از تعاقب باز مانده داخل اوجین شد مقارن اینحال
مهاراجه هلکر باتفاق ان امیر مهم هر دو کپنو و سواران فوج خاص و سواران پنداره وغیره از بندر لیور کوچ کرده بکفان
چهرچهری که از انجا اوجین بفاصله ده کروه واقع است رسیده از انجا باجی راو پیشوا نوشته فرستادم که پیش شما
رسیده همه هر دو بساوی الوری هستیم پس شما از ان مهم یکی را بدوستی موافقت گزیدن و دیگر
طریق اختلاف پیمودن و بطل جنبه داری او نمودن از ایمن خاوندی بعید است بهر حال شایان ریاست و سرداری
انست که هایشان بر یک جنبه بر دو اشتی و مصالحت فیمابین گرانده باشد و در صورت عدم تاثیر فیمابین خود بیخ
را بنجو ببتاده نداده خود از متصدیان یکسو شوند تا مهمد یکر بهر طور فیمنده یکسر میم چون باجی راو پیشوا الطاف سندهیه موافقت
تمام داشت اصلا بوجه مصالحت بهم یکر گردید بدیدار نمود مهاراجه هلکر از چهرچهری کوچ کرده متصل شهر سارسید و
از انجا باز انچه نوشتنی بود بسر ممنت پیشوا نوشت لیکن چون تقدیر چنین بود که کار عالی بر جورد و جنگ بهر بر
گرد و تربیع موقوف نگردید و پایره فساد منقطع نگشت حریدانوقت قریب یکلکی سوار و پیاده از جمعیت همراهی
سداشیو راو بخشی و کپنو نیشیخ بلت عیسلی و والس صاحب علاقه مرو صاحب متعلقه دولت راو سندهیه و افواج اوجین همراه
باجی راو پیشوا فراهم بود و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده از هر دو کپنو علاقه نابیان و علی عول وغیره و سواران
ملازم و سواران پنداره ان امیر و مهاراجه همراه داشت هر دو افواج از هر دو طرف رو بمیدان اورده مقابله باهم برداختند

و از طرفین صفهای جنگ برآراستند فتنه و آشوب از هر گوشه برپا گشت و سلامتی و عاقبت بکنج عدم نشست غلغل توپهای

بسکه در گنبد دوار پیچید پرده گوش فلک از افغانش درهم درید و عربده توپها بسکه چون رعد باران بخروش در جوش هر جا تیر و تفنگ

روان از دو سوی لشکر بیکران دو دریا شده موج زن بیکران دو در روی گرم شد بحر فتنه کارزار قیامت شده از دو طرف آشکار

از تن جوانان گوله‌ها گولهای اکثر سر بسر ریزه شده پیکر بسر بدر چو از توپها دود برخاست بالا بر سپهر برق تابان طپید

جوانان کوه شکوه شدند ساعت در خروش فلک بیشه از ابر رد نکو زبس دود از توپ و بندوق سر رسید هوا یکی جسم را سلاح دیگر شد بشنا

بسان ماهی تمکن و در آمد زبانی بلوشیدند پای تحمل زجای یکی گفت یا دیگری ای اسیر یکی گفت یا دیگری در گزیز

یکی گفت میدان جنگ است این یکی گفت ای وای وقت است آه یکی گفت بی‌هوشی گشت آن یکی گفت من دست شستم از جان

سر رفت بهوش هم سر بسر بدر را نماند خبر از پسر القصه سرداران فوج مهاراج هولکر وقت شب از مهاراج

صلاح نمودند که چون تا حال فتح جنگ بنام آن امیر گردیده است درین صورت میخواهیم که درین جنگ عظیم که تصور محشر نمونه

او گشت اگر فتح نمایان از نام شما شود برابر در دنیا موجب نام او است مهاراج این صلاح را منظور داشت کرا ایستاده بهر

جنگ برخاست هر دو کمیدان متعلق فتح سنگه ناپتیان و کمیدان خاص تو است شهامت خان و نکو لیست و سواران بیشتر از صه

بلا بر صف میمنه داشت و در میان تحول سواران همراهی آن امیر که لشکر فوج خاص بطرف میسر لکهن سنگه خود معه

رساله خاص و آن امیر که سواران نیمه همراه داشت بسواری فیل برنشست فوج بانتظام کار بردازی حسین علی بهرام الفیاس باجی

راو بیشوا کمیدان شیخ گلاب علی و دوالس صاحب علاقه ... را با توپخانه خاص قدم از جنبش نموده صف جنگ آراسته

از سرداران

از سرداران همراهی و فوج خاص مرهتی و دکهنی و صف تیار را از سواران علاقه دولت راو سندهیه بسرکردگی بخشی سداشیو
راو و جیره به بارامت مقارن انجال گیسوهای طرفین که مقدم الجیش بودند از هر دو سو توپها بر در کشیده رو بمقابله
همدیگر آوردند لیکن چونکه مردم گیسو متعلقه سندهیه دولت راو جنگ آزموده و بطور قدیم و قواعد امور و مردم گیسو مهاراج هولکر یکسر
نو ملازم و ناآزموده کار بودند از جهت قسمیکه پایان سرکرده گیسو مهاراج هولکر اشاره جنگ را بر اینو جیره از مهاراج
قرار داده بود که وقت قریب رسیدن گیسو حریف بر دو جیره که از منطرف جیره توپ سر کنیم علامتی از لیباری بادی
دو و دو یافته بمعاونت از طرف دیگر یورش بر گیسو حریف باید نمود چنانچه مهاراج هولکر در وقت مقابله جنگ گیسوها
منتظر سر شدن جیره بود که گولهای توپ از طرفین سر شدن گرفت و هنوز گیسو حریف از دو جیره بفاصله بعید بود که
مردم گیسو مهاراج بخوف و هراس جنگ از نزدیک در گیسو حریف خیال نساخته بی محابا جیره توپهای خود سر کردن آغاز
نهادند سرداران فوج مهاراج مثل برناهه جبله و بخت خان و واحد علی خان و اجبا بهادر وغیره سرداران و سوی لشکر
بخت نشناخت دو جیره از طرف سابر گیسو حریف یورش نمودند چو مردم گیسو مهاراج از غلطی خود جیره توپ سر کرده
بودند و از باعث دربان بودن مقابله در وقت یورش مهاراج خود یورش کرده رسیدن نتوانستند مردم گیسو حریف
قابو یافته جیره توپها بر سرداران مهاراج سر کردن گرفتند و در انقدر علی التواتر و توالی جیره رودند که پای ثبات
مهاراج بیش رفت و رساله سواران دیگر متعلقه افواج پیشوا که بر پشت گیسو بود یورش کرده تعاقب فوج مهاراج نموده
مغلوب گردیده و سرگردانیده از انجا آمد در انوقت هنگامه محشر برپا بود و یکی از حال دیگری اطلاعی نداشت در فوج مهاراج ملکه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اقسام و مردم فوج پیش باشنده و نیز بسیاری مردم فوج ان امیر که شامل فوج مهاراج بودند براوردن جان از ان ورطه حالت
ستمان غنیمت داشتند و هر یکی راه خود ها گرفتند مقارن انحال ان امیر که بر پشت کتوای مهاراج خاص ایستاده بود بدید
برهمی مقدم مهاراج اضطراب را بخود راه داده از سواری فیل فرود امده و بر اسپ سوار شده از ضرب گلان بسیاری
که بر پیش فیل نشان رسید و از اطراف مهاراج سکه‌ها نشان از کمان بابان فتی اورده بود و گلهای ان باد و دو سه
فرسنگ مسافت گلهای زنجیری بر مردم فوج حریف که تعاقب فوج داشتند علی التواتر سر کردن گرفت و از مهابت
از تعاقب فوج مهاراج باز داشته پس پا نمود و بر مقدمه فوج مهاراج هنوز که از تعاقب فوج حریف سراسیمه حال بود و از
بر گشته رفتن حریف دلجمعی یافته و ان امیر محمد جمشید خان فخر مردان کار از موده پیش مهاراج رفته ملاقی شد
و از مهاراج صلاح نموده گفت که شما از طرف یسار بر فوج حریف یورش نمایند و من از طرف پیش مقابله می درایم
چنانچه مهاراج هیکل مجمع که داشت از طرف یسار بر فوج حریف که تعاقب فوج مهاراج داشت حمله نمود و سواران افواج
مهاراج که متفرق و پریشان شده بودند نیز بدید یورش مهاراج قریب پنج هزار فراهم گشته شامل مهاراج شدند
و بالاتفاق مهاراج جرات و دلاوری بکار برده با حریف بجنگ تیغ و نیزه در پیوستند و ان امیر که از پیش فوج حریف
یورش کرده حمله اور گردیده بود و از اتفاق با همین ان امیر و فوج حریف ناگهانی جوی ما یا کبت که بین ما واقع بود
عارض گردید پس افتمام در ان وقت ان امیر عنان خشم گشته حرکت که از ان جوی گذر نمود صف حریف را به هم زند در
اثنا را انحال شد از ان جوی یکه گشته بود که فوج حریف چهره علی التواتر بسوی ان امیر سر کردن اغاز نمود

بسواران

چهره ان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

چهره ان بشکلم و گوش و کلیی اسپ سواری خاصه رسید و ان امیر صحه اسپ بعین اقسام چون سواران چند در انوقت همراه
بودند اسپی دیگر ان امیر از اینها گرفته سوار گردید لیکن بسبب فرود آمدن از پشت اسپ خاصه و سوار گردیدن اسپ
دیگر که توقفی میان کشید و بهنگام پرسش از عنان خبری یا اسپان یکی از حال دیگری آگاه نگشت جمشید خان غیره
مردم کار آزموده از مرافقت ان امیر جدا شده با مهاراج هولکر شامل شدند و درانحال ان امیر را ندیده از مهاراج هستند
که شاید صدمه قوی بدشمنان ان امیر عابد حال گشته که درینوقت از ما جدا شدند مهاراج گفت که درینوقت مارا از
حال خود خبر نیست از حال دیگری چه پرسیم الحال شما را لازم است که درینوقت نقد جان بر کف دست نهاده در
میدان وغا جانبازی نمایند که نام شجاعت با و شما بر جریده روزگار ثبت شود شنیدن این سخن سواران را
که قریب پنجهزار کس بودند در انوقت بلی مهاراج بهور بدید آمد و حمله یکباره حمله آور گشته زد و خورد مردانه و جنگ سپاهانه
بتقدیم رسانیدند و نیز مهاراج باتفاق شان چون جمیعت و سپاه ان نرم در داده به سره بازی و ثبات معروف گردید
دو رنگ چشم زدن صفی بلا بر هم زده برآشفته کشته ساخت القصه مردم فوج حریف تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند و مهاراج
برعایت بسر لوا قب شان نموده رفت فقاری ایتجا دو ستان حریف با و قریب که سر کوچی خود قایم بودند کویا
بطرف مهاراج سر گردون گرفتند مهاراج هولکر بنجهال ایشان که اکثر انوقت متعاقب مردم شکست خورده قدم جرات بیش
می نهادم و بعد انوقت این مردم هستان نمی پردازم معانا انجماعه شان که در باب بلاها عارض اند فالو بافته از مردم
بس مانده فوج ما مقصد خلاص نتوان بد و فتح جنگ شکست مبدل شود باید برجا قایم داشته از شان مذکور مقابله و جنگ

مردم همراهی چهره لو پهار سرکرده در حمله اول قدم همت پهاوران و عاربان والا در از جرات پیش قدمی باز داشتند لیکن در آنوقت
ثانی دلاوران بیباک از چهره لو پهار مانند نشیده و از طرف سیار غنان خیر گشته داد شجاعت میدادند و در آنوقت اول کسی
که اسپ در میدان جنگ تا سر لو پهار رسید امر مهاراج بود القصه چون گوله لو بدید که مهاراج بجرات رستمانه بسر توپخانه آمد
بمقابله مهاراج بر خاستند مهاراج بیکجر نیزه یک گوله انداز را بر خاک عدم انداخت و شخص گوله انداز دیگر جا کلی لگار برده
بشمشیری که در دست داشت بر مهاراج حربه نمود و مهاراج او را بر دست گرفت و بفضل الهی از زخم جدان کارگر نشده و از او
شیر خان نامی افغان همراهی ان امیر که هنگام یورش بسبب بیخبری از ان امیر جدا شده شامل مهاراج بود تیغ از میان
کشیده بر گوله انداز مذکور راند و بیک ضرب تیغ سر او را از تن جدا کرد دیده مهاراج بدین جرات رستمانه همه خورسند گشت
و چند نفر سپاه صفی بهادر را هم دریده گروهی بهادر یر تیغ کشید و منهزم کرده اند مقارن انحال ان امیر که از پشت اسپ جا غیر
زمین فرود آمده بر اسپ دیگر سوار شده بود و سواران معدوده که همگی چند سوار در آنوقت همرکاب مانده بودند بجرات
رستمانه از ان جوی کند ساخته بر ساحل رسیده و از سواران با کمری همراهی میشوند که جمعیت با نفلس قریب بساحل جوی
هم بپهلوی کنیزه های والا صاحب و تیغ کلیسیلی در میدان جنگ پا قایم داشتند و در آن فوج مهاراج یورش کرده بود و
مقابله نمود چنانچه در عین مقابله سواران مذکور دو کس سوار که به شجاعت دلیری یگانه زمانه بودند در زره و در بر خود
بر سر داشتند و طرفه تا زیبا بر روی کار آوردند که گاهی حربه کرده در وسط فوج خود میرفتند و گاهی از فوج بر آمده حمله
مینمودند و چند ان امیر بصد دست از نیزه حربه بر آنها می نمود و در زره هادمی شان کارگر نمی گردید آخر بتیغ آن امیر از

زخمی

بجنسی اعظم خان که لکهر وبیه با سواری می بایست فرمود که من پیش پیش شما در عرصهٔ غازی کارها دارم و شما تماشا می بینید

عنید اند که برای همه وز امید قد تماشا می بینید هم باستماع این تیغ فتح مذکور را آتش غضب در سر افتاد و چون مست حمله زده

بیکقرب شمشیر سر یک سوار از تن جدا ساخت و سوار دیگر که همراهش در عرصهٔ کارزار نمایان داشت با وصف کشته شدن

رفیق از حرب و ضرب باز نمانده و حرمست خان نامی افغان که منجمله نهرت در آن وقت همراه آن امیر مانده بود دست سوار

دیگر زخمی گردید و سوار مذکور هم از انجا برگشته بمقابله آن امیر آمد چون آن امیر وقت بازگشت اسب سوارش بمقدار

دو چهار انگشت جای بر کمر از زره خالی دیده بود بقرائن تجویز نمود که اگر کسی بخوان بر انقضام کار از زره نیزه تواند

زد کارش تمام باید ساخت چراکه فتح و شکست بر مداومت همان یکسوار منحصر بود چنانچه از نخست مذکور مخاطب شده باشاره آگاه

کرد که بمقابله خود او را مغالطه داده لیکن بطرف من بگردانید نخست مذکور حسب الایمای آن امیر از سوار مذکور بمقابله همدیگر

اسب گردانیده نمود و همین که پشت آن سوار بطرف آن امیر برگردید آن امیر بیکقرب نیزه بجای که از کمر برهنه کرش

گذرانیده کارش تمام ساخت و از همان هیبت کشتی مغول سواران حریف را شکافته به بیغوله و نیزه زنی برداخت

در آمد بمیدان آسیمه زبان | چو مجرم بند شیر و چو پیل دمان
بدستی کمی خنجر خونفشان | بدست دگر نیزهٔ خون چکان
دلیرانه از هر طرف حمله ساخت | بیک حمله صفها پراکنده ساخت
عنان جبهه بر فرق ایشان در سپه | صف خیل اعدا بهم بردرید
در آمد بساحل دشمن دلیر | ندا لیسان که بر گله شیر
چنان تیغ زد جا بجا بر اسپه | که از سر نموده گذر تا کمر
به پشتی که زد نیزه بی خطا | ز سوراخ سینه شدش جان هوا
نشد نیزه اندر دست او بر خطا | اگرچه بدستش رسید از خطا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مهاراجه هم یکطرف رزم ساز بحیله شیروان درافتاد باز صف خیل اعدا چنان فکندند که از کشته ها پشته ها شد بلند
شد از بیشتر فوج زیر و زبر یکی در فتاد به پشت دگر برآمد ز فوج دلیران غبار بچشم عدو تیره شد روزگار
گریختند هر یک رهی بیقرار عنان تحمل شد از اختیار بفوج سرهنت آمد شکست جهان را در خرمی باز گشت
امیر و مهاراجه شد فتحیاب پی صد الشکر روان شد شتاب القصه با می جرات غول سواران ماتکری از جا نخورد و شکست
فاحش یافته منهزم شدند و مجرد ریختن اسپهاکیرهای والس و شسپنج کلمب علی متعلقه دولت راؤ که از کیرهای مهاراجه
هولکر بجنگ توپ و تفنگ بچوسپنج داشتند و باهم زد و خورد مینمودند خود بخود متفرق و پریشان گشته سر سمت
غنیمت دانستند و مردان والاد و دلیران منصور چهار هزار مردم فوج مهاراجه و چهار لشکران امیر که دروقت شکست اول
مهاراجه قریب رزمگاه بگوشه عاقبت منتظر بودند از هر سو دویده سرداران از تیغ قلم کردند و لوای الفرت برافراخته
بطرف پوبان شتافتند و امیر فتحیاب شده نزد مهاراجه هولکر که به شاپن سنبواسنگ راده بجای قریب
ایستاده بود رسیده و باهم مبارکباد گفت و از باعث زخم دست سواری اسپ بنابر ندانسته مهاراجه را بر فیل سوار
کرده هیر در تعقیب سرهنت بای راؤ و پیشوا که بجمعیت شش هزار سوار متصل افغان مجیب شیروان مسمی باران مثنی بر کوه
ایستاده بود نزد مسیدت آن مهاراجه هولکر از امیر گفت که در این وقت که مردم سپاه بغنیمت لوبان متفرق و مشغول اند
خدا نخواسته اگر اینجا خاطر کثیر همراهی پیشوا حمله کرده مقابله کند فتح جنگ به شکست مبدل خواهد شد پس بهتر است که
از بازرخاهای کینو بطرف پیشوا سرکردن رفت چون فضل الهی شامل حال بود سرهنت موصوف بمقابله جنگ از

انجا طرح داده بر کناره کوه بفاصله پنج کروه بآنطرف پونان فرود آمده مهاراج اینجمع را از تاملات بخی داشته بالفعل

این امیر بفتح و فیروزی داخل پونان گردید و مردم فوج بلا بر شهر دست نهب و غارت کشادند جابجا خانهای چند غارت

کرده بودند از غارتگری باز داشت و در هر کوچه جاداران تعین نموده بحفاظت شهر پرداخت و اثر روز فتح که از وقت

صبح هنگامه کارزار گرم شده است تا وقت اختتام جنگ یک پاس روز بر آمده بود و در همین صورت اگرچه مهاراج هولکر دریافت

خبر استفهام سرمنت پیشوا بفاصله پنج کروه همان روز رود جیار رسیده شده ثانی معتمد خود را برای عذر خواهی و فهمایش

آورده به پونان نزد پیشوا فرستاد بسند محکی ملک گرد و بیره عجز و نیاز خود ظاهر نمود و اصلا بخاطر پیشوا موصوف نیامد

و از بیکه حرکت و دغا از حضرت حال مهاراج هولکر در نظر داشت زینهار قبول نکرده بدام فریب او در نیفتاد و در رقعه بنام این امیر در ستانه

پیغام داد که اگر شما عهد و پیمان خود در میان دهید البته شوخیت شما که محب الوطن و مرد شجاع اند این در یونان

منظور میسکنم آن امیر رقعه بود ملاحظه کرده پیش مهاراج آمد و بر که مهاراج زخم دست خود را از فرش بلند میکند هم نوشته

رقعه مسطوره بملاحظه در آورد مهاراج اینجمع بلا فوز عظیم دانسته بان امیر گفت که در جواب رقعه و طلب عهد و پیمان

لسرمنت پیشوا بنگارند ان شاء الله وقت مصالحت سرمنت ملک سندیل کهند علیحده تعداد یک کرور شما

و بعوض خواهید شد ان امیر گفت که اگر سرمنت ایدر صاحب کی خود در نیخا خواهیم آورد و شریک و شادمانی او خواهیم ماند

مهاراج گفت که در عالم ریاست دغا و فریب لازم است ان امیر اینجمع را منظور نداشته در جواب رقعه نوشته

داد که در این مقدمه خاکی شما در میان افغانان با مردم خبر گفت ضرور نیست سرمنت پیشوا میر سخن در باب اراده

قلعه جاده منظور خاطر نمود و مردم فوج بالاجا داده بجمعیت شش هزار سوار انگریزی و بیست هزار پیاده پیشرونی دکهنی قلعه
ماده که باین ملک کوکن بکوهستان متصل دریای شور واقع و بنهایت قلب و مستحکم است کوه گذشته رسیده حصار قلعه
از مردم پیاده برای ضابطه شماب جبال و دره های کوهسار واقع اشارت که گذرگاه است از پس ملک و در پایش تنگ
اندیشه تنگی لود و توپ خانه در قلعه مذکور مصون گشت و بتفهیم مهاراجه هولکر که رگهو دادا خسته و پیرداخته انگاشته
ان امیر را برای اوردن امرت راو پیشوا بعهد سر مشت گنهاتهه راو والد باجی راو پیشوا که بمکان قلعه جنیر که بفاصله
چهار منزل از پونان است اقامت پذیر بود واز پیشتر با مهاراجه هولکر عهد و پیمان موثق با قرار دادن ملک تنگی در و
دو سو در نقد رشته اسناد تشفی پونان در میان داشت فرستاد ان امیر بمقتضی خاطر مهاراجه وانیکه امرت راو پیشوا
تا بیرون رفتن ان امیر در جونیر و بحصول جمعی کلیه سلوق و بجالیش امدن پونان منظور نمود پس امرت راو
در جونیر رسید و بکمال دلجمعی او بلاد در پونان اورده مسند ارای ابا نمود چون کلوس صاحب فرنگی از پیشتر
بعهده وکالت نزد باجی راو پیشوا در پونان حاضر میماند از جهد تشفی امرت راو که خلاف رضای انگریزان
بود بدل رنجیده استدعای رخصت نمود و مهاراجه هولکر با تمامی امرت راو پیشوا رخصت کلوس صاحب
منظور داشته از ان امیر صلاح نمود ان امیر گفت که اگر کلوس صاحب ازینجا خود بدر رفت از بسکه باجی راو پیشوا با او موافق
سابقه دارد و بلا شک افواج انگریزی بکومک و امداد پیشوا خواهد رسید و تدبیر کار محال خواهد بود الغرض امرت راو
پیشوا اینصلاح را پسندیده مجبور رخصتش گردید و خلعت رخصت طلبیده بیچه گست که رخصت دهد در الوقت ان امیر

خبر یافته

خبر یافته پیش موصوف رفت و گفت اگر صلاح منظور نیست وقت رخصت کلرس صاحب را پیش رفتن نخواهم داد
آخرش ارت باو تنبیه تا حدی بار رخصتش ملتوی داشت چون پیشوا موصوف مبلغ دو کرور نقد بمهاراجه هولکر داد و ثلی اقرار
افزار داشت منجمله آن یکرور از ضبط پونه داده گفت که زر باقی را وقت اخراج باجی راو پیشوا از قلعه آماده
بنای فتنه و فساد قایم است مهاراجه از شنیع منزده شده بابت امر گفت که اگر شما در پی انتقام دارید مت
بطرف باجی راو را ببرم فاما مدعای دلی مهاراجه از این اظهار آن بود که اگر اینطور کلام خواهم نمود آن امیر قصد
بر باجی راو خواهد نمود چنانچه آن امیر مدعای باطنی مهاراجه در یافته گفت که برای انصرام این مهم معذوری مدام
لیکن دریموقت که مردم فوج دیرینه و بلوه دارند بیرون نشد و بست حرف ترفتن نخواهند داد و بعد شنیدن
این سخن مهاراجه ناگزیر بر زبان آورد که بهر حال خود میروم آن امیر خیال نمود که اگر بن مردم مهاراجه در پی
خود بدظن شده خواهند داشت که ایشان که از عهده اینکار بر آمدن نتوانستند از بحث عذر کرده ناچار مردم فوج
خود را طلب کرده از مهاراجه رخصت شد فاما مردم فوج بلا که گمان آن بود که آن امیر زری از مهاراجه در کرده
گرفته بجا نمیدهند و همین سبب مصدر هنگامه و دوبرو بودند از رفتن آن امیر ملتوی کردند القصه آن امیر بمحنت
یکهزار سوار و چهار صد پیاده که همرفاقت راضی شدند کوچ کرده بفاصله کروه از پونه بمقامی که سرشت باجی راو
وقت شکست اول در آنجا مقام کرده بود دیره نمود و در روز دوم از آنجا کوچ کرده و از راه سلسله کوهسار و طرف
دشوار گذار که عقل انسان از تراکم اشجار در تعقب حاجاره سراحم تیلهای سنگ راه تنگی می نمود پیاده بار رسید سر قلعه گوری

که بنبو[?] و قچیان یاجی را و پیشوا بر فراز آن مکان قلب ضابطه داشتند و سیره نموده مرد با شرا برای تجسس راه دیگر فرستاده

اینها بیرون روی کسا و رها یافته حاضر آوردند آن امیر از آن پیر تفحص راه نموده مرد پیر در اول حرف انکار بر زبان آورد

و گفت که سوای از این راه راهی دیگر نمیدانم آن امیر گفت که ای نادان سبب صبح پالی بچه کار آمده ام میخواهم که تو و یاجی را و پیشوا

رفته نمانیده بیخبران بیرم و اگر تو راهی نمائی یکصد روپیه انعام بتو میدهم آن پیر بطمع زر و امید بدن پیشوا موصوف

قبول نموده از راه دیگر نشان داده گفت نزدیکی این شهر کوه بفاصله یک کروه شعابی است یک شیر بلندی

نیم کروه گذران لی و دستیاری شاخهای اشجار دشوار است اگر همت بسته پیاده با ورا بیشید و امن جرات میان

جان جت بسته نویس نمایند نیست که ابواب معقود کشاده است بیدران امر به دستیاری حبل المتین عنایت الهی

داشت با استماع این چهار صد کس پیاده بنبوقچی بانطرف روانه نموده فرمود که در نیوقت جرات سمانه بکار برده از آن

سنگلاخی دشوار گذر نمایند و هنگام برآمدن فراز آن در شب [illegible] هنگام صبح هنگام سر شدن بندوقهای

اینطرف که برای مغالطه حریف سلک خواهیم نمود از گوشه برآمده چهار [illegible] نمایند که جیشی و چالاکی بکلم بر حمار

عول علی التواتر بلبک سلک سالی که از دو درسه غلوله بر باشند بطرف ضابط داران بلا شیر نمایند باشد که

فتاح حقیقی راه مدعای برروی ما بکشاید همگنان از این صلاح بشر بره آمده در همان وقت که چهار گهری از روز

باقی بود در انجا رسیده بدستیاری شاخهای درخت بچالاکی تمام بالای کوه برآمدند و هر دو

از کوه در شب یکجا نشسته هنگام دمیدن صبح که آن امیر از خیمه طرف نقاره نواخته سلک بندوقهای بطرف بلند

کوه سر گرده یورش نموده بستند و چپیان فرار کرده از کمین گاه برآمدند و چهار عرفت کرده علی التواتر و شلیک

تفنگهای بلاآهنگ بر محافظان کوه سر کردند و محافظان مذکور که غافل از نیجال بودند مضطر گردیده راه گریز پیش

گرفتند امیر با اول شاه از آن کتل عبور نموده مقام ساخت و روز دیگر که عزیمت پیشتر نمود سمت شیرافق

گردیده از آنجا بجمعیت محدوده مع متعلقان برآمده در قلعه سرنگ و رک که بحر بره و دریای بور حصن حصین است رفته

داخل گردید و جمعیت سوار و پیاده همراهی جواب داد چنانچه مردم پیاده بلکه قریب یکصد نفر از ترس بودند از قلعه باوده برآمده

از راه کوهسار بدر رفتند و جمعیت سواران را که راه گریز نبود در قلعه ماندند چون امیر از مقام کاه گرجک دو دو عبور

تنگنای دشوار گذار نموده متصل قلعه باوده رسید شمشیر بهادر پسر علی بهادر که در زمره سواران بقلعه باوده بود و

آن امیر نوشت که شما که از پدر بنده ارتباط اتحاد دارند اگر ازان درباره برآید ما نوعی برسانند از اینجا بیرون روم آن

امیر رأیه لب جمعیت ظهور اینمعنی عین مدعای خاطر خود تصور ساخته گشته در جواب نوشت که مجدد قطر دوستی میان

شما و ما بمقدمه انکار نشست بخوشی باید رفت و بلکه دوستان و مصاحبان خود را همراه باید برد شمشیر بهادر از جمعی

یافته مع سواران و دیگر از آنجا برآمده رفت و قلعه مسخره بلا مشقت جنگ بدست امیر آمد الحاصل آن امیر بحو

و فیروزی قریب یازده روز در آنجا مقام داشت و با سمت باجی راو نوشت که اگر مرضی باشند از میان اصفهانی

خاطر برانده هم همراه خود برم سر منشه موصوف رقعه حالیک نموده جواب داد که منم مردم و ملک را نه از خود نه از کی

تکفت و متعلقان را همانجا گذاشته جریده بر جهار نشست و از رود دریای بور درستی متصل ... شلواجه

صاحب فرنگی رفت و هم کلوس صاحب فرنگی که در پونا بود بعد آمدن آن امیر باین مهم از سر ممنت امرت راو رخصت شده در پونه

رسید چنانچه باجی راو پیشوا که از کلوس صاحب موافقت داشت صورت اوسان جواب در میان آمد نخست بموجب اذن او از سر ممنت گشتا مهته

راو پیشوا که پیشتر پیش الی بانگریزان نوشته داده بود از سر نو بانگریزان داده قبول نموده با معاونت خود گرفت و آن امیر

باستماع این خبر متعلقان پیشوا موصوف که در قلعه سنگر در کنار بحر شور دریایی شور بود ... در شام که سر ممنت باجی راو

متعلقات

هوش یافته ... بخود نمی شناسند شما همراه ما در پونا رفته به نشستند اصلاً کسی با شما تعرضی نخواهد شد چون

مذکور خایف بودند بیگونه دلجمعی یافته همراه آن امیر در پونا آمدند القصه آن امیر قریب یکماه در پونا ماند محمد شاه خان نام

که یک پلتن همراه داشت در سفر خدمت و رفاقت آن امیر باین شایستگی بجا آورده شبانه روز چند و ... میشود

و جوهر حسن خدمت را بمحک امتحان رسانیده بود بعطاهای زنجیر و فیل و پالکی و خطاب کپتانی سرفراز فرموده یکهزار روپیه

نقد برای خرچ داده و برای بهرسانی کمپو حکم داده نوبهای متوجه پونا باز عنایت فرمود و خود بمهاراج هولکر دو روز در ره

از امرت راو پیشوا حسب الاقرار گرفته داشت و تنها خود سیر نموده متحمل آن امیر را به بهانه مهم ... رخصت

و خود بنابر القبال زر مقرره امرت راو پیشوا چندی در انجا توقف گزید و در سوتصه باجی راو پیشوا دو اصلی صاحب ...

جمعیت بست و دو پلتن بکومک خود گرفته از بسی روانه پونا گردید و از مهاراج دولت راو سندهیه و رکهوجی بهونسله

سرداران علاقه پیشوا نیز از طرف هندوستان با افواج عظیم بمعاونت پیشوا موصوف از ضلع مالوه عازم پونا شدند

باستماع این خبر مهاراج هولکر که زور حریف از دو طرف دید ماندن پونا صلاح ندید و از امرت راو وصول شدن ... بابت

پیدست

بدست آورده واز پونان برآمده بطرف اورنگ آباد عزیمت نمود واین واقعه در سنه یکهزار و دوصد و هجده بوقوع آمده داستان

رفتن این امیر بطرف مرج و رسیدن مهاراجه هولکر در اورنگ آباد و مصالحه گرفتن از انجا و رسیدن این امیر در مرج
مکل بیره و رسیدن ان امیر در اورنگ آباد و رفتن مهاراجه از انجا بچاندور و در سنه [illegible] جلوس حضرت مشیر الملک ازان
امیر برامدن ازانجا و شامل شدن با مهاراجه

چون ان امیر از پونان برامده بطرف مکان مرج و مکل بیره عزیمت نمود از
افسران فوج متعلق نواب شهامت خان ونانا گوبی مسمی وفتح سنگه بانیان صاحب کمیدان وامام بخش وقادر بخش سرداران
وکهوپیرا مانکرجی رسالدار چهار هزار سوار وفتح سنگه بیاری واحمد خان کریالا نور واله وکمیدان کرم علی محمد شاه خان وغیره
رسالداران قریب هشتاد هزار سوار و پیاده همراه داشت چنانچه از بلاد جهری جهری بر باران متی رسیده از تاراج مکان
یغمای بیکران بر داشت واز انجا مکان سکولی رسیده تا دو پهر هنگام جنگ گرم داشت چون وقت لوزیر ان روز
تیره بان گشت مقام نمود و روز دوم اهل مکان بطور مفتوح ساخته بر قلعه مکل بیره رسید و بسبب استحکام قلعه تمام
روز جنگ در میان بود اخر شش قلعه‌دار انجا رجوع آورده ادای معامله نمود و هم قلعه‌دار مرج هم انجا بمعامله رسانید
و محب الله خان لنگ و رحیم بیگ که برای القباض زر معامله عاقل کوت از لشکر فیروزی بجمع رفته بودند معامله گرفته داخل
فوج شدند مقارن این حال واصل صاحب فرنگی که از طرف بمبئی بمعیت بیست و هشت پلتن کمک باجی راو پیشوا کوچ
کرده بود بفاصله قریب از لشکر فیروزی در رسید و هم افواج نظام علیخان نواب حیدرآباد بر سرحد خود آمده ویره
نمود و شبانه روز جنگ قراولی از افواج فیروزی با دیگر پیش شد و نیز [illegible] سند بهادر مع سه کمپو و هشتاد هزار سوار در کهو

کهوسله موبک گنبو و جمعیت سواران و غیره از ضلع مالوه و غیره کوچ کرده بضلع برهانپور رسیده و مهاراجه هلکر هم
اینحالت که حریف از هر سو در گرفت خیلی متردد گردیده بار با مبالغه تمام بطلب آن امیر نوشت لیکن تا آن امیر بسبب
رسیدن افواج انگریز و نظام علیخان بفاصله قریب مهاراجه هلکر ارقام نمود اگر درین وقت از هر طرف علحده علحده متوجه شوم
بلا شک انگریزان در پونا متصرف گشته باجی راو پیشوا را صدر نشین خواهند نمود و ملک هندوستان از دست
خواهد رفت پس صلاح همین است که ما درینجا خواهد چه این افواج انگریز و نظام علیخان مستعد باشیم و شما برای
مقابله فوج دولت راو سندهیه هر گهری آماده باشند مهاراجه را اینصلاح پسندیده نیامد تا شبا الیسکر را پیش
آن امیر فرستاده تاکید طلب نمود و نوشته رسانید که بالفعل شما را از جنگ طرح دادن به همراه رفاقت عازم
رسیدن و ملحق شدن بکدیگر دیدن لازم بل الزم است اقسام قسم مرقوم است ناچار آن امیر از اینجا کوچ کرده عازم
اورنگ آباد گردید اتفاقاً وقت کوچ فوج سکه باشیان که بسر کردگی جرجنگ همراه آن امیر بود از باجی راو پیشوا در
ساز گشته بعلت مخالفت جبلت نواب دانستن فسح آهنگی نموده به بهانه مطلوب طعام از روانگی متوقف ماند و شغلان خود را
در فوج پیشوا که بفاصله یکدو شامل افواج انگریز رسیده بود بجمعیت هم راهی رسانیده خود هم بتکمیل اراده بر خاستن
و سهیم ملحق شدن بفوج پیشوا داشت که آن امیر خبر یافته با فسران کینونکر بود برای گرفتار شدن ارقام نموده و اسپانه هم
نیز و سادات اشراف نوذ بد فی الفور او را دست بستند و کوچ کرده شامل جنگر فروزی شدند آن امیر کوچ
علی التواتر متوجه اورنگ آباد گردیده وقت رسیدن بفاصله سه چهار منزل از انجا بحیوت خبر رسیدن فوج واطل

شهر مذکور گذشت و از مهاراجها هر یکی ملاقات نمود چونکه راجه رام مهاراجه بهونسله معامله دو لکهه روپیه از اورنگ آباد گرفته بود و بان امیر داده

منظور عنایت بار بی از سیرت آن امیر هر بیند بتکلیف سپاه طوعاً و کرهاً چهار لکهه روپیه از ان راجه قبول کرد و منجمله آن یک لکهه روپیه

نقد داده و سه لکهه روپیه جاگیرداران صوبت واله و حساب و شاه تکیه داد که بیرگهال رفته بآن امیر تفویض نموده و خود تشریف

جانور کوچیده رفت آن امیر حسب الصیال از دست بر غالات مذکور چندی بوقت انجا مصلحت دیده مقیم ماند و خیال نمود

که اگر حساب و شاه در مرد متمول است و بهر طور از سختی کسیری زر معامله خواهد داد لیکن روا نباشد که دست طمع بمال

این فقیر آلوده کنیم پس بآن خیال او را بگذاشت و زر معامله باو بخشید در همین عرصه فوج پیشوا و اصاحب فرنگی و نواب

نظام علیخان حیدرآباد واله که بپونا رسیده بود قصد تسخیر ساختن باجی راو و دستگیر کردن امرت راو

کوچکره به فاصله یک منزل از اورنگ آباد رسید و مشیر الملک مختار کار نواب نظام علیخان بو اصاحب گفت

که تدارک افواج بهونسله چندان کاری ندارد و کر فوج افغانان که در جرات و دلیری یگانه روزگار است و از جنگ

و جدل مغلوب نمیشود در بیضورت مناسب است که آن امیر را که سرکرده آن فوج است با خود ساز کرده و بیک ملک

و مال راضی خسته بطرف خود کنند و هم مدعای باقی الضمیر نظام علیخان موصوف هم بدید شجاعت و دلیری این

امیر بود که دختر خود را بعقد نکاح آن امیر آورده زور و طاقت جهانگیری حاصل نماید الحاصل و اصاحب هم

مدادن ملکی در نقد و ملکی در تجویز مصالحت از آن امیر نمود و برای تحریک این سلسله مشیر الملک بر دائی داد

و مشیر الملک موصوف اول جهت دریافت باقی الضمیر آن موفقت غلامی خان معتمد آن امیر که واسطه هم

و معروض سابقه با وجود داشت از حال بمقدمه آگاه نمود چون این امر برای انفصال زر معامله برادر نواب صورت والا چند
روز توقف اینجا منظور بود ولی صلاح مهاراج مقابله مناسب نمیدانست از روی حکمت عملی ترک آشتی در آمده
در ظاهر اقبال این سوال نمود و مرزا رحیم بیگ که از ملازمان و رفیقان او بود و از مشیر الملک نواب سلطنم قدیمی
تعارف داشت به پیش مشیر الملک فرستاده پیغام داد که اگر مصالحت یکدیگر منظور است افواج را از کوچ بسیر
باز داشته بمقام کاه استقبال دارند البته بحضور سرکار و عقد آشتی از منظرت بست والا در صورت کوچ ابطر
سیه الوقت اقبال مصالحت محمول بکم همتی است از مقابله جنگ پرهیز نیست و بعد رخصت مرزا مذکور از روی دانای
به برادر نواب صورت والا بادای زر تاکید نمود چنانچه بار رنگین جیبری از سرخ که مراد از اشرفی است و
جیبری طلا و جیبری زیور خود که زر بیت تکسیم نکرده است شتری کم زیاد بهند مثل این امر فرستاده عذر خواست
و گفت که زر باقی هم در هفته مختصره رسانیده خواهم داد و پسر ما که سید زاده و ناسید اندام مجال دو بار حشم
کردن لازم است این امر بهم که داشت زیور طلا و مرصع بالکل شده که آمده و اشرفی و طلا از غنیمت این امور
نواب صورت والا بجانه رخصت و والده شخصی البیار لشفی و دلاسا نموده فرمود که اگر زر باقی رسید نشد
خراهید داد دیتر والله عند الله شما داوم در حالیکه مردم همراهی این امر میگفتند که این مرد متمول است تنها نباید گذاشت
و همزاد باید داشت لیکن الغضب نجات همت سبح برای شه نمود وارد گردید در بنجر حضور مشیر الملک از ارسین منار حشم سک
معتمدان امیر المعید مرابد مرعاید شده خورشید و بیکت صاحب گرامی را از طرف واضع صاحب هم معتمد خود

بابنزدی

باشندهٔ شصت لکهه روپیه پیشش آن امیر فرستاده اقرار دادن جاگیر دو بجلدوی لکهه روپیه از ملک خود علاوه از ملک
بیک گرو در میان نموده آن امیر هندوبات مسطوره از وکلا گرفته بمقتضای وقت تاملی خواهد بود که اینطور حقیقت بی ملاقات
مهاراج هولکر بجویز استکار کردن شایان شجاعت و همت نیست انشاء الله جنگیکه از مهاراج ملاقات کرده حقیقت امتحان
بر ملا ظاهر سازیم که زود رخصت شده میآئیم باستماع این سخن وکلایان لاچار شده گفتند که آنچه مرضی باشد
بکو نوشت آن امیر کلمات تملق درمانه سازی گفته از آنجا کوچ کرده بر موضع سهوها افواج خود را لشکر گذاشته جریده
در چاندور پیشش مهاراج هولکر رسید وقت ملاقات حالات سوال جواب کلیه مشیر الملک اظهار نموده از
شنیدن کار آگاه جهت مهاراج هولکر گفت که سخن دروغ حریف فروغی ندارد محض بنا بر سبز باغ شما نمایند آن
امیر هندوبات از جیب برآورده پیش مهاراج نهاد و گفت که اینطور تحقیقی مقرر کرده ام مهاراج بملاحظه هندوبات
حیران شده سر فرو کرد و از دیدن شناختن خراشیدن گرفت آخرش آن امیر بدین حالت خاطر جمعی مهاراج نموده
گفت که اگر سلطنت هفت اقلیم بی موافقت شما بدست آید اصلا منظور نیست و هندوبات چاک کرده پیش مهاراج
انداخت و خاطرش مطمئن جست

**داستان مصالحت خواستن بهت راو سندهیه از مهاراج هولکر و جمع بودن هر دو
ساختن با همدیگر در باب اتفاق ظاهر و باطن و کوچ نمودن مهاراج و آن امیر بطرف سیره و اقدام نمودن
در آنجا و رسیدن سندهیه و رگهوجی بهونسله بکمک کمک و در پیش آمدن جنگ وصول یافتن انگریزان بمقام
سهو فری و جوکادیسنگ یافتن سندهیه رگهو بهونسله مصالحت نمودن از انگریزان**

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جون مهاراج دولت راو سندهیه و رگهوجی بهونسله بجهت تسخیر ضلع برهانپور رسید بعد از بخشش و پیوستگی باجی راو پیشوا را
از صاحبان انگریز بدظن گردیده یک شخص معتمد خود را پیش مهاراج هولکر فرستاده استدعای مصالحت نموده پیغام داد
که در پیشوا باجی راو پیشوا از انگریزان پیوستگی نموده افواج انگریزی بکومک و امداد خود آورده دست و ملک پیشوا و ملک هندوستان از
دست برود موافقت ما و شما در این وقت بهترین صلاح است که بموافقت همدیگر متفق اللفظ و المعنی بوده قدم انگریزان
از ملک بیرون کنیم و در وقت مقابله جنگ و جدال جراید یکدیگر معاونت و یکدیگر نمائیم و بعد از فتح حرف تو هیچگاه منافی
باشد فیمابین فهمیده نکیسیرم مهاراج هولکر بدریافت این معنی از این امر اطلاع نمود که دشمن قوی الحال در پی ما است از
دولت راو سندهیه و رگهوجی بهونسله در صلح فریب و سخن ایشان دریافت نمی شود لیکن چون فیمابین موافقت قدیم است از
ذنب درگذشته است اما این باید بود که چهار امر ایشان دوستی دارند انتقام خود گرفته‌اند پس مصلحت آن است که چهار امر از
ایشان باید کرد اول آنکه اگر از راه صادقی اراده دوستی است کهنده راو هولکر را معه ما ارش که در قلعه اسیر اسیر است
گذاشته نزد ما رسانیده دهند دوم آنکه ملک هولکران که گرفته‌اند استخلاص کرده تهانه خود بالکل برخاسته بگیرند دوم
تهانجات خود برخاسته خواهم گرفت سیوم آنکه جرنیل ولسلی صاحب از طرف دکن و جرنیل لیک صاحب از طرف کاپور که
فوج کشی کرده می آیند از هر دو طرف بطرزی که بهتر دانسته مقابله آنجا و همه خود کنید و یکطرف برای ما مقرر سازند و
بهنگام ضرورت یکی از معاونت دیگری پهلوتهی نسازد چهارم آنکه آنچه مال و اسباب ما در ناگپور گرفته‌اند بجنس مسترد
نمایند مهاراج هولکر صلاح آن امر سنیده این چهار قلم بمهاراجه دولت راو سندهیه و رگهوجی بهونسله نوشته بدست

کهنده راو

کهند همراه او بابا که مرد پیش در حرکت بود روانه نمود و مهاراج سندهیه و بهونسله بمدد نواب این معنی باهم مشوره حسب اقبال
قایم بندی می نمودند که سندهیه همراه هولکر راجه با در پیش از قلعه اسیر بر آورده بملیمپتن مهاراج رسانیدند برای استرداد مال
و اسباب و عهده و میان کردند بهر واتکی هر جا سنگی متعلقات ملک هولکران دادند و درباره مقابله فوج انگریز که
از هر دو طرف روز دهی داشت طرف هندوستان ملک تسخیر یافته انگاشته مهم دکن بر ذمه خود گرفتند
الحاصل چنین مصالحت خواه فیمابین بظهور آمد و بنای اتحاد و موافقت استحکام تمام یافت و مهاراج هولکر
وان امیر نهضت فرموده بعد عبور گهاته دریای کاتون امر وارا بجا از گهاته سوندهوه عبور ساخته نهر فیض در سبب
موسم برسکال چندی در آنجا مقام داشت و دولت راو سندهیه در گهوری گهونسله که مع افواج خود ها کوچ کرده از راه
نودرود گهاته احتیاط در سیطری چو کار رسید درانوقت جمعیت دو کمپنی پیره صاحب دوم کیو نکمبل صاحب و
چهار پلتن بیکم سمرو و چندی توپخانه و فوج خاص که همگی یکم هم یکصد سوار و پیاده باشند همراه سندهیه و جمعیت
یک تشو مسه توپخانه و جمل پنجاه هزار سوار همراهی رگهوجی بهونسله چنانچه سندهیه مذکور فوج خود را به عمل ساخته
یک محول هشتاد هزار سوار هفت و مسلح از هر دو فوج چیده همراه کرده سرکردگی مهتمم او بفاصله ده دوازده
کروه بر دکن پیشتر روانه ساخت و باقی جمعیت کمپنی ها و بنگاه سواران و غیره شامل خود در همانجا داشته از مهاراج
هولکر که معه آن امیر در مهیشور قیام داشت استدعای اعانت مقارن آنحال جرنیل یک صاحب بدافعه جاب
بفاصله بیست کروه از انجا بعلاقه اوریگ بود با استماع این خبر افواج خود را دو محول ساخته یک محول دوازده

پلٹن تلنگه منتخب مسلح معه فوج پیشوا بمقابله فوج هراول سندهیه و گهوسله بسرکردگی جرنیل ودینس صاحب روانه نمود
و خود معه دو پلٹن انگریزی و دو رجمنٹ سواران و فوج نظام علیخان که شامل داشت کوچ کرده از طرفی که رسته خیبر
زران گشت ناگاه بمقابله سندهیه و گهوسله رسید بالوقت که همگی با همشیر [illegible] برآورده بودند هرکاوان توپخانه سندهیه
بچراگاه و مردم فوج غافل بودند طرح جنگ انداخت ناچار دولت راو سندهیه بحالتی که داشت رو بمیدان آورده
توپخانه پیش کشیده گوله زدن آغاز نهاد چون سندهیه مذکور بارها نموده جنگ بود و مردم گهوسله [illegible] آزموده از انگریزان ساز
گشته بتندهی در جنگ و جدال نموده و سرداران گوسله همداستان نشده خلاف شکست سندهیه بودند فوج حریف غالب
آمده و فوج سندهیه مغلوب گردید در مخالفت سندهیه مذکور غرور جوانی که مدبر داشت اضطرابی را کار فرمان شده
از جا مع سواران بر فوج حریف یورش نمود و صف فوج شکافته زد و زده از پشت فوج در گذشت و هم از آن طرف صف
شکاف کرده بفوج خود باز آمد و در همین حرکت [illegible] گذشت بسیاری کس از فوج سندهیه بقعود حرکت بازداشتند
انگریزی فرار شده رفتند گروهی از طرف دشت لکار آمدند در گهوری گهوسله که معه جمعیت خود در میدان جنگ بطرفی کناره
می دید وقتی یورش سندهیه مراد [illegible] دید همی فوج سندهیه را رو بفرار نهاده در قلعه گاویل گده متعلقه
صوبه برار که از ملک او بود پناه گزید چون توپ خانه [illegible] در برده سرداران [illegible] مغل [illegible] از فرنگی
سازنیک شده با [illegible] جوانمردی [illegible] داشت در نظم کرد فوج انگریز یورش کرده چهره توپ سرکردن آغاز نهاده
هها باج سندهیه تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و بقلعه ساپیر علاقه خاندیس رفته متمکن گشت و توپخانه خیمه

و کهونایی

کمپو نامی او با تعلق بدست انگریز افتاد و کرنیل سمرو که در قلعه بسته مع توپخانه بیان متعلقان سندهیه را
از رزم گاه برآورده در برهانپور آمده مهاراج هولکر که حسب الالتماس عالی سندهیه در آن وقت باستماع مقابله افواج انگریز
این امیر را بجهت منتخب صلح و کمک سندهیه و امداد ایشان تا نگیرول روانه نموده بود که خبر این واردات شکست سندهیه یک کس
رسید و آن امیر برگشته نزد مهاراج هولکر رفت القصه بعد فتح جنگ سندهیه جرنیل ولزلی صاحب فوج خود را دو
عمول ساخته بخلاف سندهیه و کهوسله نهضت نموده در تجالت کهوجی کهوسله از قصور خود نادم گشته بعد عذر
خواهی بسیار سندهیه نوشت که ثمره ناموافقت همدیگر که در وقت جنگ شما کردم حاصل یافتم فاما الحال که
در نفاق طرفین کار از دست بالا می شود بهر حال از گذشته گذشتن و در حال بموافقت باهم کوشیدن صلاح است
چنانچه بدربار فتشابا ایسچ دولت راو سندهیه بجهت همراهی از قلعه شمالی برآورده بمقام کاویل گذه شامل کهوسله
شده بود که فوج انگریزی بخلاف ایشان در رسید و توپها بر در آکشیده از یکسو کهوسله مقابله نموده و از آنی که در
باد افس هر کاری معین است سندهیه مذکور هم بانتقام آنکه کهوسله نزد در اول از موافقتش پهلو تهی کرده شده
بوده و عین وقت جنگ کناره گشته نموده راه برهانپور گرفت چون در تجالت کهوسله شکست فاحش یافته متوق و نشان
رو به روی سکه سردار کمپو در آن جنگ بکار آمد و کهوجی کهوسله بجمعیت معدوده بحالت فرار تا کهور گشته جرنیل ولزلی
صاحب مجاب گشته توپخانه کمپو کهوسله بدست آورد و از قلعه کاویل گذه مورچه جسابندی در یکماهش مفتوح کرده
دختر کهوسله را که در راجی ما لا مال بود بقبضه آورده تهانه خود در قلعه قایم نموده من بعد بر قلعه اسیر متصل برهانپور

رسیده و تا دو سه روز مورچال داشته آخر شمس القلعه را هم مسخر نموده بعد این حالات راگهوجی بهوسله خایف و هراسان گردیده
مهر خود را بپیش جنرل ولسلی صاحب فرستاده و پیغام داد که آنچه از ملک و قلعجات را از طرف خود نماید قبول دارم چنانچه جنرل ولسلی
صاحب صوبه اوڈیسه و صوبه برار در دست او نیز بنام خود نویسانیده در قبضه خود داشت و ملک دیگر هم که تا رود نربدا تعلق داشت وا
گذاشت نموده و همدران ایام مهاراجه دولت راو سندهیه هم طاقت خود را برای جنگ مخالف ندیده ملک هندوستان
را بفرنگی نوشته داد و مصالحت دلخواه کرده بجای خود نشست و جرنیل ولسلی صاحب قلعه اسیر و غیره را بدولت راو
سندهیه بازداده بطرف پونا کوچیده رفت و این واقع در سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری بوقوع آمده

چون مهاراجه هولکر همراه امیر کوچ کرده در اندور آمد صلاح نمود که حال هر دو افواج را علیحده داشته از تحصیل اطراف
گذاره باید نمود و بر وقت ضرورت شامل همدیگر باید شد چنانچه مهاراجه هولکر از اندور بارادهٔ ملک کهیری و امیر کوچ کرده
در شابپوره رسید و امیر همراه افواج سواران همراهی دیگر جرنیل محمد شاه خان بقصد سیدپل که از راه شجاع علیمور
دو رویه داشته و مهر سپاه و غیره تحصیل معامله کنتهان قدر صرف آمد و از آنجا در گور و ای سهور رسید آمده خفیف الوقت خالت
تنکس را برای ایصال زر معامله مهابلکه فیصله آن کرده بود فرستاد دیگر محمد شاه خان را برای تحصیل مکانات این

گذاشته

گذاشته از راه کهاته بالهون متصل دامولی که قلعه مستحکم و مشهور سردونت عبور خست بر موضع بیرتی متعلقه او ریه
دیره نمود با استماع این خبر موتی صاحب فرنگی با ناظم سندیل کهند که در آنجا بود همه کشمیر حسیم صاحب و جمعیت راجه جهانسی
دو دنبادار و جمعیت مغول کوشانیان باراده مقابله آن امیر کوچ نموده بالهن رسیدند آن امیر بدیدن تراحم کوه گرد و گنجان و تراکم
اشجار مرتفعه خاردار و کثرت عساکر بی شمار در آنجا مقابله جنگ مصلحت ندیده بعد سر حساب داد آن حریف در دل
شان از آن قلب گاه مراجعت کرده باز بر کهاته بالهون آمد و متکاه و کشور بند موضع کوه دامی موریه رسیده و شتاب نیز بر آن نفی
موتی صاحب بخیال اینکه شاید آن امیر بازار جنگ منادر دهد پیلکوت کرده رفت حسیم صاحب راجه ده دوازده سوار کوه سمان
ملازم راجه جهانسی همراهی بسد مداخلت کهاته تعاقب آن امیر نوبت بست خود دید بعد تبعی ظاهر دو اس نیزه انداز رفت چنانچه
حسیم صاحب معه کثیری خود و جمعیت کوشانیان کوچ کرده بفاصله مهر گرده دست چپ بستری یکدام و نیم دیره نمود و در آنجا
احوال استقامت آن امیر بر کهاته بالهون دریافته و مقام دیره خود در رسیدن آن امیر تعاقب مصلحت ندیده از کوشانیان گفت
به موضع بیهرای رفته دیره نمایند کوشانیان که با آن تجربت در نسبر داشتند اصلا قبول نکردند و گفتند که آن امیر را مجال
نیست که در جنگ با ما بسم جنگ شروع داد خیلی حسیم صاحب که دانا بود کوچ کرده به بهیری رفت و مغول کوشانیان همانجا
افتاده ماند و در سفیت آن امیر با اراده شبخون سر شام از مقام گاه کوچیده بفاصله چهار کروه از دیره کوشانیان رسیده
در آن وقت از اتفاقات سواران همراهی آن امیر که پیشاپیش بودند بملاحظه روشنی آتش که از طرف دیگر نمایان بود
از راه غلط خیال مقام گاه حریف نموده اسپان تاختند و راه مطلب گم کردند در بین صبح صادق رسیدند و معلوم شد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که ازان مکان دیره حریف عدد سه گروه گشت ناچار ان امیر همگنان را عتاب نموده فرمود که اینقدر محنت را الکاین
دادند واز منزل مقصود خبر نداشتند یاری همگنان عذر خواسته بطرف مقام گاه کوهستانیان بر آوردند چون
روز روشن شده بود کوهستانیان هم از شنیدن فوج ان امیر مطلع و اگاه گشته خبردار و هوشیار شدند و غاری
عظیم برای سد راه خلق پیش بالا خود گرفته مشغول نشسته با انتظام نزد ان امیر ناب جرات و بیباکی پیاده و دلاورانه
شهسوار کیش در این مهمات میان جان جست لیست و مره گله بعد اخری دیگر بعد اولی از شش نموده تا چون غار عظیم
بود بر حریف غالب نیافت اخر شش ان امیر تنگ امده جدا ابوه بمحافظت خود خواندند ولی جماعتی از راه تنگ که از درون
غار بود حمله نموده با پنج سوار مثل محمد سعید خان سواتی و غیره از صدمه بان و تفنگ که نام از باران قیامت جدا
مانده از طرف بالای غار رسیده و آتش برق تفنگ شتاب گرم جولان نموده انبوهی را به تیغ و نیزه و تیر زخم رسانیده و گروهی
را بر خاک عدم انداختند و اکثر هم در پیش رفته و خورد و بزرگ دلاوران که یادگار جنگ رستم و اسفندیار می دادند چندین مردم از ان
شهر تن همراهی ان امیر درجه شهادت یافته سه سوار باقی ماندند چون اقبال ان امیر ممد بود کوهستانیان مقهور
خویش از مقابله نتاخته راه فرار پیمودند و جمعی قریب دو هزار کس علف بسته و کوهستانیان بسر خیل [illegible] فیلک
نان بیدره بطرف دمه که بفاصله قریب بود روان شدند ان امیر بهمان سه سوار تعاقب ایشان نادیده گرده رفت
در بیع حصه رسانید که خارین از هر طرف بود کوهستانیان [illegible] تعاقب کردند و از دیدن دو سه سوار مقابل
شدند ان امیر بمقتضای ما مانی راه باز گشت بسبب کوه تنگ سیه و قالب جرات بود میشد نداشته اسب

بهمّم

مهمیز دو چون برق انطرف خارج جهانیده رفت قرمی سبک از هیچ حریف اشکست بر دست ببرد و با
فتح و فیروزی شامل مردم فوج خود گردیده و از انجا کوچ کرده بمقام کاه کهاٹ ناتهون بلند امده و مقام ساخت مهاراجه
هولکر که از انجا بوره کمتو و توپخانه خود را همنید سوی روانه ساخت خود فوج سواران با جر رسیده بود دریافت انحضرت جرنیل
لیک صاحب فرنگی بجمعیت منتظم و توپخانه از کانپور کوچ کرده در قلعه کلکت پیوست جرنیل سیرو تعاقب بلاتوقف در
سنه ناظم صوبه اکبراباد تهانه خود قایم نموده دران شهر رسید و بست خود ساخته بدهلی رسید و انتظام انجا نموده در
میدان پت پرکنه متصل دهلی کشوی لوی صاحب علاقه سیرو نصب را شکست داده و از انجا بمقام علاقه ورت
لنز کسوه چهارم متعلقه سیرو نصب مقابله نموده آخرش بمحاربت راجه مچهری ان کنور را هم شکست داده در قلعه اکبراباد
تهانه خود نشانید و از انجا متصل الور رسیده دیره نموده باستماع انحضرت مهاراجه هولکر که از راجه مان سکه
جود پور والیه سارش داشت متعلقان خود را بجود پور فرستاده در سرمارد علاقه لشن لره که از لشن کره بفاصله
بجکرده واقع است رسیده مقام نموده بیان امرا ازروی قسم اقسام نوشت که جنگ جرنیل لیک صاحب بسیار سنگین
در پیش است درینصورت جلد و شتاب شمار را بمعاونت ما رسیدن لازم است ان امیر دریافت انجمع خیال نمود
که من بجهره جنگ انگریز بهره همت خود گرفته تا پیشرفت امدم تا حال بر جنگ کو شاهان که از افعال ان حیرت
ناموری نشد کاری از دست ما نه برامده پس بهتر ان دانم که کاری و شایسته درینجا بروی کار آورده باز
قصد طرف دیگر کنم القصه انتشار اراده بسمت مکنون خاطر والا نشسته متعلقان خود را در قلعه گوروانی رسانید و بفکاه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رامچه کپتو کمرنیل محمد شاه خان در کوه‌های سهورا سر گذاشته علامی خان وکیل خود را که هم مرد دانا و از عهده وارد هنگی باور بجانب
بمقتضای رسائی خود در جه سوال جواب سرداران یافته بود پیش متاراج هولکر فرستاده خود بجمعیت سواران جریده تاخته
مکان معهود علاقه جهان تاراج نمود و از آنجا برسم یلغار بایلچ رسید در آنحال هرکاره‌ها خبر داد که بر موضع تمها
بلابا علاقه کونج دو پلتن مسمی بلم سر و نخره مورچه قایم داد و بفاصله آن بفاصله نیم کروه از آنجا کپتان دیگر پلتن
انگریزی و یک رجمنت سواران و جمعیت گوشایان بهمت بهار است اهل او است آن امیر بهمان وقت که پاسی از
شب گذشته بود اسپان را دانه و کاه داده باراده شبخون سوار شد و چون بفاصله دو سه کروه از بلابا رسید
سواران بیدار بار را برای یغماری متقاد حریف تعین کرد و خود بمقابله پلتن از طرف بلابا اراده نمود و آخر شب
که قریب پلتن رسید صبح سعادت بردمید از آنجا که ادای نماز صبحگاه بر ذمه همت عالی نهمت واجب الفرض داشت
و در هیچ اوقات هم قضا نمی‌گشت بادای نماز صبح پرداخته از جناب فیاض حقیقی دعا خواسته فوج خود را به
سه گروه مقول بهمین لسبر کری محمد سعید خان و سرفراز خان و حمید خان و صلح محمد خان بار رسالهٔ خاص مقرر نموده و غول
مبارز سواران افزیدی ور دکهنی متفرقات درست ساخته سواران یکه‌تاز واقعی نمایان کرناتکی و رواله و سواران متفرقه
را همراه داشته آماده کارزار کردیده با پلتن انگریزی مقابله نمود چون مردم پلتن مذکور در قواعد جنگ کار آزموده
بودند قلعه بسته برغول مبارز که افزیدیان و دکهنیان سوار بودند بطالب آمدند و مردم غول مبارز تاب گولهای
انگریزی نیاورده دیوار قلعه بلابا رفته ایستاده شدند بدیدن این حالت آن امیر که در میدان مقابله نیز بسیر بود پیش قبیل

لشان

شان رو بطرف فوج حریف راست کرده بهمت مردانه حمله آور گردیده بهمان وقت مردم مولراج که از صدمه گوله‌ها در پناه
دیوارها پرجا داشتند بر سر برجی مردم قلعه از آن سوی دیوار قلعه گشت کرده از راه مابین قلعه و شهر بر حریف یورش نمودند
و شامل این امر گشته بتوپ شان جانستانی و حسام خون آشام بسیاری را از انجماعت انگریز کشته و خسته رایت استیلا
برافراشتند و ان زد و خورد را شکست داده جوهر شجاعت بمحک امتحان رسانیدند القصه این امر صحابت شده بخوف توپ و جهل جلادت
شمشیر و بسیاری اسباب و سامان غنیمت بدست آوردند و لاله جیالی رهم برادر زاده راجه بهمت رای که در آن وقت محاربه جنگ نموده
این امر بود جرات نمایان بر روی کار آورده چهره شهادت بگلگونه زخم برافراشت و چند کس دیگر از دلاوران نامدار در آن معرکه
مجروح شدند و بکار آمدند و از فوج انگریزی قریب پانصد کس در جنگ کشته و خسته افتادند و از مردم تلنگه ببالین شماری
نداشت در بعضی سردارهای همراهی این امر که باراده غارت شدن سپاه حریف و سپاهیان آنجا رفته بودند بر پیدا جمعیت شماری
و خبرداری شان حالی نیافتند و در مقابله شکست خورده باز آمدند و اکثر مردم سپاه و سپاهیان از آنجا بشهر کوچ که بفاصله
یک کروه واقع بود و هم کیپتو انگریزی در آنجا ورود داشت رفته پناه گرفتند القصه این امیر بعد فتح جنگ از آنجا کوچیده
بر الجه آمد و بعد ازان از کپتو غزنی که از کوچ کوچکرده بر حوی بعنوان بفاصله دوازده کروه از انجا رسیده بود در
تمام روز بیجا و شب مقابلین اسپجان هرکاره خبر داد که دو پلتن انگریزی باراده رسیدن کومک متصل کابلی و بره وارد اند
باستماع این خبر این امیر خیال نمود که اگر در اینجا از این کپتو طرح جنگ انداخته شود و همه اهالیان کومک در پیش آید بهتر است لهذا فی الحال همت نمود
حال از اینجا طرح جنگ داده کاری شایسته راکه بر کاره خبری داده است تمام باید نمود چنانچه تمام روز و شب بهمین اراده بر خیلی کار عزم

امیر بهادر دلیر زمان از اینجا سوی کابلی شد روان شبا شب بشهر دیگر منزل رسید درین حال صبح سعادت دمید
فرود آمد از اسپ بهر نماز پس از سجده برداشت دست نیاز ز روی ارادت بصدق و صفا ز درگاه حق خواست اول دعا
همین داشت در دیگی انتقام بیک انگلیسی سردار لشکر قیام سر گرم راهی پی ابلش داشت دو بلتن همراهی خویش داشت
نبود آگه از کینه چرخ کبود که از پرده بازی چه خواهد نمود خود او غافل و فوج او بی خبر نداند که آید بلایی بسر
امیر جهان شد بتوسن سوار عنان تیز بنشست مردان کار بیلغار آمد بفوج عدو بیکباره و حمله آرائی نمود
بجنگ جهان گرم شد بزه آن که برهم هدف رفت بر کمان دون کسی را نبرد نیزه بر انگلیس که جانش نیاید برون از
شده فوج انگلیس بیچاره گرفتار شد صاحب آن سپاه نبردند نقش از فقر و امن کسان به پیش امیر دلیر جهان
کشیدند از میان تیغ گفتش امیر که اینک ترا نیست ناکس بگیر بگفتا که بخشی گر از جان امان رسانم بخدمت بهر کار دون
بخشیدش السرور نام دار بگفتا که از زنده ام بکار رزش خسرو زه داد گوش ربا صلاحی دگر هست اینک بما
بدل خواست از خوی ساز عبور بعجلت بسم جلد در ناکیور پس گرد با پایه جبت و چو نیاید دگر اب مطلب بجو
چو از جنت و حورش بکار نیست گناه پی کابلی حکم تاراج داد بیغمای الشهر دست مقام غنی گشت در لحظه هر خاص و عام
خلاصه کلام آنکه آن امیر شیاشت بیلغار شصت کروه کوچ کرده آخر شب بر سر شان رسید و بیجرات دلیرانه
بکار اینها تمام ختم انگلیسی سردار انگریزه را زنده دستگیر نمود و آخر کار بمقتضای همت از سر خون او درگذشت
و با آنکه لقب برادر جرنیل القنشن صاحب و سردار عظیم الشان بود و عمده رسانیدن ریزی خطیر می نمود

بسیج بیروائی ازین بکر دو او را رهائی داده اراده کابل پور نمود شیر است لیکن بسبب عدم نشان بابا یار مانده تبارایچ

شهرها کابل احکام داده مال و متاع فراوان بدست آورده لشکر را مالامال ساخت در میرحصه دو شتر سوار مهاراج

هولکر از مقام هرماره مختلفه گرفتن کرده که بتاکید طلب ان امیر صحه خط مهاراج بمضمون استدعای استعانت و رسیدن به

جناح استعجال در رسید بعد از ان امیر فورا از انجا کوچ کرده بمکان اتالمه دراز غارت ساخته بطرف کونج نمود و حسن

صاحب فرنگی را که صحه کیتوا از کونج بر آورده برای شامل شدن با موتهی صاحب بجا بدامر رفت و بایش محاصره ناکست

واخر الامر از ان سودی ندیده از طرح دادو در علی الفجار از راه ایلچ بمقام کوروانی که بنگاه و بنجره در انجا گذاشته بود

باز آمده و در میرحصه بازگشت که در یکروز و شب بمقام کرده راه طی کردند منجمله جمعیت سه هزار سوار رکاب سعادت رسید حاکم

وقت بد اخلت کوروانی دریافت شد که نواب شهامت خان سردار مهاراج هولکر که در ضلع پوری شاه آباد علاقه

سندیه بهم صحه سه ضرب مصروف محصل بود جان لطیف بلادم سندیه اقربا هایش کشیده گرفته است با استماع

اینمعنی بحرف همت ان امیر بخورش امد و خواست که در یکدم کار او تمام نماید لیکن چون امروز بسبب طی کردن مسافت دراز

مداسبان طاقتی نبود و دو پهر توقف کرده و چهار پانصد سوار از فوج بنگاه همراه گرفته بتدارک جان لطیف عزیمت فرمود

و مقام شام معروره درکیتو محمد شاه خان شامل شده دو هزار سوار کیتو همراه گرفت و از انجا تقصد بیشتر نموده بود کم

جان لطیف با استماع انجر خالف در ساعت کردیده جریده در وقت سرسی بلغار خیال بلیه گرفت چنانچه ان امیر

بکذرها سبتر خالو ندیده بنگاه او را غارت نمود و معاودت کرده در شاه پوره داخل کیتو خود گردید و از انجا

معه کمپنو کوچ کرده در گوروای آمده در بیخ حصه سواران همراهی این امیر هم که در یورش کالپی متعاقب سواری مانده همراه رسیدن
نتوانسته بودند آمده شامل شدند و این امیر عملی جهت سواران و بنگاه و متعلقان همراه گرفته در سرونج آمد چون
در وقت یورش این امیر زمینداران بهیلسه اثنا و این زر معامله کمتهی رحسته اسپان و اسباب فیض الله خان بنگش
بمرافقت کمپنو جان بطبیعت کشیده گرفته بودند بدریافت این معنی کمال غصه بر خاطر این امیر مستولی شد و از انجا
کوچ کرده بمحاصره بهیلسه پرداخت **چون مهاراجه هولکر جهت مقابله جرنیل لیکصاحب و ماسین صاحب و دولت جهان**
را بتعاقب مهاراجه هولکر و مقابله نمودن مهاراجه هولکر از لوکین صاحب و کشته شدن ماسین صاحب کرده در
جنگ و شکست یافتن ماسین صاحب از دست مهاراجه و رفتن مهاراجه بر جانب کوه سندل انجا مهتر
چون مهاراجه هولکر جهت مقابله جرنیل لیکصاحب که بعد انتزاع دهلی و اکبره معه فوج جرار به الور رسیده بود از
اجمیر کوچ کرده بر موضع هرباره متعلقه کشن گره دیره نمود جرنیل لیکصاحب ماسین صاحب و لوکین صاحب را
بجمعیت شش پلتن و چهار هزار سوار هندوستانی نوملازم و یک هزار سوار بهیر و چهار پلتن و چهار هزار سوار بالو
سند به مقدمه الجیش نموده بمقابله مهاراجه هولکر تعین ساخت و اینها متصل هرباره به فاصله چهار کروه
رسیده دیره کردند متعاقب شان خود هم کوچ نمود چنانچه مهاراجه هولکر در آنوقت بسبب شامل نبودن این امیر
مقابله جنگ صلاح ندیده از جنگ طرح داده و از کناره تولابی عبور نموده و حسب معامله از راه کوته رفته
از راه کیلواره و جهرالو گلت و منفری مهاباته تمکن مالوه رفت و از انجا جهت شامل نمودن کمپنو بمندسور رسیده شامل

[illegible]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کهیر و دید و جرنیل لیک صاحب که تا به لال کوتهه و لاوت علاقهٔ جی پور متعاقب مهاراج بود باستماع خبر شکستگی بر دل کشید
بخوف عزیمت آن امیر با قضا که تاب مقابله آتشی از دیگری محال بود بجمعیت سپاه انبها جنگ نموده سوار تن
رحمت جی کوره و غیره به بند و بست مقابله و سد راه غلبت آن امیر جیو در طرف کانپور کوچ نموده مانسن صاحب را
بسیر کردی کشتی بتالین انگریزی و غیره و لوکن صاحب را با فرنی دو هزار سوار بشدو سیاه نو ملازم و جمعیت همراهی
بالوسند سه هزار سواران مهرج که بالا مذکور شد مع یکهزار سوار جی پور و اله که همگی معدود از ده هزار سوار و همین قدر پیاده
باشند متعاقب مهاراج هولکر لین حضرت خانجه کامسین صاحب مع جمعیت مذکوره کوچ کرده در علاقهٔ کوته رسید
و سواران جی پور و بتالین همراهی بالوسند سه هزار ای یار حضرت حشمت هفت هشت صد سوار ملازم راجه کوته همراه
گرفت و از راه دره مکندره بحضور کیهاته نموده بمقام کروت که یک منزل بیشتر از دره مکندره است بمقام رحمت
و از آنجا در رامپوره و بهانپوره و بکلاج کده و غیره مکانات متعلقه هولکر شاهانه خود نشینده بدربار فتح انتزاع مهاراج
هولکر که پیش از رسیدن فوج انگریزی در مندسور رسیده بود کینو خود را همراه گرفته بمقابله افواج انگریزی بر آمد و
کینو خود را بیکدو منزل پیش از خود بطرف کروت روانه نمود چون کینو مذکور بفاصله یکمنزل از کروت رسید بالی
سین صاحب و لوکن صاحب و بولن صاحب خایف و هراسان گردیده از بالوسند سه در صفر به جنگ را ابتر
گردیده و صلاح تدبیر کار رحمت جو نمود بالوسند کور که در پرده از مهاراج هولکر بوشنگی داشت از راه زرگری و از ایده
جواب داد که الحال کم حریف زور قوی گرفته بر سر رسیده است بدالت عنت عهده برای شما باین جمعیت قلیل مقصور است

و در تقدم بر این اصلا از صلاح ما نمی اندیشیم که مبادا شما را اشتباه بهم رسد فیما بین ما و دول ابد صاحبان
موصوف گفتند که ما را از طرف شما اصلا گمانی دیگر نیست آنچه تدبیر نیکو باشد تجویز نمایند آخر مسٹر بالوسن سیهه از راه
فریب مردم دره گفت که بهتر است که پلٹنها را از تنگی دالیس کوه گرانده دهند که از آنطرف دره یکسره دره نمایند
و فوج سواران را در پناه دارند زیرا که وقت مقابله اگر حریف زور زیاده نماید فوج سواران هم دالیس رسیده
شامل پلٹن شوند چون صاحبان انگریز مغلوب هراس بودند بر رای بالوسن سیهه برده سخن او را در این
مصداق دانسته و بصلاح او قدم زن گردیده همان روز مالی سین صاحب و بولمن صاحب مع پلٹنهای انگریزی
شامل بالوسن سیهه بطرف دره از روی کناره کوچکرده رفت و جمعیت سواران سرکردگی لوکن صاحب همانجا
ماند در همین هنگام مهاراج هولکر که کوچ کنونیش از خود گرانده داده بود خود هم بجمعیت سواران جنگ آزموده دلیران
شجاعت کیش کوچکرده شامل کنونیش شد و باتفاق کنونی کوچکرده بفاصله دو سه کروه از گیرت رسیده
سواران پنداره را حکم داد که از فوج انگریز قراولی پیش است چنانچه سواران مذکور از سواران انگریز که بچوکی چیبر
مقلو کارده مابین هر دو افواج استاده بودند جنگ قراولی آغاز نمودند و مهاراج هولکر هم خبر یافته بجمعیت سواران
جریده بر سر سواران کارده رسید چنانچه بمجرد رسیدن مهاراج هولکر سواران مذکور منهزم شده رو بفوج خود
نمودند و مهاراج هولکر قهقری کنان بسر فوج انگریز رسید فرصت سر خاریدن با مهاندادیک شمشیر زدن الف بقیه عزم نمود
چو مهاراج بر فوج لوکن رسید تو گویی به نخجیر شاهین رسید کشید از میان خنجر آبدار روان کرد از خون جیحون بهار

صفی انگریزیه از دو سو رسانیدند چنانچه کمک صد مردم سپاهی گورکها و تلنگان تیغ برانداخته بر خاک و خون سپردند
پس آنکه در آمد چو بجزیره شمشیر در آن زمانه سوی لوکین ولیسر سکت بر دو سر گردانیده تیغ را بیکبارگی دستش از تن جدا
گردید بعد از آن در کماه شده فوج دیگر انگریزیه بیشاه زمیندار هولکر حواله لوکین نمود فلک بین چه آخر به لوکین محمود
خلاصه الکلام آنکه چون زمیندار هولکر لشکر لوکین را بر آمده جهت دستگیر لوکین بالا از تیغ ظلم نمود بسیاری کسان کشته
وخسته افتادند و افضل خان سردار فوج راجه کوته در جنگ بکار آمد و فیض طلب خان سردار بدیع زخمی و گرفتار گردید
وجمعی کثیر را که از آن بحر آشوب بجانب ساحل امان دویدند کشتی حیات در گرداب فنا فرو رفت و در آن جو محو
شدند و انبوهی را که پای ثبات در زمین کین افشرده از نقد جان دریغ نکردند از آب شمشیر آبرو نشان
قایم ماند القصه زمیندار هولکر بسیاری سامان از توپ و نشان و بندوق و باان غنیمت بدست آورد و دولت لشکر از آن
مال مالا مال گشت و بندوبست فوج خود نموده صلح و قرار داد از طرف قوه ملتزره وغیره نمود چون ماسین صاحب
خبر کشته شدن لوکین صاحب و تباهی لشکرش شنید جز ناچار بجز رنجیده ماندن خود را در انجا صلاح ندانسته
در کوته رسیده از راجه ظالم سنگه برای مداخلت شهر جای امان طلبید راجه مذکور که در ظاهر دم از دوستی صاحبان
انگریز میزد از اقبال انجمن پهلوتهی کرده گفت که اگر بیرون شهر زیر فصیل وغیره نمایند معاونت شما حاضرم
صاحبان موصوف ناچار قبول کرد و راجه ظالم سنگه که مرد دانا بود خیال نمود که اگر این قضیه جنگ از ملک خود
دور انداخته شود بهتر است خیابچه یکدو روز کنانه از ضابطه مسدود داشته مالی سین صاحب از ملک کوته کو حکر اغوا

عبور چنبل کرده بجنده داده و مهاراج هولکر هم بسبب متعاقب بودن کمپو و توپخانه خود الطرف کهاته قیام داشت چون صاحب
مذکور کوچ کرده تا چنبلا رسیده و ضابطه کهاته موقوف شده طرفه ماجرا آنکه بروی آب مدرسه در وقت عبور توپخانه انگریزی
از آن دریای چنبلا چهل پنجاه سوار همراهی غلامی خان وکیل آن امیر که برای وصول زر معامله از طرف مهاراج
هولکر بکوتهه بودند سهل الحصول برای سیر تعارف چنبلا برفتند انگریزان از غایت هراس خوالش از بیکانه اندیشیده
بسبب جلال بهره بردن توپها دشوار دانستند و بیدرنگ جان از آنجا غنیمت شمرده اطراف توپها که قریب بنظر شده بود
همچنان گذاشتند و سواران غلامی خان آن توپها را کشیده آوردند مقارن آنحال مقارن آنحال مهاراج
هولکر که از کهاته دره مکندره عبور کرده بود کمپو خود را متعقب گذاشته بسواران جنگی و کارآزموده متعاقب انگریزان
بر داشت و مالی سین صاحب که سپاهیان خود را با قلعه بسته تا به تکونت کده رسیده بود و از آنجا از دریای بناس عبور کرد
که درین حال مهاراج هولکر بمقابله در رسید صاحب موصوف ناچار پای ثبات قایم داشته گوله توپها بر لشکر مهاراج سرازون
گرفت و مهاراج هولکر که توپخانه با خود نداشت بجهت سه سپاه لشکر را معه جمعیت سواران از کهات دیگر برای عبور حکم داد چهار پنج
مذکور کهات دیگر که قریب بوده عبور کرده بر مردم سپاهیان انگریزی که قریب نصفی با نظرف عبور کرده بودند رسیده
زد و خوردی نمود مینداخت مالی سین صاحب آن توپها تا مهاراج مقابله داشت همانجا گذاشته بقصد سواری عبور بناس
کرده رفت و مهاراج هولکر آن توپها را هم بدست آورده و از آنجا با زانی فوج انگریزی نموده از بر محاصره میداشت
مانا چونکه سپاهیان انگریزی در قواعد جنگ مهارتی تمام داشت وقت حمله مهاراج سلک تابانی سر نمیکرد و قلعه بسته

اوان

روان می شدند آخر کس انگریزان افغان و جران از راه گوڑه و دیگر در خوشحال گڈه رسیدند و درون شهر در آمده قریب

یک پاس در اینجا دم راست نمودند چون مهاراج هولکر از محاصره فوج در اینجا هم فائده ندید و حکمقرب بالفعل هم کشیده

گرفت صاحب مذکور از خوشحال گڈه اراده بهندون رسید مهاراج که متعاقب باشند کورت مرفت از شجاعت و

بیباکی تاب بیاوردند در انمقام بر پلٹن حمله نمود چون انها مستعد و مسلح بودند قلعه بسته بسیار به سنگ بیت الی مسیر کردند

در انوقت از مردم فوج مهاراج صد دو صد کس بکار آمدند و بسیاری گلگونه زخم به چهره شجاعت مالیدند و تا کپتن سکه

کرنیل سردار علاقه مهاراج بکار آمد الحاصل مهاراج هولکر بچستی و چالاکی تمام لیسار از آنجا عدم اندخت و از ... باز

آمده در متهرا رسید و فوج انگریزی از راه فتحپور سیکری داخل قلعه اکبرآباد گردید و درینوقت مهاراج هولکر غلامی خان

وکیل ان امیر را شکسته با خود ساز کرده بود بحوالات کمال پسرش سوار رخسته همراه دوازده هزار سوار بضلع کول فرستاد

و خود بسبب عارضه بیماری در متهرا مقام داشت و کنو و غیره جهت بسیار به سته توپخانه بسرکردگی هرنامسته چیله ... آمده

بود اراده در انمقام شامل کرده بدو حسب الایمای مهاراج از راه الور باراده دهلی روانه شد و این واقعه در سنه [illegible] هجری بوقوع آمده

داستان عزیمت جرنیل لیک صاحب از کانپور بر مهاراج هولکر و رسیدن از راه اکبره در متهرا و از انجا و حکمرو ... بطرف

دهلی برای مدد کپتن مهاراج و ... نمودن مهاراج هولکر محاصره دهلی را و از انجا یورش نمودن بر فرخ آباد و شکست

خوردن در انجا از جرنیل ... در علاقه ... بود که کمپو ... از دهلی ...

یافته سکونت داشت و بار بار تاشنه کورت رسیدن جرنیل لیک صاحب ... معلوم شدن مهاراج در انجا رسیدن ...

چون جرنیل لیک صاحب در کانپور خبر رسیدن مهاراجه هولکر در متهرا شنید بمجرد شنیدن جرار و توپخانه صاعقه بار کوچ کرده
در چند روز داخل اکبراباد گردید و علامتی و غیره که بمجرد سواران جریده از طرف مهاراجه بگوکل رفته بود و بر عقب دالیشه
جرنیل موصوف مراجعت کرده در متهرا شامل مهاراجه شد در ضمن جرنیل لیک صاحب از اکبراباد شادمان جنگی همراه گرفته
بکوچهای متوالی اتر شامل مهاراجه مغلی متهرا رسیده نمود مهاراجه هولکر نزدیک شهر مقابله جنگ مصلحت ندیده از متهرا
برامد و بفاصله دو سه کروه دیره ساخت چونکه درانوقت کپتو بستائن مهاراجه هولکر از دلی برخاسته دو جرنیل کوسانی
اختر صاحب ناظم دهلی بسبب قلیل الجمعی دروازهای شهر مسدود و بسته از دست شان تنگ بود از آن جهت جرنیل لیک صاحب
از مهاراجه مقابله جنگ صلاح ندانسته برای تدارک کپتوها قصد دهلی نمود بدرفت یعنی مهاراجه هولکر بهر با حمله
احکام فرستاد که از دهلی صورجال برخاست نموده بطرف الور کوچیده بشتابند و بهادر سنگ نامی کاربردار خود را
که در تدبیر و کاردانی یگانه آفاق بود بجهت انتظام رابطه اخلاص از راجه سهر جنهور باشند غائب مرفقت وبناه
دهی روانه نموده بتعاقب فوج جرنیل لیک صاحب پرداخت و از متهرا تا دهلی در عالم مجادله انچنان کار دست نشسته
بروی کار اورد که اکثران انگشت حیرت بدندان گرفته نشست و هیچها شدند و با آنکه سه فرسنگ جاده سواری
مهاراجه از صدمه گوله در بر بفضل الهی الله صاحب اقبال محفوظ ماندند و هر چند جرنیل موصوف در فکر شبخون ماند
سودی نیافت و در وقت کوچ لشکر جرنیل صاحب که مهاراجه از چپ و راست محاصره کنان میرفت گاهی
چون شهباز بر سر دار بالای نشست کشاله شدردان کوره بلا از تاخت شمشیر جگر میکشید و گاهی چون ببر بر سر حمله

نموده

نموده این کلمه سردار هم می‌باشید برخیزید جرنیل لیک صاحب در عقب بسیر شبخون می‌بود لیکن این تجربه باز

معرکه دلاوری و گفتنه سنج رزم بهاری گشت بطرزی در یکقدم نمی آسود و سیماب وار لولک در آتش نموده از جایی بجایی نمی

بود و اگرچه در وقت کوچ فوج انگریزی قلعه بکمال هوشیاری و خبرداری روان گشت و دلیران شمشیرزن شجاعت

بیک حمله رستمانه صفها شکسته انبوهی را زیر و زبر ساخت و گاهی چون سر سخت کمان ازین سوی

فوج حریف با انبوه کشته جمعی را کاک و چون می انداخت سرگشتن گوله‌های توپ انگریزی که باد و باران و مت

صیاد و ازهاش ریزش می ارزید الغرض جوات خالی ازان بگرفته از همین ملیار فوج انگریزی را یکمین و از

در جلوه صید اشتو نام اوی رود شن مهموده القدر رزنی فی شبانه روزی فاقه حریف بیک گیر زکلمه مرغ هو کش ارشباره فتامان

مهاراج با فوج دشمن کنار | بلی فوج جرنیل شد رزم ساز | که از تیغ مهر دو صف یکسپهم | که از نیزه میر بخت زد و سنگم

که از پیش این بحر بیجا چو موج | سپکتر بهمرفت برانت فوج | کی از همین فرو صف گاه زار | بیک حمله میشد بسوی بسیار

ز دشمن فرنگی جبان بیک نوفی | که از جان خود شسته سرینگ بود | بی حیله بحث نیز بر حسب | ولی نقش فکرش نمیشد درست

بهمبر فت با فوج خود قلعه شد | بند بیر شالسته و بیستند | مهاراج با فوج خود بر نفس | بیمی لست راهی گذر پیش ولس

چو زیتکو ارزم اید بدید | دولت کر رهتر آبد دلی رسید | القصه مهاراجه هر نگری که بالا مذکور شد مجاربه و مجادله

کشان تا نزدیکی دهلی رفت و از آنجا بهر بهانه حیله خود که معه کیتو و شان جنگ عالیجاه از دهلی مراجعت کرده تا ماچور

رسیده بود بهر آمر سیدن دیگر متعلقه بیمر نشه پور ارقام نموده خود بجمعیت چهل و پنج هزار سوار که همراه داشت تا را دره

هنگامه آرائی ملک مشرق متعلقه انگریزان بیلغار تمام کوچ کرده از راه تالاب ... در سنه ... آمد چون جرنیل انگریزی
در آنجا دیره داشتند از رسیدن مهاراجه خائف و هراسان شده از ... استدعای پناه قلعه نمود ...
والکه در بره از مهاراجه ... پناه قلعه خود نبرد و ... در یک ... افتاده که متصل آنجا بود محصور شدند
القصه مهاراجه هولکر از مقابله ایشان ... در سه روز بجانب ... استعجال بفرخ آباد در رسید و بر کناره دریای گنگ متصل
کتب فتح گده دیره نمود بدین حالت صاحبان ... فرخ آباد که در ... دیره داشتند ... سوار شده
از طرف دریای گنگ امان یافتند و مهاراجه هولکر یکمقام در آنجا نموده روز دوم ... بطرف ... کوچ نماید
لیکن بسبب دعوت نمودن نواب ... جنگ فرخ آباد والکه در بره از انگریزان ... بسر مست جام
های حیله خود ... فرستاده ... تمام روز تا نصف شب بر رقص طوایفان ... مشغول بوده
سرمست باده غفلت ماند مقارن آنحال جرنیل لیک صاحب که از مقام دهلی فوج خود ... نموده بود یک غول
... سواران ... مهاراجه ... خود ...
... سواران ... جنگ ... مهاراجه ... نمود ...
... همراه ... رسیدن ... ماند ...
... تمام ... فرخ آباد در رسید در آن هنگام ...
... از راه ... خبر رسیدن جرنیل موصوف بمهاراجه رسانیده بودند لیکن چون ...

فرخ آباد

فرخ اباد واله اباد بسبب امدن لشکر انگریزان با وصف دریافت خبر جرنیل صاحب زبانی وکیل خود بمهاراجه ظاهر نموده بود
که این خبر غلط است و هم مهاراجه بنابر خبر مقام صاحب موصوف بفاصله چهل کروه دریافته ازین خیال غافل بود با وصف تصدیق
ناخته بغفلت گذرانیدند و بجواب استفسار فرستاده بود که هرگاه خبر رسیدن جرنیل موصوف بفاصله هفت کروه داده
خدمتگار مهاراجه را از خواب بیدار ساخته گفت که خبر غلط است و زیر سه ثلث شب گذشته بود که جرنیل لیک صاحب
بجمعیت دو هزار سوار و پلتنه و توپهای اسپی قریب لشکر رسید و از اتفاقات در یکی باروت از غیب آتش افتاد و
آن شی سهوا در بر بید مهاراجه سوختند که در خواب غفلت بود بصدای آن بیدار شده فی الفور بر اسپ چابک زین
کشیده سوار شده از انجا بر امد و اکثری سواران همراهی دیگر که مستعد و مسلح بودند بچستی و چالاکی همرکاب
مهاراجه شدند مقارن اینحال جرنیل موصوف بر سر مهاراجه رسیده شبخون زد و صدای توپهای اسپی که همراه سواران داشت
گوله آن بر لشکر مهاراجه سر کردن آغاز نهاد و سواران همراهی مهاراجه را که در زین بندی و پوشیدن سلاح جنگ مشغول بودند
همراه مهاراجه بر امدن نتوانسته بودند از چهره توپها گشته و خسته گردانیده شکست دادند و علی بهادر القیس برنامه
چیله مهاراجه که بجمعیت سه کنبو و علی محمد و بست بحدود سوار متصل و یک بر کناره جهیل دیره داشت جرنیل بر سر صاحب
و بیرا نقصان صاحب و بحیره مسعی شش شاپتن پلتنه و یک رجمنت سواران هندوستانی که در وقت عزیمت جرنیل لیک صاحب
بتعاقب مهاراجه از دهلی تعداد کرده بودند مذکور تعین شده بود بیلی تمام بر کوردن که بفاصله بیست کروه از دیگ واقع
است رسیده دیره نمود و از انجا وقت شب کوچ کرده آهسته آهسته بطرف دیگ روان شد و از اینطرف در پای

حمله العاجله دو کروه از کنو مهاراج دره خشت و بسبب تمارض بودن دریای جهلم در پایین راه و بودن قلعه رنگ
بطرف دست راست پیکاه را بهمانجا گذاشته از طرف دست چپ بر کنو مهاراج یورش نمود چون بر نامه حمله
مهاراج توپهای کلان را بر شاه برج نامی برج کلان شهر پناه دیگ دار گذاشته و فوج خود را از مقام بلندی تا
طرف پستی صف آراسته بود علی التواتر گولها از بالا و زیر سر کردن گرفت و گوله توپهای شاه برج راست
چون تیر قضا از دریای جهلم گذشته بر مردم پیکاه انگریز رسید و شلکه عظیم در پیکاه بر پا شد و هم جرنیل در رجها
در یورش تکریس یا کردیده زخمی گردید لیکن از آنجا که دانای حسابان انگریز مشهور و معروف است جرنیل
صاحب موصوف به دید اضطرار و بیقراری مردم پیکاه که بر تکی سواری خود آماده بر همت بود و بدار زدی حکمت
سخن سازی کرده زبانی هر کاره با مردم پیکاه اعلام نمود که شما را مژده باد که اینک جرنیل لک صاحب بکومک ما
و شما در نیجا رسیده قافیه حریف تنگ نموده است و قریب است که فوج حریف شکست یابد پس باید
که بتحکیم آن دلشاد گشته بر همه قوی دل باشند با استماع این خبر مردم پیکاه انگریز که بسواری خود آماده گریز بودند
جرات و همت بدل آورده حمله یکباره بطرف کنو مهاراج دویدند چون میرزا اشرف بیگ داروغه توپخانه
کنو مهاراج بسبب بیکسی انگریزان صف سپاه را از بی انتظامی ایستاده حسب بود و بیشتر پالو سند بهم
تا نینا سند بهر دران وقت در جنگ و جدل تندی اختیار نمود لیکن کنو مهاراج شکست یافت و فوج فرنگی توپخانه
را بدست آورده در آنجا مقام نمود و مرا بقیه حمله انگریز یافته معه جمعیت سواران و مردم کنو و باقی افراج

دیگ

دیگر رفته به پناه شهرپناه قیام کرد و هر روزه از جمعیت سواران برآمده جنگ قزاولی از فوج انگریزی میکرد و در عرصه
جرنیل فریزر صاحب که بسبب رسیدن زخم کاری بحالت نزع بود مع فوج خود از دیگ که جگروه بفاصله یکگروه
مهتر است رفت و دوراه از عارضه زخم فوت کرد و در شاهنشه حیله‌های مهاراج مع سواران همراهی که قریب بست هزار بود از دیگ
برآمده محاصره افواج انگریزی نموده اما چندان فایده ببخشید که انجا جیره را رسید بندگی نماند و قریب بود که پای ثبات
شان لغزش پیدا نمود فاما چون مقارن آنحال جرنیل لیک صاحب از فرخ آباد جلکی خود بنام افسران آنفوج مدد رسانید مهاراج
فتح خود شکست خورده برآمدن مهاراج هولکر بجمعیت جریده درود انگریزی رسانید و در فوج فریزر صاحب متوفی
سلک مبارکباد فتح سر کردند و همان شب خبر شکست مهاراج بهرتپور هولکر بسید حیله مذکور از محاصره فوج انگریزی
طرداده نصف شب بطرف دیگ کوچیده رفت و مهاراج هولکر هم که از فرخ اباد شکست خورده بجمعیت جریده برآمده
بود و در مهتر اندو ظام و بندوبست فوج همراهی جرنیل فریزر صاحب متوفی نموده بعد چهار روز سامان جنگی حرب
دیگ رسید و سرکاری برشاه برج یورش نموده توپهای کلان مهاراج بدست آورد و مهاراج هولکر
که درون شهرپناه دیگ بود بمعاینه آنحال فوج خود را از شهرپناه بیرون کشید و جرنیل موصوف از
گوله‌های اطراف کلان قلعه بالا اندرون شهرپناه را شکسته نهاده بود در انجا قایم شد از حرکت دو چهار روز
دیگر مهاراج هولکر درانجا جنگ قزاولی داشته بکومک بعد از شرف بیک کتبان همراهی مهاراج برخاسته
داستان رسیدن مهاراج بهرتپور شاهان جرنیل رسید و اینواقعه در سنه ۱۲۱۹ هجری وقوع یافته بود جرنیل

نیکصاحب و از انجا طلبیدن مهاراج این صاحب بهشتی خود را به بیله کوچ کردن امیر به بهرتپور و رسیدن جرنیل
لیکصاحب به بهرتپور قبل از رسیدن ان امیر و باز گردیدن او از پیش جرنیل مسطور و شامل شدن امیر
با مهاراج در انمقام و تنگ شدن لشکر ایشان از محاصره و عزیمت نمودن امیر بطرف سنبل مراد اباد
بیلی بهیت و باز امدن از انجا در بهرتپور بسبب خسته شدن مردم فوج از تعاقب لشکریان انگریز

چون بهاو سهاسکر وکیل مختار مهاراج هلکر که از بیشتر در بهرتپور بود رفته رنجیت سنگه راجه انجا را با فسون
و افسانه برای مهاراج قایم کرده بمرافقت و دوستی طرفین دستار رخصته بود و مهاراج هلکر در بهرتپور رسیده نمود و محلی
عمود جمعیت بالو سندبه و باشیا سندبه قریب چهار پنج پلتن و چهار هزار سوار شامل مهاراج بود در بیرون
فصل شهر بجانب مغرب بهریه بطرف انار دروازه و گوبهیر دروازه دیره کنانید و خود بجمعیت سواران جریده که قریب
چهل پنجاه هزار بود از کدم کندی تا مهتر دروازه دائر شد دروازه که مابین شرق و شمال واقعست دیره
ساخت و جرنیل لیکصاحب که بعد فتح قلعه دیگ بجمعیت بیست چهار پلتن گوره و توپخانه اتشبار و یازده رجمنت هزار
سوار از جنگ سواران رجمنت و سواران هندوستانی رساله محمدخان و غیره سواران همراهی مهاراج که قریب دو
هزار بر خاسته شامل انگریز شده بودند بفاصله دو کروه از بهرتپور موضع وریه بطرف انار دروازه و گوبهیر
دروازه دیره نمود و چند نجبت سنگه راجه بهرتپور از جرنیل موصوف عذرخواسته پیغام داد که شما مالک
هندوستان هستند از یک مکان طرفداری شاهان سرداریست لیکن جرنیلصاحب قبول نکرد و چون در ان ایام

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آن امیر در ضلع مالوه از سپاه مرهته برهم داشت مهاراج هولکر از حالات شکست پسرخ آباد و دیگر اطلاع داده بتاکید تمام
در قسم اقسام بآن امیر نوشت که اگر درین وقت از مرافقت و معاونت با مهاراج هولکر متمایل شد بکار از دست مردود بدرباب رفت
انجمعی بر حیثیت آن امیر را بر ابتری بکار مهاراج دل سوخته آتش رنج برخیز گردید لیکن بسبب نشدید کیبای خاطر بد بحر دی
مهاراج که غلام خان وکیل آن امیر را با اغوای ناکسان با خود همساز کرده و سپه سالاری فوج آن امیر مخفی بر
وکیل مذکور وابسته اراده برپای جمعیت آن امیر مکنون خاطر داشت محرر است که با مهاراج اشامل شود و جواب شافی
نوشته فرستاد و چونکه مدت دو ماه بمحاصره اینجا کشیده بود و عارضه بیماری لاحق حال آن امیر و همگی مردم لشکر گردید بنهایت
منهایت تردد و تشویش بر خاطر مبارک گذشت و بالکل اسباب جودبار از ذخیره و خیمه و توپخانه براه خداداد و در مضمن
فضل الهی شامل حال گردید و مکان بهله مفتوح گشت و غنیمت بسیار آن بدست سپاه افتاد و فیض الله خان بهکش
رسالدار ملازم آن امیر که برچم در اول تعهد ضلطی اینجا بعوض سیزده لک روپیه نموده حصار پنج لک روپیه تسلیم نمود لیکن در
آخر تسلیم دیگر با همکن داشته استغفا کرد من لعبد یوسف خان عامل سروج که همراه کلب سعادت بود سیزده لک روپیه
تا تعهد تحت ساخت و آن امیر جهات مردم سپاه بتعداد چهل پنجاه لک روپیه بر آن جا بداد نموده مصروف کوچ گردید و در سنج ماه ... سوده
رسیده و بره نموده چون بسبب محاصره دو ماه در تنخواه مردم سپاه زر کثیری مرابند تا رسیدن بهر شهر اور رحج
ننمود معهذا جهت تسلیل تر آن امیر فوج خود را در آنجا گذاشته بجمعیت سه صد سوار بطرف دلوری گوهر جهان که
ما بین ستارا و جیل بود که ما بین سسار و جیل بود بفاصله چهل کروه از آنجا واقع بود عزیمت نمود ... سط

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

عارضه بیماری که هنوز صحت کلی حاصل نشده بود بسواری پالکی در دو روز بمکان هنرپور رسیده ظاهر نمود که من از دشت
آن امیر برای ایصال زر معامله آمده ام راجه آنجا بدید صحبت قلیل اگرچه امروز رجوع بنا داده و حساب نمود لیکن روز دویم
همگی فوج داخل آنجا گردید راجه مذکور حصول ملازمت نموده عذر خواست و یک هشتم لکروپیه معامله قبول نموده و یک
راو راجه ساگر هم رجوع آورده همانجا معامله سه لکروپیه را نشانداد چون مردم سکه راجه گده منډله وغیره راجهای
آن ضلع بقدر مراتب خودها وادای معامله پرداخته شدند و متفق اللفظ والمعنی از آن امیر مصلحت گردیدند که انگلیسیه را از آن ملک مجبور
نموده برمرزا پور و بنارس تاخت نمایند و با کسانی که از مسعود صحبت یکی برفاقت همراه کمیسر بند جرنیل لیک صاحب بهادر
مهلکه منیل کشند و بر همی بنائی تهاهای انگریزی از دست آن امیر مگر موقت صوبه صاحب ناظم سندیل کشید بان انصیر
پیغام داد که آنچه بیشتر در مقام امور که ها دو اصلاح صاحب اوار ملک و مال در میان نموده اند ملک پسند نموده لکروپیه ابراد
از آن کمیسر بند لیکن آن امیر عالی همت قبول نکرده و جواب داد که چار ارادهٔ تسخیر تمامی ملک هندوستان در سرانست
هیچ کم همت نتوانم نمود مقارن آن خیال توسنجات مهاراج دولت سکه سواری بکمال تحزن و نیاز و عذر خواهی که در باره ملک ساگر تاکید
طلب آن امیر با سند عالی استمداد رسید ناچار آن امیر معه فوج از دلوری کور چنام مراجعت نموده در گوالیار
بهو را سه آمد و از آنجا کینو محمد شاه خان و متعلقان را همراه گرفته ده دوازده هزار سوار همراه ای فادر بخش و
رمضان خان وغیره را شامل خود ساخته و ناگو بیلدیت دلاور مستعفان خان ملا دنان مهاراج دولت سکه را که در آن
ضلع متصل مکانات مصروف لهو و تدبلحق و جمع آوری قت گردید از زاده ملبار که و لو بین بیجار در بود و متعلقه تالوه

کوچکان

فوج ایشان در سیسری کولارس رسید چون انباجی الکلیه سردار علاقه سندهیه در انجا قیام داشت بکمال محبت ملاقی شده
بان امیر گفت که مهاراج دولت راو سندهیه و مهاراج جسونت راو هولکر هر دو سردار صغیر السن هستند و نیک و بد خود
نمی‌شناسند برابر و هی یا مر بدست شماست ان امیر بسیار خوشی و خاطر جمعی نموده فرمود که اگر ایشان بغیر از مشورت ما
سوای جواب خود مشورت دیگری از دولت راو نخواهند کرد و بهر صورت شریک شما هستم انباجی را از شنیدن
این سخن تقویت کمال حاصل امد و در باب استقرار رابطه اتحام فیمابین عهد موثق درمیان داده بان امیر گفت که
کپتو محمد شاه خان را معه بنگاه لشکر و خانمان محل در جای گذارند انشاء الله شامل خود داشته بهر طور گذاره
خواهم نمود و بر وقت ضرورت معه دو چهار هزار سوار دیگر نیز و شما خواهم رسانید ان امیر سخن انباجی قرین مصداق
باور جسته محمد شاه خان را بخطاب نواب مختار الدوله سرفرازی داده معه متعلقان پیش انباجی گذاشت و خود با ان
جریده از گهات نربده در عبور جسته بکوچهای علی التواتر بر گوالیار رسید چنانچه چهار پلتن انگریزی که در ان مقام
دیره داشتند منحرف شد اخلت ان امیر متحمل تمام بطرف کونج کوچ کرده رفتند القصه ان امیر دو چهار روز در انجا
مقام داشته از مکانات گرد و پیش تحصیل معامله نمود در ینوقت جرنیل جوانصاحب که معه کپتو ابای انگریز از سرحد
شاهزاده علاقه گجرات در ضلع مالوه رسیده بود بانباجی نوشت که فیمابین سرکار کمپنی و مهاراج دولت راو سندهیه
بوجوه مصالحت و اشتی درمیان است پس ایشان را که یکی از متوسلان سندهیه هستند با کپتو ابی انگریز شامل
بودن مناسب نیست و می باید که کپتو را جواب داده شامل خود ندارند و الا فوج انگریزی را بر خود رسیده دانسته و جرنیل

بیلک صاحب بهادر بمضمون با نباجی ارقام نمود بدین معنی ابناجی خایف گشته کپتن مختار الدوله را جواب داده چونکه این امیر
بطرف شهر مهیپور کوچ کرده آمده بود مختار الدوله مذکور از جواب دادن ابناجی بنهایت شورش متردد گردیده حیران
کار خود بود و با دل خود میگفت که درینوقت چه تدبیر باید کرد و کجا باید رفت در هر صورت راجه در چند سال بیتی که ترددات ابناجی
بود و جمعی مختار الدوله نموده مع کپتن بطرف شاهپوره متعلقه مالوه رفت بدین معنی راجه با نظام سنگه راجه کوته
که مرد دانا بود از مصاحبان و مشیران خود صلاح نمود که اگر درینوقت متعلقان این امیر را بمکان علاقه خود بجای
محفوظ داشته شود این امیر تا بعمر مشکور این خدمت ما خواهد ماند الحاصل مصاحبان مذکور این صلاح را پسند نمودند و راجه
موصوف محمد نور خان نامی افغان کو چبشر معتمد خود را که مرد زیرک بود بطلب متعلقان فرستاد و خانه کور بیرد مختار
الدوله آمده ملاقات نمود و از طرف راجه کوته اظهار کرد که اگرچه القدر طاقتی نماست که کپتن شما را شرد خود در
گذاریم بسبب برادری نمائیم لیکن برای استقامت متعلقان این امیر قلعه شیرگڈه حاضر است آنچه خواهند بشنند باستماع
این سخن مختار الدوله و دیگر معتمدان این امیر این معنی را مقرون صلاح دانسته متعلقان را در شیرگڈه رسانیدند
و مختار الدوله مذکور مع کپتن بتحصیل القلع مصروف ماند و اخر الامر از جواهر مردی خود چندی درانجا گذرانده حسب خواهش
و در سرکار دولت راو سندهیه نوکر شده بدرستی کپتنی و دیگر مردم خواهش دان امیر از گوالیار کوچ کرده بعد عبور
کنار چنبل در دهولپور رسید و در انجا محمد خان افریدی و دیگر از طرف جرنیل لیک صاحب بخدمت این امیر
رسیده اظهار کردند که آنچه موقوف داحوال صاحب ارشتیر گوال جواب ملک و مال در ماست اگر اراده مصلحت

باتفاق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

باشد بلکه بجدها بکهروبیه ابراد از ان بگیرند ان امیر گفت این توقع زینهار از من ندارند بفضل الهی حوصله بلند
برابر دارم و انصرام این بدست خداست چون احوال این مقدمه بر تخت سنگه راجه بهرتپور ظاهر شده بود از مهاراج
هولکر پرسید که اگر انگریزان این امیر را از شما شکسته با خود سازند نمایند سخت مشکل است مهاراج گفت که
ما را از طرف این برادر دلجمعی کلیه است زینهار این خیال بیرامون خاطر ان برادر نمیتواند گشت راجه رنجیت سنگه
دلجمعی یافت درینعرصه ان امیر از دیوبور که دو کروه فاصله است شروه از بهرتپور بود در رسید بعد ازین جرنیل
لیک صاحب خیال نمود که اگر این امیر با مهاراج ملحق شد باز در افتتاح بهرتپور کار دشوار خواهد بود بهتر است که قبل
از رسیدن ان امیر بهرتپور یورش کرده مفتوح بسازم چنانچه بانیت این اراده باوصف شکست دیدن قفل شهر پناه
بجرات تمام بر بهرتپور یورش کرده لعبد دست حمله نمود لیکن ازانجا که راجه بهرتپور مرد شجاع و دلیر بود و در وقت
یورش خود در مورچه‌ها هوشیاری داشت یورش انگریز برابر باز نموده بسیاری گوره و تلنگه را در خندق بست
و رخشته انداخت القصه جرنیل لیک صاحب از یورش بهارس یاس گشته بمقام گاه خود رفت و مهاراج هولکر امیر را مع
خود غلامی خان وکیل این امیر را معه بکهروبیه پیش این امیر رسانیده عذر خواست که بر قصور ما نگاه نکرده جلد شامل
شوند و غلامی خان که نوکر شماست انچه همراه اید اختیار باقیست چنانچه این امیر بر وقت رسیدن غلامی خان
نرخ بفوج خود تقسیم نموده در فتح تمور سنگی رسید مهاراج هولکر بدریافت خبر امد جلدیت ان امیر جریده معه دو هزار
سوار باستقبال برامده در انجا ملاقات نمود و عذر خواهی در میان داشته بالاتفاق این امیر از انجا کوچ کرده

فاصله یکگروه از شهر سهرسه‌پور دیره نموده از آنجا کوچ کرده بمقام کاکهرو که از شهر سهرسه‌پور بفاصله دو کروه دیره سواران

جریده بود داخل شد آن امیر آنروز همانجا مقام داشته روز دوم یکپاس روز برآمده پیشتر از رسیدن مردم فوج به

جمعیت سه صد سوار متصل سهرسه‌پور رسیده آن ایستاده کرده بچوبداران و نقیبان حکم داد که مردم افواج را بر وقت

رسیدن در آنجا دیره باید کشانید و خود بدولت همچنان که بسواری فرود نشسته بود همه با هژده بیست هزار سوار برای

ملاقات مهاراج که از آنجا بفاصله دو کروه دیره داشت رفته ملاقی گردید چنانچه بعد ملاقات همدیگر و تناول طعام از دو

سرداران سخنان اختلاط باهم داشتند سیاهی گرد از دور بمقام کاکهرو آن امیر نمودار شد و هرکاره خبر داد

که دوازده رجمنت و چهار پلتن انگریزی راست بطرف دیره آن امیر میرود و دیگر فوج انگریزی برای لورس سهرسه

پور مستعد است آن امیر سوار شده بطرف مقام کاکهرو آمد و بهمان قدر جمعیت و بمقابله آورده یورش نمود لیکن چونکه

پلتنهای انگریزی قلعه بسته بهوشیاری تمام بودند و در قواعد مهارت داشتند وقت یورش یکباره سلک توپ

و بندوق سر کرده یورش بازپس نمودند آن امیر خیال نمود که چون یورش بجای نمیرسید بهر دو طرف باید گرد دار بجمعیت

بسواران همراهی حکم داد که هر یک متفرق گشته از هر سو حمله نمایند و از هر طرقی هر کس قابو یابد بر جمعیت حریف

تاخته یا بر یورش دلیرانه بر دارند الحاصل سواران بعد از گفته آن امیر شعله شجاعت و دلیری در داده

و مقارن اینحال اکثری از سواران فوج آن امیر که از سواری همراه قایم بوده بودند داخل جنگ شدند و القصه

از هر طرف خیل خیل علیحده علیحده بر سر این انگریزی تاختند که نخجار را بر قواعد و قلعه بندی غلبه شد

و نیز در ینحالت مهاراج هولکر هم سوار شده امداد امیر برسیدن سوار بمهاراج خورسند شده بمهاراج القصه فرستاد که اگر
شما از طرف پشت حریف روز دهی کرده اند کی حریف را بطرف خود متوجه سازند از ینطرف بمجرد رو
گردانی حریف کار انها چرخ بحراج ببیر و تحسن بانجام رسانم لیکن مهاراج هولکر بخیال اینکه اگر من مقابله کنم فتح از نام
آن امیر شود به بهانه شکست از جنگ طرح داده یکسو شد و آن امیر بهمچنان بمحاربه و مجادله حریف مشغول ماند و در ینعرصه
جرنیل لیکصاحب از یورش مکرر سرکرر ستهر پناه بهرتپه پور باش شده بفرودگاه خود مراجعت نمود و بتالن انگریزی
ان
در جنگ سواران که از ان امیر مقابله داشتند سر بد باز گشت جرنیل لیکصاحب از یورش سر بهرتپه پور از مقابله
امیر پشت داده سراسیمه عازم دیره گردیدند و سواران آن امیر که بار راه تعاقب کنان رفتند وقت شامل شدن
بتالن در فوج انگریزی از تعاقب باز مانده بجای خود باز آمدند القصه بعد یکدو روز رنجیت سنگه راجه بهرتپه پور این امیر
را طلبیده بتعظیم تمام ملاقات نمود و گفت که ما را از شجاعت و جوانمردی شما امید است که در ینمعرکه علم
نام آوری افراخته و فتح حریف خواهند نمود آن امیر گفت که همت از مردان و مدد از خدا می باید انشاءالله تعالی بکمر بسته
همت در میدان شجاعت تاخته سنان نیزه لشکر سنگین خواهم ریخت و از جنگ توپ و تفنگ نوبت بتیغ
و خنجر خواهم رسانید اینده فتح و شکست بدست فتاح حقیقی است مگر برای خرج سپاه تدبیر ده لکروپیه خرج کردن
مناسب است راجه موصوف قبول نمود و بندوبست زر کرده داد در ینعرصه بعد چند روز رسد غله فرنگی از طرف متهرا
بنا جلیم بخشش کرده از بهرتپه پور رسید و راجه رنجیت سنگه خبر آن یافته بان امیر گفته فرستاد که بهنگام امتحان

جوهر شجاعت همین است که رسد غله بفوج انگریزان رسیدن نتوانند ان امیر مجرد در باب منع جمعیت موجوده بقصد
رسد عزیمت نمود و هرچند در انوقت جمشید خان و محمد سعید خان و سردار خان و غیره رساله داران معه سواران
خود ها بر چوکی فوج بفاصله دو دو کروه بودند انتظار شامل شدن ایشان بکشیده بتعجیل تمام بمقابله بتالین رسد
انگریز رسید و بیورش دلیرانه بسیاری از تلنگه های بتالین را که برسانیدن رسد مامور بودند بتوانائی و نیزه بازی
کشته و مجروح ساخته افراسبهای ایشان بر گرفت و مال رسد بالغارت اورد و دو سه کمپنی تلنگه که بکجو شده قلعه
بستند جنگ کنان در دو سه میل که بفاصله یک کروه از لشکر انگریزی بود رفته پناه گرفتند در ینضمن بالوسنگهه
باستماع این خبر معه چند ضرب توپ و بتالین و سواران خود بر سر دهی که تلنگان کمپنی انگریز پناه برداشته بودند رسیده
گوله توپ سر کردن گرفت ان امیر شنیدن اواز توپ از همراهیان خود پرسید که این صدای توپ از کجاست همگنان
گفتند که بالوسنگهه معه توپها امده محاصره کمپنی تلنگه نموده ان امیر خشمناک گردیده گفت که بالوسنگهه الهیهه
حماقت و نادانی که کرد ما ازان هم نکنند زیرا که فوج انگریزی درینجا نهایت قریب است پس این اواز توپها که بگوش رسیده
است اگر بکومک اید سخت قباحت است چنانچه در همین گفتگو بود که ناگاه سپاهی پلتن انگریزی نمودار شد ان
امیر گفت که حالا بالوسنگهه به ثمره کردار شما پیش امده در ینضمن جمعیت انگریزی معه توپها در دهی مذکور که
کمپنی تلنگه ها محصور بودند در رسید و کمپنی تلنگه ها هم از رسیدن کومک قطع یافته از دهی بر امدند و باتفاق جمعیت کومک
سلک توپ و تفنگ بر پلتن بالوسنگهه سر کردن اغاز نهادند القصه بتالین بالوسنگهه توپهای خود و سپاهی

همراهی رسید را که آن امیر بدست آورده بود و مردم همراهی آن امیر شامل بابوسندهیه شامل بودند همانجا گذاشته رو بمقابله
خزار سهام نهادند و سواران همراهی آن امیر متعاقب آنکه خزیره از خزیره رنگ کیسر و بدبیر بزعمت بتالین بابوسندهیه سلی مقابله
جنگ راه گریز پیش گرفتند و آن امیر از دو سه سوار در آنجا موکه استاده ماند خواست که اسب تاخته جنگ نماید همین
سواری از همراهی آن امیر گفت که پس پشت نگاه کرده ملاحظه فرمایند که از سواران همراهی در همین وقت همراه سرکار کیست
آن امیر ملاحظه قول ایستاد بلکه تو ران کردی کارزار بیشنهاد بر خیزد و از جنگ بر آر از آنجا طرف دو دیده بیطرفی
که سواران همراهی و شاهان بابوسندهیه منهزم فرار شدند رسیده از جو بدستی مانع بر همت آمد لیکن اصلا نجات
نیافتند با چاران امیر بازگشته متصل قبل شان خود رسیده و بجمعیت هیجده سواران که در اثنای پیش قبل شان بودند
شامل شده بر بتالیان انگریزی یورش نمود و اسباب آن باخشت بمقام خود رسید و راجه رنجیت سنگه که از قلعه بعد
بر جرأت و دلیری آن امیر و بر بیمی مقدمه از دست بابوسندهیه بچشم خود مشاهده مینمود آن امیر را پیش خود طلبیده
تحسین و خوش طبعی کرده گفت که آنچه دلیری و جوانمردی شمایان شنیده بودم بچشم خود دیدم و اینهم از تاییدیری
بابوسندهیه بود که بطلوع آمد فاما جای اندیشه نیست که یار باقی و صحبت باقی است الحاصل بعد دو چهار روز
راجه رنجیت سنگه و مهاراج هولکر آن امیر را طلبیده گفت که الحال خبر رسیدن رسد غله انگریزان بار رسیده
میشود که در دو چهار روز رسد بسیار از شهر ابلک در نل خواهد آمد پس غرض اینکه اگر جرأت و جانبازی نموده بکار
ایشان بانجام رسانم تمام مقدمه اقبال جنگ حاصل میشود و جنگ انگریزان ختم میکرد والا در صورت عدم النصر ابکار

که کار حریف بالا می شود باید ترک آن دشوار خواهد بود عنوان امیر مجیده الفرام نمیقدر نه بهمت بالا همت گرفته فارغ مقام گاه
کوچیده بفاصله سه کروه از مهر مهدی پور بتفاوت دو کروه از لشکر انگریزی بایستاده فرود آمده نموده چونکه لشکر انگریز بسیار
قریب بود و شب و روز بکمال هوشیاری و خبرداری چنانچه می باید می پرداخت و برای خبرداری جریده شبخون بر لشکر
حریف چوکی سواران بفاصله نیم کروه از دیره فوج ایستاده میداشت و چونکه اسپ قمچی بود هر وقتیکه میخواست
سوار شده متصل فوج حریف می ایستاد و جنگ قزاولی مینمود در این عرصه هرکاره ها خبر آورد که لشکر بسیاری از انگریزان
بضابطه جیب چهار پلتن و دو هزار سوار از [illegible] لشکر جرنیل می آید امیر مجیده استماع این خبر سواران خود را حکم [illegible]
میخ مهتر اداده خود بدولت جریده بسواران معدوده نزد مهاراجه هولکر آمده اظهار نمود که چون [illegible] بهمت من بطرف رسد
بجرنیل لیک وقت دریا خواهد شد معه افواج منتخب و سلیح از اینجا بکومک آن خواهد شتافت در این صورت شایان دانایی نیست
که در آنوقت شما بر لشکر جرنیل که محافظ همراهی نام در اینجا باقی خواهد بود حمله آورشته آنچه از دست شما برآید در جنگ بعمل
حرفه باید نمود و اگر ایشان را این طور منظور باشد و کار اینجا میتوارد ما را بمقابله جنگ گذاشته مهم رسیدند
[illegible] خود [illegible] مهاراجه گفت که شما برسید عزیمت نمائید در اینجا از من خواهد شد دریغ نخواهم کرد القصه آن امیر
بتعجیل تمام سوار شده و شامل سواران فوج گردیده بطرح [illegible] بر سر آن رسد که بفاصله یک کروه از آنجا بود رسید
چنانچه بمجرد رسیدن آن امیر پلتن انگریزی همراهی آن رسد که جنگ آزموده و قواعد آموخته بودند از سوی قلعه [illegible] و مستعد
مقابله شدند و جنگ قراولی آغاز نمودند در این عرصه ساعتی نگذشته بود که جرنیل لیک صاحب معه چهار پلتن و دوازده [illegible] جمعیت

و دو هزار سوار هندوستانی و توپ بسی بکومک سندوالها در رسید و بر بدایعی اکثر سواران فوج آن امیر که متعاقب سواری نایره
بودند و دیده خبر بان امیر کردند آن امیر بدریافت انجم در تدبیر مقابله بود که مهاراجه هولکر هم سواری جریده دار و دانکار دید چون
وقوع این امر که خلاف تدبیر بعمل آمده آن امیر بر بیخردی مهاراجه تاسف خورد و بکمال عجله از طرفی نشست کرده تردد
مهاراجه آمد و گفت که من مصلحتی که اندیشیده بودم اگر مطابق آن بعمل می آوردند نقش مراد بر کرسی می نشست مهاراجه
معذرت خواسته گفت که بتجویز شما بهمین طور صلاح افتاده اینجا هر چه انجام یابد بعمل خواهد شد و در عرصه که روز آخر شده آن امیر معه مهاراجه
بفاصله قریب ورود نموده بعجلت فوج خود را سه غول کرده معه سواران بیاده و توپخانه بر صف میمنه آن امیر معه سواران
خود ایستاده بر صف میسره مهاراجه هولکر بود معه سواران بیاده و توپخانه مقدم الجیش گردید و تا هنگام شام محاربه و مجادله در میان
ماند مفارقت انجمال سپاه انگریز که مقدم الجیش بود از سر گردیدن گوله توپ و تفنگ تاب اقامت نیاورده از میدان جنگ رو
گردانیده و مهاراجه هولکر که از طرف میسره حمله آور شده بود فتح نیافته برگردید مگر آن امیر که بر صف میمنه مشغول جنگ
و تیولی مصروف بود حریف را پیشتر بر آمدن نداد و چون روز آخر شد و دشت بپرده ظلمت انداخت افواج طرفین تمامی بجای قابلیه
قرب و جوار نمودند و آن امیر معه مهاراجه تمام شب محاصره حریف داشت القصه بهنگام باقی ماندن دو گهری شب که
حریف بکلی صف از شام قلعه بسته و سد غله را در میان رفته کوچ کرد و آن امیر خواست که جلو ریز بر فوج حریف محمله
حمله نماید لیکن مهاراجه هولکر بسبب تعب و مبالغه تمام پیش آمده عارض جنگ گردید و گفت که الحال که حریف قلم فوج
بسته بکمال هوشیاری میرود حمله نمودن جرات را رایگان ساختن مصلحت نیست و فوج من که در جنگ سابق

و دیگر از حریف شکست خورده است رعب و هیبت این لشکر بر حریف نمانده است و فوج شما که در نظر حریف سبک و حقیر
خواهم شد بهتر باشد که هنوز شما را کارهای عظیم کردنی است ناچار امیر خلاف مرضی مهاراج مبادرت جنگ مناسب ندید
از جنگ خطر او در مقام گاه خود آمد بعد دو سه روز رنجیت سنگه راجه شهر بهرت پور مهاراج و امیر را طلبیده صلاح نمود چون
ماندن هر دو سرداران در یکجا از روی مصلحت نیست مناسب است که یکی از شما در اینجا بمقابله حریف مستعد باشد و شخص دیگر در
ملک حریف رفته بهنگامه آرایی آن ملک پردازد باستماع این سخن مهاراج هولکر که از فرخ آباد و دیگر یافته آمده بود از
عزیمت ملک حریف پهلو تهی ساخته گفت که بالفعل فوج ما را بسبب شکست متواتر طاقت و داد و دهش نیست و از آن امیر
مخاطب شده گفت که ای برادر حالا نوبت عزیمت شما کمر همت بسته بملک حریف بپرداز بدان امر اقدام آن بر
ذمه همت والانهمت گرفته قبول نمود و این واقعه در سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری بوقوع آمده داستان

عزیمت امیر بطرف دوآب و ذکر سنبهل و مرادآباد و شیرکوت وغیره مکانات زیر کوهستان و رسیدن امیر
بجنگ جنرل اسمت مل سکالاد بطرف او اوان امیر انجا ... رفتن مردم فوج ... او ... بیگران ...

چون امیر صلاح راجه رنجیت سنگه و مهاراج هولکر دریافت بمعه جمعیت سواران جریده بعزیمت ضلع کهیر وغیره از مقام کاکوچ
کرده از گهاٹ مهابن عبور نموده معامله آنجا گرفته بر کول آمد و امکنه را بغارت رسانیده از آنجا از راه خوار یکمونه
رفت چون چهار پلٹن انگریزی از قلعه آنجا مورچه داشتند و دوندیخان نامی افغان زمیندار آنجا را محاصره کرده
بودند بخوف اینکه مبادا آمدن این افواج بشاره دوندیخان مذکور بتدارک ... بوده است از آنجا کوچیده بقلعه علیگڈه

افغان

رفتند این امیر از کمونه کوه جگروه از راه بیگنگر و سرسی پور و علاقه پور مکانات جای و تیرتهای گنگ بر گهات تورت رسیده و سیر نمود
و بر چندین روز از کران کران دریای گنگ تلاش بابا بیتام نعقبام گروه راه طی کرد از بابا نشانی نیافت ناچار از آنجا از راه
بر بحث کبره ملاش بابا کنشان بر گهات مرالدنت بهر آمد و جستجوی بابا نمود و امروز دس گروه منزل انقام و گشت مراد
نشد رسیده و ابر فته اش در چونیاید بهر حال از آنجا با بریش گشت و اراده نمود که از گهات سروار بکر و پرمیوار که بفاصله دور
دراز است رسیده عبور دریا نماید درین اندیشه پاره راه رفته بود که پیری رای است تدبیری بحکم الهی از غیب پیدا شد و از
ساحل مقصود نشان داده گفت که بیرون کلی اینجا گهات بابا سیکت که پهلوان عبور از ان توان نمود ان امیر شنیدن این سخن
ان پیر که الهام ربانی بود در حیر رسید گشته بدلالت ان پیر که خضر وار رهنمای چشمه حیوان گردید بر گهات امد و از دور سیر نمود
ان پیر گفت که ازین گهات بلااندیشه عبور کردن تکفت و ان پیر از نظر مردم غایب شد ان امیر دانست که اینهمه اثار
عنایت الهی است که بدلالت ان پیر مرا رهنمونی فرموده باری سجده شکر الهی بجا اورده تحیل نمود که حالا معلوم نمود
که گهات بابا ست یا غرقاب بحر طور عبور توان کرد لیکن برای آنکه اعتقام بیشتر متوکل و تسلیم داشت با اعتقام جل
المتین عنایت الهی گشته دل را نه گردید لشکر ساحل ظلمان رسانیده بر ساحل گنگ بالتمام و بر گنگ شول و کلیاد
چیزی می نقد نثار گنگ نموده گفت که ای گنگا تا بنده وان پرستش می نمایند و میگویند که ظهور قدرت الهی در دست لیس اکبر
فی الواقع مظهری از انوار الهی در نشست و بدات من هم پرتوی از قدرت برداشت همراهی و داین تکفت و از
پاک و نارادت آورده بسواری فیل در گنگ در آمد از آنجا که در بر شت جلوه جمال او ظهور داشت گنگ بابا گردید گنگ

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اسپان هم از آب گذشت و حالا که گوسفندان لشکر هم بخوبی عبور کردند آن امیر ممدوح خیمه‌ها شوره که آنطرف بر ساحل گنگ
بود مقام نموده صبحی در امروهه آمد و از انجا وقت شب کوچ کرده چهار گهری روز برآمده بمرادآباد رسید و از جمعیت فرنگی که
در انجا بود مقابله نموده بسیاری را از تیغ و شمشیر غزاة الاسلام نمود و بسیاری فرار شده رفتند و بعضی از این مردم قید برا
که بجلی خانه انگریزی محبوس بودند خلاص داده از قید رهائی داد و جاداری مرادآباد داشته دست تطاول از مالهای آن
مکان باز داشت و خیال کرد که اگر بالفعل بر همگان دست اندازی کرده آید همه ملک آنطرف همان شده خواهد رنجیده
و هیچ بدست نخواهد آمد بعده از انجا از دریای رام گنگا که پایاب بود گذر کرده آنطرف دریا در گدام دیهه که قریب گنگ سار است
واقع بود رسیده برخ رامپور دیره نمود و در انجا جاسوسی خبر داد که در انجا دفینه رای بخشند و لوان که از لکهنو واله
بسیار است و از نقد و جنس انبارها است بدریافت این خبر آن امیر احمد خان نامی همشیره زاده و رفیق الله خان بنگش و
عبدالله خان قدیمی را برای برآوردن آن فرستاد چنانچه احمد خان وغیره بر سر دفینه رسیده بکندانیدن مکان
مذکور برخاستند و اول از آن بسیاری از قسم پارچه گران بها مثل کمخواب و دوشاله وغیره برآوردند و من زر سفید که
عبارت از ملوکات است بدست آوردند و از انجا که احمد خان موصوف هیچ طمع نداشت آن زر و پارچه را با همه رنگ
کس همراهی زیاده از آن که تمامان بخش بود و تقسیم کرده داد و همگی سه پنج هزار روپیه پیشکش آن امیر رسانید و اگرچه
جاسوس مذکور زیر دفینه از زر سرخ نشان میداد لیکن بسبب خبر شدن روز فضل الله خان بنگش دست از تلاش
آن باز داشته گفت که حالا در پنج بیست و از انجا برخاسته آمد آن امیر صبحی آن بر مکان کمره انگریزان که در انجا

چند

چند کشتی بلنگر بود بند مورچه‌ها بستند و یورش نمود لیکن بسبب عمق خندق که بود شکست یافت آخر الامر بانصف

شب بر آن مکان مورچه قایم داشت درین ضمن هرکاره آن امیر که از آن جرنیل اسکات صاحب فرنگی را که جنگی داد اگر

و خطوط فارسی بنام سرداران آنجا آورده بود بدست گرفتار کرده پیش آن امیر آوردند چون حسب مداخلت جرنیل موصوف

معه فوج جرار تا دو پهر از روی کوه عمارات مسطوره آنجا در تاخت شد آن امیر ماندن آنجا صلاح ندیده از آنجا کوچ کرد و از ملال

نانده بکاشی پور رسید و آن مکان را تاخت و تاراج نموده همانجا دیره داشت مقارن آنحال صبح صادق ندمیده بود

که جرنیل اسکات صاحب معه میکلف صاحب و سکندر صاحب و [illegible] صاحب بجمعیت چند پلتن و سواران هندوستانی بدریافت خبر

آن امیر در مراد رسید فاما چون آن امیر از آنجا کوچ کرده بکاشی پور آمده مقابله نگردید الحاصل آن امیر از کاشی پور

بمکانات زیر کوهستان متعلقه کمایون کوچ کرده به باجپور رسید و آن مکان غارت ساخته قریب یکهفته در آنجا مقام نمود

و زمیندارهای همراهی آن امیر بطرف پیلی بهیت مع دو هزار [illegible] و بخیره مکانات زیر کوهستان رفته تاخت و تاراج برداختند

درین عرصه اسکات صاحب از مرادآباد کوچ کرده در رامپور رسید و از نواب نصر الله خان رئیس آنجا سراغ لشکران امیر

استفسار نمود نواب موصوف گفت که تا باجپور خبر رسیدن آن امیر البته دریافت شده بود و من بعد احوال کوچ و مقام

دریافت نیست که کدام طرف دیره گاه ساخت آخر شش آن امیر بدیده تعقب فوج انگریزی در صورت استقبال آنجا آمد و در آن

بهار آمد تصور دیده از کاشی پور و [illegible] کوت غارت کنان در [illegible] نکینه رسید و چون امروز بسبب کوچ وقت

شب مردم فوج جابجا متفرق شده بودند از دو چهار هزار سوار در نجیب آباد آمد و بسیاری قشلاق از قسم کرانه ذخیره تنخواه

نموده و در کرت پور رسید چنانچه در اینجا مردم فوج که از مقام و همام بود نگینه جابجا متوقف شده بودند آمده شامل شدند

ازین امیر در اینجا مردم سلطان پلا که از دست مردم فوج در مکان کوٹ محاصره بودند عبدالله رهائی داده بطرف

مراد لمپاه اراده داشت که در اثنای راه اسکالی صاحب بسه جهت چهار طرف افراد با دیر گشته بمقابله رسید و جنگ

قزاولی نموده نصف شب از اینجا کوچ نموده و چونکه بعد عاجز ساختن حریف از دو داد و دوش اراده مقابله جنگ داشت

از مقابله طرح داده و بازگشته از راه شیر کوٹ بر افضل گڑه آمد و برای فراهم نمودن مردم فوج و سیداریها بتوقف ملحق شده

بودند و مردم همراهی از سواران فوج و سیداریهای باقی بوقوع خانه جنگی و تزلزل با هم از روگی صحبت بفاصله دو کروه

علیحده از لشکر دیره داشتند که اسکالی صاحب معه بتالین و توپهای اسپی بمقابله رسید ناچار ان امیر صحیح که از

دو چهار هزار سوار همراه داشت رو بمقابله آورده و در صف میمنه جمشید خان و محمد سعید خان و رحمت خان بقلاده داشته

صف میسره را از باقی محمد خان و شهامت خان و ازبکان و غیره آراست و خود بدولت بجمعیت سه صد سواران

تکیه با منتخب و مسلح مقدم الجیش بوده طرح جنگ انداخت در بنصمن جمشید خان و محمد سعید خان از طرف میمنه یورش نموده

بر سر حریف رسیدند و گولهای توپ چون ابر بهتر اکم باریدن گرفت باقی محمد خان و شهامت خان و غیره ازبکان

از صف میسره روگردانیده از رزمگاه تکاپو شدند اکثر بدین حالت برای بازگردانیدن ازبکان مذکور

امیر قصد نموده از سواران تکیه فرمود که تا باز آمدن من شمایان برگرد در حالت فتح خواه شکست از اینجا قدم بیش

پیش ننهند چنانچه ان امیر از اینجا برآمده بتور تا ازبکان نرسیده بود که ان سواران تکیه از غایت بیهمتی و

جوانمردی بهبود بور بیش جمشید خان تاب جرات نیاورده بطرف فوج حریف حمله‌آور شدند و از سر گردیدن جهره
توپهای انگریزی جمله نقد جان بر باد داده بکار آمدند و جمشید خان و محمد سعید خان که جرات پیشقدمی نموده بودند
از زور گرداب باقی محمد خان و غیره بازگشته از صدمه جهره توپها متفرق و پاشان گردیدند و بیشتر آنها بطرف لشکر فوج
حریف قابو یافته جمعیت قلاوان انگریز جمعیت داشته از رزم گاه طرح جدا دادند این امیر در آنحالت بازگشته خواست که تا سواران
یکه‌ها که بجای استاده کرده رفته بود شامل شده تدبیر کار نماید فاما چون با مقام باز آمد و از مردم کسته نشانی
نیافت و آنکه قضای ابهار بسر رسیده بود با وصف ممانعت با جرات نرفتند ناچار از آنجا بطرف فیل‌نشان
که در چهار طرف قریب آنمکان استاده و است رسید و از چهل پنجاه سوار که در آنجا استاده مانده بودند فیل‌نشان را از
چپارهای بر آورده در میدان نمود و ارحست چنانچه مردم حریف بلا از دیدن فیل‌نشان که گمان آینده و کثرت فوج ان
افغان اراده سبقت و پیشقدمی بکردید القصه آن امیر تا چهار گهری در آنجا متوقف مانده بطرف رهتک حرکت
و از آنجا در دست پور رسیده آنمکان را تاراج نموده نصف شب از آنجا کوچ نمود و از راه شمار دوار ده وکانه ناگور
ونامده بار بمرادر رسید و امروز بسبب زردیکی کوهستان مقام کرده منزل افغان در آنجا شب باش گردیده مردم سنبلی
این بر فیروز پور که بفاصله سه کروه از سنبل است و غیره فوج گشاینده جود به جمعیت سه صد سوار در شهر سنبل و
ترنیه سرای که مکان وطن مالوف بود وقت چهار گهری روز مانده داخل شد و از بزرگان و بستان آنجا ملاقات
نموده و هر یکی به ادار بخشش و انعام ملالت نواخته قرار واقعی بحفاظت آنجا بر داخت و از مردم فوج که در فیروز پور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دیره داشتند احکام فرستاد که از نصف شب کوچ کرده بچند وسی بروند و خود بدولت وقت صبح بعد ادای نماز
سوار شده در چند وسی شامل فوج گردید و روز دیگر معامله اینجا مقرر گشته برای ایصال آن دو سه روز مقام نمود
و از اینجا بنام مفتی بریلی که معرفی سابقه در میان بود در باب مهیا داشتن سامان تواضع و اجماع رسیدن
خود نوشته فرستاد بدریافت این خبر جرنیل اسکات صاحب از مرادآباد کوچ کرده مابین بریلی و چند وسی سر بلا
دیره نمود تقارن اینحال هرکاره خبر رسانید که سکندر صاحب فرنگی به جمعیت دو هزار سوار بر سنبل رسیده دیره دارد
آن امیر بدریافت این خبر از عزیمت بریلی باز مانده بجانب بعلی پور که بفاصله سه کروه از سنبل است رفته دیره نمود صاحب
موصوف خایف گشته در سرای کاروان و باغ بیهی جان که احاطه دیوار داشت پناه گرفت آن امیر اخراجات بهائی شهر
طلبیده خواست که بر پناه آن یورش نموده کار حریف بانجام رساند چنانچه سکندر صاحب خایف و هراسان گردیده
پیغام کرد که از کشتن یا فتح شما چه خواهد شد بلکه افغانان همقوم شما که شامل ما هستند از دست شما کشته خواهند
شد و نیز مولوی علاء الدین صاحب که رابطه محبت و تعارف سابقه از آن امیر داشت در باب یورش ممانعت نمود و آن
امیر را طلبیده واسطه خدا در میان نهاده ناچار آن امیر از اینجا کوچ کرده بفاصله دو کروه از امروهه دیره نمود و در آن مقام سرداران
همراهی که بسبب ممانعت تاخت و تاراج ازان امیر آزرده شده بطرف دوابه رفته بعد از چندی از بالی سین صاحب عاجز گردیده
آمده شامل معسکر فیروزی شدند و بالی سین صاحب هم بجمعیت دوابه سوار بوده کوب بسیار رنها ... رسید آن امیر
آماده جنگ گردیده رو بمقابله ادوله صاحب نهاد کند تا به مقابله نیا و الله مد ابراهیم یورش باره احاطه گرفته محصور گشت آن امیر از

جهت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جمعیت سواران مقابله صلاح ندیده و بیکباره مردم فوج بیگم دست داشته ازینها لشکر بسیار داده پیاده یورش کردید بغارت
اینحال مینداران فوج از طرف سنبل آمده خبر رسیدن دیگر فوج فرنگی از مردم فوج اظهار کردید و بمجرد استماع این
هر یکی ابر بیده موزه ازپا کشیده رو بفرار نهادند ناچاران امیر بدلیر بخالت از یورش بازمانده بسیار ازانجا
کوچ نموده در جاپلنور رسیده دیره داشت و صبح آن که روز عید بود همانجا مقام داشته دوگانه عید ادا نموده بسمت
صاحب فرنگی که بجمعیت خود متعاقب آن امیر مأمور بود در مرادآباد رسیده دو چهار صد کس مردم بیکباره آن امیر را که
متفرق شده در آنجا رفته بودند غارت نموده و خبر مالی سپین صاحب که متعاقب مینداران رسیده بود شنیده بسمت
صاحب گردید آن امیر بمجرد یافت غارت شدن مردم بیکباره بتمامی سرداران که از مردم فوج فرموده که لکال هر یکی از جرات
و جانبازی در لغزش موجب مینداران بالمواجهه حریف مقابله نمایند و ما بدولت گشت دو چهار کروه کرده از طرف پشت
حریف یورش خواهیم نمود آنزمان حمله یکبارگی حمله نموده کار حریف تمام باید نمود چنانچه مردم فوج برای یمیع عهد و پیمان
نموده همان وقت شب کوچ نمودند چون آن امیر سواری پالکی بخواب راحت رفته بفاصله سه کروه از امروهه رسیده
چشم وا نمود بجز بلکصید سوار از باقی محمد خان و شمشاد خان وغیره شانزده نفر حاضر اند که اینها بخوف انگریزان کناره
گرفته گردید و یا ازینها بعض عزمت و بجانجانه خود ها رفتند در آنحال بود که فوج انگریزی از امروهه آمده صف آراسته
شد و مخوف بود که اینها بار آمدن آن امیر و لیل جنگ سنگین بست فاما آن امیر بسبب جمعیت قلیل مقابله صلاح ندیده
از جنگ طرح داده و از بالا امان اینها تا پای سلک عبور نموده بر سر تخت گیره دیره نمود و از رسب گردید که راه نقصان

سر منزل اقامت نموده از آنجا کوچیده از راه دره شور عازمت کنان بنمونه آمده و در آنجا مقام نموده و دوندی خان رسیده آنجا آمده

شرفیاب ملازمت گردید و در آن مقام که اتفاق رفتن حاضری سواران فوج افغان همگی هزار سوار بحاضری رسیدند القصه

آن امیر در دل خود خیال نمود که الحال که از متفرق شدن مردم فوج باین قدر جمعیت قلیل عمده برای مقابله حریف تا

ممکن است در این صورت اگر جنگ مرهتی با حریف در میان نداشته از دوا دوش حریف ما عاجز مانیم بهتر است چنانچه از

خود مثل فیض الله خان بنگش و محمد خان افریدی و عبدالله خان قدیمی مشوره نموده در باب صلاح پرسید در آن وقت

فیض الله خان از کم همتی خود مخوف گشته از بیم در پرده اظهار نمود که آن امیر کسی صلح در این مهم زنده نخواهند گذاشت با این

جمعیت قلیل در جنگ اگر برآن جان بر که خواهد رفت از خویش همگنان بصلاح فیض الله خان در پرده عذر خواه گشته بعضی

هم با چند کسان که بر رفاقت سرکار زنده مانده ایم شاید بهتر جانی سرکار است که اینها را از جان باید گذشت زیرا که الحال

از این جمعیت قلیل کاری نمی‌گشاید و بهر حال همین صلاح است که به بهرتنه لور کوچیده باید رفت آن امیر گفت که فتح

و شکست منحصر بر جمعیت قلیل و کثرت نیست محض خداداد است و هر چند عمده برای مقابله جنگ حریف فی الواقع باین قدر

جمعیت نمی‌شود و اینهم بلا منم خوب می‌دانم لیکن از آنجا که در جنگ مرهتی و قضاقی محاوره تمام معلوم است الحال انشاءالله بهمین قدر جمعیت

خانه حریف تنگ خواهیم نمود از دوا دوش شبانه روزی تمامی ملک حریف تاخت و تاراج کرده باری حریف تمام خواهیم ساخت

و اگر بالعوض شماها بعد گوارای این محنت و تکلیف نیست و هر فتن به بهرتنه لور استعداد مقابله نمی‌دارند پس در اینجا نباید

خرچ از کجا خواهد شد و از خویش قضایه ودم رته مهربانان خواهد فیض الله خان گفت که با بودن بهرتنه لور هیچ کس اصلا

مصافی

مقاصی خرج نخواهند بود بلکه مهری بر سمت محضرنامه انضمام نوشته شده از آنجا همگنان حواله داده آنجا کوچ کرده بفاصله
یکگروه از مهاجان رسیده بود که هرکاره آمده خبر داد که بدریافت خدمت سرکار دو پلتن و چهار رجمنت فرنگی انطرف
دریا برای ضابطه باباب معین است چون آن امیر منزل دراز طی کرده و آنجا رسیده بود با استماع این خبر متردد شد
بتلاش باباب دیگر جانبطرف کلوکهات از آنجا کناره دریای جمنت روان گردیده و هم شصت کروه راه طی
کرده بفاصله یکگروه از گهات مذکور رسیده بود که سیاهی گرد از دور نمایان شد و هرکاره آمده در گوش آن
امیر خاطرنشان نمود که رسد علله انگریزان از اکبرآباد به مهرتهنور میرسد و چهار پلتن و دو هزار سوار همراه اوست آن امیر از غایت
دانائی و دوراندیشی اظهار این سخن از مردم فوج بصدق و راستی صلاح ندیده بحکمت عملی سخن سازی نموده
گفت که هیچ میدانید که این گرد و سر بفلک کشیده از کجا بلند است همگنان گفتند که والله اعلم بالصواب خود بلکه
معلوم نیست آن امیر گفت که ساکنان مهترا از خوف گرمان میروند و بسیاری مال و متاع همراه دارند اگر بهمت
پیرگمارند و زد و برشان رسند مال فراوان بدست می آید همگنان خورسند گشته قبول کردند و بار راه
رفته بودند که جمعیت راجه نامهرکش انطرف گهات دریا فرنگ پلتن و پانصد سوار برای ضابطه باباب نامور
بود نمایان شد و از ملاحظه سواری آن امیر بی اختیار سواران مذکور رو بفرار نهادند و مردم پیاده که بطبخ کار
بختکی طعام مصروف بودند کشته و خسته افتادند و اکثری رو بگریز نهادند چون آن امیر بعجلت تمام عبور
دریا نموده بر ساحل مراد رسید دید که پلتن و سواران انگریزی همراه رسد مستعد و مسلح میروند بمقابله نجابت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سواران همراهی این امیر اول از دست رفت و مرگی خایف هراسان گردیدند این امیر در طی هر یک نموده فرمود
که امال اگر کسی از شما خواهد که از محنت جان در بخواهد شد پس مناسب است که ما کم من از چند سواران مقابله جنگ
قزاولی از حریف دارم شما از راه نشیب بطرف فتحپور کوچیده بروند القصه همگنان همچنان کردند و آن امیر تا دیری از
حریف مقابله جنگ قزاولی داشته وقت برآمدن مردم سپاه و غیره بفاصله سه چهار کروه از مقابله حریف او در سیخ پور رسیده
شامل سپاه گردید و در آنجا دو چهار مقام داشت در این عرصه مهاراج هولکر خبر مخلصت این امیر در فتحپور دریافته ملاقات
آن امیر آمد و در آنجا شب باش ماند و باتفاق این امیر داخل بهرتپور گردید و دراین عرصه که این امیر بمهم ملک گشته
رفته و باز آمده اکثر اوقات فیمابین مهاراج هولکر و جرنیل لیک صاحب جنگ قزاولی در میان مانده و جرنیل جونس صاحب
که از طرف مالوه معه کمپو انشا انگریز بکومک جرنیل لیک صاحب رسید ملاحظه شهر پناه خام بهرتپور از جرنیل لیک
گفت که چندین روز در مهم این مکان بسر شده و هنوز مکان مفتوح نگردید از خورش تمامی صاحبان کونسل و صلاح
استمعقد نموده برای یورش جرنیلی که مراد از جمله تمامی افواج است قرار دادند و آنچنین برین مقرر شد که کمپو جرنیل
لیک صاحب که موری رویه از بهرتپور بطرف انار دروازه دیره دارد برملا یورش نماید و کمپو جرنیل جونس صاحب از محال
چهارجی که مراد از [illegible] استحکام است حصار گذر کرده از طرف کدم کهندی که مشرق رویه از بهرتپور است حمله اور
رود و بصورت قلعه [illegible] که مغرب رویه بطرف جرنیل لیک غافل متوجه خواهند شد و از مشرق رویه یورش کمپو
دیگر خواهد گردید باسانی افتتاح قلعه خواهد گشت چنانچه بر طبق قرار داد صلاح جرنیل لیک صاحب از طرف انار دروازه

جرنیل

در خیل جواهر صاحب بطرف کدم کهندی متوجه یورش کرده بودند و رنجیت سنگه راجه مهر سنگه لور که بر مصلحت انگریزان پی برده
از هر سو به هوشیاری داشت و در لوسهای بالاقلعه گولهای رنجیری بر کرده و در لوسهای کیتو مهاراج انکوس بر فصیل شهر
نیاده چیره انداخته آماده جنگ بود از لوسها مدد گوله رنجیری و چیره از بالا و زیر سر کردن آغاز نهادند و جمعی کثیر از
گوره و تلنگه یارا که از زیر قصد بالا داشتند از گوله رنجیری به عالم برآینده گروهی انبوه از انگریز و صاحبان انگریز طرح
جنگ رو به بالا انداخته بودند از صدمه چیره شده بالا کردند و علی هذا القیاس مردم کیتو خیل انگلیس صاحب که جرات تمام بکار
برده از خندق سر بالا برآورده بودند از سنگ مهتابی به نشیب خندق افتادند و از حوصله بلند در اندرون شده بر جان
از آن مکان مجمت نتوانستند و مردم کیتو خیل صاحب بسیاری تا رسیده خندق از گوله رنجیری و چیره کشته و خسته
شدند و اکثری از یورش مایوس شده متوقف و پشیمان گردیده از همان راه حصاری بیلغار نمودند و مهاراج
هو بگرید آن وقت بتقریب ملاقات راجه مهر سنگه لور رنجیت جیره متصل مهو لباری متصل کدم کهندی بود فرصت وقت را
غنیمت دانسته بتعاقب پلتنگه و گوره ها که در راه حصاری لین بندی می‌توانستند و از خوف چیره و گوله بی محابا از سر
نشناخته متوقف و پریشان می‌رفتند یا گریخته رفته جماعتی انبوه را از زخم نیزه و شمشیر بر خاک عدم انداخت و فتحیات
گشته به مکان خود باز آمد و در ثنو حه مردم کیتو مهاراج که از مکان مورچال خود بر مورچال انگریزان یورش نموده بود چهار توپ
انگریزی بسبب غفلت گولندازان بدست آورده بر مورچال خود داشته بودند بعد رفع هنگامه یورش جرنیلی گولها انداخت و
انگریز وقت فرصت یافته در وقتیکه مردم کیتو مهاراج در مورچال بکار رنجیت طعام مصروف بودند حمله آور شده توپهای خود و همه

توپهای مهاراجه کشیده بردند آخر الامر بعد چند روز که مهاراجه هولکر و راجه رنجیت سنگه از مهاراجه دولت راو سندیهه
سواطرات موافقت بهمدیگر درمیان انداختند و دادن خرچ حسب الاسند عالی سندهیه مذکور قبال نموده سررشته اتفاق
درست نمودند بعد ازان بنابر اسمع صاحبان انگریز را بر اسپی تمام در دل راه یافت و همگی صاحبان در یکجا کونسل کرده برین قرار
دادند که چون بالفعل این امیر ملک گشا بنگامه ارادهٔ فتوری عظیم در انقلاب بر پا بنشست و از لوی فوج انگریزی کاری
نمیکشاید از راجه سهرنند پور اسپی کرده از ینجا دو چهار کروه کوچ باید کرد و از طرف ملک خود که خدا نخواسته اخیر معظم
رو دهد خبرداری باید درنشست چنانچه صاحبان انگریز ابتصلاح لاکن خاطر جمعیته از راجه سهرنند پور حاصل اسپی
انداختند و راجه سهرنند پور هم که از خبرگیری اخراجات هولکر و بر پا کردن فتور ملک خود بمهابت ملک شده بود
بخیال سنگه از اطراف ابعقدر رندکه بمهاراجه هولکر وان امیر دادی افتاده نقش مدعا بکرسی نشست و الحال از طلبیدن
دولت راو سندیهه بکناره نخواهد شد آشتی و مصالحت انگریزان مناسب دانسته قلعه دیگ از جرنیل لیکصاحب استخلاص
نموده زری بابت صرفهٔ ان بانگریزان داده یکجهتی مستحکم نموده و بنابر عدم موافقت و نه دادن دهی مدد مهاراجه هولکر
و سندیهه قول و قرار بانگریزان نوشته داد و جرنیل لیکصاحب همراه فوج انگریزی از سهرنند پور کوچیده بفاصله چهار کروه
برخ متهرا دیره نمود چون در عرصه ان امیر از ملک کشمیر بازآمده در سهرنند پور رسید و مهاراجه هولکر را از مصاحبت
راجه سهرنند پور با صاحبان انگریز اطلاعی نبود جرنیل لیکصاحب قابو وقت یافته بر فوج مهاراجه یورش نموده شکست داد چون
لیکن ان امیر بکومک مهاراجه رسیده بدفع حریف پرداخت و بموجب اسند عالی رخصت سنگه راجه سهرنند پور که در ظاهر

ازدوی

از روی فریب از مصالحت و آشتی فیمابین انگریزان از مهاراج هولکر وان ایرسنان خسته بود بصلاح مهاراج هولکر
برای آوردن دولت راو سندهیه روانه سبلگده گردید چنانچه بعد روانگی آن امیر بروقت رسیدن سرجی راو گهاتکیه
خسر سندهیه موصوف فریب شمشیر راجه رنجیت سنگه اتفاقی بآن نامکت و انسته از مهاراج هولکر برملا گردید که تا حال
راز خود از شما پوشیده داشتم فاما الحال برملا ظاهر کرده میگویم که فیمابین من و صاحبان انگریز مصالحت و آشتی قرار یافته
پس حالا اگر شما درینجا خواهید باشید از دست حریف هم با خواهید شد و مردمی کنجایش خبر یافته اند که بشما داده موافقت داریم
مهاراج بمجرد شنیدن این سخن رنگ از رخ پریده در پی تدبیر برآمدن از آنجا و رسیدن به سبلگده گردید الحاصل جرنیل
لیک صاحب بهادر ازین اطلاع یافته جمعیت خود را سد راه سبلگده نمود و از اتفاقات وقت جمعیت ... از بیدار بای همراهی سرجی
راو گهاتکیه بمقابله اقدام داد از آنجا ... بیداری کرده بفاصله یک منزل رفت و ریقمن مهاراج هولکر فالو با جمعیت
جریده به سبلگده کوچ کرده رسیده و کمپو فوج نیز از تعاقب مهاراج کوچیده داخل سبلگده گردید و بخت مینو...
شکن مهاراج هولکر در رفع خان بنگش و بیادرخان و غیره سرداران همراهی مهاراج ... از رفاقت مهاراج
پهلو تهی جسته شامل جرنیل لیک شده وان ایرهم که پیش از مهاراج به سبلگده رسیده و آرسنده به موصوف ملاقات
کرده درینجا مقام داشت از مهاراج هولکر ملاقات نمود و این واقعه در سنه ۱۲۲۱ هجری بوقوع آمده

داستان رسیدن الف امیر از مهاراج هولکر در سبلگده ملاقات نمودن از مهاراج جسونت راو سندهیه مشوره نمودن باهم در باب تدبیر سر فرو داریها
صلاح برای برفارستان انگلیسیه ... نمودن ... از انگلیسیه مذکور ... نمودن

نمودن سندیه مذکور از جهان اکثر بیرون رفت انگلیسیه بطور پهلو تهی ساختن از رفاقت مهاراج هولکر داوان میسر

چون مهاراج هولکر در سلگذه رسید باتفاق ان امیر که از پیشتر در اینجا بود هر چند بسیار در ستم مصلحت
کشیده از مهاراجه دولت راو اظهار نمود که بدون تدبیر زر اصلا گذاره خرج سپاه و تدبیر جنگ انگریزان ناممکن است
پس اگر بطوری سبیل زر کرده آید از مقابله جنگ انگریز رنجیده بر امنوان شد و هم از طرف سپاه دلجمعی حاصل میتوان نمود
هر چند رقم جواهرات گران بها پیش ما خود هست لیکن درین وقت خریداران نایاب است دولت راو سندیه گفت که علی
هذا القیاس قومات جواهر نزد ما هم موجود است مگر از بود نابودن بالفعل کاری نمیکشاید و ابنای انگلیسیه هم بلازم
ما که الکو کیها روپیه در لباها وارد و امداد خرج میکنند اگر بخگنی از مهمان بشما روبراه ارد مقابله هست دائم زری
از دوست امرا بالمناصفه تقسیم کرده گرفته خواهد شد مهاراج هولکر گفت که مناسب نیست که انگلیسیه مذکور را از ان امیر فهمانش
کنانیده شود برا که از ما و شما خوف و رعب ان امیر زیاده بر او غالب است سندیه مذکور قبول نمود و در بنابان
امیر اشاره سرداران ابراز الکلمه مذکور خلوت نموده گفت که درین وقت امداد خرج نمودن بشما واجب و لازم است و
انچه مداراج فهمانش بود بنمایند و تا بده لکروپیه بدرجه اقل سند عای نمود لیکن اصلا بخاطر الکلمه مذکور نیامده
و حرف مکرر شد بازان امیر گفت که در قوم جواهرات که نزد سندیه و هولکر است معروف خود سرو دیده شده سبیل زر
بردارند الکلمه مذکور از اقبال این هم پهلو تهی جسته حرف تمد بود در میان او و میان امیر از صاحبان هولکر تمامی حالات
انگلیسه ظاهر ساخت و مهاراج موصوف بالا را بابای برادر بس است او رسانیده فهمانش نمود که هیچ وجهی نداد خرج

ان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آن امیر باز نزد الکلیه رفته همانچه مشارالیه همان جواب روز اول ادا نمود ناچار آن امیر دست الکلیه گرفته گفت
که اگر نزد شما چیزی نیست در دیره من رفته بنشینید الکلیه از شنیدن این سخن مرغ هوش از آشیان دماغ
در پرید و بساکت ماندن آن امیر دستش گرفته بدیره خود آورد و دو و چهار روز پیش خود داشته چشم نمائی نمود
آخر شش الکلیه مذکور بنهایت مخوف و هراسان گشته بمهاراج هولکر پیغام داد که حالا نزد خود طلبیده بگیر بدانچه مرضی
شما خواهد بود حاضرم مهاراج او را نزد خود طلبیده بمقام پنج لکه روپیه علیحده با مترانه خود ارشاد آله مصروحت
چنانچه مبلغ دوازده لکه روپیه در آنجا تسبیل کرده برای باقی عذر در ضمانت نمود مهاراج هولکر گفت که اصلا اعتبار
شدنی نیست که درین معامله یک خرمهره واگذارم و بلکه شما را فردا باز پیش آن امیر خواهم رسانید الکلیه مذکور را
از نام آن امیر موی بر بدن برخاست و گفت که فردا رفته تسبیل زر کرده خواهم داد مهاراج هولکر قبول نمود
و بصلاح سندهیه آن امیر و بالو سندهیه را معه جمعیت سواران و یک دو پلتن همراه الکلیه مذکور روانه نمود چنانچه
الکلیه مذکور در کوته آمده و قبضه خود نموده برگشته و قریب لفتی تسبیل زر کرده داد و در عرصه پینداراها و ضلع کوته
بهنگام ارشاد سندهیه اخراج جالم سنگه راجه کوته آن امیر را امداد و خرچ هند ارک پنداره ها نموده در مشتاء و در
فرصت آن امیر اخراج پنداره ها نموده بکوته باز آمده مهاراج هولکر که در تسبیل کرده بود وصول از سندهی از آمدنی
معامله الکلیه مذکور از مقامات بکجا گذاره خرچ سپاه بزیده و یکجا تجویز نموده در باب جنگ و جدال انگریزان
از دولت راو سندهیه نموده بالاتفاق سندهیه از آنجا کوچ نموده از گهاته کوه گذشته در ماندل گده

علاقه میواز آمد و انگلیه مذکور که فیلسوف زمانه بود در پرده سوال جواب خود از دولت راو سندیهیه در میان انداخت پیغام
کرد که من نوکر شما بودم اگر بعد ازین بدست خود شمشیر و بندهای اندیشه نشود مگر اینطور از دست دیگر کسی خوار من
شمایان خاوندی نشود و من بکسی عنوان از نوکری ذات اطاعت بسر بردن نتوانستیم و مصلحت اگر برین بار نخواهید
کرد از تو نخواهم داد و آنچه تردد ماست مالکان شما هستند و مهاراج هولکر نیز همدست و شریک و ضع است و اگر در آن
اختلاف وارد موافقت و مراعات او بشما لازم نیست زیرا که شما سردار رئیس و صدرنشین اند خدا نخواسته
در صورت او نوعی دیگر مرباب ریاست است و مهاراج هولکر رئیس و صدرنشین نیست نقصان او حیثیت ندارد باینجهت
سندیهیه موصوف را از طرف مهاراج دل برگردید و سخن انگلیه را باور داشته و که خود دولت بنگاشته
از عهدی که در باب مرافقت همدیگر از مهاراج هولکر در میان کرده بود اختلاف گزیدند و در باب مخالفت
انگلیه مذکور بمهاراج هولکر ارقام نمود مهاراج هولکر که در ضلع سناوهوره وغیره در دست و در جواب نوشت که ما را از
زر حصه خود سروکار و بدون انفصال این ریاستی انگلیه ناممکن است آخرش سندیهیه مذکور زر حصه مهاراج
رسانیده باستخلاص انگلیه مذکور بپرداخت و کپتنو مختار الدوله محمد شاه خان متعلقه این امیر را که چندی نوکر داشته
به تحصیل ملک مالوه گذاشته بود حواله او داد و از جرنیل لیک صاحب که از بهرتپور کوچ کرده در آنوقت در متهرا ورود داشت
و یک جماعت نیمچو جوانان در بوک و رامپوره نموده بود موقت انگلیه مذکور بار دیگر تجدید پیمان نموده باقی
محمد خان و رحمت خان وغیره رسالداران همراهی این امیر را گذاشته با خود ساز رو داشتند مقارن این حال اتفاق

هم از کوته بموجب ایمای مهاراج هولکر کوچ کرده در جاندلکه نزد سندهیه موصوف رسید و چونکه از معاملت
سندهیه با انگریزان هنوز در پرده بود و سندهیه مذکور آن امیر را دو چهار روز در لیت و لعل داشته رخصت نمود
القصه آن امیر بمقتضای دانائی هر بیشتر رازی پرده در ضلع شاه پوره پیش مهاراج هولکر آمد و احوال کوته
اندیشی و بدعهدی سندهیه مذکور اظهار جست باتفاق مهاراج در اجمیر رسیده چندی در آنجا مقام داشت
درین وجه وکلای سکهان علاقه لاهور و غیره سرداران آن ملک مثل صاحب سنگه راجه پتیاله و رنجیت سنگه
رئیس لاهور و غیره حاضر شده از مهاراج هولکر و آن امیر استدعای موافقت کردند و پیغام داد که بخوشی تمام
در ملک ما بیایند باتفاق همدیگر هر جا خواهید حریف نموده خواهد شد

داستان عزیمت مهاراج هولکر و آن امیر باتفاق همدیگر بضلع ارت سر و در میان آمدن آشتی و مصالحت با صاحبان انگریزان

چون مهاراج هولکر صلاح آن امیر صاحب تدبیر عزیمت ملک سکهان مناسب حال و مطابق رای دید معه
افواج سوار و پیاده از اجمیر کوچ کرده آن امیر هم میر محمد شاه خان را که از نوکری سندهیه موقوف شده بضلع
مالوه بجهت تحصیل مکانات کرده و پیش سرونج معروف بود و همانجا گذاشته بجمعیت همراهی شامل مهاراج عزیمت نمود
چار راه سهارنپور کنهو کهند بله و نارنول و ضلع هریانه و ملک حصار بتحصیل معامله گیران و غارت کنان پتیاله در
رسیده از صاحب سنگه رئیس آنجا ملاقات نمود از آنجا که مابین راجه و زوجه اش بنابر طمع اشیا منازعت بود و
زوجه اش کرم سنگه نامی پسر را با خود گرفته فکر استخراج راجه داشت بدین امید مهاراج هولکر از آن امیر اصلاح

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کرده گفت که این دو صید بود که خداداده بدست آمده است از دست ندهیم و نیز اتفاق طرفی شما هم رفاقت طرفی
من بهم و معاون بوده هر دو از هر دو طرف کار خود کنیم چنانچه مهاراجه هولکر با راجه رنجیت سنگه والی امر بطرف
رو به راجه رزی بقبضه عدد خسرو ها و از استماع این قرار داد کتابنده از هر دو بر آمد کار نموده بقارن اینجانب خیک
نیکیفت از مهتر اجیت حرا کوچ نموده در نواحی کرنال رسید باستماع این خبر مهاراجه والی امیر از راجه در وجه
راجه بعید وصول زر و اعدار شما ببین کرامده از پتیاله کوچ کرده باراده سکه مجبور ستلج نموده برنجیت سنگه راجه لاهور
و غیره سکهان را با خود ساز کرده از انگریزان مقابله نماید و اگر سکهان را با خود ساز کرده از انگریزان مقابله
نماید و اگر سکهان از مرافقت پهلوتهی نمایند به پیش شجاع الملک کابل والی رسیده با نقام حریف پردازد از
مکانات الفتلج تحصل معامله کشان از دریای ستلج و دریای دو آب عبور نموده دوابه شاهدخان که از طرف
مهاراجه هولکر از پیشتر جهت سازش دیوان سنگی رنجیت سنگه اکثر سکهان الفتلج در جرتسر رفته بود
اکثری از سکهان الفتلج را با خود ساز و موافق نموده مهاراجه گفت که بفضل الهی بسیاری سرداران اینجا
با خود ساز گردیده اند مگر از طرف رنجیت سنگه که اندکی عذر در میان است آنهم رفع خواهد شد بهر یافت اینجع
مهاراجه هولکر مهاو بها سنگه نامی معتمد خود را که مرد زیرک و دانا بود نزد راجه رنجیت سنگه فرستاد و باتفاق
آن امیر عبور دریای ستلج نموده باراده عزیمت کابل برخ انگتی کوچ کرد و از غایت تردد مضطرب و متفکر بود که بهاو
مذکور راجه رنجیت سنگه بلا مرافقت همدیگر رضامند نشده خطه راجه موصوف در باب وظیفی مهاراجه حاصل کرده

الغرض

رسانید مهاراج وان امیر بخوای ان مطمین خاطر گشته بطرف امرتسر کوچ نمود چون وقایع مذکور برسید راجه
رنجیت سنگه از دو سه کروه باستقبال مهاراج وان امیر را بهمراه خود در شهر برده متصل شهر امرتسر
دیره کنانید الحاصل قریب بهفتم ماه در انجا مقام نمود و از انجا که تکلیف خرج مردم سپاه کلی بشنود مهاراج
وان امیر در ان وقت تشویش کمال میل داشت وان سکها که در ان مملکت باختلاط بود گذاره خورش مردمان وا پسان
می نمود آخر شخص راجه رنجیت سنگه از مهاراج گفت که ساکنان شهر قاصور که همواره خراج گذار ما بوده اند
بالفعل از جاده اطاعت منحرف و شامل شما می شوم مهاراج این قول نمود فاما قصوریان که اهل
اسلام بودند بدریافت این سخن لرزان و هراسان بوده ازان امیر استدعای پناه نمودند و گفتند
که الحال حفظ شرم ما بدست شماست واگر ما این را از دست کفار امان بخشید اجر عظیم از درگاه صمدیت
خواهید یافت ان امیر بمقتضای آنکه کل مومن اخوة انها را بجود پناه داده از مهاراج شفاعت ایشان او
گردید مهاراج گفت که الحال پادشاه شما در ملک رنجیت سنگه رسیده استدعای مرا قبول نمود از و میدارم درینصورت
از صلاح و صوابدید او عذر نمودن مناسب نیست ان امیر گفت که هرچه باد اباد من شامل قصوریان می شوم
شما انچه تجویز میکنید بعمل ارید و اخر الامر بعد ازان از امرتسر کوچ کرده متصل قاصور که یکمنزل راه
بود رفته دیره نمود مهاراج هنوز بیدار بود که ان امیر پیش راجه رنجیت سنگه رفته اظهار نمود که درین وقت
از قصوریان نظر صرف نمودن مناسب نیست زیرا که ان امیر شامل اوشان شده است بینده را فهمانیده اورده بدستور

شامل شد مقارن اینحال جرنیل لکچه حب ارت مربال کوچ کرده در لدهیانه آمده و ازانجا بر کناره دریای ستلج
زیر قلعه دیره نموده و شبگاه را در آنجا گذاشتند یعنی جریده متصل شهر سوامی جالندهر رسید و چونکه از حضور کلکته
نوشته صاحبان صدر در باب مصالحت و مخالفت جنگ بنام جرنیل موصوف میرسید و جرنیل موصوف هم برید
بجمع که اگر راجه رنجیت سنگه و پتیاله واله و غیره سرداران آنضلع شامل مهاراجه گردیده مصدر خلش و پرخاش
خواهند شد اطفای این نایره فساد محال خواهد بود بار صاحبان هم کوسل نموده تجویز نمودند که شخصی دانا را
بجهت تکمیل سلسله اتحاد بطور رخصت بلشکر مهاراجه بهوگرانید رسانید که بحکمت عملی مهاراجه را خود به سند تحمل مصالحت
رخصت رجوع به پیغام سلوک و آشتی نماید که غبار کینه طرفین نشست یافته گرد فتنه فرونشاند و آئینه مودت
رو نمای مصالحت گردد چنانچه باین تجویز شخصی قوم شیخ ملقب باتمام الخدمت بطور رخصت روانه نمودند
و شیخ مذکور اول در لشکر آن امیر رسیده به بهانه استدعای روزگار از آن امیر ملازمت نموده و در سلک طلادو
خانه نشینک گردیده بعد هفته عشره از آن امیر اظهار نمود که برادر من که در سرکار انگریز نوکر است بمن نوشته
است که اگر رفیق مهاراجه و آن امیر باشد درستی سوال جواب انگریزان بعهده او مانده هم آن امیر گفت از
فحوای کلام تو چنان معلوم میشود که تو از طرف انگریزان بعهده اسکاره آمده و بهانه نوکری در پیش گرفته
تا حاجت بس ماندن تو در بنجا نیست از بنجا رخصت خود بیرون کن شیخ مذکور برگشته موقوف بالا
رام سنگه مصاحب و مشیر مهاراجه متحرک این سلسله گردیده بهر حال مهاراجه را بر غوب مصالحت نموده جرنیل

بلقب

مکنک صاحب بر حقیقت مژده انگریزی واقف بود بنابراین نوید بشارت جرنیل موصوف بنهایت خورسند گشته و برآمد مدعا
پنداشته از سرکارهای خراجی که واسطه قومیت و رابطه یگانگیست ارباب الارام سفینه داشت خطی بنام سفینه مذکور
مشتمل استدعای مصالحت مهاراج هولکر و طلب سفینه مذکور نوشته بنده فرستادم و سخن برین قرار داد که وقت
رسیدن ایشان همگی مقدمات مصالحت و موافقت طرفین بدرستی خواهد رسید چنانچه تا ورود مذکور خط سرکارهای
خراجی جرنیل لیک صاحب بملاحظه مهاراج هولکر در آورده اظهار حالات نمود مهاراج ابتهاج وافر عظیم دانسته بدرایت
ثاقب الضمیر این امر از راه سنجیده بسازش می درآمده گفت که الحال از سرداران عصر هیچ سرداری نیست که باتفاق او
تدارک انگریزان توان جست و راجه رنجیت سنگه را آن قدر طاقتی نیست که بجنگ انگریزی با خرج سپاه ما بر دارد و نه
نزد خود آنقدر گنجایش نیست که چیزی از طرف سپاه مرفه شود و برای آوردن شجاع الملک شاه کابل کمک
و امداد خود زر خطیر می باید درین صورت بچه طور گذاره توان کرد آن امیر گفت که بهر حال جای اندیشه نیست اگر
راجه رنجیت سنگه از موافقت ما پهلو تهی خواهد کرد خود در کابل پیش شجاع الملک رسیده بهر طور شاه را کمک
خود خواهم آورد مهاراج گفت که آمدن شاه کابل بسهل نخواهد شد و گنجایش زر نیز خود معلوم است امیر
گفت از مومات جواهر که نزد من است از قومیات ده یا نزده لکهه روپیه را بر دهلی و چند لکهه روپیه بر لکهنو و غیره
اقرار داد وفی نموده و از همان مکانات تحصیل کرده خواهم داد و اگر این را از ملک هندوستان خارج خواهم
نموده بر تقدیر آن شاه کابل هم برآید بکار نخواهد شد مکان بلخ ولایت خود که اینطرف دریای اتک است سلطنت نشسته

لکن تنها افغانان هم قوم خود را که خیبر خیل و یوسف زی هستند و فرزند خود را با خود رفیق و ملحق ساخته بتدارک حرف
خواهم پرداخت و در شمار تا آخر نشینی نقش آمیدم را از یاد نخواهم گذاشت و اگر سر خود در سر این کار خواهد رفت
قدم همت باز پس نخواهم نهاد مهاراجه از شنیدن این سخن که خلاف رای او بود راز خود را در پرده دل مخفی
داشته از راه بدگری تا چندین شما بطرف کابل همراهی برادر دوراندیش کار ناشایست و برای خرج آن زر کثیر بان امیر گفت که
می باید پس مصلحت آن می بینیم که زر قیمت جواهر بالا رام سپرده داده بطرف شهر تا دول متصل گوجرانوالا که در
که ساهوان و جوهریان خریدار جواهر بسیار در آنجا اند نفرستیم من بعد بموجب صلاح همدیگر عمل آریم آن
از دغا و فریب باطنیش آگاهی نداشت آن کلام را بتصدیق باور ساخته بدیره خود آمد و مهاراجه از جمعیت
بهادر و تجربه مشیران خود صلاح نمود که استرضای بهادر حسب مدعی آن امیر زنهار بمصالحت انگریزان منت
و اراده استدعای استمداد از شاه کابل مرکوز دارند پس الحال رای شما در مقدمه معنی چیست همگنان
گفتند که الحال که آن امیر شمار انگریزان بخاطر نمی آرد و وقت آوردن شاه کابل و افغانان بمقام ملکوت مغلوب
ساختن انگریزان چه حفظ مراتب رتبه خواهد داشت مهاراجه باستماع این سخن بخلاف پیش آمده سر اطلاع
آن امیر بالارام سپرده را به بهانه دیگر جا بیش بسر لکهای در لشکر جرنیل لیک صاحب فرستاد چنانچه سپرده مذکور معرفت
هر لکهای از جرنیل موصوف ملاقات نموده بدرستی سوال جواب مصالحت پرداخت و اقرارنامه مهری جرنیل
لیک صاحب مشعر بدین مضمون که از ملک مالوه محالاتی که در قبضه مهاراجه الظرف دریای چنبل اند بدستور بحال

خواهند ماند

خواهند ماند و ملک دکن و محالات اینطرف دریای چنبل و محال راجستان که از وجود مهادجی بغیره تعلق
سرکار کمپنی خواهد بود حاصل نموده و بر طبق ایمای مهاراج انجمیع را عزیمت دانسته پیش مهاراج آمده حقیقت حال
اظهار حضرت مهاراج که از تکلف و شبانه روزی بتک الله از دوی مصالحت دوست بنهایت خورسند گشته
بخیال انجمیع که الحال بدون اظهار این راز و بغیر از ثبت گردیدن مهران امیر محمد نام مصالحت درستی
مقدور و دشوار است رای همت رای مشیران امیر امینش خود طلبیده نقاب از روی شاهد مدعا برداشت
و گفت که شما به صاحب حضت این امر را اهمال بنده دهید و در باب عدم عقد گشائی رشته مدعای خود از راه
رنجیت سنگه و شاه کابل و بجزه که بی اطلاع ان امیر سلسله مصالحت درست ساختن فرض مصلحت دانسته
پس ایشان را باین سابق به بهانه حب همایش نمودن مناسب است را موصوف بخدمت ان امیر سعید
تمامی حالات بحر هموده چنانچه بمجرد استماع حقیقت حال آتش غضب ان امیر ملتهب گردیده بحرف تهر بجوش
آمده و با کمال قهرناکی جواب داد که اگر مهاراج را همیطور منظور باشد جای اندیشه نیست فضل الهی در کار است
تنها بفوج خود بکابل خواهم رفت و فرد فرد گارهم از ان انجا را که اهل اسلام اند ساعی خود خواهند شد و در باب افرام
اینقدمه از شاه کابل سندی نیست خواهم کرد نظم چو همو لشکر زانکه ترشد صلح گیر ؛ جدا شد ز همراهیش ان امیر
بهم از مشیران شده را نزن ؛ بریست اهریواز سخن ؛ که گردد سوی شاه کابل روان ؛ بگوید خوش او را دو لمکمان
واگر سر بپیچد از بن پای شاه ؛ به پستی گرایش نشوی خواه ؛ کند ساعی خود لش بر مرد ؛ بدیشا ورو کو حرمت ما

شنیدند بعد از اینکه خبر رسید بدر محمد بخش پسر زن فوج مهاراجه بکیسران همراهش گشت شامل بجان
امیرجان کو بس صعصت ناخوش روان و بره بر پنج و جنگ ناخوش القصه مهاراجه هولکر برید بر جاسکی ان امیر و شامل
شدن سرداران فوج چون محمد احمد خان و میر صدر الدین و قاضی بولاقی و محمد بخش بخیره رسالم داران
همراهیش دل از دست داده بیقرار گردیدند از اتفاقات وقت که همان روز از سفر منکلف صاحب از لشکر
جرنیل صاحب بلشکر مهاراجه رسیده احوال برجاسکی ان امیر شنید از مهاراجه پیغام کرد که ناشت نمودن مهر
ان امیر بر عهدنامه مهابا مقابلت شما با صاحبان انگریز منظور هست مهاراجه نشنیدن استکلام مرغ هوش از
اشیانه دماغ در پرید و از روی فریب حکمت عملی سخن سازی کرده گفت که از روی ان امیر از ریکدر
دیگر هیت بمحض سبب اینکه چون صاحبان انگریز در دادن معامله راجستان و ملک دکن تکرار در میان دارند
و گذاره فوج ان امیر در صورت منظور هست بجنگی است ان شاء الله تعالی بر وقت فتح این تکرار که فیمابین
ایشان شده خواهد رفت مهر خود بر عهدنامه ثبت کرده خواهند داد صاحب موصوف بدریافت اینمعنی بدادن معامله
راجستان راضی شده برامدادن ملک دکن رعده یکسال در میان نمود مهاراجه هولکر بادر حسب بند ان
امیر رسید و اظهار کرده خود عذر خواسته راه عجز و انکسار پیش گرفت ان امیر گفت که وقوع اینمعنی بعید از سمت و جوان
مردی بنظر مهاراجه علم بلند همتی و رغم جهان افراختن و در میدان سپر انداختن در این بیشی الحجت
ماموری بجنگی باریست مهاراجه منفعل گشته سر در گریبان کشید حلوفی کرده و دست بسته از ان امیر عرض نمود که

خجل

طفیل شما محض با این رسد و ربات رسیدیم و هم الحال از سبب شما ربابت من در سستی می پذیرد پس لازم همت است
که بمقتضای وسکری خود الحال هم چنان کنند که کار از دست برود و حریفان بدست برود تیر نشد
این امر گفت که بخاطر من اصلا از بخت و ست بردار نمی شود مهاراج سر خود در پای این امر نهاده و مبالغه از
حد گذرانیده قسم بر زبان آورد ما را اعتماد نیست از مرافقت شما عذری نباشد و این سلوک تا حسن حیات
فراموش شدنی نیست و مردمان که میل رخنه اندازی دوستی و محبت همدیگر اند میخواهند که چشم بکار یکی
نجات شاک سکاکی آشنا شده کرده و اینه یکجی رنگ مخارت پذیرد پس شما را اگر کنفه بر سیه حالی مراد او ردن
نشاید می باید که ملک بکر ورت لکهر و پیه که بدست که بدست می آید بالمناصفه تقسیم کرده بگیرند فاما چون
شصت لکهر و پیه که بحساب تفرقی شد منجمله این ملک سی لکهر و پیه فی الحال بگیرند و ملک سی لکهر و پیه نفع بر
وقت برت آمدن ملک و کن خواه ملک دیگر میدهم با استماع این خبر راهی بهمت راهی که بخدمت آن سر
حاضر بود عرض نمود که الحال مهاراج اینقدر حاجت و مهمان دارد و ملک بالمناصفه میدهد در این صورت خاطرداری
مهاراج مناسب است ناچار این امر از مقدم پهلو تهی ساختن مناسب ندیده منظور نمود و همراه مهاراج
در لشکر باز آمد چون بدون ثبت بودن مهر این امر بر چند نام مهاراج جرنیل نیکلسن تکرار و میان در
منعقد امهاراج ... برای ثبت زدن مهر بر چند نامه استدعا نمود این امر منظور نکرد و گفت که بپاس خاطر
شما محض بحال اینکه اگر درینوقت کناره کشی میکنم مقدم مطلب شما بر هم میخورد ناچار اقبال مصلحت

میکنم لیکن اراده همت خود نگه داشته بر صدق فضل الهی هستم مهاراجه خاموش ماندند و این امر رخصت شده به دیره
خود آمد و از رای همت رای فرمود که نوشته خواهند تقسیم حصه ملک از مهاراجه گرانده گرفتن مناسب است الی الآن
پیش مهاراجه رفته نوشت خواند گرانده مهاراجه بدان موصوف پیش مهاراجه رفته حسب الاقرار نوشته خواهند تقسیم ملک
پرگنه اونگ و براوه و معامله لوپی لوره گونه و داود و دیوره و غیره بطرف آن امر کرده گرفت مهاراجه چونکه از
متکلف حسب اظهار نمود که بفضل الهی فیما بین ما و آن امیر فوجی مخابرت نیست پس حرف مهر من هر تحدید
وافی و کافی است و نیز از طرف آن امیر فوجی اشتباه منافقت در دل ندارند آنچه من منظور کردم آن امیر
راهم از آن عذری نیست و شامل ما کوچ کرده خواهند رفت لیکن می باید که اول کوچ جرنیل متکلف صاحب
از ممالک گسرانده و بعد من بعد من هم مع آن امیر ممالک خود معاودت خواهم نمود و متکلف صاحب به مدعای خود
حاصل داشته و نوشت خواند چند نامه از طرفین درست نشسته رخصت شد و فوج انگریز بر امنیت
ممالک خود کوچ کرانده برود و در محالات انگو و امبوره و غیره متعلقه مهاراجه که عمل و دخل خود کرده
گرفته بود واگذاشت آن کرده داد القصه مهاراجه چونکه از طرف انگریزان دلجمعی یافته باتفاق آن
امرا از راه جالندر در ضلع دوآبه رسید و در آنجا مردم فوج خود را از نوکری جواب داده گفت که تا حال
بسبب منافقه انگریزان که از تحصل معامله و تجارت که ممالک اسپ بدست آمدن زری بود شمار را نگاه داشتیم
و الحال که در مصالحت همدیگر گنجایش از ملک و مال نیست لاچارم در این صورت می باید که هر کس فکر تحفظ خود بخواه

خود به نخاسه جان در سرکار داخل نمایند بعد ازان کوشش برداشتند هر کس که منظور خواهد بود بعمل خواهد
آمد سرداران فوج باستماع این سخن تبدیل شده در صدد فتنه انگیزی گردیدند و بواسطه مصلحت وقت
در ممالک [illegible] دریه و خام مدت [illegible] بسته از خطابه طرح داوند چون مهاراجه مهران امیر ازانجا کوچ کرده بود بواسطه
منازل بمقام رنگت متعلقه ضلع هریانه رسید مردم فوج که از امید افسرده مایوس گردیدند مصدر [illegible] گردیدند و اکثری
رسالداران مثل احمد جان کمیدان کالو رواله و پسر مخدوم حیدر بابا می و واحد جان و خدابخش و نواب
خان مصدر اندیشه [illegible] شوریده و [illegible] العلی و نجره مصلاح گردیده و مهاراجه [illegible] خود آورده دریه
نشستند و هرچند مهاراجه [illegible] فهمانیدن نمود و کلمات [illegible] و دروغ بر زبان آورد اصلا بخیال نیاوردند
از حرکت مهاراجه [illegible] نمود از کم عیاری دریه [illegible] آمده در تدبیر برآمدن گردید وقت نشست قیاه
دریه شکافته تنهائی ازانجا برآمد و دستی که قریب دریه در کمین گاه [illegible] کرده بود سوار شده بلشکر آن امیر
رسید چنانچه خدمتگاران دویده بان امیر خبر کردند که مهاراجه تنها بسواری اسپ می آیند آن امیر از
خوابگاه برآمده ملاقات نمود و از سرگذشت ماجرا پرسید مهاراجه چشم پرآب کرده گفت که تمامی مردم
سپاه بد و بی جرأتی [illegible] کمر بسته اند و من بحکمت عملی قیاه دریه شکافته تا اینجا رسیده ام
الحال تو بمکه [illegible] بر شکسته و همت [illegible] نموده بر رفع هنگامه دریه سپاه [illegible] پرداختند و [illegible]
که بطفیل [illegible] بهر حال [illegible] خاطر [illegible] بسیار خاطرداری و دلجوئی مهاراجه نمود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

گفت که شما اندیشه نسازند من فیمابین سپاه کرده جواب هم داده بود همان وقت از سرداران فوج مهاراج گفته فرستادم
که مهاراج بدیده من لب بر نفیر آورده اند که مضطرب نشوند و صبح لطیفه تنخواه هر یک رسانیده داده خواهد شد الحال
وقت صبح این امیر در فوج مهاراج رفته از هر یک پرسید که مرضی شما بابت چیست همگنان جواب دادند که اگر صحیح
مهاراج بهونسله گشت راو دیوان و گنیش راو و پسران پیشوا ملهار راو را بطریق یرغمال بما سپارند تا از کتب راو
حساب تنخواه خود را فهمیده بگیریم و گنیش راو را با وصول زر بدیده سرداران فوج رسانیده داد بیگیر جوکن
مهاراج از طرف این امیر مطمئن و بدیده بود خیال نمود که در باب تقسیم ملک با لشکر ملهار راو که این امیر اقرار درمیان
است ناچار داوری خواهد افتاد و در صورت عذر خود این امیر بزور شمشیر خواهد گرفت و فوج بهشوراو که در پیرنگ سرداران
فوج است و صدر نشینی ریاست هولکران با و میرسد اگر سران فوج با پرستش این امیر را مسند نشین بایست سازند
مبادا گرفتار حیست از جان نگذرند محبت لیس حالت که فردا روید الکرام و رحم بهرست الوصف هیچ تو هجات
بیجا را محظوظ خاطر ساخت و در تدبیران گردید که از دست زهر در طعام این امیر پیچیده کار تمام باید نمود
اگر این امیر را بدیده خود طلبیده تدبیر دیگر در باره دعا کرده امیدوار از فضل الهی این امیر جان سلامت
برد تا از کینه کشی او جان بری خود محال است چنانچه یا این نسبت ناقص از عداوت خود ناید نشسته و احسان
و سلوک این امیر یکقلم فراموش کرده یک خدمتگار خود را بطمع اموال راضی ساخته زهر هلاهل در حصه
کاغذ پیچیده سپرد و گفت که از روی فریب خود را در سلک خدمتگاران این امیر منسلک شده رو رسانیده اتش

را در طعامش انداخته از جان سیر گردان در عوض این کار یکصد پنجاه جایداد و هزار روپیه و دیگر اموال نقد
خواهم بخشید خدمتکار مذکور زهر هلاهل گرفته با خود داشت و پیش این امیر رفته اظهار نمود که مهاراج بار بار بصورت
نوکری موقوف فرموده اند و شما بجای مهاراج مالک من اند درین صورت امیدوارم که از خداوندی خود مرا به
سر بار رسانند این امیر بحال مسکین رحم آمده در زمرهٔ خدمتکاران او را نگاه داشت خدمتکار مذکور چند روز نوکر ماند
دیگر بار حرکتی پلنگ یا در حجامه دخل یافت با لوشش ... نوکری نگاه داشت و پیش مهاراج رفته اظهار نمود که من
چند روز نوکری این امیر کردم لیکن اینقدر دخل نیافتم که زهر مقرره ادا کنم مهاراج خاموش مانده اندیشید
که تا کدام کس از خدمتکاران معتمدان این امیر با خود ساز نشود نقش مدعای کسی نه نشیند با چار در فکر
اقدام و از مصاحبان خود فرمود که از خدمتکاران این امیر کسی خورد و سال نشانند ایشان در هدیه او را به
طمع مرغوب ساخته از دست او انصرام کار توان نمود همگنان گفتند که خوشحال الا طفلی قوم برهمن در زمرهٔ سازد
هست این امیر است نصیر که عقده این کار از کشایش یابد مهاراج باستماع این خوشحال را مکرر پیش خود
طلبیده گفت که تو ترو سابقه صحبت ... این امیر در زمرهٔ خدمتکاران نوکر هستی و طرز اینها بخوبی میدانی اگر
بگفت من شوی بعض ازین دو دوستی همدیگر تفاوت میان آمده است لهذا زهر هلاهل میدهم که او را در
طعام این امیر انداز که محبت و دوستی طرفین زیاده شود و در عوض این کار یکصد و پنجاه جایداد و هزار روپیه و کمر
طلائی تو انعام خواهم نمود نابرده گفت که من از والده خود پرسیده جواب خواهم داد مهاراج رضا داد چون

خدمتگار مذکور بر طبق تمنای خیر اندیشی ثابت قدم بود بطمع مال و جاگیر بحال آمده پیش آن امیر آمده عرض نمود
که بمقتضای تمنای غرض میکنم دارچینی نمک او می شوم آن امیر ملتفت شده استفسار حال فرمود ناصبور عرض نمود
که از قسم طعام و غیره آنچه از نزد مهاراج بسرکار آید احتراز ازان مناسب است و فهمیده تناول فرمایند آن امیر فرمود
که ماجرا چیست پوست کنده اظهار کن ناصبور اگرچه در اول عذر و انکار کرده گفت که همینقدر سخن کافیست
لیکن در آخر چون مبالغه از حد گذشت از کیفیت ماجرا آگاهی بخشید آن امیر خیر خواهی او را ملاحظه
کرده فرمود که تو پیش مهاراج رفته بگو که من مادر خود در مقدمه استفسار کردم او در جواب آن حقی و در ابرای
انعام مقدمه رضا داده است خدمتگار مذکور حسب الایمای آن امیر پیش مهاراج رفته انعام کاربند ساخته خود گفت
مهاراج خورسند شده بر بلابل زر بر جیه کاغذ پیچیده باو سپرد خدمتگار مذکور آنرا گرفته پیش آن امیر مهاراج
آن امیر آن بلابل را امتحان کرده با خود داشت و بر رفت و جا نشست خود باسعف خورده غازی اسد احمق
کرد و از کمال قدردانی برخاسته پیش آن مهاراج آمده در خلوت عقده این راز بنا حق حسن اظهار
کرده گفت که درین ولا حکیمی حاذق ادویه قوت باه ایجاد نموده است که توصیف فواید آن از حیطه
تقریر بیرون است مهاراج گفت که جزوی ازان بمن هم بدهند آن امیر گفت که روبروی خود خواهیم خورانید حکیم
مذکور ترکیب استعمالش که بمن گفته است بدون تأمل مقدور است تحلیل آمد مهاراج که بشور برابر این را استعمالی نموده
بود قبول نمود آن امیر آن بلابل را که در پارچه پیچیده با خود داشت وانموده گفت که تو همچنان کاغذ مهاراج بخورد

ملاحظه

ملاحظه این بلایا ناخورده تیر تا تیرش بجگر کارگر دو از نهایت مذلت جهان در چشم نماندن این ابریزان
ملازمت کشاده گفت که احسان فراموش حیدرآبادیان شناس ثمره اینهمه محبت و جانفشانی ها همین بود که
ادا کردی مهاراجه که در فن زمانه سازی او شاهی دارند باستماع این سخن چشم پر آب کرده گفت
که حاسدان ما که در صدد رخنه اندازی دوستی طرفین اند میخواهند که شیشه انجام بر سنگ نفاق خورد و باده
محبت بزمین فرو ریزد و ما را بجز از رضامندی استماکاری و مطلبی منظور نیست هیچ میبینیم احسان سلوک
شما را در پیش فراموش نشیم این امر معقول نیست زنهار شما نیست نداشته خاموش باید و مهاراجه در دل خود
نادم و منفعل گشته بلطایف الحیل گذرانیده و از آنجا باتفاق کوچ کرده از راه ترانه کلان بر پانوره ملاقه (?)
جیور رسید این واقعه در سنه ۱۲ هجری اتفاق افتاد

داستان رفتن مهاراجه هوکیرپ (?) بکشکر دهلیدن (?)
متعلقان خود از جودهپور و ملاقات نمودن از مان سنگه راجه جودهپور که با پادشاهی اندر دختر بهیم سنگه
رانا اودیپور منسوخ بود و دارد امکان نکرد و رانا مذکور بسبب وقوع مناقشت نماید نسبت آن
دختر از جگت سنگه راجه جیپور منظور داشت و جانبین راجه جیپور و مان سنگه جودهپور والی ریگدر (?) بنابر مخاصمت بر کشیده بود

چون در هنگام رونق افروزی این امر و مهاراجه در ضلع لاهور مان سنگه راجه جودهپور از بهیم سنگه رانا اودیپور
نسبت دختر خود با دختر شاه اول با راجه بهیم سنگه برادرزاده او منسوب بود سوال جواب داشت رانا بدو منظور
نداشت بود درینوجه بسبب استحکام بود سنگه نامی در مکان کشاکش را او را که از دست راجه مان سنگه رابطه و قرابت از رانا داشت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از ایام جنت مکان کهانی رتاور ابیرزکان رانا از علاقه اودیپور بصیغه جهنبر بزرگانش داده بودند ضمیمین
راجه موصوف و رانا قضا رحلت نمودن آمد و راجه بان سنگه مرزابت رانا جنان ترجسه ریش مذکور را از مکان
مذکور خارج ساخت و انتزاع مکانش نمود رانا مذکور بنابت آزرده شده سوال جواب استدعای اقبال
نسبت آن دختر از راجه جگت سنگه راجه جی پور در پیش نمود و اظهار کرد که با راجه بان سنگه نسبت دختر ما را اعتطور
نیست و شمار مردم خود را به اودیپور رسانیده ضابطه کتابته دارند که حریف مقابل نباید راجه موصوف که بدربار شرف
آوازه حسن جمال آن نوباوه باغ عصمت بلبل دل آشفته دیدار آن گلعذار و مشتاق لقای آن حور
سرشت بود با استماع این مژده گلگل شگفته خوشحال سنگه نامی داروغه خود را با نقد انعام اسکار معه جمعی روانه نمود
داروغه مذکور در اودیپور رسیده بضابطه کتابته آنجا بر داخت و تصویر آن نازنین پری تمثال که توصیف
خوبی جمالش بدفترها نگنجد از مصور جادو قلم مرتسم ساخته پیش راجه جگت سنگه رسانید نظم

بتی نازنین یعنی رشک حور ؛ تجلی گل گلستان سرور ؛ کماری بران مقنعه اش سنگ فن ؛ تا برسینه جلوه تا بیرق
بموی سرش سلک در در میان ؛ شب تیره و انجم همشان ؛ سرش همسر مهر و ماه ؛ هر موی مشکین بجای استاده
ز نور رو صفاش جبین تابناک ؛ شده از رشک آن ماه خورشید خاک ؛ تر بدسال ابروی او ؛ که مه از کلف داغ دارد هر رو
بهم بینی و ابروی آن نگار ؛ الف در دو نون گشته آشکار ؛ ز دو چشم بیمار آن حور سرشت ؛ بجنگ آمده نرگس نجد بهشت
سخن چون ز نخوی گرشس شنید ؛ بدریا صدف سینه خود درید ؛ دو مصراع رنگین دو لب بخوانیده ؛ دهن در میان نقطه انتخاب

بوران

بدندان او مسی و رنگ پان بهم برق و شام و شفق شد عیان بدندان هر کس مسی آشکار به بلبل مرصع در شاهوار لعل

عیان از لب او رنگ مسی و پان چو از شب رنگ می ارغوان چو لشنید از سینه او سخن ز رنگش سحر چاک زد پیرهن

چو خورشید رنگ پدید آن گهر خضاب دست یا بینند و سر بسنگ چو آن ساعد سیم دلیلش با صفا ز چشم خورشت ملک دست و دل سیم را

دو نارنجی و نار پستان او بخوبی مکرر ز زان هر دو گو شکم نرم کمیر حرایر صفت در و عکس خالش دو حق گشت آب

سبینم که هست نهان از خس چو مو بدیدم اگر بسیج در حسنت چو بی جلوه پری روی بی او شد آینه صفت زانوی او

نظر تا سوی ساق سیمین خوش خرام همه شب ز نجم شمع استاده حست خو ز بس صاف یار یکه چو گلبرگ تر بود کف پای او است پالش همه تو

بپا ز هست او رنگ نار بست پاشنه دو چندان ز پا ز دست با پاشنه مصور چو تصویر سرا کشید بیاد قد نقش سرو بالا کشید

القصه راجه مذکور بیک نگاه تصویر زیبای آن رعنا شمایل دل از دست داده بصد دل مفتون جمالش گردید و تصویر خیالش بر صفحه دل مرتسم گشته باشتیاق وصول او آتش حسک بیقراری بر بستر راحت ریخت راجه رتن سنکه بر حال سلیی برده مهاراجه دولت راو سندهیه که صوبه دار ضلع خورد بلپور بود و در آن هنگام در ضلع اوده پور دیره داشت از ماجرای مقدمه نوشته استدعای نمود چنانچه سندهیه موصوف فوجی سمت اوده پور بر مدد خوشحال سنکه وارد محمد راز انجا بدر گشت و خاطر راجه جی پور از کنار اوده پور جمع گشته واد قاما خو تمه راجه جگت سنکه بغمای بر آمد انکار بعمل در آمد ازین اراده دست خود باز کشید و دید که حسد رفتن سندهیه مذکور رای رتن لعل مصاحب خود را همه جمعی بار روانه اوده پور ساخت گردید تا آنجا راجه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

راجه مان سنگه از سوای سنگه سردار بهوکرن علاقه جودهپور که از اقربای او بود در شباب رایبرن جمع گردید سوای سنگه
مذکور که در باطن از راجه موصوف منافقت داشت و تخم فکر استیصالش در مزرعهٔ دل میکاشت بدید خود شنیده
راجه موصوف وقت قابو و بر آمد مدعا دیده انگاشته براجه موصوف گفت وقوع این نزاع در این ریاست و سرداری
محض جنگ حرمت و ننگ و ناموس است که دختر منسوبه این راجه براجه دیگری بدهد و الفدر با اظهار مصالح
دوستانه و تقویت معاونت خود فریب دل خسته و رد غرض برایش بالیده که عزیمت لشکر کشی به تصمیم
مخاطر خاطرش اقدام و بر رسم یلغار کوچ کرده بطی مسافت پنجاه کروه در ساکن متصل پوشکر رسید و اندراج نامی
بخشی خود را به جمعیتی برای سد راه مردمان راجه جی پور که باراده اودیپور روانه شده تا به شاهپوره رسیده
بودند روانه ساخت چنانچه بخشی مذکور در شاهپوره رسیده از جمعیت جی پور معترض گردید و گفت که اگر اراده
اودیپور باز نمانده واپس بجای خود مردند بهتر و الا بمقابله جنگ آماده شوند چونکه مردم سپاهی راجه رمن مل
برود با او و مناقشه اینجا مناسب ندانسته جمعیت مذکوره را واپس بجی پور بشتاب خود بردند با خبر بر حقیقت مهاراجه
هولکر در پوشکر بتقریب ملاقات عازم گردید مقارن انحال مهاراجه هولکر که باتفاق ان امیر پالیوره
علاقه جی پور رسیده بود ان امیر را برای دریافت سوال جواب معامله جی پور رخصت داده و فوج خود را به سرکاره
که بفاصله یک منزل از اینجا بود گذاشته بجمعیت چهره هزار و دو هزار سوار باراده طلبیدن متعلقان خود از جودهپور
در اینجا طلبیده گرفت و بنوعی صد را بر تسلط اسا بمره و رانجا رسیده بملاقات مهاراجه هولکر و راجه مان سنگه

حق
۱۶۲

برداخت و بمقتضای دانائی منافقت و منازعت طرفین مقدمه مناسب ندانسته از راجه مان سکه متحرک
سلسله موافقت گردید و سخن برین قرار یافت که از لیت و دیپور برود و راجها را بازده دختر راجه مان سکه
براجه جگت سکه و همشیره راجه جگت سکه براجه مان سکه منسوب نمایند و در ضمن این امر که مجی پور رسیده
بود سوال جواب مقابله آنجا درست ساخته و مردم فوج بلا همه آنجا گذاشته جریده بجمعیت هزار سوار عازم
پوشکر گردیده و بعجلت تمام داخل آنجا گردیده از مهاراجه هلکر ملاقات نمود چون راجه مان سکه در آنجا
و بیره داشت بدریافت خبر رسیدن این امیر از مهاراجه هلکر مستدعی ملاقات این امیر گردید و مهاراجه موصوف
اشتیاق ملاقات از طرف راجه مذکور از این امیر اظهار نخسته در باب حصول ملاقات او استمزاج نمود
این امیر گفت که اگر راجه مذکور باستقبال من برآمده دو دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم فروگذاشت نسازد
مضایقه نیست و الا بطور شما که در وقت ملاقات همدیگر از هجوم مردم سپاه و دستار بر زمین آمده بر
نمط تعظیم بایستاده باشند او اگر دیدند ملاقات کردن منظور نیست مهاراجه هلکر باستماع این همه بحال اینکه اگر
ملاقات این امیر فوق المراتب از ما خواهد شد موجب حقارت و هتک حرمت من خواهد بود و ملاقات این امیر
ابراجه مان سکه گوارای خاطر نخسته بحکمت عملی از راجه مان سکه اظهار نمود که بسبب عدم حصول تنخواه
در فوج این امیر همواره قضایه سپاه می باشد و مردم قوم افغانان که تابع حکم نمی‌شنوند مبادا بوقت ملاقات
بوجهی قضایه در پیش آید و دفعه آن دشوار گردد در این صورت بالفعل ملاقات ضرورت ندارد آینده دیده خواهد

شده و هرگاه من از شما ملاقی شدم و فیمابین من و آن امیر مخابرت نسبت از علوم ملاقات آن امیر فصاحی

نسبت و آن امیر از راه مسخر سازی چنین اظهار کرد که مرا چه با آن سنگه بر طریق اسعد همای شما منظور است

آن امیر گفت که بفضل الهی من اراده سلطنت دارم ان شاء الله تعالی چنانچه میخواهم همان طور بر وقوع ملاقات

خواهم کرد القصه مهاراجه هلکر موافقت با مستر لعل معامله جی پور در طلب هفتاد و ده لکهروپیه فیصل کرده و نذرانه دیگر

بابت عدم معاونت راجه با آن سنگه بر وقت بیرون برآمدن خود از ضلع جی پور رسیدن بکوته در بروده مقرر ساخت

تن امیر برای نشان زر و بجکی مقدم روانه جی پور نمود چنانچه آن امیر در جیپور رسیده قریب شهر مهره ساخت

مصاحبان راجه بهره یاب خدمت گردیده در مقدمه ملاقات راجه جگت سنگه سوال جواب در پیش کردند آن امیر فهمید

که اگر راجه موصوف باستقبال من برآمده تعظیم و تکریم تمام با این شایسته ادا نماید البته ملاقات خواهیم کرد به

استماع این معنی راجه موصوف اگرچه در اول عذر و انکار نمود لیکن در آخر بدید رعب و طنطنه آن امیر قبول

منظور ساخته تا پیشین کیاب دروازه باستقبال برآمده و بتعظیم و تکریم نشسته ملاقات نمود آن امیر چند روز

بعد ملاقات راجه موصوف در آنجا مقام داشته نشان زر بجکی حاصل کرده پرگنه تونک را بعوض دو لکهروپیه

بوعده مدت یکسال بکارپردازان راجه تفویض ساخته برای بیرون قلعه السبیل زرشش در آنجا گذاشت و از

اخوی زاده محمد ایاز خان که در سرکار جی پور سلسله نوکری داشت در آن مقام اتفاق ملاقات افتاد چنانچه اخوی زاده

موصوف را همراه برای نسبت دختر خود از آن امیر جواب درشت انداخته منحرف سلسله گردید آن امیر بدر رفت

بجانب

نجابت و شرافت منزلت بتکویه اظهار رغبت حشمت اقبال نموده بالاتفاق کوچ کرده در لشکر امده و بعد
ملاقات مهاراج هولکر و اظهار حالات معامله جی پور در حضرت اجمیر که بفاصله سه کروه از انجا واقع است رسیده
بتدبیر انصرام کار شاهی از دختر اخوند زاده موصوف بیرزا خشت دان کوهر درج عصمت را که در حسب و نسب نجیب الطرفین بود
بمباحثت سعید معقود نکاح اورده جشن شادی و ارمغان محفل ارای سرور ماند و بعد انقراع ایکار بارادهٔ رسانیدن متعلقان
در شهر گڈه جهت حصول رخصت نزد مهاراج امده گفت که صلاح و صوابدید من انست که بعد وصول زر معامله
جی پور محلها که بند راوا از دست سپاه بمرافقت راجه مان سنگه که جی مدستی کمال دارد و در وقت عزیمت
لاهور از طرف انگریزان مانده شده متعلقان شما را بجای خود پناه داده داشته است مشاغل باشند
که در دنیا موجب نام اوری خواهد شد مهاراج هولکر که رزمی … تدرانه لشکر داکو حیده چنین نکوده و عدم مرافقت راجه
موصوف از رای رتن لعل کاربردار راجه جی پور متوقع خسته بود از اقبال … سلوکهی حشمت گفت که مارا صحبت
ماندن تکلکر و پیشت د انقدر با از دست سپاه عاجزم که از جان خود بیزارم الوف هر چند که این بیر
در بیعات مبالغه نموده فهمانیدن حشمت که در صورت انکار ایچ فرد دنیا کمال بدنامی است اصلا لحاظ مهاراج …
و از رای رتن لعل … تان فه تکلکر دیه معامله گرفته … ده تکهر دیه تدرانه لشکر داکو حیده رفتن نکو به
قرار یافته بود ارادهٔ کوچ منظور حشمت بتدبیر محلها که بند راوا داده ای زر مردم سپاه کردند و مبلغ تکلکر دیه یان
امیر دادهٔ رخصت نموده با جاران امیر روانه طلب … نام مردم سپاه خود که متعلق … و ذخیره متعلقه جی پور

دیره داشتند و اکثری در جی پور مانده بودند فرستاده اهتمام نمود که هر یکی در موضع لاوه علاقه جی پور رسیده فراهم
شوند و ما بدولت هم در انتظام سررسم جاگیر مردم فوج بمکان مگر پور رسیده دیره نمودند و از طرف امیر معه
متعلقان داخل معسکر گردیده وجهات تنخواه مردم سپاه برحسب اقرار کرده از انجا کوچ کرده و از راه لاوه و سانگانیر
و باسی و هنولپور رسیده از گهاته اینجا و دریای چنبل عبور نمودند و بهرتی منجاریان در اثنای راه غارت کرده
متصل شیوپوره دیره نمود مقارن آنحال راجه مان سنگه که در لشکر دیره داشت با نصد سوار ملازم خود حسب الایماء
مهاراج هولکر به سبب تقاضای مردم سپاه درخواست کرده بود که داشته بطرف جودهپور کوچ کرده مهاراج هولکر
مع سواران مسطور از لشکر کوچ کرده بر سر پاره داخل لشکر خود گردیدند و در هنگام ملاقات جی لود مردم
واده بمجلس کنند مراد بر خرچ گشوده را بطرف اندور روانه ساخته چون کاربرداران راج جی پور به بدن آمدن
سواران راجه مان سنگه که همراه مهاراج هولکر از غلط فهمی اشتباه و خیال بران کردند که آیا راجه مان سنگه
سواران جهت آوردن دختر را با همراه مهاراج هولکر نموده است و مهاراج هولکر در اوده پور رفته دختر
مذکوره با نیز و ر خواهد بر آورد و همراه سواران راجه مان سنگه بجودهپور خواهد رسانید از طرف مهاراج هولکر
بد ظن شده میر مخدوم حیدرآبادی و واحد خان و خدابخش و میر صدرالدین سارنگپوری والله و میر مرد علی و
نواب جهان خان وغیره سرداران فوج قدیم مهاراج ماکه وقت مصالحت انگریزان بیدل و ناراض گشته
بعد بیافی زر تنخواه خودها از مرافقت مهاراج جدا گردیده بودند شامل خود نمودند و بهر سوای سنگه رئیس سهوران

دراه

و راجه صورت سنگه بیکانیروالا که در پرده عداوت قلبی و عنادی که از راجه مان سنگه داشتند وقت خالی یافته
وقت رسیدن راجه موصوف در جودهپور روغن بر آتش پاشیده با راجه گفتند که در نظر بسبب طرفین مقدمه
مصالحت بیادی الوزن گردید و شما که نسبت او و بهوپال را گذاشته راضی شدید محض باعث خفت و حقارت
ایشان است که نسبت مقرره سابقه بلا خوف و اندیشه واگذارند بنابرین با راجه جگت سنگه یوسیج نموده
ارقام کردند که دهونکل سنگه برادرزاده مان سنگه شامل پاشت او را امیر پاشت جودهپور داشته راجه مان سنگه
را خارج نمایند القصه در صورت وقوع این ماجرا که بار ثانیه فساد از هر دو طرف بلند گردید و مصالحت
و ممانعت گشید راجه جگت سنگه اراده لشکرکشی جودهپور منظور خاطر ساخته لاله مهتاب رای و محمد غفور خان
را برای سوال جواب استدعای معاونت و درستی مقدمات معامله پیش امیر ساخته چنانچه هر دو وکیلان مذکور
در [illegible] بخدمت امیر رسیده سوال جواب مقدمات پیش کردند در عرصه منور خان و محمد خان و
جمشید خان و غیره از بیرونی که بسبب عدم الفیال از جهات جی پور همراه رای بهمت رای یار امده در لشکر
فیروزی رسیده بودند بار دوم قضایا باهم متفق اللفظ والمعنی روبرو ظاهر کردند و آن امیر بلا بنا توجه مؤثر
گردو پیش پلنگ خاص اتحاد بدع سعادت له وارحلقه زدند و اعتقاد پیش کردند که نقش براوردن [illegible] گرفت
تا چاره آن امیر از فیما ایش تا تیری بدیده و رسانیدن متعلقان در شهر کنده و درستی سوال جواب جی پور
هر حالت هرننا ممکن دانسته در پی تدبیر خوب گردید و از دو چهار روز شیر عارضه بیماری بکار خسته

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اکثر اوقات خلاف دستور به بهانه رفع حاجت برفتن آغاز نمود و شبی وقت فرصت نیم‌شب بهانه مقرر قسیناد را با خانه
آدم حیات نامی خدمتگار را که پیشتر در آنجا مخفی داشته بود بلباس خود پوشیده بجای خود رسانیده و خود
بلباس او بر کشیده قناتها با خانه را به بیگانت وارد و بوار افتاده که بعارض بلاده بود جسته در دیره علیحده
متعلقان داخل گردید و متعلقان بعد بسواری سوار گرانده و خود به آب باد با نشسته از نوشته لشکر
برآمد و از دریای جیلا که متصل لشکر واپات بود عبور کرده بساحل مقصود رسید محمد نور خان وکیل
راجه کونبلا که حسب الاشارت ملتی از علاقه راجه موصوف در آنجا مسلح ایستاده داشت برای ضابطه
کشمات با ایاب حکم داده خود بدوست در گذری با نوشه که بفاصله یک کروه از آنجا بود داخل گردید چون
هنگام صبح صادق مردم فوج حیات خدمتگار را که لحاف برسر کشیده برده بر روی را زده اشته بود دیدند
دست تاسف مالیده فتنه عظیم در لشکر برپا کردند بدریافت این خبر امر حکم رفته که هر کسی که نمک حلال
و خیرخواه سرکار باشد علیحده از فوج دیره نماید و هر کسی فتنه انگیز و مفسد باشد شامل نمک حرامان خواهد
بود بسزای اعمال خواهد رسید بمجرد استماع این داراشاه خان و بعضه سرداران رام پوریه که در باطن با ان
ابر سازش داشتند دیره خود را از لشکر بیرون کردند و اکثری مردم فوج شامل ایشان گردیدند اکبر حسب
حمید خان و عمر خان و منور خان و بعضه او فریدی لاچار شده سوال جواب عجز و نیاز در پیش کردند و تجدید پیمان
داده دست بر کلام الله نهاده از خطای بد دست بردار شدند و غاشیه طاعت بر دوش کشیده عهد

حاضر

حاضر گردیدند القصه این امیر طمانیت یافته و متعلقان را در امکان داشته داخل معسکر گردید و بجمعی یافته رکن حشمت

افواج سر بر گردی احمد خان همشیره زاده خود را بطرف لودی شاه لاهور روانه نمود و از گیلان جی بور ... جواب

درست نموده در باب معاونت و مرافقت راجه جگت سنگه قرار کرده رای همت رای همشیره شان

رخصت جی بور حضرت و از انجا کوچ کرده معه متعلقان بشیر گده رسید و از راجوانا طالم سنگه ملاقات نموده

قریب یکم ماه در انجا مقام نمود چون رای دایارام خلف الصدق رای همت رای بکام رونی اکوره ...

دایره دولت این امر بهم لاهوریه از خانه بر امده در سروج انتظار تشریف اوری این امیر کشید در یافت

خبر بدا جلت بشیر گده از سروج بر امده بشرف باب ملازمت گردید و لاله بهولی پرشام برادر زاده رای همت

رای که بلالله دستگیری این امر مامور بود رخصت حاصل کرده لوهمیت بطلبیر حضرت در بعوض این امر متعلقان

در بشیر گده داشته کوچ کرد و بفاصله سه گروه از کوهر رسیده دیره نمود در انمقام جماعتهای سردار سرکار بهاراجه

هولکر حاضر شده درباره استمالت راجه مان سنگه بمبالغه متعدی گردیدند هم چنین ... نامی بخشی راجه

موصوف امور ری خطیر و ملک حسن لکهر دبه لشکر در اشغال مرافقت و معاونت موکل خود و بلوسی حاضر

از مرافقت راجه مان سنگه قرار داد نمود این امیر بیر با اینهم ایما و صدا که اطوار ما بدولت از راجه حکب سنگه بقرار

استمالت او در بیان نموده ایم ممکن نیست که بجنگ نتوانیم نمود و کیلان مسطور شنیدن این سخن مایوس شده

رخصت شده رفتند مقارن این حال احمد خان همشیره زاده این امیر که موفوح بقطع لودی شاه لاهور بود حسب از انطلاب

ان امیر بطرف لکنا به لاکهیری رسیده مقام نمود و ان امیر هم کوچکرده داخل قوانج فیروزی گردیده و همدران

مقام نامدار خان و امام بخش و شهامت خان پسر کریم خان بینداره‌ها حسب الحکم سامی ان امیر از فلک با گروه

همرکاب شدند و نواب کریم خان بینداره که در انوقت در سرکار دولت راو سندهیه منصبدار بود از حاضر شدن

معذور ماند القصه ان امیر معه فوج همراهی و بینداره‌ها از لاکهیری کوچکرده بپرساهند رسیده در نصیحت مبارک

هولکر که بر سر پارهٔ متعلقه جی پور دیره داشت بدید بر جاسگی سران فوج و اندیشه اینکه اگر بالفعل مردم فوج

بشنوند براو را مسند صدارت بیش از من منحرف شوند و بلکه از جان بگذرند چاره کار محال است برای چاره

راز بهر داده بکمان گشت و نام ... چنانچه باستماع انیخبر ان امیر محواست که برسم مشاورت مجلس مهاراج

برسد که خود مهاراج هولکر باستماع خبر مداخلت ان امیر در سانبهر اراده ... در باره ... منظور خاطر حسنه

نوشته خود ... طلب خرچ واگذاشته امدن مردم افواج پیام ان امیر فرستاده مرکوز ان داشت

که چون الحال از انگریزان مصالحت شده رفته رفته و ان امیر ... خاطر داشته قلم ... دارد

جاری دارد و مردم افواج من از من برخلاف اند در صورت از عدم ایفای اقرار و عهد و پیمان من که در

باب تقسیم ملک بشرط بالمناصفه از ان امیر است ثانی الحال چیده بر ... و بلکه جان بری محال است

در حالت جریده امدن ان امیر بلا که وقت فابوست از جان باید گذشت فاما ان امیر که مثل خورشید ظاهر

و باطن پر نور صفا داشت و بر اراده دغابازی مهاراج اطلاعی ... اماده گی کرده در ... مردم فوج

دربیات

تحفه

تنخواه خود ها این امیر متقاضی شده عارض روانگی گردید و تمام روز بفهمایش شان گذشت آخرالامر این امیر
فهمایش بر یک جهت معه جمعیت یک هزار کس سالیانه نوکری نمود و وقت شب گذشته بود بر ماه به تقاضای آنکه شب
نکرده بود رسیده بسبب بی وقت تحریر قرار داد نشد و دیگر مقام صلاح ندیده معه تمامی فوج و مردم همراهی گردید سپس
قناطه دیره مهاراج اندرون لشکرش فرود آمده در مشورت مهاراج هولکر را تدبیری که در باب دفعات خصم ازان
امیر منظور بود پیش بیش رفت نکرده بود. وخصم چه کند چو مهربان باشد دوست اما حاصل این امیر از مهاراج
ملاقی شده بعد اجرای رسم معاودت اظهار نمود که شما از رفاقت راجه مان سنگه سلوکی حسن میبایست
نیست چرا که در وقت منافقت اکثر این راجه مذکور متعلقان شما را به پناه خود داشته سلوک عظیم کرده رفت
مهاراج گفت که من از دست سپاه نهایت عاجزم و بلحاظ ماندن نمیتوانم و مردم فوج که از بیم اسیم برگشته شامل
راجه جگت سنگه شده اند ممکن نیست که در حالت ماندن اینجا در رفاقت ساختن با راجه مان سنگه ارادت
نشان جانب سر بمیشوم داد خصوص ازین سخن قطع کلام خشم با این امیر گفت که صاحب اراده در هیچ حال و
هیچ وقت ازو اراده همت وا اراده پلید باز نمی باشد و خدا مسبب الاسباب است و نمیدانند که وقت شامل
شدن با با چقدر جمعیت و زر بدست شما بود مگر بفضل الهی از همت وا اراده همه سامان خدم و حشم مهیا کرده شد
پس الحال هم سبب عطلی گذاره ما خواهد بود و مهاراج از شنیدن این سخن که قلیل اللفظ و کثیر المعنی
بود متقبل گشته از اراده مصالحت برسید اگر همین اراده ما فی الضمیر دارند در ظاهر بالفعل از من کلمه کلام

دل ازردگی و سوء المزاجی نموده علیحده شوند که بر مردم عوام و حریف ظاهر شود که فلانی بود شما از مهاراج
ناموافقت کرده لکانه پشت فوج می نمایند و در وقت دلکاری مدعای من شامل شما هم است ان امر گفت
مضایقه نیست همین طور خواهم کرد لیکن بصلاح من صلاح همین است که شما از موافقت راجه مان سنگه در پهلو
پهلوتهی نخسته شامل او باشند و من بمعاونت راجه جگت سنگه شامل بوده با هم جنگ زرگری داریم و چندین
مقدمه صحابین را که در لیست لال داشته از هر دو طرف کار خود کنیم مهاراج گفت که من انچه در اول وقت
از شما کلمه کلام کردم همان سخن است اصلا از من اینطور نخواهد شد که شما از طرف من شامل راجه
مان سنگه باشند ان امیر گفت که من از راجه جگت سنگه قول و قرار استحکام کرده ام الحال از ان برگردیدن
از طریقه جوانمردی بعید و محض ننگ قوم افغانیست مهاراج خاموش باندران امیر بموجب صلاح باطن
وقت رخصت در ظاهر کلمه کلام رنجش دول ازردگی نموده برخاست و حتاکه وقت سوار شدن ان امیر پالکی مهاراج
خود چند قدم پیاده پا دویده گوشه پالکی گرفته در ظاهر تملق نموده ان امیر نگردید و از انجا کوچ کرده در سلطنت فوج
خود رسید و فوج بالطرف دیتاپارام گده علاقه جی پور روانه نمود و خود چندی در اعمام فتح گرند و مهاراج هم
از راه شاهپوره و ضلع میوار با بزور کوچیده رفت و اینواقعه در سنه ۱۲۲۲ هجری اتفاق افتاد

داستان عزیمت راجه جگت سنگه باتفاق ان امیر مهم خود بمورد رسیدن راجه مان سنگه معه فوج
و برهم بسر رنگان سرحد جودپور و رسیدن راجه مان سنگه معه فوج خود برهم بسر رنگان سرحد خود هم

و شامل شدن سرداران علاقهٔ راجه مان سنگه با راجه جگت سنگه و شکست یافتن راجه مان سنگه از
مکان و منهزم شده رفتن بجودهپور و قلعه‌داری نمودن راجه جگت سنگه معه افواج و محاصره نمودن شهر جودهپور
و در میان آمدن نواب امیرخان فیما بین راجه جگت سنگه و مان [illegible] کردن امیر باطراف جی‌پور و [illegible] جگت سنگه
فوج عظیم بسرکردگی بخشی سودل بمقابله امیر و شکست خوردن فوج جی‌پور از دست امیر و باز رفتن راجه جگت سنگه

چون راسته چند دیوان راج جی‌پور [illegible] جگت سنگه راجه جی‌پور و صحبت [illegible] اودیپور و شامل
شدن راجه دهونکل سنگه برادرزاده مان سنگه راجه جودهپور و ملحق گردیدن سوائی سنگه رئیس پوکرن و سورت
سنگه راجه بیکانیر و [illegible] سرداران دیگر اراده انداخت که راجه جگت سنگه بامر خطبت شاهزادی اودیپور باغ
سرسبز نموده بر جودهپور لشکرکشی کند و بعد استخراج راجه مان سنگه دهونکل سنگه طفل مذکور را بجای نام صدر
نشین جودهپور ساخته عنان اختیار ریاست بقبضه اقتدار خود دارد و بعد از آن راجه جگت سنگه را بافسون و
افسانه فریفته بر آن آورده که بعزیمت لشکرکشی جودهپور تصمیم مرکوز خاطر نمود افواج از جی‌پور با لشکر عظیم
برآمده در [illegible] کنند بلکه [illegible] علاقه جی‌پور رسید چنانچه در آن وقت جمعیت لشکر سوار و پیاده بیرون
از فوج خاص و سرداران راج جیپور در جاهای دیگر و سوائی سنگه و راجه سورت سنگه و بابلا و سرداران
علاقه [illegible] همراهی [illegible] و دیگر افواج امیر [illegible] اطراف بر آمد
بود و [illegible] که جریده [illegible] خود که در [illegible] آرام کرده بفاصله قریب از لشکر

راجه جگت سنگه ویره دهشت داخل گردید وسوال جواب ملاقات از راجه جگت سنگه درمیان آورد چون فاصله
سه چهار کروه فیمابین درمیان بود از یطرف راجه موصوف وازینطرف آن امیر از مقام گاه خود با سوار شده
مابین راه سواری فیلها با هم شان لشته ملاقی شدند وراجه موصوف آن امیر را همراه خود برده در خیمه کلان
متصل خیمه خود فرود آورده گنجانید ورسم تواضع وتکریم بخوبی تمام ادا نموده طوایفان ومطربان را برای
رقص وسرود رسانیدند بعد ازان امیر را بدیره خود طلبیده بعد ادای تعظیم وتکریم درباب مقاصد خود مستدعی
گردید آن امیر گفت که ما را باراده نوکری پیش شما آمدن منظور نیست فاما اگر شما اقرار درمیان گذارند
که جنگ خواه صلح آنچه از راجه بان سنگه خواهم کرد بصلاح شما خواهم کرد مضایقه نیست البته بمعاونت
شما حاضرم راجه موصوف قبول نمود وآن امیر رخصت شده بدیره خود آمد مقارن آنحال راجه بان سنگه
بجمعیت ملازمان خاص وسرداران قوم وغیره که همگی پنجاه شصت هزار سوار وپیاده باشند از جودپور کوچ
کرده وبر سر مکان سرحد خود دیره نمود وباستماع این خبر راجه جگت سنگه نقاره کوچ نواخته برای طلب
فوج آن امیر گفته فرستاد چنانچه درآنوقت جمشید خان وعمر خان وکرم علیخان وغیره رسالداران افریدی
که بر این امیر در بره داشتند بسیار از رفاقتش آن امیر بکوچ راضی نشدند وآن امیر را هم تکلف داشتند ناچار آن امیر
رسالداران رامپوره وغیره را بهمراه گرفته نزد راجه جگت سنگه روانه نمود وراجه موصوف کوچ کرده متصل پربتسر
رسید ونبود مقابله جنگ طرفین بمیان نیامده بود که آن امیر فهمایش رسالداران افریدی وغیره نموده

باتفاق

باتفاق شان بهنجار گوچکره و شامل راجه جگت سنگه گردیده از افواج راجه مان سنگه مقابله نموده چون بدر اتفاق وقت

سرجی راو کهاتکیه محه جمعی از طرف راجه جگت سنگه بمتصل مشلع اوده پور رفته مکان سرجی بهاو وغیره

متعلقه خود بهو را غارت ساخته بود و راجه مان سنگه بدرباب این رساله داران چانوری وغیره رفیقان دستور

خود را بند از کهاتکیه بدرگاه فرستاده بود و در وقت عین مقابله جنگ سرداران نامشهور بمقوم راجه مان

سنگه لیسارش سوائی سنگه و راجه بهکا بیدار از مرافقت راجه مان سنگه پهلو تهی ساخته شامل راجه جگت سنگه

گردیدند راجه مان سنگه تاب جنگ نیاورده شکست یافت و بجهت دوندار گرس راه جودهپور گرفت و راجه جگت سنگه

تمامی اسباب توپخانه و سامان خیمه وغیره غنیمت یافته اورده و ماهی مراتب و نوبت نقره و پالکی سواری خاص

مان سنگه این همه بدست آورد القصه این امیر حسب الاحکامی راجه جگت سنگه متعاقب راجه مان سنگه هر دو ساخته

تا بکهری که تا بین بیست سرو میرته واقع است رسیده در اینجا به کاره خبر داد که اگرچه راجه مان سنگه در

میرته رسیده متوقف است لیکن جلد اراده عزیمت جودهپور دارد و بدرباب انتزاعش امیرخان نمود

که راجه مان سنگه سردار بیست زیاده از بن بی تعاقب او پرداختن و حقارتش نمودن شایان

سرداری نیست خود بجودهپور کوچیده خواهد رفت از ینجهت براجه جگت سنگه نوشت که راجه مان سنگه

در میرته رفته اراده جودهپور دارد و من متعاقب راجه موصوف تا بکهری رسیدم بسبب سقاقی اسپان در ینجا موقوف

هستم لیس اعمال قسمیکه این قدر افواج کثیر داشتن در زیر خطیر مصارف اوردن ضرورت ندارد چونکه مدعا

شما حاصل است حرف بجمعیت خاص و جمعیت راجه بیکانیر و نواحی سنگه که برای بند و بست جود پور وافی و کافی
است خود متوجه جود پور شدن و دیگر اوراق بجواب دادن لازم است درینصورت من همراه افواج خود در راه جود پور
رفته بتدبیر بندوبست شاهی شما خواهم پرداخت و اگر تدبیر موقوف صلاح نباشد و خود شما را بتقریب شاهی به جودپور
رفتن منظور باشد مضایقه نیست بخوشی خاطر ایشان می فرمایند که بجود پور معاودت نمایند و بیان چند
بهم رسیده بخارا بهم جود پور تعین دارند انرا الله تعالی مدد برود صورت نقش مدعا برنشستن خواهد
گردید راجه موصوف را اینقلابی پسندیده خاطر نشد و در جواب نوشت که اینقدر زر کثیر که خرج نموده فراهمی
چندین جمعیت نموده ام یکباره تماشای اینهم دیدنی دارم و الحال پیشتر رفتن ضرور است و واپس
آمدن شامل باشند آن امیر بملاحظه مضمون جواب از تکهری کوچ کرده دربست سرباز آمد در هشتم شوال
بخشی راجه جگت سنگه که وقت معاودت آن امیر بجمعیت چهل پنجاه هزار کس بمقابله راجه مان سنگه
مقدم الجیش شده تا بسل پور رسیده بود باستماع اجتماع راتهوران بمقام راجه مان سنگه که لباس
زعفرانی باراده جانبازی جنگ دردل داشتند خایف گردیده از راجه مذکور جگت سنگه استدعای استعانت
نموده برای طلب آن امیر جهت کومک خود مستدعی گردید اندریا انیعنی راجه جگت سنگه آن امیر را طلبیده از حقیقت
حال مطلع ساخت و بمعاونت بخشی شوال خفتگی و جوهر دم فوج آن امیر تا تنخواه خود با منقاضی بود
معهذا آن امیر بخیال اینکه اگر در فوج خود رفته آماده کار شوم و مردم فوج متعذر شوند سخت قباحت است از همراهی

بخون

بجمعیت چهل پنجاه هزار سوار که در آن وقت همراه داشت سوار شده عازم کوچ گردید مردم فوج احکام فرستاد
که بتعجیل گوجکره شامل بادولت شوند و نصف شب گذشته در پسل پور بفوج بخشی سولعل رسیده در دیره
میر مخدوم وغیره سواران همراهی مهاراج هولکر که ملازم راجه جی پور شده بودند فرود آمده شب باش گردیده
و از آنجا بالاتفاق گوجکره در جودهپور رسیده مردم افواج امیر هم در آنجا رسیده شامل گردیدند
بدیدن این حالات راجه مان سنگه که بیرون شهر جمعیت خود در دیره داشت اندرون شهر رفته پناه گزید
در تنگه راجه جگت سنگه و بلک جودهپور جابجا تهانه خود نشانیده بجودهپور رسید و از هر طرف محاصره
شهر نموده فوج خاص را در باغ راج متصل شهر در داره و فوج امیر بطرف تالاب آکهی راج و جمعیت
شیخاوتان وغیره را همراه سوائی سنگه بطرف دیگر مورچال قایم نموده در ناگور و میرته و پربت سر وغیره
مکانات علاقه مارواری عمل دخل خود ساخته بخشی سولعل را بجمعیت چهل پنجاه هزار سوار و پیاده بتحصیل
آن ملک تعین کردند القصه چون بجز شهر جودهپور و جالور و قلعه سمانه در قبضه راجه مان سنگه
نماند و هشت روز در جنگ مورچه بندی شهر بگذشت بخشی اندراج و سنگی سونا مهته ریس کوهاوت
و سرداران میرته و سلطان سنگه و سهار سنگه و گنبهی سنگه و بجاور سنگه ابوه واله وغیره که رفیق
راجه مان سنگه بودند از راجه مذکور فکر کرده اظهار کردند که حالا که حریف روز قوی دارد و از هر طرف محاصره شهر نموده
است اگر خرش و پالکی و روز در شهر قبضه خود خواهد نمود درین صورت شهر غارت خواهد گردید پس صلاح

که با همه سامان دام فریب گسترده در ظاهر از راجه جکت سنگه اندر صلح در آمیم و بگرگ آشتی از اینجا بیرون رفته
بتدبیر معقولی حریف پرداز هم در شما در قلعه مردم معتمد قیام داشته باشی استقلال مستحکم دارند باشند که
بسبب مطلق سببی باعث دفع حریف از پرده غیب بروی کار آرد و باستماع این راجه مان سنگه محال
اینکه اگر در صورت انکار اینمعنی اهتمام بطور دیگر از من منحرف شوند کاری قباحت اندیشیده
جواب داد که مناسب باشد تجویز نمایند آخر سنگی اندراج وغیره سوال جواب مصلحت از راجه جکت سنگه در سیاق
انداخته اظهار کردند که اگر از مایان عوضی در دست شد از اینجا که چیده میدوم راجه موصوف قبول نمود و چون
بخت اندراج وغیره از شهر رانده متصل فوج راجه جکت سنگه دیره نمودند راجه موصوف شهر را گذاشته
بالای قلعه پناه گزید راجه جکت سنگه بندوبست شهر نموده از قلعه از مورچه چسپانیده اکثر مکانات شهر
از گوله مسمار ساخته بندوبست تسخیر قلعه پرداخت لیکن از آنجا که قلعه مستحکم و غلبه تدبیر بفوت نجای
نرسید دو عشره مدعاکیش شتافت و مجمع اندراج بجمعیت دو هزار کس بطرف کوهستان مکره بجهت اجمیر رفته
راه بازگشت مردم فوجی پور متصل بوسکر مسدود ساخت و راجه مان سنگه علامی نامی افغانی را که سپه
از طرف ان امیر ترد و مبادله هولکر برای بعض سوال جواب پیش راجه موصوف آمده بود حقیقه محنت
ان امیر رسانیده استعانت نموده امیر اینمعنی را غنیمت دانسته جواب سابق داد و مقارن استحال مسند نهضت
و انجاجی الکلیه و حان بطبقت فرنگی سرداران علاوه سند یه به حسب الطلب راجه جکت سنگه از ملک مالوه

کوچ کرده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کوچ کرده تا میره رسیده بودند بموجب ایمای راجه موصوف متصل ضلع میره معروف شدند و ابناجی در
حضور مورتس راجه جگت سنگه رسیده سرینک صلاح مشوره گردید چون دولت راو سندهیه بهادر با ملحق بودن ازین
امیر با راجه جگت سنگه از ابناجی مذکور گفته بود که این امیر حرامخور است دخل دادن او شان در مهمات
بهتر نیست بحکمت عملی قدم این امیر از جای باید برآورد و از نصیحت ابناجی مذکور مجرد شنیدن این امر رنجیده او این
جی بود و سوای سنگه رتن سوکرن که مشیر و مدار المهام کار و بار راجه موصوف بودند اظهار نمودند که شما این
امیر را همراه خود داشته اند از دانائی شما بعید است زیرا که این امیر وجب اراده دست مبادا او وقت
فرصت ریاست شما بر باد حیثیت در راجه مان سنگه که منتظران مهاراج هولکر بنا خود داشته در وقت
پریشانی حال سلوک نموده مهاراج باو چه سخت داد بلکه بر وقت جنگ مقابله جنگ از بنجا کوچیده رفت و این امیر
که همینطور قابو پرست و مطلب پرست مقدم خود از مهاراج هولکر واجد دارد مبادا وقت قابو یافته رخنه انداز
این ریاست شود ایشان در جواب گفتند که این امیر محض طفل شیرخوار است و چه حقیقت دارد که از ما رنجیده برا
شود و من اسم که فلانه رجعت را بفلک با میرسیم پدر با انجم این ان امیر برای همت رای و لاله مهتابرای
تردد را چند دیوان راج رسانیده گفته فرستادم که شما و ابناجی و سوای سنگه همان انه بسیاری هی ساختند
خراب ساخته د عقل و دانائی پیش رو بکار نمی آید و لوا ممد کور شنیدن این سخن منفعل شد گفت که من از
راه مطایبه سخن گفته بودم راجه موصوف جواب داد که این امیر هم از راه مطایبه گفته است لوا ممد کور شنیدن

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خاموش ماندند و از دیر رسیدن اقساطی یومیه مقرره پنج هزار روپیه که هر روزه بان امیر میرسید دست و دستار و چند
میرسید این جماعت مردم فوج ان امیر متقاضی شده و برهنه نمودند و ان امیر از تکلیف حبس تنگ شده بارها و در خود
خرج نمود هیچ حسابی نکردند و هر چند در بابت لعل شبچراغ هزار روپیه که بخواهد بگیرد بر بکند و لیکن برای نام کرده
در پرده انها را برای ادای زر مماطلت نمود و بحضور سردار فوج ان امیر از عدم ایصال زر بلوه
از گشته ان امیر را گمان تنگ نمودند و از بام بر بر انداخته انقدر سنگ باری کردند که زخم سنگ بر دو زیاده از
زخم پنج جای مبارک رسید و لقد به از حد گمان یافت ناچار ان امیر بسمت راجی ولاله مهتاب رای
را باز ترددی بواهمد گور فرستاده پیغام داد که در فوج من فضه عظیم برپاست هر قدر کم و بیش تحویل خرچ شدن
نوانشت کرده و هنوز هم رسید نسواند و چونکه فکرات اتباعی صد است که دشمنان ان امیر بدینه
خرابی تمام از انجا خارج کنند و هر روزه از طرف ان امیر فتنه و رخاطر دیوان مذکور می انداخت و دلش
مشغیر می نمود و منافقت تمام فیما بین بظهور امد و نوبت بان رسید که ان امیر تنگ امده از انجا کوچ
کرده و بسواری پالکی معه فوج خود در بیسل پور که بفاصله یکمنزل برج جیسور واقع است رسیده در بعض حصه
جنگ سنگه لاله مهتاب رای بعضی از امیر فرستاده در خانه بدنجمی و خاطر داری بیرون رخت و اقامت نمود
که بر وقت امدن انجا بند و بست نموده خواهد شد چنانچه ان امیر بعضی وکیل مذکور فوج خود سالمه
گذاشته دسته خاص در باب طلب نواب مختار الدوله محمد شاه خان که معه دو کپنی تحصیل متعلقات زر دو بیش

اخراجات

در اضلع

در ضلع مالوه معروف بود روانه نمود و پرگنه لونگ تحت کرشن نوشته همان منور خان را در جوز دمی کلاسه

مقابل یا سرونج منسوب خشت و جریده بجهت سه صد سوار بسواری پالکی بعارضه زخم پا سوار شده بازور جمود بور امده

بفاصله دو کروه از فوج راجه جگت سنگه دیره نمود چون دیره شیاه از عدم وصول زر موقوف شده بود

دیره و اهالیه سنود دیره کروه نهایت تنگ نمودند و آخرش از سختی در روزهی کوهی بنده میر دو خیل

رام پوریه و اوندی دو دو کس همراهی خود بالا بر دیره کدا نشسته سخن بر این قرار دادند که بخدمت خواهند

امد فیما بین بالمشافهه گرفته خواهد شد القصه چون آن امیر بر پالکی سوار شده بملاقات راجه جگت سنگه

خبر یافته یک راولی خورد متصل دیره خود برای امیر استاده کنانید و سمکه بیشتر خیمه دیره کلان

نصب نمایند ساهان رقص وغیره مهیای نمود و هیچ تحمل نیاورده استغنا تمام ظاهر نمود چنانچه آن

امیر داخل راولی گردیده از مردم همراهی گفت که طفل شما درجه امتیاز و رتبه منزلت ما چه بلندی ما

مشاهده نمایند همگنان گفتند که حال از حکم سرکار بیرون نیستیم و در هر حال به نمک و بندشان سرکاریم

و اینهمه جنگ امتیاز سرکار بر خاطر ما هم سخت ناگوار است آن امیر گفت که شما که برای تخلف خود ما یک

بنمایند بغیر سبعل زر ازین تدبیرش نمی اید گفتند که تا وقت امدن اصلا مقاصی نخواهیم بست برین

متفق اللفظ و المعنی فاتحه خیر خواندند گفتند که مردن [illegible] یک شامل حال است آخرش آن امیر

رای همت همراهیان دیوان وغیره وسناله اظهار نمود که اگر تدبیر زیاده بالفعل نمیشود رحیم

هرچه که در پیش تدبیر کردن توانند بعمل آورند بهر این هم هیچ روا کرده نبودی می‌نوشتم اند و هر چند این امر در باب
بد فتنات بمبالغه تمام گفته فرستادم که اگر امروز چیزی بنظر بدیه هم در هند مگر در گذاره قوت مردم نمی‌آید
می‌شود چنانچه نموده اند و از بسکه فکر بر پای و خرابی دشمنان این امر بر خاطر داشتند صرف نکر شده
پهلو تهی کرده کشیده و امروز روز شب مردم همراهی من امر بفساد گذشت بهر اینمع این امر خیال نمود که اگر
این گروه اندیشان دشمن خان محض در ساخرابی و بر باد یمین اند و ابنای زمان من دریچه گواه است
بهر حال فضل الهی می‌باید من از طرف خود که دقیقه عهد و پیمان فرو گذاشت نکردیم و از طرف ایشان
اینطور بیوفایی و بد عهدی است خدا ثمره این خواهد داد در عوض راجه مان سنگه برنجال سالها برده
خفیا رقعه خاص مشعر به مضمون معرفت غلام خان پیش این امر فرستاده که احسان و سلوکی که از
طرف مهاراج هولکر در حق سنگه و راجه جگت سنگه و غیره بجا آورده اند از شمار بیرون است که هر جائی
ملک ما مستغرق شده مورچه از قلعه چیپا نبوده اند و اراده استخراج آن میدارند پس موقوف اگر از
ایشان سلوکی‌ها بشود احسان این تا دم زیست فراموش شدنی نیست بدرباب اینمع اگر حضرت آن
را اراده دفت در پیش این همین بود آن جواب معرفت غلام خان اراده منافقت انداخت حکمت سنگه
منظور بود فامابد حسادت قلبی و عناد دیرینه که زمین داران راجه موصوف انتقام و تدارک این بداند همچنان
صلاح و صوابدید اعتماد و راجه مان چند ایدر که از امن ملازم خود را همراه قاسم اکبر پیش راجه مان سنگه فرستاده

بعام

پیغام داد که در صورت درستی مقدمه چه سلوک با ما خواهند کرد چون راجه موصوف سخت خسران و عاجز بود
و پنج صد اهلکش نمود رقعهٔ خاص در جواب نوشته فرستادم که مبلغ چهار لک پنجاه هزار روپیه را جاگیر برای جمعا
باورچیخانه بر پایهٔ سر تول سبزه و جاگیر بکار برداران داده خواهد شد این امر رقعه بلاخیش خود
داشته خواهد داد که من الحال ازینجای برایم و آنچه از ما خواهند شد بشما ظاهر خواهد شد لیکن شما یکی
اندراج که در کوهستان تکره چمبه استقامت دارد نوشته نویسند که بر وقت رسیدن فلانی یعنی آنجا
بمراقبت هیر یک شامل باید بود راجه موصوف انقلاب پسندیده بسبکی بر کور نوشته رسانید چون که
دران ایام سرجی راو کیا تکیه خسر دولت راو سندهیه بسبب شناخت اغاجی از گوری راجه جنک سنکه
جواب یافته و افواج خود را در ضلع سوار گذاشته خبر برای سوال جواب در اینجا آمد لاوارث سامان وقت
تمام در دست این امرا و سار گروه بجود کشیده و لواری بانکی پیش ڈیره راجه جنک سنکه ایستاده شده
گفته فرستاد که من عهد و پیمانی که بشما کرده بودم از طرف خود ادا نمودم حالا هیچ عهد و پیمان من با
شما نیست و اینکه مرضی شما برای بربادی من است جمعیت سه صد سوار بر دو جمعیت سه لکه با شما
مقابله نمایند و اینک ... راجه موصوف اگرچه با استماع این ماجرا خوشحال سکه دار و تکیه نقصان
این امر فرستاده عذرها نمود لیکن چون قول او را اعتباری نبود این امرا با اتفاق سرجی راو کوچ کرده
در فوج خود در سیل پور رسیدند و حکام انگریز و فتنه این امر در جو دیده که ڈیره فوج بر کناره جوی داز اتفاقات وقت

طغیانی بنحوی انقدر گردید که در فرودگاه لشکر اب از کرتلکه ارشد گذشته سامان و اسباب اکثری از مردم لشکر
بلب رفت و چند کس غرقاب شدند باری احریت گذشته و بهمه هوشیار و خبردار شده رخت خود از همجای
دیگر کشیدند القصه ان امیر معروف از انجا کوچ کرده به بیار امد و الحکان نطا عمارت جنت کوک یکه از عمارت شاهی
محفوظ مانده بود معامله گرفته صبح ان از انجا کوچ نموده امرد از دریا بست انجا ملاها قریب بیست هزار روپیه
معامله گرفت متصل سهرونده که بفاصله هفت هشت کروه از میرپور واقع است دیره خیمه دار نموده بود سکه
که سردوکی الحکان دیره داشت متحرک موافقت گردیده باخود سازگردانیده و میرسکه اندراج نجیب زاده ان
سکه که در کوهستان مکره اجمیر بود حسب ایمای اقا خود بجمعیت دو هزار سوار و پیاده در انجا امده ملحق
گردید بقار ان انجا شوبل نجیبی راجه جکت سکه بجمعیت چهل پنجاه هزار کس سوار و پیاده از بلاد ماروار
و سواران جیدرابادی که بطرف بالی بعین بودند همراه گرفته بفاصله ده دوازده کروه از لشکر ان امیر رسیده
و هنرابناجی الکلمه که در جود پیوه بود بیاپو سندیه وکان لطف شغیه جریتام که باتفاق نجیب شوبل هزار
ان امیر بابید بر گرداخت چون ان امیر از بابوجی سندیه موافقت دربیان داشت و سکی اندراج هم بموجب کمال
ان امیر ا سندیه مذکور در شتاب کفت شنود حصه و طمع کشش کرده بود اسندیه مذکور رو بمرغوبیت نفس
اورده بان امیر نوشت که اگر شما چیره در مجاهانید بصلاح همدیگر مناسب خواهد بود و نقل خواهد احتیاج
ان امیر بجمعیت با نصر سوار پیش سندیه مذکور رفته اظهار نمود که حال ملک ریاست خود و سهولت بندگیست

ی امراشره

می‌آید ازینهمه اختیار شماست و باز اینچنین وقت بدست نخواهد آمد سندهیه مذکور باستماع اینچنین تکلیف گونه
اظهار مرغوبیت نمود لیکن اندکی تامل نمود که از گرفت ملک نگاه داشت آن امر جا نپذیر بودن دریافت
که بحکمت عملی برای رفع مظنه‌اش بر زبان آورد که اگر آماده پیکار گردید و همت این اراده گماشت
منظور است بند بیرام بدو قسم است خواه ایشان مالک و سرغنه پیکار شده برای مخارج باداده باشند
و یا بار مخارج لشکر خود از من بگرفته باشند و بلکه مارا از ملک بخرج هست و در سپاهی هم
زر نقد میخواهیم سندهیه مذکور باستماع این سخن که موافق رای او بود در رسید که فهمایش شما و راجه پان سکه
چه دریافته است آن امیر گفت که چهار لکه پنجاه هزار روپیه سوای نوکری سپاه که بتو ناهمواری مقرر شده است
سندهیه مذکور گفت که دو و نیم لک روپیه با سواری خواهیم داد آن امیر بعد چه ضرور ساز کردن او منظور نمود گفت
که ازین هم کمتر قبول است الحاصل سندهیه مذکور رضامند گردید و از طرفین تحکیم عهد و پیمان
در میان آمد و سخن برین قرار یافت که خواجی ازینجا با اتفاق کوچ کرده مقابله جنگ از نخستی سو مقل
کرده چون آید شند در عرصه با اظهار پیکار آمده که اینخبر برای حکمت سکه ور انجند تا رسید اینجا انگلیسه
سوای سکه را طلبیده بر ینحال مطلع نمود چنانچه اینها بواری سکه ساند به ملغار کوچ کرده نزد بالو
سندهیه رسیدند و اینجا که مرد فیلدوت بود و لیکن چون کمانه برخود سپه سالار از بالو سندهیه گفت که اگر
شما با ایر ملحق میشوند من برگ لیکن که حقیر میشوم فاما سرزنش انجمعی انجا از طرف دولت را و سندهیه

گفت نابوسنده از زبان لعو بده بر زبان کلام کلمه طور ممن هم مقصور بسکه سوای کسی بد الفتی محلی دانند و شما شود
هم قدری که برای خرج سپاه و رکار باشد رسیده هم زر شمار را اطوار رو بسامان هست تا جار سندهیه بهادر مذکور
بحال اینکه خدانخواسته اگر در معاودت انگار اعراض دولت سندهیه بحال نشستن و سخت و ناحافت
بسفرهای اینجا بر دار چه از مجده تازه که بابت ایر بسته بود برگردیدن امیر بنده را از سیاهی بر و دسته سنگه
اندراج و غیره را اتهوران پیش سنکی مذکور رفته پرسیده که حال این مجده و همان بهانه بنیر حجت سندهیه مذکور
جواب داد که موجب لاچاری است و بنیاجی و سوای سنگه که در آنوقت در ڈیره سندهیه مذکور حاضر بودند وقت
رسیدن این امیر خایف شده بکیو گشتند باری سندهیه مذکور به جمعی شان همه گفت که از طرف این امیر
وجوه مطمین بوده باشند زنهار با شما دغا نخواهند نمود در بحال این امیر اسکی اندراج مخاطب شده
فرمود که شیخی از دانایی پرسید که در دنیا دهن چقدر و مقعد چقدر اند جواب داد که دهن کم و مقعد بسیار
گفت چگونه گفت دهانی که سخن دروغ گوید از مقعد مناسبت دارد و نشنیدن اینجا بالو سنده به مقفل
شده سر خجالت بگریبان گرفت آخرش این امیر برخاسته از اتهوران همراهی سنکی اندراج گفت که از
شما مرضی هرکسیکه باشد شامل ما باده مقابله حریف شود و هر کسی را که منظور نباشد بجای خود رود بالوصف
اگر از شما کسی هم شامل من نشود باهم عهدی که در باب رفاقت و معاونت از راجه بان سنگه کرده ام
زنهار بر نگردم باستماع این سخن سنکی مذکور گفت که من در معرکه رفته جمعی را هم نموده می ایم تا جار الیام

اکان

برخاست و گفت که هر کرا اثر مردمی در سر باشد امشب همراه من شوند و من میروم چون بساگر شو باهنه
سنگه کوچابن واله و ران گروه مرد و دلیر و دانا بود و همه چند سرداران دیگر جمعیت پانصد سوار برخاسته بهمان
ان ایر گردید و سلطان سنگه نماج واله و کبیر سنگه اسوت واله و بجاور سنگه اثوه واله و تهوران متعلقه
جودهپور خیال پس و پیش نموده از مرافقت پهلو تهی کردند الحال صبح ان ایر از جا کوچیده همه ساگر شوبا
سنگه هر یوسکر دیره نموده و سرجی راو لبانکیه که از جودهپور همراه ان ایر بود و جمعیت رساله سواران
و کیتو هر سنگه متعلقه خود بضلع میوار گذاشته آمده بود حسب الطلب او در ان مقام آمده ملحق گردید و فوج
جی پور که تسبیر گری شو بلک تحسیب متعاقب ان ایر بود بر کوشند گده بقا جلد ده گروه از انجا دیره نمود
بقرر و دیگران ایراز راه هر ناره بر موضع هرسو علاقه گشن گده رسید و فوج حریف که متعاقب کنان
می آمد وقت کوچ ان ایراز هر سو با همین که ان ایر قریب دو گروه راه طی کرده بود از چهار گردی
شتابنده بر سر فوج فیروزی رسیده بمقابله جنگ قراولی پیوست هر چند جمیع ان ایر بکاه خود همه کثیبو
سر اسکه ته کافت بگروند انستند پروا نکی کوچ داده فرمود که در ضلع گشن گده رفته قیام نمایند و خود
با لشکر فیروزی و سواران همراهی ساگر شو نا ربه سنگه و سرجی راو کبانکیه با چهار گروه بجنگ قراولی پرداخته
گروه بر کیام و دیبه متعلقه جی پور رسید و در انجا فوج حریف غالب آمده فوج ان ایر را مغلوب ساخت و در ان توقف
که از بارش باران رحمت الهی هر صحرا و ان روی امین گل و لای گردید و از کثرت جلاب پای

اسپان باران بر زمین فرو رفتن گرفت از این امر التباه شده در پی تدبیر بود که بر کناره جزیره رسانند

که مردم بنگاه و رخت را که برای کوچیدن رفتن بقلعه گشن گده احکام است بسبب کثرت باران پیشتر

رفتن نتوانسته بفاصله دو کروه ازینجا دیره دارند بعد یافت اینمعنی این امر سوختن شده فی الحال هرکاره را در بنگاه

رسانیده جهت کوچیده رفتن بقلعه گشن گده تاکید نموده فاما چونکه از بارش باران دیره و خیمه مردم بنگاه

تر شده بود و بر زمین گل ولای کثرت داشت ناچار شهزاده از خبرهای بخوف و اندیشه کوچ کرده دیدوان اهن گر

و درب گو هرچه همراه داشت چند گوله ازان طرف جو جانب سر کرده توپهای مذکور بلادم بطرف

بنگاه در شام و خود مهتابی لوازی اسپ که برایند یافت خالوی جنگ کرده پیش لشکر حریف رسیده از

هر سو کثرت خلاف تدبیر جنگ مقام ساختند گردیده از مقابله طرف حریف هم بسبب تر شدن ... می

و باعث خلاف و خوش باران سیف و سقیدی کردن نتوانسته و شهزاده محمد ایار خان بهادر خبر این امر

کمر و ارتوفت بلادم راجه جکت سنگه که شامل الفوج بود برای سوال جواب شش این امر رسیده اظهار محمود

که بار از شما غرضی و مطلبی نیست مگر از ملک کبود برآمده کوچیده بروند این امر بمعقاد و اناسی

همچنان بمصلحت وقت ندیده در ظاهر قبول نموده و ازانجا کوچ کرده در عین بارش باران بیدار خرابی

در بنگاه خود که بفاصله شش کروه ازانجا بقلعه گشن گده قیام داشت داخل گردیدند چون صبح تا بسی از

مردم بنگاه دیره و خیمه ها بسبب جنگ کردن از آب مغضوب ساخته بودند تا ایران شب برج گود درجت

برآورد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسر بردو هیچ این همه هنگامه و کنبو هرا سکه وغیره کوچ کرده بر بودرلی متعلقه جی پور رسید و فوج راجه
جنگ سکه بر موضع مهانی علاقه حضور دیره نمود روز دیگر این امر همه چکی افواج فیروزی نصب خیمه
نابین بمو وبکری علاقه او بک متعلقه محلداری خود رسیده و دراینجا دیره فوج کمابیش بنده استماع دیره
بجمعیت معدوده برای شامل شدن کنبوهای مختار الدوله نواب محمد شاه خان که حسب الطلب
این ایرجه دو کنبو متعلقه محل سکه و شهاب خان از ضلع سرونج و دیگر محل دخل خود حسب
برجلانه متعلقه حضور دیره داشت داخل کنبو گردیده واز مختار الدوله جواب کلمه ظاهر نموده اوین
کنبو لعل سکه و کنبو شهاب خان وغیره را طلبیده فرمود که تا حال شمارا از تنخواه داده از کار
جنگ وجدل باز داشته ام برای همین که روزی بکار خواهید آمد خانچه الحال وقت امتحان
جوهر شجاعت و جانفشانی و هنگام نمک حلالی است اگر در این وقت مجرای حسن خدمتی و تنده هی جرأت خواهید
نموده ما به صفحه ایام خواهند ماند والا در صورت ارزه سپر اندازی با بر تافت بکار الحال جرأت صاف
داون بهتر است استماع این مردم کوه متفق اللفظ و المعنی خوابداده که ما از نمک حلالی عذر نیست
و بر قدر جندی جانفشانی که در وقت از ما خواهد شد دریغ نخواهیم نمود از شنیدن این جمعی با فیض ارجمند
شاه خان فرمود که هیچ این همه مردم کنبو لعل سکه و شهاب خان کوچیده بطرف راتولی علاقه تونگ
بیابند و ما بدولت هم فردا کوچ فوج را زانده شامل دیره خواهیم نمود چون مختار الدوله مرد نمک حلال جرأت خواهد بود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسر و چشم قبول نموده و آن امیر معاودت فرموده شبا شب داخل فوج گردید و جمعی کوچ فوج زایده شامل بر ساحل
جوی تابتی که بفاصله یکنیم کروه از رتولی واقع است و مختیار الدوله معه کمپو درانجا رسیده ڈیره داشت شامل
گردیده شب باش کرده بود و از انجا معه افواج همراهی شامل کمپو وغیره کوچ کرده بر اودری علاقه جی لیبه
متصل بانبورا جهوره که از انجا فوج جی لور بفاصله دو کروه و دیره داشت رسیده ڈیره نموده و صاحبان انگریز
آماده مقابله جنگ کوچ کرده بفاصله یک کروه رسید و فوج جی لور هم مستعد مقابله شده صف آرا گردید و تمام
روز از هر دو طرف جنگ توپ و تفنگ درمیان ماند فاما چون آن روز و تمام شب باران رحمت الهی
نازل بود مقدمه جنگ طی نگردید و بهنگام شب آن امیر معه تمامی افواج کمپو ها وغیره بفاصله نیم کروه
مستعد و مسلح خبردار و هوشیار ماند و مردم فوج حریف بر مقام گاه خود باز رفته بودند دانستند که فوج
آن امیر هم باز رفته به دایره گاه خود فروکش شده باشد درینحال چون صبح صادق دمید آن امیر صاحب تدبیر
نماز صبح ادا نموده دست دعا بجناب قاضی الحاجات بلند گردانیده و در میدان مقابله جنگ آمده کمپو علی
را معه ارابه کلان پیش قبض آن خود قایم ساخت و خود بدولت معه سواران فوج خاص برابر توپخانه
و کمپو استاده بر صف میمنه رسالداران افریدی و رام پوریه و کمپو مهتاب خان لنگاپه استاده بر صف میسره
جمعیت شیو ناتهه سنگه کوماون واله وغیره راتهوران و جمعیت سری ناو معه کمپو بیرا سنگه برکاب مبارک
اینحال که نایره جدال و قتال و هنگامه کارزار از طرفین گرمی پذیرفت فرنگ خوش آن آتشباران سر

بیکبار

یکسر بیرون رفت و از رسیدن گولهای از رابها خروش زمین بجنبد اندر آمد و بیشتر سواران رامپوریه
و روهیله شامل کسینو مهتاجان یورش نموده و بیشتر بجای رسیده بودند که مردم این فراز با بیک گیسو
توپها بیم در آن کشیده چهره در توپها بر داشتند بی اختیار سر کردن انجار بنام ندو و انقدر علی التواتر چهره زدند
که بسیاری دلاوران از صدمه آن بلا معدوم و بی کس گشتند و بسیاری بدید عدم قابو هیچ جرأت که در آن گوشت
پاهای ثبات شان لغزش گرفت و از کثرت گل و لای قدم در زمین فرو میرفت از جرأت و دلیری
گسستن کار ننموده ناچار واپس شدند مگر رندت جیسل بجای که کس از مردم پیاده بیشتر از مردم کسینو
مهتاجان که بجای رسیده بودند لکن از خندق پنهان و متواری ماندند آن بدید انجات در خاطر
خود سوخته گشته از سواری فیل فرود آمد و بر اسپ نشسته تا آنکه گوی سبقت از بام سبکر فتار ملو دگر
شده متوجه رزمگاه گردید و از مردم کسینو تمل سنگه و غیره کسان همین سواری بانگ زده فرمود که از توپهای
کلان جنگی پار سر بکاه جنگ نمایند و از انجا بجهت تمام برآمده از جهت تمامی شکار نشو با مهر سنگه
گوجادون والد و سرجی راو و غیره برای رسیدن متعاقب خود ایما نموده هر چند که بهر طلب پای سپاهیان
تا زانو بغرق میشد و سعی و جهد بکار نمی آمد آن شیر بیشه شجاعت حمله آور گردیده اسپ تاخته در همان
زمین خلاف انگیز شکست همان گرداب بر مقارن بجای از تا بیدا هیچ گولهای توپ‌ها کلان کلان جنسی
سنگه که هر بکاه حرف رسیدند یکباره در حمایت شان همسکه ... همان حال آن حجت اراده ... میدان

امیر سپه را رهی شد برای جنگ بعزم عدو حمله ور دید رنگ زبس بود در سو رهین بر حلاب بمود اسپی جای راه اسپ که از روی آب

بکر بود چون اسپ او تیز گام که مشهور بود اسپ شبدیز نام نترسید از گرداب و خلاب چو ماهی ازان

درانوقت پس از رفیق امیر نه بد هیچکس جز محمد فقیر جوان خان مغان جوانمرد بود زبهر غازی کوی سبقت ربود

زهمراه آگاه نبد او جدا پسش بود چون سایه در قفا بگفت از امیر جهان که چشمی بپس کن و دیگر یاران

به بین که هست ایچ همراه تو مگر حافظ است الله تو ان امیر جهان چون کلامش شنید بپس کرد نگه و دم از پس ندید

بگفتا که هر دو خدا یار ماست ازینجا قدم پس نهادن کجاست شد آن مرد با دل قوی بهر جواب روان شد بهمراهی او شتاب

درامد امیر جهان در وغا سوی پشت آن بلخ سر بلا درینحال از فوج مستان خان نبی چند بود بدانی سواران

چو دیدند بسیار شد آن امیر بگفتند با همدگر با گسیر که ای وای بر ما نه دوست کاه درپیش سردار ماست

دویدند بسیار ازان جایگاه رسیدند نزد امیر سپاه چو بخت آن جوانمرد بیدار بود درانحال مردانگیش فوج بود

بی زدم با آن مرد جوان درامد از آن بلخ خود رواش سلاحی بد بستش چو مستول بود بسوی امیر جهان سر نمود

زفضل خدا چون رسید خطا کرندی بد او آن جوانمرد را امیر جهان تیز تر زنبت رفت بیک حربه از اسپش انداخت

باندا خست مجروح در رزمگاه زافتادنش منهزم شد سپاه شکستی بفوج عدو در رسید امیر جهان بفضل خدا فتح دید

خلاصه کلام انکه چون آن امیر بر اسپ شبدیز برآمد زم عنان حمله در گرد اسپ خندان که ماهی وار فرو رفت در آب

خلاب و آب سبک خرام گشت درانوقت نیچکس از مردم فوج بجز فقیر محمد خان رسالدار که مرد دلیر و سخی است همراه

بود همراه

بود همراه این امیر بوده بدیدن بنهای این امیر حرص نمود و بنگ طوطی لیس و بیشش نگاه فرموده ملاحظه نمایند
که در بنوقت کدام کس بجز فضل خدا همراه است این بکیه تازه جدید هستی باعث فرموده که سهر جان فضل
الهی در کار است و الحال قدم همت بار لشکر نموده در کجاست الطاهر جان محمد پور مطلمین گشته همراه بس
روان گردیده در رفته رفته بمقابله بیابان حرافت رسیده بدیدن این مردم همین سنگهای سر زدند
لیکن از انجا که اقبال این امیر یاوری و در گرد طالع داشت از صدمه گوله بنام الهی محفوظ ماند در انوقت که هر شخ
باران رحمت الهی بود بسیاری بنام الهی خیل حرافت رنگک خورده صدا نداد ند یاری الفتح بذیر از
باعث بتهای حمله مواجه شان صلاح ندیده بطرف پشت بالمها عثمان بلک ست در بعوض جنید فردم
بیابان این امیر دکنی مهتاب خان که وقت یورشش اول قابوی جرات ندیده و از بارش گردیدن تاز
مانده همای در جای بناه غار و خندق متواری بود بد دلیری و جرات این امیر که رستمانه جریده و دستی
شستی جمعیت صد بود با هم نابود شده گفتند که حیف است که ما درینجا در گوشه پنهان باشیم و اقا جنست
در میدان رزم است ناچار از ان گوشه برآمده بموافقت از المقاجات وقت در بحال که این امیر رست
بیابان مرزا جا بیک قریب در رسیده و انوقت مرزا مذکور در لیس فوج خود بود عثمان ایلوبی این خبر
بر رسید و بمقابله رسیده از سواری که در پشت داشت بطرف این امیر سر نموده اما چون فضل الهی شامل
حال شد هیچ صدمه این بیان امیر رسید و گوسا اختطا کرده بود و الا صدمات بسر مرزا رسید شکسته شده

بحیط او علیا بر زمین انداخت و چون شمشیر شرزه در خیل حریف در آمده بهر کاو نیزه یاری میتوست و از اینجا
که از مجروح افتادن مرزا سر خیل مردم پتهان پرخاش خواست از سر باشند خایف و هم پتهان رو بفرار
نهاده اند و القصه بخت آن وارث و طالع آن برگردیدند که آن امیر با وصف جریده بودن بنظر دیگه بر خیل خیلی
نموده زده برای انداختن سلاح اداره میکرد بی اختیار سلاح از دست بنا ماه سپر در میدان می انداختند
و درینحال که جوانان پتهان آن امیر و کبو مهتاب جان هم شامل شدند بسیاری از فوج عدوان [illegible]
هلاک انداختند و بر سواران همراهی پتهار رشو نا به سینگه که قرب الشام بودند از بانگ زدن آن امیر بطعنه اینکه
من برای شما جان نثار و شما از معرکه بر کنار اند بمرافقت بلی گردیده شدهی نمودند القصه جماعه آن
پایین شکست فاحش یافته منهزم شدند و از نهیب شان تمامی مردم فوج حریف تهه بالا گردیده راه فرار نمودند
مگر جرات مسیح نامی فرنگی که رو بلش و چهار ضرب توپ همراه داشت و کدام مهتاب خان و واحد خان و کرکش
بیک سواران بجلواره بفاصله قریب از میدان نیرم پا بر جا داشتند و چندی از سواران شان در دیده جوهر [illegible]
که مابین طرفین بود ایستاده ماندند درانوقت آن امیر همت بیسر خیال نمود که هرگاه بر بین وجه حمله مخصوص
دخل خواهد که فتحات خواهد شد و محقق فتح و شکست بر همین منحصر است فرمود سواران کبو علاقه آن امیر
که قریب ایستاده بودند حمله نموده و دران دمدمه داخل شدند و سواران حریف را از اینجا بیرون نموده جهت
مقابله حریف از آن امر عوض نمود دایمه القصه سپه بردعامی خود حاصل نشدند فرمود که شیفتی بقدر اندازه

لاابالیت

لازم است زیرا که در صورت نارسیدن کومک فتح جنگ معکوس گشت خواهد گردید بدورین کومک

اینجانب کفار اگرچه در اول باراده مقابله عازم شدند فاما عاقبت کار خود بخود باقبال محمود مان منهزم

واندیشناک راه خود گرفتند مقارن اینحال محمد عمر خان رام اوریه بکمک سوار آمده شامل گردید اظهار نمود

که اگر حکم شود تعاقب حریف نموده تسخیر کنم و هر چند آن امیر در باب ممانعت فرمود چون رخصت بر

سر آنجا رسید اخرش جای مذکور استماله شد گفتند که ممکن نیست که سلاح خودها بشما دهیم فقط

همین بهتر است که برگشته میروند پس جای مذکور را بدان امیر فتح عظیم داد کوس نصرت بلند آوازه

گردانیدند و شصت ضرب توپ و هفت زنجیر فیل و خیمه و دیره غنیمت آمد عاریان [illegible] و از آن [illegible]

که در آنجا آمدند شماری نبود و چون بر راه سنگ کشان از دست آن امیر در میدان جنگ زخمی افتاده

بودان امیر او را بر داشته بمحافظه رخصت بر داشت و بر همان مقام جنگ دیره خیمه شب را بسر برد و

از راجی [illegible] اندر راه بخشی راجه بان سنگه و غیره را بهوران نوشته دستم که بنا بر [illegible] همان خود که در

بان سنگه در رباط [illegible] انجه [illegible] از دست [illegible] ادا کرد و فتح [illegible] فتح جنگ نموده فوج

حریف [illegible] بالا [illegible] فاما چون تکلیف حرب سپاه بشما معلوم است و احوال از راجه جکت سنگه معامله

در پیش دارم درین صورت تدبیر زری بمخدان و بمرافقت ما ملحق گردیدن لازم است درینجا [illegible]

و آن خبر او را که فوج حریف که بر همت خود را لطف حق بدر رفته است مردم سپرده [illegible] در [illegible] واند

و مردم علاقه جیبور داخل حصور شده بودند بشنیدن استماع این کمال اینکه چون بالفعل در جی پور جمعیت نیست از
مقابله و ورود این وقت از معامله ز خاطر خود از غارت بیدن شهر بدست خواهد امد بفاصله نکرده از جی پور
دو کروه از پشت لکا شهر رسیده دیره نموده بودند بدانحالت همشیره راجه جگت سنگه بپوشش باخته حقیقت
سرپوشی خود بصحبت وکیل ریش ان امیر رسانیده گفته فرستاد که در اینجا از مردان برای مقابله شما
نیست و منکه از مستورات ام و نسبت همشیرگی با راجه دارم همچنان همشیره شما هستم و ابرو بمن پاس آن نگاه
داشتن لازم و مناسب است از جیسنگهی بدرانه گرفته از اینجا کوچیده باید رفت باستماع این سخن
ان امیر بلند عرق همت بجوش امده جواب داد که ایشان خاطر جمع دارند جائیکه مردم خواهند بود همانجا خواهیم رفت
واز ایشان بدرانه هم نمیخواهیم و فی الواقع اینقدر جائیکه همشیره راجه اند بمجرد فهمیدن این امر از جی پور کوچ کرده
از راه معظم اباد در سانبهر رسیده انرا غارت نموده و از انجا برای ملاقات سیوای انوپ راج بخشی راجه مادهو
سنگه که حسب الایمای ان امیر برای اسپیل زراعت بمکی راهتواشکه کشن گره امده بود در سانبهر کوچ کرده در علاقه شکه
رسید چون کارگذاران قضا و قدر رخصت عمر روزنامچه احمدست الفت اقبال نوشته بودند بفضل الهی همانروز
در وقت نصف شب نوید رحمت جاوید تولد فرزند ارجمند در مشکوی امانی و امانی ان امیر صاحب اقبال از محل
دوم یعنی دختر اخونزاده محمد یار خان بهار رسانید از ورود این سانحه خط باکمال ملای کامرانی در فؤاد ان صاحب اقبال
باستماع این خبر بهجت اثر که خرمی دو بالا یافت از شادی در پیرهن نگنجید و لیکه از رشیدان سلک نو بهار این گونه

دیده

و غیره و نواختن نقاره و نوبت شاهی و شهنای و قرنای صدا در گنبد دوار پیچید پرده گوش آسمان را

شور و شغب آن پر و پر گوش کر گردید نواب امیر الدوله حسام [illegible] تاریخ فرزند نیکو بخت در داد

جهان شد خرمی یکسر و کوه ز بند بخت دل عالم شد آزاد ز شاهی حرف شد کم باید سرود خرمی خوش گفته سام

بهار خرمی زد از زمین جوش جهان از ملک [illegible] انجام نوید خوش بلبل گل گفت رساننده مژده خرمی پیغام

بساط [illegible] از بقدم او جوان [illegible] شد عالم پیر ز بیرون [illegible] شد از بخت [illegible]

یکی شاهی که فتح جنگ [illegible] دوم این خرمی کان محمود [illegible] بر رویی [illegible] خطه پاک در گنج ازلی الی [illegible]

ز جود و بخشش انعام یکسر مسکینان و محتاجان جلا [illegible] اهل دل خوش [illegible] عطار [illegible] جشن آزاد

بنجوم عالم [illegible] نوای [illegible] محمد [illegible]

بدل [illegible] سال تاریخ [illegible] الحاصل آن امیر عهد [illegible] بنجوم سوار

از اینجا که [illegible] حسب الطلب [illegible] اندر [illegible] سبیل زر [illegible] طلب بموقع خود داخل گشت [illegible] گردید و از

بخشش [illegible] و غیره ماهواران ملاقی شده و زری بدست آورده بمردم سپاه [illegible] انعام [illegible] بخشید و

محتاجان و مسکینان عطا نمود در ایام تمام روز و شب بزم سرور آراسته و بعض وقت ها مشغول [illegible]

تفضل الهی سروری که زیاده از آن متصور نباشد [illegible] حال آن امیر [illegible] در تحریر [illegible] تنگی

[illegible] اسپ [illegible] نامور [illegible] ملاقی گردید چون [illegible] اراده [illegible] مقابله جنگ [illegible] جنگ [illegible] مسطور

بود بخشی ابتداء و غیره سرداران راتهوریه طلبیده فرمود که الحال صلاح است که شما معه جمعیت سرجی نکو
و کیسو مختار الدوله محمد ثابت خان و غیره افواج از راه دیبه سر بطرف ناگور بروند و از آنجا بجودهپور کوچ نمایند
و من از فوج سواران خاص از راه راست بجودهپور عزیمت خواهم نمود چنانچه بخشی مذکور بمقتضای شنید نموده معه
راتهوران و سرجی راو و کیسو سنگه و کیسو مختار الدوله از راه دیبه سر بر ناگور روانه شد و آن برفوج
سواران خاص کوچ کرده در لشکر رسید و در اجمیر بزیارت خواجه صاحب که قریب آنجاست مستفید گردید بفوج
خود باز آمد و در آن شب بخواب دید که پیش لشکر و دیره های فوج دیگر ایستاده میشود و ملاحظان میپرسد که این
دیره فوج کیست مردم آن فوج میگویند که لشکر خواجه صاحب است که بمدد شما آمده است چنانچه آن مهاراجه از خواب
سحرگاه بیدار شده دانست که تائیدات غیبی از مدد خواجه صاحب معین الدین چشتی قدس الله سره شامل حال
است و از آنجا که اعتقادش بیشتر با بخت بود بهر یکی از مردم فوج خود مژده داد که ان شاء الله فتح محکم امید
تردد برآمده با ایل و فرسته و بطی یک یک خسته از آنجا بمیرته رسید و تهانجات راجه بخت سنگه را که
در مکانات کرده بیش خود بیرون بودند برخاسته تهانجات خود قایم نمود و علی هذا القیاس سنگ ابتدا و غیره
راتهوران که بفاصله هفت کروه از میرته بر ناگور رسیده دیره داشتند سر تهانجات خود قایم
در انقطاع آن بنده بر حدادان کرده پیش تفنگ فرستاد که تهانه راجه بخت سنگه از هر یک جا برخاسته
اگر قابو یافتند کوشش و سعی نمایند مردم باید برید چنانچه هر یک این تدبیر بعمل آورد و در انتظام سامانات راجه بخت سنگه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برهم ساختند چون انباجی انگلیه و سوای سنگه وقت گشت فوج بخشی شو لال معه باپو سندهیه و جان بطیست
از بیرون کوه چکروه بجودپور رفته در پی فکر کار گردیدند راجه جگت سنگه و رنجید دیوان باهم صلاح مشوره نموده
گفتند که الحال مجدد برای جنگ اصلا با فوج این پر شده مناسبت نیست مرا که افواج خانگی که مسلح و مصلح بود
بر ماه رفته و تنخواه خود از ملک جیپور برخاست گشته و نیز اسکنت افواج بخشی شو لال این امر روز
یافته و راٹھوران که شامل خود هستند از نهالو فرع دهلی را امید وفا نیست و هم از باپو سندهیه که در
همین وقت اراده دیگر دارد چه امید مرافقت یافت پس در صورت از بیجا توجه نمود ممالک جی پور در
رفتن مناسب است چنانچه این اراده محظور خاطر خسته اراده مراجعت جی پور نمودند و هر چند انباجی
انگلیه و سوای سنگه بر بین رار لی برده بد طمع بر آورده خواستند و از معاونت خود دل قوی خواستند اصلا منظور
نخواستند و از انجا هم معه همگی افواج شامل جمیع سرداران مثل انباجی و سوای سنگه و جان بطیست و باپو
سندهیه وغیره باراده جیپور کوچ کردند و داخل باکور شدند چنانچه وقت ملاقات انباجی سوای سنگه مشهور
که این عبارت انکه اودار نیسمان شده با راجه جگت سنگه گفت که الحال شما ممالک خود بروید و در حق
من که برای شما از راجه مان سنگه وغیره راٹھوران مخالفت مردم دیدنامی عالم بر خود گرفتم چه ارشاد میشود
وکی دل می سپارید راجه جگت سنگه و دیوان سرکار جیپور ظاهر در طمع آتش زده گفتند که باپو سندهیه و جان بطیست
وغیره سرداران نزد شما میگذارم و الکان باکور هم جای قلت است و من نتیجه وانی مردم و پره فوج بسیار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جلد جریده نویس سما بازمی ایم اما حاصل همین طور فهمانش ظاهری هر یک نوشته از ناگور که حکم دو منزل
کهنو که از ناگور بفاصله بیست چهار کروه واقع است فوج بر آن نمود مقارن این حال بخشی اندراج و نحره راهوران
همقوم راجه مان سنگه خبر یافته با این امر هلاک کردند که الحال راجه جگت سنگه مخوف و هراسان گشته
رو بشهر نهمت دارد و بصورت در اثنا راه مقابله نمودن و انتقام خود گرفتن لازم است این امر
بصلاح همدیگر اقوام بیانه کانراد رای کداشته بجهت سواران از اینجا یلغار کوچ کرده بفاصله
یک کروه از لشکر راجه جگت سنگه در بیابان خنجر زده موصوف نهایت خائف شده وقت شب هنگامی
از حقیقت ترد مان سنگه جمعدار سرکاران ملازم آن امیر فرستاده پیغام داد که برای یک لحظه سر و آنکی
آقای خود خود بلاد به نجار نشسته و سر وقت آمدن اینجا آنچه کفتنی است علیحده در خلوت گفته خواهد
جمعدار مذکور سر و آنکی حاصل کرده پیش راجه موصوف رسید و از حقیقت با جمال استفسار نمود
راجه موصوف گفت که من کاریکه از بد عهدی با این امیر کردم نتیجه آن بد یافتم و آن امیر ال
غایبانست که از ما فوق من باز مانند از مقابله جنگ طرح صلح شد و احسان او بوقت تا عمر داشت و
شد سابقه بنیز همین مضمون در رقعه خاص نوشت که با داشتن با ما دو با داشتن اسما انتشار رسید
بدید ابیع این امر بحال اینکه خبر راجه سردار کلان است و مضمون بودن او بسر خواهد بود در جواب گفته
فرستاد که بتعجیل محیل امت کوچ دور دراز کرده بروند تعرض با شتهات جائیکه راجه مذکور بالقاب

بالجد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

را بچند دیوان و اجاتی الکلیه سه فوج همراهی از باتش شب مانده کوچ نمود و نیت بدربار انجمن بخت سنگه اندرابه
و بجره را بهور ابن نیم نقاره نواخته برای محنت کوچ ایشان ایراد گفته فرستاده بدیا چون این ابیر
بمقتضای مصلحت وقت بر بالای زبانت راجه بدل منظور نمود در ظاهر بجواب اکثر ا خیست رفت و زبانی
خدمتکاران خود عذر خواب اظهار نموده این سبب تا صبح مانده را بلطایف الحیل نزد خود داشته کاره
واکت جوکی ایماز نمود که وقت صبح بهنگام آمدن سنگه اندراج و بجره پیش یا بدولت بر ملا عرض باید کرد
که راجه جگت سنگه شب کوچ کرده بده کروه رسید الحاصل بهنگام دمیدن سپیده صبح که بخت
اندراج و بجره را بهوران بصلاح کوچ پیش ایشان امیر رسید بقدر مکاره مذکور حسب الایمای شب بر ملا
از رسیدن راجه بفاصله ده کروه خبر داد ایشان امیر بخت مذکور گفت که حال از تعاقب راجه کاری
ممکن ندیده فاصله بسیار در میان است چه تدبیر باید کرد بخت مذکور جلد داد که سواران خود بلا تعاقب راجه
بر گمارند ایشان امیر بپاس خاطر او چندی سواران عبدالله را بپیروانگی داد و اینها جبری اسباب را که بعقب
بسواری مانده بود بند غارت کرده آوردند اخر شش ایشان امیر همه بخت اندراج و بجره کو ملک ده
آمد و ازدای بخت مه گمور را امر و راجه بان سنگه روانه حضور نمود بمضمر خود بسبب بر سپاه در شبر منو
مانند چون بخت مذکور بحضور رسید راجه بان سنگه خلعت تازه با عطا فرموده بخیده فلوای
سرفراز ساخت و بعلت آن امر نوشته بهنگام رسیدن قریب حضور باستقبال برآمد و مراسم تعظیم

دیگر هم گاهی موردی حشمت شده در باغ بهستان دیره کنانیده و رقص طوایفان و سامان عشرت مهیا ساخت
و آن امیر را بالای مسند هم پهلوی خود نشانیده مشکور جمیع مراسم احسان تمام گردید و از مسند برخاسته
دست بسته کلید قلعه های خود پیش روی امیر نهاده کمال عجز اظهار نموده که این ریاست محض از طفیل شما
قایم مانده و شکر آن بکدام زبان توانم نمود و ظاهر است که بجز از قلعه نردبا جایی باقی نبود این بنده
دلجویی از آن بسیار بود راجه گفت که من از طرف خود کلیدها ملک شما بشما دادم راجه مذکور ممنون منت گردیده
بدیره خود رفت و آن امیر در آنجا دیره داشت **واقعه در سنه ۱۲۲۲ هجری اتفاق در بهستان دیره نمودن افغانان**
و تنگ ساختن آن امیر را در حالت بیماری و در میان آمدن راجه بهان سنگه بفهمایش افغانان و رفع
نمودن قضایه دیره و عزیمت ساختن آن امیر را بگور بصلاح راجه موصوف و کشته شدن جوانی سنگه
راجه آنجا در مقام فتح شدن قلعه ناگور و خلاص گرفتن جودهپور کل سنگه راجه نکاسر ... چون آن امیر از راجه بهان سنگه مجبور بملاقات رو گردید
بنابر صلاح مقدمات ریاست در همانجا طرح قیام افگند روزی از اتفاقات وقت در حالت بیماری آن
همه افغانان از بدبی دیره که مواجبات معهود نبود در شهر جودپور بالای قلعه بمکان سردار خانه
بنوعی ملاقات راجه رفته بود افغانان مذکور را بود وقت یافته بحالی که آن امیر بعارضه بیماری حتی
بود دیره نموده آنقدر آن امیر را تنگ گرفتند که از عارضه بیماری بصدیع دیره زیاده تر گردید و جای که
معامله و داد و بیه آن امیر موقوف گشته مدلی زندگی بر آن امیر تلخ نموده و هر چند مردم بنام او بیشتر زرقی بانی

بصلاح

بصلاح محمد بیگ بالاجی قلعه بیش افغانان مذکور رسیده گفتند که اینقدر جنگ نمودن و جان باختن باید
خداوند نعمت شایان تحمل لائق نیست اصلاً بحال شان نماید و نوبت بجانه جنگی رسید و بالان که سنگار
خان و داود خان نامی افغان از دست مردم راینور زخم کشته شدند تا هم نوبدیان مذکور را در هر بار نمانده
دروازه امکان مسدود گردیده گشاد و بیش قبض پرستیدن امیر مشاله آماده قبض جان گردیدند بدین
حالت راجه بان سنگه شفقت امکان شکافته روز روی نموده و نوبت یک لکه روپیه بابت تنخواه
شان داده رفع فضا حشت الحاصل آن امیر از دست شان رهائی یافته مطمئن گردیده و جمشید خان
و محمد سعید خان و قطب الدین خان و منور خان و نخبره ایدیان بعد وصول زر تنخواه جمیر به برخاسته رخصت شدند
در یوقت راجه بان سنگه آن امیر را طلبیده گفت که اگرچه سلوک احسان شما تا دم زیست فراموش
شدنی نیست لیکن چونکه سوای سنگه مقهور هنوز ما کور راجه و بیونگل سنگه را صدر نشین جسته ارادهٔ قتال
دارد و در ریاست جودهپور خلل انداز است تا تدارک آن طمانیت کلیه حاصل نیست آن امیر گفت که سبب
حقیقی بجا نتوابست و آنکه اینقدر در سستی مقدم بر روی کار آورده است آنهم میتوانند کرد و با تمامی هیچ
راجه را دل بجا اید و چهار لکه پنجاه هزار روپیه ماهواری فوج خلعت آن امیر و جابلد و چند پرگنات بجمع
چهار لکه در جاگیر جهت زاده سکندر خان و وزیر الدوله بهادر و سالیانه سیزده لکه روپیه در نوکری یک
یکسیتی مختار الدوله و قریب یکصد هزار یکلکه روپیه در جاگیر سرداران و کاربرداران آن امیر شامل آخوندزاده محمد یار خان

بهار و غلام محمد خان وکیل و رای هیمت رای و میرزا حاجی بیگ نوشته داد و آن امیر بجمعیت یک صد سوار

کوچ کرده بفاصلهٔ یک منزل از چوده پور برنج با کوره ده تیره نمود و مردم فوج که برای ایصال تنخواه از ده کاه بسیر

بمقام کال چوده پور مانده بودند در کوچ روز دوم بسیاری از آن آمده شامل شدند و علی نذر العباس

تا بمقام کنهر بان که بمقام با کور از انجا بفاصلهٔ یک منزل واقع است تمامی مردم فوج آمده ملحق گردیدند

و نیز سواران حیدر بار ای وغیره که از همراهی مهاراجه بیکانیر جدا شده شامل راجه جگت سنگه گردیده بودند

آمده بمرافقت آن امیر پیوستند و قریب شش هزار یکه با این جمعیت فراهم گردید القصه آن امیر با لوون سنگه

و کنور مهتاب خان وغیره متعلقه مختار الدوله نواب محمد شاه خان بهادر که بعد فتح جنگ شورپل بحجی

جی پور در ضلع میرته مانده بودند بدارک تنبیه کوشمال سرداران سرکش علاقه جوده پور که از راجه مان سنگه

نمی گردیده در ضلع میرته سوای سنگه پیوسته داشتند یعنی فرمود و نیز کرنیل مونت سنگه را که همدران

ایام از جانب شاهزاده شرف قنات ملازمت شده بود مثال پیرو بهی جان وغیره جوانان متفرقه بهمراهش داده

باتفاق محمد غفور خان که رابطه خویشی از اخوی زاده محمد امیر خان داشت بتحصیل علاقه کورو اهر متعلقه جوده پور

روانه ساخت و از روی حکمت عملی تدبیر دام گستری با میرزا حاجی بیگ که یکی از سواران بکه و مردانه

بود سوال جواب وکالت پیش سوای سنگه رئیس سوکرن و رنا کور در ستالهٔ محرک سلسلهٔ انضمام گردید و بعنوان

سکه با وصف اینقدر سلوک که راجه مان سنگه در بیوقت دبیرهٔ شرکا دوستی آدا کرد و از امداد جمیع بهلو تهی

نمود

نمود در بصورت میخواهیم که اگر صلاح شما افتد وکیل سنگه لهذا صدرنشین خود بصورت خشته پاسخ راجه مان سنگه

هم داریم دیگر با نامدار خان نامی جمعدار پیش باپو سندهیه در ناگور رسانیده گفته فرستادم که چون بصلاح دیگر

تجویز مصلحی کرده است در بصورت یکباره تشریف آوردن شما ملاقات ما لازم است ازانجا که در وقت

باپو سندهیه از سوائی سنگه بابت طلب تنخواه سوار [illegible] داشت و بدید دغا بازی خود مطلبی او که با

آنجمعی سرداران بکهوا داده بجهت بعید و پیمان برآمد کار خود کرده و چیزی نداد احتمال صداقت بحالش

نسبت ازو کمال این امر خواهد داد که موضع کهوان که مابین ناگور و دیگر بال واقع است تجویز ملاقات درآن مقام

صلاح است هر دو کاره از طرف این امر درانجا تشریف آرند من هم ازین طرف درانجا رسیده ملاقات

نمود دیگر سر و شیرم چنانچه نامدار خان مذکور پیش این امر آمده اظهار حال نمود و این امر از صلاح بلا منظور خود

و فرستاده یکهزار سوار جریده همراه گرفته بمقام کهوان ملاقات باپو سندهیه مرد اخشت و اظهار نمود که سلوکی که

سوائی سنگه با راجه جگت سنگه و غیره نمود از شما پوشیده نیست و شما بد سود و بهبود خود از و معلوم است درین

مقتضای دانایی با راجه مان سنگه موافقت داشتن و از ملک جودهپور کوچیده رفتن صلاح است و اگر هر دو

خرج لشکر است سبیل خرج سپاه بلشان گرانده خواهم داد باپو مذکور گفت که صوبه جودهپور که از من است

اگر حصه بالمناصفه از ملک و مال آن هم چه بدست شما آید نوشته دهند و بیباقی تنخواه سپاه نماید [illegible]

نسبت بدر با اجمع این امر خیال آنکه اینشکو باد فهم از کلم اندازه جا بیداز می و اینطور [illegible]

راضی شد فی‌الحقیقت بحکمت و تدبیری که بمیر قاسم خدا بخشیده بود و دارایشان جاوید و ارجاع و قبض الرقاب

تیج سنگهه وغیره قریب یکهزار سوار که همراهیشان در پاوسند سنگهه بابت طلب تنخواه در مقام ناگور بنا و وقت در میان

آمده بود با خود ساز کرده باشند و در پرده ادیشان بلا برای گرفتن طلب تنخواه از پاوسند سنگهه اما

نمود چنانچه افغانان مذکور بتاره آن امیر با پاوسند سنگهه بتقاضای خود او را بنهایت تنگ نموده بودند

مردم جانکی و خدمتگاران تمرد او موقوف [illegible] مذاق زندگی بر خاطرش ناگوار کرده باشند بدوان

امیر که مدبر جنگ آزموده بود در ظاهر با قوم خود مستعد سلاح گردیده و نزد افغانان مذکور نموده

گفت که سنگهه مذکور که در اینجا بملاقات من آمده بود شما را گرفتار کردن او بنهایت به گفتند

که تنخواه خود بهر طور خواهیم گرفت و بغیر تنخواه‌شان را نخواهیم گذاشت باستماع این سخن آن امیر همه دو خدمتگار

ترو پاوسند سنگهه رفته پرسید که چون فهمانش افغانان بدون سبیل نا ممکن و احوال استغاثه شما و

ظاهر و ما بلا از گرفتاری شما سخت مرنا می است درین صورت چه تدبیر کرده باشند خواهند نمود پاوسند مذکور به ار

افغانان بنهایت عاجز و حیران بود گفت بطوری که تواند عقب کرده از امیر ما از افغانان مذکور مستخلص شد

آن امیر گفت که تنخواه افغانان چقدر بشما دادنی و شما را از رسوائی نگهه بر فتنه است آن امیر گفت

که بشرط کوچیده رفتن شما از ملک جیپور من ذمه‌داری تنخواه افغانان میکنم سنگهه مذکور قبول نموده

گفت که جان بسلطنت که سلامت باد در اینجاست بدون تدبیر حسن او چگونه از اینجا خواهد رفت آن امیر گفت

که تنخواه

نخواهد بود چقدر می باید گفت لکهه روپیه آن امیر خواند او که نخواهد لکهه روپیه بر مکان اسوت متعلقه خود بمور گفت
رسید هم ازینجا وصول گرفته نگیرند و اگر بپاس خاطر شما من هم در شتاب نوشت خواند تمام منظور نبود داشته
زر خود موقوف ایصال ارند القصه یار مذکور رضامند نکور احسان آن امیر گشته برای فینانس جان لطبت
فرنگی در افواج خود که از ناگور کوچ کرده بر موضع ... نموده بفاصله کچ کرده از ناگور ... داشت رسیده و
مذکور سوای سکه را از ناگور درانجا طلبیده بر کیفیت باج اطلاع نمود فرنگی مذکور گفت که اگر آن امیر
در صورت عدم وجوهات ریاست اسوت برای ادای این زر ذمه داری نماید و در بهای این ... من کرده دهد
البته قبول میکنیم بدریافت استماع آن امیر بدعای خود حاصل داشته جریده بجمعیت معدوده برای
فینانس جان لطبت اراده نمود و اگر چه مردم فوج ممانعت کرده بان امیر گفتند که جریده رفتن
انجا صلاح دولت نیست شاید سندبهه مذکور بدعا پیش آیند آن تکیه بر رحم ... توکل نموده ... داشت
بی وعده ... اندیشه بدیره سندبهه مذکور رفته بوضعی جان لطبت فرنگی بر ... داشت ...
همراهی سندبهه برسر ... فوج خود ذمه داری و خاطر داری کمانید بمقام خود ...
سندبهه مذکور و جان لطبت فرنگی ... حسب الاوامر بطرف اسوت رفته و مبلغ ...
روپیه ازانجا وصول ... از ... کرده ... گرفته با جیپور ...
موکب ... که انعقاد خود ... از آن امیر رخصت شده بود ... شامل سندبهه مذکور گرد ...

چون این امیر میدان از حریف خالی یافت معه فوج خاص و سواران همراهی باو پیوستند که برای وصول بر سر تخواه

خود شامل لشکر فیروزی مانده بودند از گهریال کوچ کرده بر موضع سوندهپوره بفاصله یکجروه از باگور

نمود و کیفیت قلت سکه و مهیا نمودن متعلقه مختار الدوله و کرنیل جون سکه و محمد غفور خان را که جا بجا

در ضلع جوده پور متعین بودند طلبیده شامل خود کرده در تنوره مرزا حاجی بیگ وکیل این امیر که نزد

سوائی سکه رفته سلسله جنبان مدعا گردیده بود مبلغ چهل لکهروپیه ارشاد الیه قرار داده کتابت

پیش این امیر آورده و حال مقدمه اظهار نموده گفت که اینقدر زر که سوائی سکه داده ولی اقبال مسکند

این امیر بمقتضای مصلحت وقت که بهر طور این دو غایت بر بدام فریب شدن منظور داشت بارو وکیل

مذکور را برد او رسانید بنحو [illegible] که گفته شما قبول و منظور است ممکن نیست تعصیل [illegible] داده اند

سپاه متعین ساخته جهت [illegible] سوائی سکه مبلغ سیزده لکهروپیه برو فیصلات استحکام یافت هان سکه

و صدر نشینی [illegible] سکه در جوده پور [illegible] اظهار نمود که اگر نواب مختار الدوله محمد شاه خان

از طرف این امیر در ینجا آمده مشغول بوده جمعی من نماید معاملات این امیر می انجام چنانچه این امیر ایمچنان

منظور داشته مختار الدوله را بمعاملات سوائی سکه حکم داد و مختار الدوله مذکور حسب الحکم این امیر

ارشاد الیه ملاقی شده باز آمده داران امیر اظهار نمود که سوائی سکه [illegible] خود [illegible] زمین می

خواهد مرضی حسب این امیر فرمود که در باب استخراج من ضرورت ندارد دران که موجب تکلیف [illegible]

و دوستی لشکر اسلام باشند چون یکی از بدخواهان عمارتجات رو داست همچنان مسطور گرد و مشفقان آن بلند
حسب که جا بین آنکورد شده و واقع است بحضور ملاقات همدیگر جهت مجلس اول قسم مقرر گشت چنانچه شرح وی
سکه مهجور بدلجمعی خاطر از ناگوره جمعیت بر سه هزار سوار درانجا آمده ملاقات و از طرف مختار الدوله
مذکور بدان مکان رسیده باداء قسم امر خیر دو جانب چونکه بدون دوستی آن امیر اطمینان کلیه و صفای
خاطر سوای سکه بهم رسید و بعد الطلب آن امیر مختار الدوله باستبداد تمام مستدعی گردید حسب الاستدعای
او آن امیر هم بدانجا رسیده دستگیرش با این اقرار نمود که اگر بعد استحکام از ما پیش آمد وعده
اقرار زربوقا خواهی رسید همانطور بالا راست و درست خواهد آمد و الا در صورت اختلاف آن محض
همان بالعکس خواهد بود و از آنجا که ذات حق آسیه و مماشت نوع قول نشدی هر چند کوشش شاهی
در صورت باقیداشتن غبار خاطر نتیجه آن خواهی یافت باستماع این معنی سوای سکه مهجور در لحاظ بزرگ
آشتی در آمده منفصل لشکر جدا در پی با جمعیت خود و آمده و به تمود فما بیشتر غبار کینه از باطن سر برون ساخته
بسطر با خبش برده عامی بود در حضور الف سپه نجو سا و کیل راجه مان سکه که بخدمت آن امیر حاضر
بود از احوال ملاقات آن امیر با سوای سکه و شامل کردن دبیره آنکس راجه موصوف نوشته عرض نمود
که از لی مقاصد آن امیر و سوای سکه بوجه رابطه دوستی و انجام استحکام یافته اراده شنیدن راجه
دبیر نکل سکه بصدارت خود دبیر مسطور گشت راجه موصوف که مرد دانا و از طرف آن امیر دلجمعی بود اش

در ظاهر جواب نبشت که آنچه مرضی ایشان خواهد بود خواهش نمود و در نهفته سوای سکهٔ مشهور که ابنیه جاه از کمک گشته

و عیاران نشان بداشت و با وصف قسم اسلام فیمابین بمزید تحکیم عهد در فرزند دل سکات چهار کس دغاباز سکه

بکنگ صد اشرفی داده و بکنگ دیگر جاگیر دادنی نموده بارادهٔ باطنی بازی دغابازان امیر در لشکر

فیروزی با فرستاد و آن هر چهار کس بحیله تلاش روزگار در لشکر امیر رسیده خود را از قوم اهل

اسلام ظاهر ساخته در ردهٔ دیگر اخوترادهٔ محمد اکبر خان سپهسالار خراسان امیر که همین دیده ازیشان برای

مردم صاحب روا ایستاده بود فرود آمده قیام کردند از آنجا که لوی کل بدی از لیس صید برده کافی میکنند

اتفاقا کدام کس از رفقان و دوستان صادق راجهٔ بان سنگه که در آن وقت شامل سوای سکه بوده دم

از دوستی انس میزد و بر بیشتر زبان بهمه راجهٔ موصوف اطلاع حال نمود به رقعت ایمنی بنام موقوف

بمقتضای دوستی و یکجهتی که بصداقت تمام بان امیر داشت حالات آن مفسده به تشریح و تفصیل

نام و قوم و نشان مکان فرود آمدن آن هر چهار کس دغا پیشه بان امیر نوشت چنانچه آن امیر دانا از وقف حال

کروبره دقت شب تنها همره سه عدد خدمتکار و تنگ شعل خاموش کرده و کشاده به نعل کمر قبضه در دست

از خوابگاه موصوف بجایی که آن دغا پیشگان طرح قیام افکنده بودند رسید و بنا بر عدم دریافت

روشنایی رو بالای سر تنبه تنها آهسته آهسته اندرون در آمد و آن بخت خفتگان اجل رسیده

را بیدار ساخته در میان ایشان نشست و آهسته از اهتمام پرسید که برای کار آمده اند و سرای حسبت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اینها مرد اجنبی را اینجا دیده گفتند که بتلاش روزگار آمده‌ام و دیگر کاری نیست آن امیر گفت که آن
کار بتلاش روزگار نیست مراد شما از دعا خواستن بابت امیر گفت اینها حسن تحسین کننده گفتند
که اینچه سخن است اما نمیخواهند که ما را از بتلاش روزگار بر با خاسته از اینجا بیرون کنند
آن امیر جواب داد که شما چرا از من برو تر روی کار بعد از بند ممنون شدند که ما را هم بجای سکه حیث نمایان
کار فرستاده است و احوال شما از من مفصل گفته است که یکتنگ صد اشرفی داده‌ام و یکتنگ دیگر
دیهه بر وقت برآمد کار خواهم داد و نام و نشان شما را آگاهی کرده یکصد اشرفی بهما هم داده
است و نام شما فلان الفلان است و در فلان دیهه میباشند و سوای سکه از من گفته است که بالاتفاق
همه یکجا برای اصلاح شما کار باید جست از بحث برده شما برای تدبیر کار آمده‌ام باری لشنیدن این مع
اینها خاموش باید دان امیر جواب داد که خاموشی و لیکن رفع اشتباه ایشان است لیکن اینها
از اینها وصول که از اینجا علیحده شده در باب تدبیر ایمقیدم ما را آگاه نمایند و من هم تدبیری
اندیشیده‌ام به شما خواهم گفت اینها از اینجا برآمده همراه آن امیر روانه شدند و خدمتکاران آن امیر
هم که موصوف همه به بیرون ایستاده بودند به اشاره و ایمای آن امیر شامل شدند چنانچه بملاحظه
شان اینها پرسیدند که اینها کیستند آن امیر جواب داد که اینها مددگار شدند در جایی که اینها بیرون نکر
رسیده در گوشه بجای نشستند آن امیر پرسید که چه تدبیر در باب خاستن تحویر که اند بر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اراده خود بالا بند بیرون دیگر گون از فضای دیره تنکا فتن و بحیله و مکری در سلک بلافی شان در آمدن
و سرسواری و دعا نمودن بیان کردند از بیدربار اینجا کرده پل در عالمی سنجیده واضح کردند با خود ساختن
مشغول دعا نموده روبال از رخ تکبار مشغلی و خدمتکاران را پیش خود طلبیده ازین بلغویات
و غایبیت فرمود که شما باراده و دعا کردن با کسی که آمده اند الکس سیم پس الحال بگویند که چه
طور دعا خواهند کرد دارا بجای که ذات سرداران عظیم الشان بیرون عنایت الهی و امداد غیبی درین
شامل حال الشان است هر چهار و غایبیت [illegible] بر انداز اعمام و بادم لشمان سر دربا انداخته اند
بلکه شما را ازین چهار کس برداشته فرمود که پیش سوای سکه رفته از بیجا جدائی کرده و شکر کس را گرفتار
ساخته با خوبزاده موصوف سپرد و گفت که اینقدر غفلت و بیخبری داشتن و دشمنان را در
دیره نگاهداشتن شایان دانائی نباشد اخوبزاده موصوف عذر عدم اطلاع حال نمودن
امیر ازرا به دیره خود آمده خیال نمود که سوای سکه مردود مادر جود دریا نداد فی القسم قیام دارد و عمارت
و با وصف اعداء دولت محمود بجزع پیچ بکج مهره نداده است و بیضرورت خود بلا فاصله یاکی عهد و پیمان
بر آورده کار شیر با نجام ماند رسانید چنانچه روزی بدیره محمد و پیش رفته گفت که شما
عهدی که در باب بودن سیزده بکهه نعام سیزده روز نموده بودند بوفا رسید ایام المهلت منقضی
گردید مر بضرورت الحال عهد با شما تشخیص است و برای همین تردد شما آمده مطلع کنم که نباکو با کم

ما بر جامع

در پرده

ابر حاضر هی مانند شمار از ستاره بیش و هم فرالله در ظاهر کمالات تملق و زمانه سازی و میان داشته در پرده
بزبان خود در باب باختن نرد و غازان امیر مرد خود گفتگو فرما نمود چون آن امیر صاحب حساب ساخت بازی
منصوبه بود لغزاست خود از حقیقت مه عاقبت در باب و فی الحال از آنجا سوار شده به دیره خود آمد و بازی داده تمام
کردن بازی آن کجباز نواب مختار الدوله محمد شاه خان و رای همت پاس را بیش از آن و تماشه
رسیده بیغرضت بسبب تواضع و عطای سلاح و بهانه حقیقت ساختن بلشکر فرو ری طلبید
جوانه سوای یعقوب اسیر شده صبح در وام از کمیر لشکر درون خیمه شد السلام لی آن بندش تحریکات
طالبش بطرفی شده صبح بطرف دیگر شهید گشت … آید بهر طرف او بهره ها … مسلح بی قتل دشمن گشت
نهاده اند نوبت در بهره ها نهاده بر اولاد آن کشته ها چنین نمود اما جای حکم امیر ورانده که از پی برآید تقصیر
گذارند آن شهید رود و القصه برابند از آنجا یک پوست … مانند سر نو … دار برارند از حیل دشمن عیار
شد القصه اینگونه تدبیر کار کرده شد داخل خیمه آن نابکار بسیع مردم از همراهی او کس … گشتند هم پیلو آن سر
دیگر همراه آنکس همه گرد و پیش بر روی السلام بر جانی خویش در بیخان مختار الدوله آمد برآید بحیله از آنجا … اسباب
نقش … و … بر جا زود بهانه … بر خلعت نمود رسیدند و پیش آن … بگفتند در وام … کار
شنیدند این سخن آن امیر زمان … نمود اما … آن … بی … از سراپرده …
بحسند آن شهید را بحال … از دست خود … بعقام آن خیمه دیگر بان … نهان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نمودند شیر نوبهار بهره وار بسوی حسودان نکبت شعار دویدند مردان لشکر تمام بدست احتیاط تیغها از نیام
برآمده جانها از دو دوازده مار شدند آنهمه کشته انجام کار زبس زبان نصرت فصیح پاب لی صفا تا گوش سخن ساب
بناگوش رسید بخلاف نیکخواهان هر دو از نعمای بیکران خلاصه کلام چون بسواری سکه مقصود با جمیع فوج بنگ سکار
و پیاله همراه نواب مختار الدوله محمد شاه خان و رای همت رای در لشکر فیروز اثر آمده در خیمه کلان که
آن نکبت شعار ایستاده بود داخل گردید با همراهان چوبدار خانه بیست و سوار ایشان و پیاله همراه ایشان گردید
بعض و بیره ایستادند چون امیر راهی از صدای تیغ که بچیدرامی از خیمه گسترده بود طنابش یکطرف بر منجنیها
و یکطرف بدست شهیدان قایم داشته هر طرف آن ابر دو سیاه و سپرهای کفن نهاده بهر یک ایما نموده
بود که هر وقت بر آمدن نوای بی که شهیدگان طنابهای که داشته کشوده شوند و خیمه بر سر آن نکو نجسان
در افتند یکباره چهره نوبهار سرکرده دو دوازده مار دشمن برآمد اکبر بند و جوانان دلیر در کمین گاه ایستاده
بوده کار این بد نجسان در یکدم تمام نمایند الحاصل حسب الاحکام آن امیر با مقام داخل شدن آن خلف
گرفته در خیمه نواب مختار الدوله و رای همت رای بمبارزه نبرد خلعت فاخره پیش آن امیر که در و بیره علیحده
بود رسیدند و بر کیفیت حال آگاهی دادند آن امیر بمجرد دریافت در دام آمدن صید بدعاقبت بی نواز ایمای نواختن
فرمود همین که بی نوازی بلند باش چون شور صور اسرافیل بر رفته قیامت آشکار گردید و شهیدگان
طنابها و بیرها که داشته چون نیشتر از کمان کشیدند چنانچه رها شدن طناب از دست شهیدگان همان بود

وافتادن

واقعات دیره وارگون بر سر آن گوهن بخشان همان چو مردم بهی نو بهار از هر طرف در کمین نشستند
فی الحال بیرون خیمه سرکرده دوازده هزار خیل برآوردند و بعضی از امیر مسعود مردم پیشتر سالهای دوامروان
مسلح که پیشتر فوج الیسالم بودند بلکه برای رفع نظمه و اشتباه خطرات لیمی از چند روز پیشتر
قوم محمد شاهی در این جا بر بودند پس سوار گردیده جمعیت تمام ایشان را منتشر نمود و در ناگور داخل شده
بند و بست خود ساخت و مقامی دیگران بدست آوردند بقاره فتح نموده القصه راجه و سینگل سنگه
و راجه بیکانیر و پسران سوامی سنگه که در ناگور بودند خایف و هراسان رو گردیده راه بیکانیر و جودهپور گرفتند
و امیر در ناگور چند روز چندی در آنجا مقام داشت و چند شاهی متعلقه نواب محمد شاه خان و
کرنیل موهن سنگه مرحوم محمد غفور خان در آنجا گذاشته توجه بطرف جودهپور ساخت و در آنجا از راجه مان سنگه
بخوبی ملاقات نموده قلعه و شهر ناگور را بکار پردازان او تفویض نمود چنانچه راجه مذکور ممنون و مرهون
گردیده امیر را در محلهای اندرون قلعه برای دیره جا داد و دولتخواه شد و هیچ تکبر و سه بار این امیر کردند
بود منجمله آن خرابی مصطفی پر انحراف سپاه امیر داده برای باقیات او از چندی در میان محمود و معتصم
شخصی از مسلمانان راجه مان سنگه چنی بندوهی نام راجه موصوف با این مضمون نوشته رسانید
که حالا در جودهپور و دیگر مکانات متعلقه ما رواج عمل و دخل امیر کلاهی است پس اظهر است که رسم شعار
بزوال رسیده و در تمامی ملک جودهپور مسلمانان خواهند گردید چنانچه از اتفاقات وقت آن جینی به آن امیر

افهام وا از مضمون آن آگاه گشت از بسکی اندراج بخشی راجه مان سنگه مرخص دیده با وصف ناد رستی طبیعت
مبارک به بیرون شهر در باغ رای دیره نموده بدربار نیامده راجه مان سنگه ملی از رست واده در حفت
بالمشافه را بار زدگی خاطر و دل خسته متوجه بخشی مذکور و مصاحبان دیگر سرشان ایراد و تمدیدها خواسته
گفت که در حالت ناد رستی طبیعت دیره از شهر کشیدن موجب حیرت خدا نخواسته اگر امری
ناملایم خلاف مرضی شما از من بوقوع آمده باشد بی تکلف از آن مطلع فرمایند که برفع اشتباه خاطر
پرداخته در انچه موجب رضامندی باشد بعمل آرم آن امیر اگرچه در اول عذر انکار نموده گفت که هیچ
موجب ملال آزردگی نیست لیکن چون مبالغه از حد گذرانید و استفسار نمودن امیر از حتی شدوی بلد
بملاحظه راجه در او بدراجه موصوف محمد ملاحظه حشی گفت که بفضل الهی مقدم بار شما و احداث
ممکن نیست که از گفته و نوشته بخشی ملوبان ابشه دوستی ربکت معابرت کمیر دان امر کجا عدول خواهند
هیچ تکهر وییه را که منجمله آن قریب لفقه نافی بود بالمواجه راجه حاکم کرد اما که روا نگردید
و هر چند راجه در باب استفهام چندی مبالغه نمود افشان نکرد و گفت که از مطالع ابداً این مبلغان باید
رسانند ناچار راجه موصوف رخصت شده بجای خود رفت و آن امیر ملک سنگه سردار کنوبه را نیز تحکم
راجه بهار سرفراز فرموده نواب مختار الدوله راجه کنو را بتحصیل ضلع بنگاله بیر رخصت داد و نمونه عن سنگه را
خطاب نیل بخشیده برای بندوبست محالات حاکم صاحب نظم بلند اقبال ... الدوله بهادر به ضلع گور دار مستقر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جو بیوره تعین نموده و خود بطرف ضلع حصار تعین نموده خود بطرف ضلع جی پور عزیمت فرمود و دران ایام
زر مساله هم همراه کرنیل موصوف بتکرار در داری شده ما تور بوده ناحاصل چون ان امیر معه فوج خاص از انجا در بهشته
رسیده مرا بدرشتی معامله پیش ان امیر رستمانه سوال جواب بمقدمه درپیش نمود چنانچه از رسیدن بیوره
مذکور که چند روز در سوال جواب گذشت و سخن مفتح بالطوسا معامله از جانب ان امیر زری بیوتست
گشت وقت نصف شب لوات سنجیده امده پیش ویره بیوره مذکور استمالت کرده بعد از روی مطلب یکسان بیوره
مذکور فرمود که من از طرف ان امیر برای رفع سوال جواب امده ام هر جا که اینجا بیوره مذکور پس خود طلبید
ان امیر بعد ساعت معظم تمام بالای مسند که بنده گفت که سرداران سواانطور شما برابر من نمی باید
در باره ریس بارگاه باید اکه شما گفتند ان امیر گفت که بی تکلف بمقدمه واحد دارانسته امده ام و میخواهم
که این وقت ما و شما همین جا نشسته بفیصله معامله ما مواجه کرده بگیریم بیوره مذکور گفت مبارک است ان
امیر همان وقت مقدمه معامله بحث برساخته بدائره دولت بار امده و راهی بیت رای محمد غفور خان
برای سر انجام زر معامله همراه بیوره رخصت جی پور داده جهات تحفداران مران حابدانو کفر
داده و خود بدولت معه افواج فیروزی بقطع کش گره عزیمت فرموده اخوند زاده محمد یار خان بهادر را
معه سواران رساله ایشان جهت شامل ماندن با کرنیل مومن سنگه بقطع گوروار علاقه جو دبیوره
ملات حاکم صاحب راغب بلند اقبال وزیر الدوله بهادر بعد ما بین اینجال مهاراج خرشتاد

هولکر که از راه کوته در سهارنپور رسیده بیماری آخر ایامی مصروف بود و دران ایام نبود فرزند مسمی ملهارراو
بعیش و عشرت مشغول بود بسبب بیکامه آرائی سپاهیان از سر شورش هم داشتن شان در اضلاع برپا شده
گرمی کوهستان به زوجه کاشی راو هولکر که از مکان جای خود در نتالوبی خود آورده از راه شرارت اشتهار
ان داشتند که از زوجه مذکور طفلی که تولد شده است و ملکیت ریاست هولکران باو میرسد و او را حقدار سلطنت
خواهم کرد و بفکر کرده بصلاح بعض کوته اندیشان از جمله سپاه و ناسی شیرخان مشهوره بمقد که اهل
سرکشان بیشتر سرگرم شورش هر روز جمعی کثیر فراهم کرده اند و زوجه کاشی راو و بهادر اراده فاسد
درباره برباد ریاست مذکور دارند در صورت صلاح وقت دران می بینیم که شما با جمعیت عظیم بیدار سرکشان
عزیمت نمایند و کاشی راو هولکر را که در قلعه کالنه نظربند است برادر خود دارند و وقت رسیدن به
مقابله سیلان سرکشی که دران بدنامی از خود نشود کار بانجام رسد باتمامی همین سپاه مذکور
رخصت شده بیدار سرکشان عزیمت نمود و بموجب صلاح مهاراجه هولکر کاشی راو هولکر بن تکوجی
هولکر بهادر که در شرافت و نجابت و عزت ریاست هولکران باو میرسد از قلعه کالنه همراه گرفته بطرف کوهستان
که در انجا مهاراجه مذکور مصدر بیکامه بودند رسید و در انجا چندی از افراد فوج خود را با خود همساز نموده
گفت که وقت شب پنهان از جای خود برآمده مسلک نافرمانی پیش گرفته باید نمود و مهاراجه الوقت کار بکه
کردنی است بابت بهانه او کرده خواهند شد چنانچه کسانی مذکور که حسب الامر تمامی سپاه مذکور وقت رسیدن کوشش

مراره

برآمده سلک تفنگهای سر نمود هندو بهادر مذکور وقت جمله دریافته از دست کسان خود بیچارگان کابلی را در بلد کشتند
و شور و غوغا آغاز نهادند که سلطان شجیع گروه کابلیها را کشتند و آخر کار بدعایی خلق حاصل جسته
و بد اقصی سلطان نموده نزد مهاراج هولکر باز آمد مهاراج بدریافت امر زده که بکام دل خود رسید سابقا
سناهان گردیده لیکن آگاه نبود که پاداش و انتقام هر امر در پی مکافات حکایت
هر کس الف در و دعا کاریه گشت الحاصل چند روز نگذشته بود که جوش سودا و جنون بر طبیعت مهاراج
هولکر آنقدر مستولی شد که بیهوشی و حواس خمسه نماند و شبانه روز سینه با خنجر دریدن و سر بر زمین
زدن گرفت و پارچه های تن چاک کرده نواله نالیدن آغاز نهاد و هرچند حکما و اطبا در
و مناجات محض هند بیر معالجه و افسون پرداخته اصلا سودمند نیفتاد آری این مرض را دوایی نبود
و این ثمره آن بود که اولیای هند بر او و تا ما پاکان را او بیچاره نمود ناحق چون بیمار سخت چون از
سودایی شدن مهاراج هولکر مقدمه ریاست ابتر و بابتری آورد همگی از ارکان اولیت صدر
نشینی نداشت و پسرش هفت هشت ساله بود که بهر داران امر ریاست آن امیر بلا از بیجال آگاهی
برای بندوبست ریاست مستدعی گردیدند آن امیر با استماع این مقدم سوارش کرد به رسیدن خود دیره دولت
بتعجیل تمام پیش مهاراج مناسب دانست در همراه بردن لشکر در رسیدن خود دیر و درنگ تصور کرده سواران
جریده از ضلع کشن کره کوچ کرده لشکر را بهمانجا گذاشته از راه لونک و اندر کره در عرصه قلیل روز

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تسخیر کرده داخل ربده و سواران همراهی که بسبب کوچ دور دراز همرکاب سعادت رسیدن نتوانسته در اثنای
راه مانده بودند لغایت یکدو روز آمده شامل شدند الحاصل این امر محمود چهار روز شهر تسخیر کرده مقام داشته
صاحبزاده بلند اقبال وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر از آنجا نهضت فرموده در لشکر مهاراجه هولکر
که متصل بهانپوره دیره داشت رسیده به بدحالت از خود رفتگی مهاراجه رفتنی تمام حاصل نموده
در بعضی مرزا رو بسک دیگره سرداران فوج علاقه مهاراجه جسونت این امر آمده تحریک کردند که حالا
مهاراجه هولکر بچنین حالت گرفتار و پسر ملهار راو هنوز طفل صغیر و خواهرات در مفقودیت بندوبست این
ریاست مشوم اندیشه هر بابی است پس شما همگی سرداران لشکر باتفاق همدیگر بندوبست ملک و را رشته برای
انتظام مقدمات جابجای از دست کار بندهای قدیم دارند اسهابرا بهیچ راضی شدند چنانچه این آمین مانن
حیله مهاراجه را از قید محلات دیگر شامل سو بهارام خود بری توپخانه به بندوبست توپخانه و بیلدار
مقرر نموده و میان مهبو و صدر الدین و راو شیل ... مهیاری کار بالنگاه داده کاروبار نظم و نسق سرکار
به بالارام سیته و جبا بهاو سپرد نموده و ناتیا جوگ را بعهده کارکیتی گفته را بعهده دیوانی
وکسابا بارا بعهده بخشیگری مقرر فرموده بدرستی مقدمات جزو کل انجا پرداخته محمد غفور خان
را بخطاب نواب افتخار الدوله سرفراز ساخته از طرف خود و هم از طرف مهاراجه مختار کار و بندار المهام
آنجا فرموده باز اکین انجا فرموده که در هر مقدمات ریاست بصلاح افتخار الدوله کاربند باشند و محمد سعید خان

رابخطاب

بخطاب نصیر الدوله احتشام جنگ و راجن بینداره را بخطاب نواب سرفراز الدوله سرفرازی داده دیگر
سرداران فوج را بقدر مراتب از خطاب و مناصب ممتاز گردانیدند و بعد ازین همه که افواج فیروزی حسب
الطلب آن امیر از ضلع کشن گده و کوچکرده همرکاب سعادت شامل گردیدند آن امیر نامدار بکمر
فیروزی و جمعیت بینداره‌ها و کوچکرده عزیمت مهم ناگپور برروا [illegible] کریم خان و دیگر و جنو بینداره شدند
سپاهی که در آن وقت در خدمت دولت راو سندهیه بودند و در رکاب آن امیر رسیدن نتوانستند
در جمعیت همراهی خود بالا بالاتفاق شهامت خان و نامدار خان وغیره فرزندان و عزیزان خود
بخدمت آن امیر رسانیدند و این واقعه در سنه یکهزار و دو صد و بیست و سه هجری بوقوع آمده

در هندوستان عزیمت آن امیر بمهم ناگپور و رسیدن متصل مکان راهی بستن متعلقه بهوپال و ملاقات نمودن
از وزیر محمد خان مختار کار بهوپال و دارایی رخصت فرمودن بینداره‌ها بجای خود ها بسبب پیش آمدن موسم
برشکال و رسیدن افواج فیروزی بر کوه گده بجد تحصیل معاملات از ضلع دکهن سندهیا ایام برشکال در انجا
شدن مردن سکه رام کوبه وغیره راجهای در مکان قلعه گوسنان و از الامر کومک خواستن
شان از افواج نظام علیخان حیدرآباد و رساله دار مذکور و رسیدن افواج ها
مذکوره بکمک شان و جای نشست آن امیر بسبب معان بناه و خندق و طرف

از انجا بواسطه ورزه افغانان فوج خاص و باز امدن ان امیر در لشکر مهاراجه هولکر

چون ان امیر معه جمعیت چهل هزار سوار و پیاده از سواران فوج و سواران پنداریها و پتانان متعلقه دلودهی وغیره از بهاپوره کوچکروه از راه سارنگپور و شجاعلپور وغیره علاقه مالوه در اسلام نگر متصل قلعه راهتین متعلقه بهوپال در بیست و زیر محمد خان مختار کار بهوپال موافق سابقه در اشت در اینجا امده نمایه ان امیر بسبب در پیش امدن موسم برسکال عزیمت مهم الیتیه ناکپور صلاح دولت ندیده با کریم خان و قادر بخش و شیخ سمنا خان و دوست محمد خان و امام بخش و نجو پنداریها که از بهاپوره همراه بودند مکانات برگ رخصت داده فرمود که بوطن شان موسم برسات بسر برده حاضر شوند و خود بدولت با فوج خاص کوچکروه در عالمه پیلکیه رفته از راه سارنگپور دلوری کو رچهاپر رسید و از انجا بجمعیت چهار پانصد سوار جریده یلغار نموده بمکان جانون پاته متعلقه ناکپور که بفاصله چهل کروه از انجا بر کناره دریای نربدا واقع است بسبب از جمعیت انجا که قریب چهار صد پنچ دهی بود مقابله نموده و اسباب اینجا بمحاصره شهر برداخت و تا وقت رسیدن همگی فوج فروزی که در لیت لعل کنزاپیدت مسطور بود اشتهار نمود که من بخشی فوج از طرف ان امیر برای الفت امده ام و یا شام سوالات در میان انداخته و مغالطه داده بلیت لعل در فالو وارت دا اینها بدید جمعیت قلیل مذاشته که از نزار روپیه گرفته کوچکروه خواهند رفت در یتوضه سواران فوج امده شامل شدند ان امیر روز دهی بنموده پنج هزار روپیه معامله ان مقرر نموده و چند

روزها برای الصاق رز محاذات انجا و تخلف مقامات کرده و پیش مقام داشته بر موضع منها متصل کرده کوه رسید جماعه
راجه مردن سنگه رنبش انجا و دیگر راجهای و سرداران ابضلع در انجا حاضر کرده بودند شامل افواج فیروزی
شدند و ایام برسکال هم انقضا رسید چون این امیر اکثر اوقات وقت شب آمده بر یافت حال لشکر متین
منها می‌کرد و خدمتکار شب مهموده تمیع لباسات مهموده بیگام تصرف شب از رواید و بیت بر افتاده در لشکر
خود گرد بر آید بر یافت حال لشکر راجه مردن سنگه رنبش کوته که بفاصله یک کروه از لشکر فیروزی الطرف
جوی و بود در شب اراده نمود اتفاقا بمقام رسیدن بر کناره جوی مردم لشکر طرفین بلاکه بسبب تلاطم دریافت
پایاب گذر نمی‌توانستند هر دو طرف بر کناره‌های آنجوی می‌بودند بدید اینجمع را خدمتکار از اینها استفسار نمود که
اینجا چرا نشسته اند گفتند که بسبب طغیانی آب دریا گذر نمی‌توانیم کردن امیر صاحب تدبیر چند قدم از انجا
بر ساحل رفته در دریا آمد لعصای که در دست او است نواخته تحریر پایاب کرده عبور نموده و امر مردم مطلع
ساخت که از این راه عبور کرده بروند و از انجا در لشکر راجه مردن سنگه رنبش دمیده رسید از خدمتکاران
اظهار نمود که من از طرف آن امیر برای خبر احوال جواب ضروری آمده ام خدمتکار مذکور او را از انجا
شناخته در دیده به راجه خبر داد و بدریافت این جمع راجه مذکور که در الوقت لباسات مهموده غسل کرده اراده
طعام داشت فی الحال از سفیان بر آمده بن العجز اندرون حجره بر مسند نشسته و دعوت نمود که از رضای ماکه
رقص طرز لیقان منتباساز آن امیر سطور بخت و بعد ساعتی از انجا بر خاست و اگرچه مذکور برای

و همراه بیرون سواران سندی چی آن امیر گردیدند آن امیر چون چنین نمود و بهمان طور که رفته بود باز آمده داخل دائره شد
و سواران راجه متعاقب آن امیر راجه بمراد ماثره تا لشکر فیروزی اثر رسیده رفتند و بعد چندی آن امیر
رفتند و بعد چندی آن امیر راجه بیرون سکه و عجزه راجهار اینجای حضور جمعیت داده و صباح جبراً دور نصیر
الدوله بهادر و متعلقان بلا چند روز در گذره کوته داشته آخر الامر همراه میان سید علیشاه روانه پشاور
کرده نموده خود بدولت معه فوج از انجا کوچ کرده بعد عبور دریای جهانین الطرف ساحل دیره ساخت
و جمعیت راجه با کوریلا که بضابطه جوکی کهاټ مامور بودند پیش گروه از انجا از راه محکده بعد عبور کهاټ
زیر دامن کوه بر کناره جوی برن موضع گسکی دیره نموده و بسبب طغیانی آب جوی که گذر از آن نموده است یکروز
مقام داشت و روز دویم که آب طغیانی کم و پایاب حاصل رود بعد عبور نمود آنطرف ساحل دیره ساخت چون شهر جهلم
متعلقه کهوچی کموسله از انجا بفاصله یکمنزل واقع است و جمعیت کموسله بسرگردگی نانبها کهانکیه قریب بهفت
هشت هزار سوار و پیاده و چهارده ضرب توپ در انجا متعین بود بنا بر آن بتدارک شان سواران جریده بحکم
نمود و بمقام قریب پسمیدن انمکان که نانبها نور خبر یافته در کهاته کوه بجای قلب بفاصله بهفت گروه
از انجا رفته بماوه گزیدند آن امیر شهامة خود در شهر نگور گذاشته و از انجا بفاصله یکگروه رسیده محمد سعید خان
و محمد خان و جمشید خان و وارث شاه خان و نواب شهاب خان و مرزا امیر بیگ خان سرداران بدنبال
نانبها کهانکیه بطرف کهاته کوه تعیین نموده خود با جمع سواران همانجا بگدام و بعیه از اسپ فرود آمده نشست

گردید

گردید چنانچه محمد سعید خان و دیگر سرداران لشکر که تدارک تا سپاهیها که بسر کوه رسیده بودند و تا یکماه مشغول جنگ و
جدل و رسانیده داشته بسیاری را بضرب غزاة الاسلام نمودند آخر الامر مقهوران تاب جنگ نیاورده منهزم شدند
و عمارات منصور چند راس اسپان و شش زنجیر فیل و چهارده ضرب توپ بدست آورده روز دویم آمده
شامل آن امیر شدند و مردم بنگاه و دیگر که متخلف سواری مانده بودند بتمامی گردیدند آن امیر بالاتفاق
بتوجه فیروزی کوچ کرده در جلال آباد رسید و از آنجا عزیمت بنگرات برداشته و قطع مرحله نموده نهایتی
چون او در شهر و مکانات گرد و پیش قایم کرده بود و بسبب در پیش آمدن دهرته افغانان قریب یکنیم ماه در آنجا
مقام داشت در همین وقت جمعیت راجه نانگر قریب پنجهزار سوار و پیاده از سکنهای و غیره با بومیان جنگی
لشکر و کی صد هنجان بار اراده مقابله کوچ کرده بمکان لشکری که بفاصله ده کروه از جلال آباد میان
کوهستان واقع است در رسیدند شاه خان دلیل آن امیر که از پیشتر بکابل رفته بود جهت ملک دار
ملک ناکهور و ملک سند بهانه از کمی سلسله مذکور لشکر طلب شده و معاونت آن امیر قرار داد کنایت بنده بخدمت آن امیر
حاضر گردیده بنابر رفاقت انجیر چند آن امیر اراده جنگ و جدل منظور بود لیکن مردم افغانان که چنان
تابع حکم نبودند آماده جنگ گردیده ناچار آن امیر بنگاه خود را لشکرگاه میرزا امیر بیگ سقف و اکرده
گوشه نموده بجمع چند ه آماده مقابله گردید خود بر سر لشکر رسیده تا پنج روز محاصره نمودند چند از بهادران
کوهستان و دریا و نالهها و دشت بر خار حصار داشتند لیکن بزور و جهد محاصره شده و سنگ رو بدن

فائده معرفت نواب جمشید خان سردار علاوه آن امیر سوال جواب معامله گذاری در میان انداخته مسند نجی امان
گردیده مذکور در آن وقت بسبب موافقت انگریزی آنجا خان بحالی خود دیده ازان امیر گفت
که معامله ناگپور بدرجه یکی با منظور است بهتر است والا مابان را جواب داده مقابله جنگ نمایند با جارات امیر
بیا ما خاطر نشان ساخته معامله ناگپور بمبلغ سپرده لک روپیه فیصل خواسته بذریعه محمد خان برادر خود صد علیخان
و دو ساهوکار معتمد و یک کوتوال بن میمون را هیر بحالت رفته از آنجا معاودت فرموده در جبل پور رسیده
قریب هفته مقام نموده مقارن اینحال صدر علیخان و بابا صاحب کنیه از راجه ناگپور استدعای استعانت
نموده و جمع عظیم قریب پنجاه هفت هزار سوار و پیاده از نواب نظام علیخان حیدر آباد و الی دکن اران
سرپا کانور و باگری و بنجاره دیگر بکومک و معاونت پیش خود طلبیده و آن امیر از قرب شان غافل
بوده بدست آوری بیر محالان معتمد از زر معامله دلجمعی داشت اراده معاودت منظور نموده در آن وقت
محمد جمشید خان و بخره نویدنامه بخیال اینکه آن امیر از زر معامله محقق بمعرض وصول او بهم اراده کوچ دارد
و زر تنخواه وسیله مردم وادی منظور است برای تنخواه خودها آماده قضاء و درهم گردیده آن امیر را سهانت
تنگ نمودند و بانکه افواج ناگپور بکوچ علی التواتر بفاصله یک منزل از جبل پور رسید باهم از قضایا رنجیده
باهم گفتند که آن امیر در پرده مصالحت عمایین نموده برای براوردن مابان از میان بحکمت عملی
از طرف حریف ورزیدی بشمر باید آخرش بهزار زر و کد حیله‌ای از افواللان طوعاً و کرهاً بکوچ

راهی شدند

راضی شدند و بسیاری ارزوئی کرده برخاستند و پندارها هم که حسب الحکم آن امیر از جای خود بکوه
محوطه بودند بسبب مسافت دور و دراز زده شتابان شدن نتوانستند با جاران امیر از راه دور اندیشی تجویز
اینکه چون بالفعل اکثر مردم افواج برای طلب تنخواه ارزوگی میان او بضرر از مرافقت پهلوتهی دارند
و مردم همراهی هم بیدل و ناواقف و شوره سواران پیاده و در زیر محمد خان بابا باتفاق احمد و مسرفتن دور اینجا
طرح مقابله جنگ از فوج با کوه انداختن صلاح نیست از مقابله اینجا طرح داده از جهلم بور کوه جگد و لود
عبور جوهی مرت ربروا صکوه که پیاده کوه از اینجا بفاصله دو سه کروه واقع بوده پس نمود و فوج حریف سم
کوه جگد و بفاصله سه کروه از اینجا رسید چون بسبب تراحم کروه و مغاک و انبوه اشجار رزم حریف جای دار
در انتقام تدبیر جنگ صلاح نبود بدیدیم ان امیر با مردم همراهی گفت که قریب هفت هشت هزار سوار و
پیادان همگی شایل و ملحی مانده بودند فرمود که الحال که حریف سر و مقام جنگ در اینجا نیست باید مردم
بیگاه برای عبور کمانه کنا بیره و صبح به بندوبست تمام از اینجا کوچ قوج کردن و در هر جگه که مکان وسیع و قابل
جنگ است مقام نمودن صلاح است ان گونه اندیشان اصلا بخیال نیاوردند که کوچ راضی نشدند ناچار ان امیر
صبح مردم سپاه را برای عبور کمانه کوچ رانده جریده بجمعیت چهار هزار سوار و جمعی صد پیاده لشکر پسان مردم فوج
مصروف و مشغول سپاه عبور کمانه رخت بود که فوج حریف بیگاه حمله نمود مقام کاه کذاشته جریده بجمعیت
جریده بمقابله زنبورک سپید و کوه نامی توپ سر کردن اغاز کردند و بعد انجالت مردم افواج ان امیر که خیال

العقلی در سر دو ایشنند توهمات باطل بعد از حیاط بدر ساخته در او هم از راه بدگمانی گفتند که این سردار
توپها محض جهت چشم نمائی در برآوردن بالا از سطح بالا اشاره آن امیر بوده است و در بعضی از نواح حرف غریب
عار و ناله که قابل عارض بود رسیده بجنگ توپ و تفنگ دست پیوستند بدین هیچ آن امیر عصبانی گردیده
از مردم فوج در موردیه حالاکه ثمره قضایا و ده هر به دیگر تا ماه فیهی شما در پیش آمد بگویند که احوال جنگ و آشتی
فیمابین طالبان معلوم شد بایند همگنان نادم و منفعل گشته سر در گریبان آمد اختند و چار ناچار بجنگ رو
آوردند درین حال از اتفاقات فیل نشان آن امیر والاقدر متعاقب گردید که بقابو در اختیار فیلبان نماند و در
فوج خود چون سرمست گردیدن و مردمان را زخمی ساختن گرفت چند سواران فوج نشان نیزه آتش مجروح
کرده بقابو رسیدند و بر مستی بیاورند و همچنان دیوانه وار خاک از خرطوم بر داشته چیل خیل را از چشم
بوقوع هیچ آن امیر خیال نمود که با اینقدر جرّ تنش چون مستی این فیل درین وقت مقابله جنگ محض
از خواهش ایزدی و مابعد از غیب است که خود بخود در لشکر خود بکام مخبر نهایت القصه آن امیر صف میمنه محمد خان
و محمد سعید خان و فتح الله خان و منور خان و غیره رسالداران او ندی سالار داشته و صف میسره را از محمد خان و
دارا شاه خان و محمد سعید خان و سرور خان و غیره را مبورید مسیار راست و جمعیت سواران تکیه و بیابانها همراهی الف بیگ
و غیره را با جمع مقام الجیش داشته بمقابله جنگ پرداخت از آنجا که عار و دنباله عمیق سد راه و گذر گردن آن اوزار
تور سوار نیز بودند بیرون راست بتصام و جرأت و دلیری کار گذشت مقارن اینحال سواران

از طرف

از طرف حریف پیاده پا کرده تا بر غار ناله رسیده بودند و سکت شاه الی بطرف غاریان صف میسره
سر کرده بودند این امیر قابوی وقت دیده فی الحال عنان عزیمت بسوی میسره که سواران صف آرا بودند و آمده
و به منکلی خدمتگار حکم داد که سواران مذکور بلا بطرف ناله یورش کنان پیاده رسیده بر خلف حریف وارد
خدمتگار یکه بود اسب در میدان جنت تاخت و با سپاها بانگ زده گفت که ای مردان دلیر درین وقت کوشش نمائید و حمله
تا جوانمردی پدید شود بهادری سواران بعد از گفتن امیر حرف شجاعت بجوش آمده دلیرانه بطرف غار ناله حمله آورده کشته
بسیار از اینجا حریف به انتقام [illegible] الاسلام کرده و انبوهی از آن که بعد از سپاها بودند از آن بلند چون بام
شد و بشنیده کوتاهی افشان از غار ناله بر آمده جمعیت ایشان از هم ریخت و صف فوج حریف را شکافته زده
از شکست انبوه در گذشتند و علی هذا القیاس پایهای آن امیر فیروزمند که در آن عرصه کارزار بیشتر ایشان بجوانمردی
مردم افواج خود بر طرف میسکت و شدند به جنگ سیر بر حریف رخنت جهت شیدند جان بعجز آمده بودند آن هم که بر صف میمنه بودند
از طرف مقابله خود صف حریف جلو ریز ریخته و تا فلک گاه حریف رسیده داد شجاعت و دلاوری در داده مقاران
اینحال تحول سوار از حریف بجمعیت ده دوازده هزار سوار در آن رزمگاه بطرفی ایستاده بود بسوی آن امیر حمله آور
گردیده و از اتفاقات در آن هنگام بار فیلشان آن امیر غارت خیمه از پیش سوارهای تر در دو فوج فیروزمند
آورده بودند که معظم در لشکر بر داشت و از آنجا که یک بر دیگری انعام خون بس از بیگانه فرستاده در بیجای آن
حریف غالب یافته بجبور غار ناله سر فوج فیروزمند رسیده چون مردم فوج آن امیر از هنگامه آن فیل شان خود بجو

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خیل خیل متفرق و پاشان و پاشیده بودند از رسیدن سواران حریف مضطرب گشته بیا مقابله جنگ شده حمله‌ها پیش گرفتند
و هیچکی نجاتگاه از سواران یکه و همقدر پیاله از همراهی الف بیک درانی نمر اوصف الت امیر شان ماندند و بر وقت
رسیدن توپ و تیغ و تفنگ و نیزه چندی از آن مجروح و لگدکوب اده با بعضی یکسو شدند و بجز شش سوار یکه مثل جمشید خان
و دو پسر اله داد خان و علی محمد خان و غیره در رفاقت آن امیر نماندند و در آن حالت رفو خوردگیهای از بقایای محشر میداد
و از کثرت انبوه یکی بر دیگری می افتاد شخصی از سواران حریف بر جمشید خان دو چهار از نیزه حربه نمود و نیزه
کش زره شکسته از سینه برگذشت گذر نمود لیکن چونکه زندگیش باقی بود افتاده اوست نیزه را از دست حریف
از سینه بر آورده سلامت ماند در آن حال سواری زره پوش بمقابله آن امیر پیوسته از نیزه حربه کرد و آن امیر هم
فی الحال نیزه بر او انداخت اتفاقا نیزه آن امیر در زره و پارچه اش پیچیده از دست آن امیر جدا گردید و نیزه
نیزه او در پوستین دگله آن امیر پیچیده ماند فی الحال آن امیر نیزه او را بدست گرفته بسیار بر او از آنجا که چه
کشته و خشم کرد و ستیز داد باعث جدا شدن آن پنج سوار تنها شامل فوج حریف ماند یاره الاهم
انجا که روان گردید و اسپش در فرصت وقت که اسپ خود را عنان خیز زده از خیل حریف بر آمد الو
سواران حریف سوار یکایک تاختند و از پی وی واپس شده بمقام که خود رفتند القصه آن امیر در مردم
خود که سراسیمه می رفتند رسیده و سواران مذکور یا علی حیدر بر سر حریف حمله آور گردیدند و آنها از پیش یاران
تو بهاله و کیانه مانده بودند سر نگون گردیده و بعد مجبور گشته شامل لشکر ناظر کنان جوی جهانی

بجلدره

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بجنگ گڈه ویره نمود و در سالار ان افریدی و رام پوریه که از الطرف فوج حریف برگردیده بودند و نمرود یک فیل نشان زن
خود رسیده بودند بر همی مقدمه جنگ تا حاضر برابره کاه آمده بودند و ان فیل نشان که از جا بجنبید و نیز یکنفر عماره
که بیکس شده از کمانه کوه برابر ان نوبت از فوج این امیر همانجا ماند و حافظ رحیم الله خان و معظم خان و کرم
علیخان و دو اسپ نشسته خان و محمود خان و بخره سران فوج فیروزی بکار آمدند و زخمی شدند و از کشته
و مجروحان افواج حریف شماری نبود و اخر الامر ان امیر باراده فراهمی جمعیت پنداری و یلی تحشن میان وزیر
محمد خان که از بهوپال در انمقام شامل شدند بسواران جریده دو ضرب توپ بعید عبور دریای نربدا از زده
بر لو جکروه و بنکاه و بجانه بلا مقام کاه گذاشته بفاصله یکمنزل ان طرف دریای نربدا دیره نمود
چون سواران پنداره هم در انمقام آمده شامل شدند و از مردم فوج خاص جمعیت وزیر محمد خان و سواران
پنداره با همراهی ان امیر بیشتر از فوج فیروزی تاخت کرده و فوج باکپور را بر گشته که متصل حوبر آباد
ما بین کوهستان و دشت مریبه حارواره پناه زیر قلعه بفاصله یکمنزل از جبل پور دیره داشت بمحاصره
در آورده و در بن عرصه ان امیر هم بعد یکدو روز بفاصله سه کروه از حوبر آباد رسیده اراده مقابله جنگ
نموده بود بیمع تیبان وزیر محمد خان مختار بهوپال که در فن سکون و آشنا مهارتی داشت گفت که امروز
روز رجال لعب است و فوج حریف خایف و ترسان است در بنصورت صلاح ان است که امروز در مقابله جنگ موقوف
داشته تدبیر کار بر آرند بلکه فردا فوج حریف بسمت الپس راه خود گیرد و اگر بر جا متمکن خواهد بود برای جنگ و حصار

باقیست آن امیر گفت که ما را بهر حال نظر بتوکل و تسلیم است الحاصل هر چند وزیر محمد خان در سما مبالغه نمود و گفت
که اگر همین طور منظور است راه پیشروی حریف غنیم که دست بر هار و گز نمود و مناسب بسیار است که برگشته از طرف
پشت فوج بش از راه میدان وسیع مقابله نمایند لیکن آن امیر بتصدیق کلام مان سنگه جمعدار برکاران که از روی
غلطی معکوس این اظهار نمود از پیشروی حریف مقابله نمود و جمشید خان و فقیر محمد خان و قطب الدین خان
و محمد سعید خان و خدا بخش خان با جمعیت پنج هزار سوار بر صف میمنه داشته و بر صف میسره سواران رام پور و افغانان
سر این قبیل داد اسناد خان و محمد خان و غیره را گذاشته میان وزیر محمد خان با جمعیت همراهیان و
سهمت خان و غیره رسالداران و دیگر ار پیاده از مردم چوکی و پهره با مجمه پیش ضرب توپ مقدم الجیش
کرده شد و خود بدولت از فوج خاص سواری فیل در قلبگاه ماند سواران پیداره زامرای الندا رساله از
بطرف پشت فوج حریف بر گشت چون صید علیخان و سکبارام بالو و بابها کمانکین مهیا کار توپ بانگور قلعه
چو شراگده بطرف پشت و دنباله حقیقی پیشروی سر بالا گرفته و جمعیت سپاه با کتو با شصت بیست ضرب توپ
مقدم الجیش داشته با جمعیت سکبان دلور خان سخانی و غیره سواران و ارتجاجی توپ کر در ان بحار باله از
میمنه با میسره یکمین کاد مشغول سلح انشا بیره بود و در قلبگاه مردم فوج خاص و مرتبه پالی و غیره
همراه داشت آماده جنگ گردید و سکبان و غیره از پیاده با لمد و عار سنگ سیاه لی سر گردید و در بحال تنگ
ضرب همراهی آن امیر وقت سنگ توپ قبیره از بهم پاشید و توپ دو دو هم بالا از چند خبر گوله توپ حریف بهر دو شهید

بیکدفعه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بنگش و جمشید خان و غضنفر محمد خان و غیره که تاب جرأت و بیباکی مناورهم بجمله رستمانه یورش دلیرانه
بر سر غار و ناله رسیدند بسبب شدن توپهای متواتره گینو حریف و سد راه بودن ناله و غار جرأت و
دلیری خود بکار نبرده و اکثری از زخم چشم بر دوا بسته قدم همت بازپس گذاشتند و غضنفر محمد خان بدار
زخم سنگین بر گشت و در معرکه مرغان از اسپ بر زمین افتاد و علی هذا القیاس محمد سعید خان و غیره را هم بر
که از طرف میسره یورش نموده تا سر ناله بر سر فوج حریف حمله ور گشتند نتیجه بعدم دستیابی قابوی لب
بخجی ناله و گوله و چهره توپها بکثرت تمام بر گشتند و زیر محمد خان مختار کار سهوبال همچنان بر جای خود استاده
ماند در بیجالت آن امیر که بسواری فیل در قلعگاه بود بر اسپ سوار شده اسپ برو فوج حریف عمان
خبر کرده بود با جمعیت پنجاه سوار که در آنوقت همگی تن برفاقت وی همراه آورده بودند بجرأت و جانبازی تمام
حمله زده تا سر ناله رسید و از صدمه گولها و چهره توپ تاب نیاورده سواران حریف که بسیاری از آن تا پشت
طرف ناله بر آمده بودند پس پا نموده باز گردانیده چون بسر شدن گوله و چهره توپها از هنگام قیامت مبدا را از
صدمه آن سیل خیل چون بنه جای از هم متشتت شدند آن سواران رفیق هم از رفاقت آن امیر سعودی برگردیدند
همین عبدالغفار نامی وکیل راجه گویند که تنها حاضر ماند در آنوقت دست بر سیر مال سبقدمی برگردیده گفت
که در بیوقت ضعف از رفیقان ملازم همراه نیست و اسباب چند و کسی چند کس بعدم قابو بچنگ عده تر کاری نمی
گشاید تن تنها متوجه کارزار بودن و بیصرفه داد شجاعت دادن صلاح دولت نباشد بلکه بگردانیدن کار از

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

به پنهانی جسر دار نکسوار باستماع این خبر این امیر جلالت‌پناه در تحریر تدبیر بود که ناگاه گوله توپ از طرف
وکیل بندگور در رسید و از اسب بر زمین افتاده در لحظه جان داد و هم گوله دیگر بر اسب سواری خاصه رسید
و این امیر معرکه‌جو بر زمین آمد لیکن چون بفضل الهی شامل حال بود و تحریر گذشت و از صدمه محفوظ
ماند و درینحال صد و صد کس از همراهان رام لوریه که فالو شده و از یورش برگشته قریب آنجا بودند دیده شامل
این امر شدند و این امیر بر اسب دیگر سوار گردیده مرة بعد اخری و کرة بعد اولی حمله نمودند و از آن
سپاه کلان حریف که در هر مرتبت که سبقت کرده از ناله بر آمدند پس پا کردند و درین حالت لشکر بحر
و شجاعت این شیر بیشه دلاوری بجوش ابدا اصلا در آن هنگامه زد و خورد که نظیر کارنامه رستم
و اسفندیار بود حرف جان بدل بنا و رهنما همچنان در عرصه وغا کارگزاری داشت ولی ناگاه افتاده
جنگ بوده خیل خیل را یک حمله از هم می‌پاشید لیکن از آنجا که از جرات و دلیریش قدم قایم بودی
جنگ کار نمی‌گشود و محمد سعید خان سوانی و غیره رفیقان ناسینداد و مبالغه تمام لجام اسب گرفته همرد
و لاولیکن ارا نمو که باز گردانیدند تا جای این امیر از آنجا معاودت نمود بر موضع سرالو متعلقه
بنگاه و غیره بدستگاه رفته بود رسیده شامل گردید و قریب ... مقام داشت محمد
عقیل محمد خان رسالدار در عرصه جنگ زخمی افتاده مانده بود و فردم فوج حریف بیدرنگ سرش از تن
و غیره جوهر برداشته بمحافظت اش بر داشتند اندکی از رحم صاحب یافته آمده شامل معسکر فیروزی گردید

آخر حاصل این امر شد سپهر محاصره متعلق بیرحیف قرین مصلحت دانسته دولت پناه مکان قلعه و اکثر
اشجار بیرون را از جنس هیزم بوده و معاف مقابله جنگ قلعه ندیده بار بحجت سواران خریده و سواران جلادت
فرمود و سپهدار بمقام مقابله گاه اول از هر طرف محاصره حریف پرداخته الغرض قافیه تنگ گردانید که مذاق زندگی
در کام جان ایشان ناگوار گردید و سواران میدان دار که جبل جبل بوده در تمامی ضلع تاکور تاخت کردن و
مکانات و شهر بلد غارت ساختن آغاز نهادند فوج خاص که بمحاصره مامور بود بنفقی از آن مردوفت
و در خشت محاصره مصروف می‌ماند و بقطع مردم از بیرون آمده رسیدن غله و اجناس بدست آورده سپهر دولت
پیشه پرداخته فرصت دم زدن و سر خاریدن حریف نمیدادند چون تا که گفته محاصره شدید بر
فوج حریف ماند بابو سکهارام از محاصره تنگ آمده و صورت جان بری ندیده از گهوجی راجه تاکور
استدعای شفاعت نمود و جمع عظیم مثل گنو گلو [illegible] رنگی فوج هشتوا از طرف [illegible] فوج بود
نظام علیخان سرگرده سبحان خان و [illegible] اکثر از طرف [illegible] کشته گشته و خود طلبیده دم
استقلال پیش مهاراج دولت راو سندهیه که بضلع اجمیر در آن وقت اشتغال داشت بسر برد خود بقلعه
[illegible] ناگپور [illegible] مکان سرحد علاقه خود که از آن رزمگاه بفاصله قریب واقع بود رسانید
مقارن این حال درجه مهاراج [illegible] ملقب بانبا صاحب از دست و زبان جیله مهاراج [illegible] بسبب [illegible] مهاراج
در محبار کاری [illegible] سرداران لشکر را با خود ساز کرده اراده ملکرانی در سر داشت [illegible] صاحب موجب [illegible]

بطور نظربند داشته به نگاه پسیدید بجان بیگ آمده خطوطهای متواتره اتفاق قسم در باب طلب آن امیر مشهور
شرح حالات سمکرامی در برهانپور ستم وارقام نمود که اگر استقبال آن نیست که هر گونه برای انتظام
این شرم ستمکاری منظور باشد بزرگ کار رگداشته جلد در اینجا باید بدربار فرستاد ابچ آن اسیر بحال انکه چون
افواج کمپنی و انگریز و جمعیت نواب نظام علیخان و پیشوا از پونان و حیدراباد یکبو یک حرف و یک گشتوری
از طرف هندیل کهند بر سار و کمپنی دولت راوسندیه هم بر جا بوده رسیده است و در خانه خود سه دار مدار
ریاست برادرست انیطرف وعظیم از دست برهان جمله بر باد در صورت وقف رسیدن این کار مختلج
عظیم از برای ریاست منصور است آن راهی که چکیده در سرای پیشال بیگاه گردید و از اینجا بیگاه بدر سرکرده
مرزا امیر بیگ که واله نظر و سنجا علیور سارنگپور از راه رای سین بخره روانه فرمود و خود بدولت
جمعیت ایران جریده باتفاق وزیر محمد خان در بهوپال تشریف بوده بدینجا دعوت گرفته از راه سیلسرونج
رسید و چند روز در اینجا مقام داشت و مدعای آن امیر از علیحده جستن بیگاه و جریده کوچ کردن خود آن
بود که افواج و کبی و نظام علیخان و پیشوا و بخره که با شتعاب فوج ناگپور رسیده است اگر مقتضی باید در
مقابله جنگ خواهند نمود اندیشه نیست و اینجا خود از ضلع سلامت بیرون خواهد رفت در صورت
یکجا داشتن بیگاه و دو وقت استقبال یکی از مقابله جنگ متفرقه بنای ریاست که از دست برهان همگی و اسم
و بر هم است سراسر ابتر خواهد شد چنانچه آن امر بتدبیر این منصوبه جریده در سرونج رسیده بود که کمپنی و کلوس

وبد

صاحب و بخیره همه فوج ناگپور الحاق کنان بر بهور آبه که بفاصله یکمنزل از سرونج واقع است رسیده اراده شبخون
نمود بدریافت این خبر آن سپاه ادای کوچ کرده بکوچهای عاجل آنجا آمده در سار رنگپور و شجاع‌الپور داخل فوج
فیروزی گردید و افواج ناگپور همه کشته کلو جنس صاحب فرنگی در سرونج رسیده بند دولت خود نمود و بر سامان سپهسالار
عامل سرونج که در دست لشکری قریب سرونج با جمعیت همراهی خود بیاده داشت شبخون زده بسیاری از مردم
را کشته و زخمی گردانیدند و این امر که از روی حکمت محال بدیده علم فالوی وقت از این ضلع بر آمده در سار رنگپور
رسیده بود فالوی حریف دریافته نمی رسید معتمد صاحب موصوف بشیر بیرام کستری قریب خط از طرف سبحان
خان نامی سردار فوج نظام عملیجات باین امر رسیده بنده رسانم که روا از مقابله جنگ با فوج انگلیش
بهمت و جوانمردی بعید است بدریافت استماع این حکایات بنده که مرد جنگ آزموده بود دست بر دهن مشاورده
وا زر نامی خود رسیدن خط سبحان باین مضمون نا تمامی کلو صاحب دریافته از راه مهر اند احوال
نوشت که حالا که ایشان از ملک خود برآمده بهور حیدرآباد نگذر گشته اند و ما را لابد بیک ساختن شما از دو
و رسش مقابله کردنی است در صورت انشاء الله وقت عاجز شدن شما یکان فالوی جنگ حرز و
اسکار خواهیم نمود چنانچه از رسیدن نامه و ملاحظه مضمونش که اراده تدبیر صاحب موصوف در دل گرد نشسته
بجده نکرد و در خود ندیده ناچار همه بیکی افواج پارسی کوچ کرده رفت و آن امر که در سار رنگپور کوچ کرده در سه
روز بر موضع ساوری علاقه بهوپال رسیدند معلم با بوسنه بیه سردار علاقه دولت راو سندیه از مکان جا داده

کشتو بفاصله سه چهار منزل از آنجا دیره داشت بدریافت محکم گردیدن دایره معسکر فیروزی بجهت جریده
در آنجا رسیده بملاقات آن امیر بردل خصلت و استفسار نموده که شما بکدام اراده درینجا آمده‌اید آن امیر گفت
کمر باراده تدارک دیرمان جبله مهاراجه پونکر که مصدر سزاهای ارباب است قصد نموده ام الحال شما از اراده
خود آگاه نمایند که مافی الضمیر ایشان جهت بالوی مذکور که نرودا بالو گفت که بار از شما عرضی است
از علاقه باکوچکرده بروندان امیر حصول نموده‌ام آن کوچکرده بر موضع جهیرپور که بفاصله هفت کروه
جیتورگده علاقه میوار واقع و لشکر مهاراجه پونکر از آنجا قریب سه کروه دیره داشت رسیده دیره نمود و امواج

در سنه یکهزار و دوصد بست چهار هجری نبوی واقع آمده داستان محاصره نمودن آن امیر دیرمان جبله و
نمودن تمامی مردم فوج مهاراجه با خود و غائب کار گرشدن جبله مذکوره بتدبیر آن امیر و گو نمودن
آن امیر شامل فوج مهاراجه پونکر بطرف کانکرولی علاقه میوار بعد گشتن دیرمان مذکور

چون آن امیر با فوج خاص و سواران سه‌هزاره بر موضع جهیرپور علاقه میوار متعلقه راجه جیتن سنگه رسید کار
افتخار الدوله محمد غفور خان که از دست دیرمان جبله استخراج یافته بمع جمعیت از دو هزار کس متصل مکان
کرده نشسته انجامی بردل خصلت سرفراز خدمت آن امیر گشته احوال کمرامی جبله مذکور شنوده جابیان نمود
بدریافت این احوال آن امیر تمامی سرداران فوج را طلبیده پرسید که در نوبت که بفاصله نیم کروه دیره
خود نشسته مقصد ریاست از دست دیرمان جبله برهمی ها نیست کس را که اراده رفاقت ما و محبت دوست

منظور

منظور باشد همراه ما باشند و هر کسی را که محبت زن و فرزند و هوای مخلصی و آرام باشد بخوشی تمام رخصت
شده برود باستماع این معنی محمد سعید خان افضلگده که مرد دانا و رفیق بود پیش از همه سرداران در رو
که درین وقت از رفاقت پهلو تهی جستن از همگی بعید و در حیثیت ما که وابسته هیچ دولت
سرکار است از رفاقت و محنت عذری نیست و سرداران دیگر هم بشنیدن این کلام شیخ الالفاظ و معنی
همین خواندند و مجلس همگان رفاقت بسته بر همگی فاتحه خیر خواندند آخر شب از اینجا کوچ نموده خود را بسما نجا
بپیش راجه جسیدن سنگه گذاشته محمد بیگ خان کمک برای طلب کشتو مختار الدوله که در مارواڑ
بود روانه فرمود و بیر صدر الدین را برای خیمه ابتش هرمان چیله روانه نمود و بجمعیت جریده سواران فوج
حاضر هیرا رامند از کمی هرمان بسر لوجی مهاراج ملکو رسیده بمحاصره افواج بر دوات جهت ورده رسد غله
در آید کهی بر لشکریان رسد و گردد القدر فاقه بیشتر کشید که از گرانی غله و غیره مرتبی را بمحتاجگی و
رو بید جیدار راهم که مصروف محاصره بودند هر روزه بطعامات مکانات زرو پیش پرداخته غارت مینمودند
و شتران و نرگاوان لشکر مهاراج را از کهی کشیده می‌آوردند چنانچه روزی از اسپ متصل لشکر
مهاراج بجایی نشسته بود و نرگاوان ولو بجانه در بجره لشکر مهاراج متصل لشکر یاین جیالن مسته
چرائی دلو بچانه جنب کار آمده بودند که سواران جیداره بمیش از ابر آمده بر حمله کردند که اگر حکم شود
جوهر خواهم وهی خود را پیش حضور بمحک امتحان رسانم و نرگاوان چرائی لشکر مهاراج را که باین بچانه

و بنگالی منعیه چراغی برابر اندک کرده بسیار ان امیر برای مشاهده جرأت و جانبازی انها رضا داده خود دیدند
بر چبوتره بلند چهتری مشغول تماشا گردید چنانچه سواران بسیار که بچابکی تمام عنان جنبش گشته با من لوپ خانه
جنبش قایم بودن پلپن چراغی داخل چراغها شدند طرفه ماجرا بروی کار آمد که چون مردم توپخانه جنبش
قایم بودن پلپن چراغی با لطافت ترکان [illegible] بخوف محروم شدن مردم بنگال چراغی توپ بهکسر کردن نتوانستند و علی
هذا القیاس مردم سپاهیان چراغی توپ بهکسر کردن هم سهمی اندیشه که اگر گولها از ینطرف سر خواهیم کرد صدمه آن
بر فوج جنبش خواهد رسید از سر کردن گولها باز ماندند [illegible] بنداره قالو یافته ترکان و شتران [illegible] کرده
اورنگ وان امیر [illegible] جرأت و دلیری شان حوصله مند گردیدند مقارن اینحال دربان بنگرام بان امیر پیغام کرد که
آمدن شما درینجا بکدام مطلب [illegible] ان امیر جواب داد که حرف ملاقات مهاراجه بنگاله که طبیعت شما
نشان باساز است آمده ام و میخواهم که از مهاراجه ملاقات کرده طمانیت خاطر اندوزم بسماع این سخن دربان
مذکور جواب داد که بالفعل در حالت عارضه ملاقات مهاراجه از کسی شدنی نیست ان امیر دانست که چنانچه این
بنگرام با ینطور با ممکن است خاموش ماند و تا سه چهار روز از ردیف [illegible] محاصره شهر و جنگ توپ و تفنگ در میان
داشته القدر قادیه [illegible] نمود که ان بنگرام گذاره استقامت در اینجا ندیده نقد و جنس موجود بار برداشته بنابر گرفتن مکان
بهابوره که مکان محفوظ بود از پنکس ساعت تیاری بحرکت نمود و از مردم [illegible] قلعه لسیه و سواران سپاه
را در میان گرفته کوچ کرده در بهابوره پناه خواهد گرفت بار برگشتن شوار بی خواهد بود چنانچه بهمان وقت [illegible]

مسلح از سواران فوج همراهی و پنداریها از هر سو محاصره نموده بجنگ توپ و تفنگ پیوست و دو نفر قاصد بملک
نمود که بهار جالی در تمام روز سه گروه راه طی کردن نتوانستند و وقت کوچ لشکر با تخته مهاراجه بجمعیت
هزار و دو هزار سوار از لشکر جدا گردیده شامل آن امر گردید چونکه سرداران نمکحرام از مردم فوج خود اظهار
نموده بودند که آمدن آن لشکر در اینجا باراده است که با امان مهاراجه را مجمل خود داده منصرف ریاست شوند
و از این سبب تلنگه های بیان و پیاله های و غیره مردم افواج مهاراجه شامل آن نمکحرام گشته مستعد جنگ و فساد
بوده اند و در صورت رفع این مظنه اصلاً اراده شامل گردیدن با این نمکحرام نمودند ناگاه بدید شامل
گردیدن کسان با تخته لشکر این امر باهم گفتند که اگر این امر باراده دیگر بدل میبود بجنگ شدند و که خیر خواه
ریاست مهاراجه است شامل شان میگردید چنانچه یکی با دیگر را بهمین طور تکلم کلام نموده برای رفع این مظنه
مشوره کردند و بمعنی اللفظ و المعنی نزد بابو مصاحب سیره از کیفیت ماجرا استفسار نمودند و بالمشافه جا حاضر
شده عرض کردند که هیچ اندیشه را بخاطر عالیه راه نداده و استکاف ریاست و دست تمام فرمایند که آمدن این لشکر
در اینجا از خود باراده دیگر است با باشاره مستحسن است استماع اجمعی اگرچه بابو مصاحب در جا نظر بندی بود
لیکن با دل خود راضی حسب فرمود که من خود آن امر را که بجای خود رفته است برای تدارک سرداران
نمکحرام طلبیده لیکن آنچه آن نمکحرام میگوید تحقیق غلط و باطل است الحاصل بر آمدن این سخن از زبان
بابو مصاحب چنان بود و شنیدن چنانچه آن مردم فوج بر سران نمکحرام در گرفتار ساختن او همان خانچه مردم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تلنگیها که بر کیفیت ماجرا مطلع شده و برهان دستور سهارام داروغه توپخانه بلادست بر تبقیت ایشان رفتند و پیش
بابو صاحب آورده عرض کردند که الحال که تلنگان را دستگیر کرده آورده‌ام بشود و لیست حسب ما حضور لازم است
و سزای این تلنگان آنچه منظور باشد بعمل آیند هرچند در آن وقت بابو صاحب نیست بر دو مال
تلنگان را زنجیری پیش خود بداشت لیکن بمقتضای دانایی اقرار نمود که فردا تجویز حسب شان کرده داده خواهند
و فرمود که بالفعل این تلنگان را در پهره خود دارند و همان وقت نصف شب محمد جو و بلدیش آن
رسانیده و بر بن مژده اطلاع داد و نیز برای سبیل خرچ که از مردم سپاه اقرار کرده بود ایما نمود و آن
بدریافت این خبر که از نابدات غیبی بظهور آمده خیلی شادمان گشته تمامی سواران فوج خود را طلبیده فرمود
که بفضل الهی بلا محنت و مشقت جنگ تلنگان رفتار آمدند لکن به پنجاه هزار روپیه برای خرچ سپاه مقرر
خود کردنی الحال و تا تجویز سبیل زر صلاح فهمائی شان چگونه است همگنان عرض کردند که جان و مال
تصدق سرکار است و احوال ما از سرکار پوشیده نیست این امر فرمود که معروضه ابکار کردنی است خفیه بیر
با منظور راست خواهد که فی سوار دو روپیه را اسری تدبیر نمایند همگنان قبول کردند و فوریت شصت هزار
روپیه سبیل کرده داده‌اند و هرگاه زر نقد تا جو و بداشت بمقتضای همگنان مال خود از قسم حلقه و انگشتری
فروخته ارسانیدن زر سلوسینی نمود و بعد از این امر از صلح کور بستری برای خرچ سپاه خود نشسته باقی
همیش بابو صاحب دستام با بعضه زر به مردم سپاه تقسیم نموده تلنگان را بیشتر این و بیرسید چنانچه

هر وقت این همگی‌ها مان تنگ‌گوران پیر از دست مردم سپاه مهاراجه که دستگیر کرده آورده بودند خواهی این
هر دو همگی‌ها مان بشارت شان شهامت مدار الیوار نوشتم و از بیکار و جلی یافته بعد ملاقات مهاراجه هولکر که در
حالت مسعود الود بد جلی یا بعضیه و انتظام مقدمات ریاست هر دو اخیش و پرگنات جاوره و سیجت و بال
مراد و بحیره در جاگیر صاحبزاده وزیر الدوله بهادر از نا مقصه گرفته با تمام نورب افتخار الدوله محمد غفور خان
تفویض نمود و از آنجا بضلع میوار عزیمت فرمود چنانچه باستماع خبر عزیمت آن امیر مهاراجه دولت راو سیندهیه
که بدید برهمی مقدمه ریاست مهاراجه هولکر از دست و برهان جبلیه و در پیش بودن مقابله جنگ با کمور
از آن امیر کستو خود بلد نها با ده بر جاسس لطف جاوره و فرستاده خود در ضلع اجمیر بمقام دیت خائف نشسته
بگو جبا عملی بیواتر کوحیره بقلعه گوالیار پناه گرفت افتخار الامرا امیر سید اربهار را بجای خود منصب ساخته
معه فوج خاص و فوج مهاراجه هولکر و بعضی متواتره متصل کانکرولی متعلقه میوار دیره نمود و در آنجا سرکار زنبل
موهن سنگه داخوتزاده محمد ایار خان بهادر که محمد کنور ساله بعد تحصیل ضلع کوروار و غیره از سر جلد
ملک مار و ار معاودت کرده به پرگنات جاگیر صاحبزاده بلند اقبال وزیر الدوله بهادر متعلقه جو بور رسیده
بودند بوقوع منافقت بعد نکر زرد کنائه بوده مجبور کرده بجمعیت چریده شرف ملازمت آن امیر دریافت
و در آن ایام راقم نیاز هم همراه زنبل گور بخدمت آن امیر حاضر بود و از آنجا که آن امیر از روی
صاحبزاده بلند اقبال وزیر الدوله بهادر زیاده از حد داشت نسبت در باب طلب متعلقان لشکر کرده روانه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

فرمود و راجه بهادر سنگه را همراه کنور به لاهور فرستاده بعد چند روز فوج خود را همانجا باستمالت فوج
گذاشته بمعیت چیده جمعیت لاهور نمود در توجه صاحب والا موصوف هم که از راجه کوته دور بحضر قبل معه
افواج نفره و بحیره گشته رخصت شده بوده بود داخل لاهور گردیده بهره یاب ملازمت گردیده
القصه این امر بدیار رفاهی و رحمت های این ملک حدیقه و خیلی مسرور و شادمان گشت و این واقعه در سنه
یکهزار و صد و بست و شش هجری اتفاق افتاد **داستان ملاقات نمودن این پیر با هم سین راجه لاهور و مقرر نمودن**
نوکری بک کنور و حصه چهارم از تحصیل ملک سوار و محاصره نمودن قلعه دکوله و مشتاق شدن این پیر در تقسیم و خرج
نمودن مجانا دکوه نمودن از آنجا ملک ... محاصره نمودن قلعه ... و بالاتفاق کنورهای همراهی سپهدار الدوله

چون این امیر از زنا بهمسن سنگه راجه لاهور ملاقات نمود فرمود که بسبب ... در اطراف ملک سوار که همواره
خرابی پدید است اگر نوکری تک کنور علاقه با رحمه آنجانب از تحصیل آن ملک مقرر شود بحمده انتظام و محافظت
این ملک بدارک و جاهای صحار و آرزوی ... را با موصوف ... از مهمات وقت دانسته از آن
در سنا ... و بعد تمهید رسم دوستی حصه چهارم از تحصیل ملک سوار و نوکری تک کنور مقرر
ساخت چنانچه این امر بوجوه ... و خاطر داشتن و در خفته گفت که چون تا حین حیات دختر شما
نسبت راجه مان سنگه رفع شدنی نیست پس مناسب است که ایشان دختر خود را از جان ... موالا
من دختر مذکور را بر دو در پالکی سوار گردانیده پیش راجه مان سنگه خواهم رسانید و شادی راجه موصوف

سپرانده خواهیم دلورا با موصوف گفت که ما بلاجابت خود دادن گوارا نیست مگر شما می کردن دختر از راجه مان
سنگه گوارا نیست واز برادر ده بردن دختر بدگور محض جنگ بر وی و عزت ما نیک شما اگر شرط
داوار و بیاییدن مکان کهالی را و مارا از راجه مان سنگه در میان کنند البته بعد کوچیده رفتن شما
از ینجا بتدبیری که دران موجب بدنامی خلایق نخواهد شد کار دختر تمام خواهیم ساخت این امر قبول
نموده را با موصوف بعد کوچیده رفتن شما از ینجا بتدبیری این امر دختر بدگور را زهر در طعام داده از
انتقالات نا بسر نشن کار مقام دختر بدگور بر انجال سپی برده از را با موصوف گفته فرستاد که چون مقدم
ریاست بشما بسبب یار و یاوری داراو ابقدر برتر و ضرور نیست بلا تامل کار خود از دست خود تمام
سکنم خاکچه فی الفور غسل جسته و پارچه نو پوشیده جام زهر نوشیده جان نموده جان شیرین بجان
آفرین تسپرد و بدر با نیت انجال این امر بیاس قول و اقرار خود که در باب دعا شدن ملک کهالی را از راجه
مان سنگه برادر بهیم سنگه در میان کرده بود بدید با رضا شدی و با موافقت راجه موصوف نواب مختار
الدوله محمد شاه خان و عدم منظوری معتمد پیشکش کنونی مختار الدوله در ضلع جودهپور از نو بدرام
بیجولی وکیل راجه موصوف که همرکاب سامات حاضر بود برای دادن مکان کهالی برادر بهیم سنگه
سوال جواب نموده بعد نظر برادر ابکاره بر استرضای خاطر راجه مان سنگه برادر دادن کنونی مختار الدوله
و غیره از ملک جودهپور قبول و منظور فرموده سخن بر این مقرر گشت که اگر مبلغ ده لکهروپیه باشد

مکانات جاگیر شهزاده وزیر الدوله سالیانه نقدی خواهند رسید از انعقاد کنتوها در ضلع پنج لوهنی و
مراجعت بهیئت اجلاس کونسل مذکور حسب الایمای راجه موصوف قبول نموده نواب مختار الدوله مذکور که از
طرف مکانیر با زاده در علاقه سیرنه متعلقه خود به قیام داشت از ضلع خودبیر کوچ کرده حسب الطلب این امیر
به هندوستان عملداری خود رسید و کرنیل موهن سنگه و اخترزاده محمد یار خان که از پیش این امیر رخصت شده
مکانات جاگیر خود در بیرونشه نمودند مکانات مذکور تفویض کاربرداران راجه نموده بخه کنتو و رساله از علاقه
کشن گده بضلع تونکی رسیده و از طرف لچهمن سنگه راجه تونکی بصیغه نوکری برای تسخیر بلونت سنگه
نامی از زمینداران که در قلعه حوالی برار قبضه خود کرده بود تعین شده محاصره قلعه مذکور بر دخت دولت جمشید خان
از طرف این امیر سید دولت ضلع میواره مقرر گشته ولی بالی برگنه بما بیره متعلقه میواره سرفرازی یافته انتظام
انجا نموده در ضمن تا یعقاسه مهاراجه بوندی محمه فوج خود بطرف بهابیوره کوچ کرده رفت این امیر … در
زر قلعه و تکوه مورچه حیا بندی درت چهار راه قلعه پای تعلق حجت مقاران انجال خدابخش خان و محمد سعید خان
و قطب … و … خان و فیض الله خان و مستر خان و نجیب خان و محمد خان و دار … و عزادی خان
و بخره رساله … و محمد خان و بخیره سواران که برای طلب تنخواه خود مصدر حقیقه قیام کرده …
دروازه قلعه … این امیر بعد مفتوح قلعه در مکان … قیام داشت و برنه کردند و اهله از جهات …
راضی نشدند حاکم … این امر کنتو راجه … برای … افغانان … طلب نموده دیگر …

سرشته

فرستادم لیکن راجه بهار بهیم با نخوت نسبت بانداخته از حاضر گردیدن سهل انگاشت و جواب گفت که من نوکر
راجه اوده بهوپرام در نوکری او مستخدم آن امیر دولت بار ایشان بر آنان اوده بهور نوشت و راجه بهار سنگه از نوکری
اوده بهور موقوف فرمود چنانچه راجه مذکور ناچار بضلع جسور نزد نواب مختار الدوله رفته شامل گردید و آن
بسبب همراه بودن متعلقان با لگه پلتن و لودهی و جمشید خان و محمد سعید خان و غلام حیدر خان و غیره
یکی شامل دیره و الها نگشته همراه وقت حاضر بودند روز دهی در سنه ما الیا صلاح ندیده تن تنها از
قلعه بر آمده و در حمایت آن کوته اندیشان بیشتر قلعه آمده و بر یکصد سواره طلبیده گفت که اگر زری از تحصیل ملک
معامله از شما پوشیده داشته باشم تحقیق کرده بگیرند افغانان مذکور چنانچه خشت آن امیر را بهبودی خود
آورده و در سنه تشدید نمودند الحال بر لاچار شده چشم بر وزیر الدوله بهار راجه متعلقان همراه پلتن
لودهی روانه تونک فرمود و خود بسپاهی الت همراه با فوج خاص کوچ کرده در ضلع کشن گده رسید و مکانات
متعلقه آنجا تاخت و تاراج کرده و منضم هزار روپیه بابت معامله از راجه کشن گده گرفته از راه شاه پوره
و بنا نوله کنار بهی تحصیل معامله کنان بمکان سمیدی و نگر نوان متعلقه ضلع بوندی رسید و از آنجا
گنجو کرنیل صوبن سنگه و رساله آخوند زاده محمد انار خان رساله که از نوکری راجه بوندی موقوف شده بود همرکاب
ساخت و رفته زری تصفیه معامله از راجه بوندی بمعرض وصول آورد و از آنجا در ضلع جی پور متصل کوه دور
و چاندسین رسیده و از راجه دوباره والیس ده معامله گرفته بر لوای بمقام خشت و بار اوده ارور و بنی چسور

شقه طلب بنام نواب مختار الدوله که مهم کمپنی‌ها در شدن وغیره محالات حضور شاهانه بندی داشت روانه نموده
مهم فوج خاص و کمپنی مع سکه بر جا کسی رسیده دور از مقام موقت تکهه سکه وغیره کاربرداران راج معامله
حضور شغل دوازده لک روپیه محصل جهت از سه چند سال علاقه کمپنی مختار الدوله از آن زر حاصل نمود و بعد
وجمع معامله از جی پور برآمده بر سر حد کشن کده دیره داشت و مختار الدوله محمد شاه خان که حسب الطلب از
هندوستان اراده شرفیابی خدمت داشت بدربار رفت فیصله معامله حضور باتفاق راو چیتر سنگه دیوان معزول
راج حضور بطرف نولگده و کهتری متعلقه شیخاوتی امرا رفت در این ضمن از اتفاقات وقت که بوقوع
منافقت همدیگر بسیار شده سکه از عهد مختاری جی پور معزول شده بجای خود سرجا مقدمه جی پور هم
کرده بودند بحالت این امر جنس زاده وزیر الدوله بهادر را معه متعلقان از لهکنو روانه شیر کده نمود و از
ضلع کشن کده معاودت داشته بجای متواتر موضع کار علاقه جی پور برجومی بازی دیره نمود
و نواب مختار الدوله هم که از افتتاح قلعه نولگده و وصول معامله کهتری وغیره فراغت یافته بود حسب الطلب
این امرا مده متصل لشکر فیروزی بفاصله قریب دو سه روز رسید و بدین سبب تنخواه لفافه صلحی دربرشه والا که فرنسیس
بنت یاوه مانده بود بندوبست نشان ده لک روپیه بر رسله اجمالی سکه بعوض جایداد تنخواه کمپنی بر شرط
دالها داده رفع فقارت جنانچه در و سکه این امرا دست ما برسه والها خلاصی یافت خلاف مشتی
مختار الدوله کردید و سکه نوکجانه سرکار بنده از محس صدای بسیار زمین لنه مهیب ان کردیدن غسا

بدر شهر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و یورش شهر چیتور رسیدن آواز توپها راجه و ساکنان شهر چیتور خائف گشته تمام شب و متفکر ماندند علی
الصباح اختلاف و اغتشاش یافتن آن اسیران و برته دریافته بنوبره و جیتارام پلا برای پرسی سوال جواب
معامله پیش این امر رسانیدند اما چون آن امر چندی درنگ مقام داشته پرسی سوال جواب معامله
نبرده و همه افواج خاص و کمکها بر سالکانیز و برهاست پیشتر چیتور زور دهی نمود و جهت منتقیه انجا را
زیاده خسته از راه موضع ابتدر ورباخ بیوبره و جیتارام رسید کار بر وارثان راج خائف گشته رجوع معامله
آوردند و معرفت بیوبره و جیتارام که از مقام تجار بهمرکاب سرکارات حاضر بود معامله ده لک روپیه قبول کردند
حالیکه این امر پیشکش لک روپیه در جاگیر افکینوها مختار الدوله بنده مالکی بلاد رنجور جمشید خان و دار الشاه جاه خان
رسانیدند ازان و خیر محمد خان و مجنره یکه تاکه شمائل و برته والیا بوده نزد سرکاری مختار الدوله کنانیده
وا انجا دوسه کرده کوچ کرده بر بلاده علاقه چیتور رسید و اگرچه آن امرا اراده یورش آن سرکاری یاد نشست
لیکن نپسندید جای مختار الدوله بمذکور صلاح ایشان نیست بسبب اینکه در صورت یورش مکان غارت بگردید
و هیچ بدست نمی آمد بنسبت تخفیف اخر الامر این امیر قوم خاص بلاد لسر زدکی و دار الشاه بیان برای تحصیل
یک سوار معین ساخته خود بیدولت همه سواران یکجهت و دو بار سوار در آنجا ماندند و جمشید خان بحیره
از بندی هم شش خصوصیات برای انفاذ تحفه بمعبر و بحضور حاضر ماندند الحاصل نواب مختار الدوله از هر طرف محاصره
مکانهای مذکور داشته دو سه مرتبه بر قلعه یورش نمود مگر بسبب استحکام حصار و عمق خندق یورش بجایی نرسید

نواب مختار الدوله مهری قبض الوصول که صحبه ما ام برای ایشان ما بین گردید منقضی ببر بند بهن بابای و
مختار الدوله که بنا بر آن داد جاگیر بابت هبت ارزشان نذهی لشکر جهت حال ما داد و هر نه داران ساله کیلان و با
شرحش حرام سامه بنگ بهلول حونت مبارک وفات خیر صحبه در آمد بار بنده زر نیاز سبیل و بود رشته بعد
امیر ان سرکار در سکه سوبن مهاراجه کنیزداری کاربرداری عهده به ایام دران که رساله فرستم دید زرد امیر ان
سنجن و هفت بنیاد که میکرد بهار حضرت را رخت فکر بدیهه منوقی مهاراجه وفات تاریخ بود حاکم
شدن زرین سینه رنگ جامه شید جهانی خشم مردم ارمحن زین شد خشم بند افسوس تاریخ زد چون
روز تکلیف قبض چنان الجمال نعمة تاریخ گفت من با بشارت چشم کرده شادوان وفاتش تاریخ ای
وهمد جهت بود شده منهدم یافته شکست سند دولت ارفع بنداره خان کریم ایام دران چون
بکر صاحبه با سکه اظام راجه سند دولت بخبر بدربار رسید امر این بنسبت سوار
کرده قید امیر این بیعی بدید نمودند ارقام امیر ادبان فرستادن کرده رفتار بر تکرر عمر صاحبان
رالعرا سند جواب در داشت خود پیش را مذکور بنداره نوشته سرداری بان ارشاد فرستادن
از حمید خاطر بنوادی از است نخواهد شدن مقصد اصلا رسیده دنیا خان کریم حال که نوشت
درگشت که او ولی شنیع منظور امر این لیکن بود او فرستادن کرده قیاس مکر مردم آن صلاح چند هر
الدو مختار از ایشان با خبر جمشید خان کشید بطول توقف معامله زر الصاف بند چو

بموقف

بموقف وصول نرسید افغانان مذکور بصلاح همدیگر مختارالدوله را بغانویی خود دلدهی کرده برسنبه سنهام بند نکشند

که بغیر از بیباقی منوتی زر اصلا نخواهیم گذاشت درین عرصه اتفاقات وقت که آن اسیر هم در لکهنو مختار

الدوله تشریف آورده بود وقت جبار لهری بنور بانده سوار شده بمعسکر فیروزی می آمد بدید منقدمه حکایات

نجابت اینکه اگر درین وقت ازینجا بیرون آیم سلطنه بر خاطر بریکت خواهد افتاد که وقوع انفضا به محض با همایی

سرکار است از محجت دایره افواج خاص باز بانده در لکهنو بدیره فیض الله خان هنگش و لی اثر و بانده

درینحال مردم لکهنو باشتباه وقوع این ماجرا با جماعت آن اسیر را داشته رو دهش دیره آن اسیر ره توپخانه هم

کرده بودند با آن اسیر گفتند که تا مخلص مختارالدوله را که بر سنبه سنها که در قابو داشتند اخلاص برین راضی

شدند که اگر رای داناریم و محمد یار خان همشیره زاده مختارالدوله و جواهر سنگه که کشته شد چند سپاه

لکهنو را بصنعه برخانها بمانع تفولف نمایند از قضایه دستگیر شوم با جاران این بعتبر ازین صورت کداره ندیده

رایموصوف را طلبیده فرمود که چون بدون نشستن شما مخلص با بدولت و مختارالدوله ممکن نیست در صورت

آنچه مقتضای خیر خواهی باشد بعمل آرند رایموصوف که خیر خواه دستور و رفیق همگست بود اراکار

لبیکار سر را حاجت بحجید الحمد قبول بر دیده منت سنهام بدستامل محمد یار خان و جواهر سنگه و جو

جمشید خان وغیره افغانان نشست آن ابرطمی یافته مختارالدوله را از مخمصه رهایی داده درین فرصت بسبب

عدم وصول تنخواه در لکهنو راجه موهن سنگه بنگامه سپاه بر پا کرده و مردم لکهنو با همایی آخته زاده محمد یار خان

راجه مذکور بعد در موضع لودهری متعلقه جیپور مقید داشته بسبب منافقت سابقه اخو سرالدوله موصوف که همایش راجه

مذکور بود بجبور سختی در دار الامارت گردیده بقید شدید انداختند چون دران ایام راقم کتاب بکار برداری

مهمات جواب و وکالت کپتو از طرف راجه موصوف بحضور امیر مامور بود بخدمت آن امیر مستدعی مخلصی ش

گردیدند چنانچه راجه مذکور از قید رهائی یافته عاقبت کار از مختار کاری کپتو جان خود از دست سپاه مجال

داشته استعفای نوکری داد و در کپتو مختار الدوله بر جایش نشستند و کار و بار کپتو بدست اخو سرالدوله موصوف

تفویض گردید و نواب جمشید خان و محمد سعید خان سوانی و غیره افغانان که رای وابارام و غیره را

برای سبیل زر تحصیل اسیر محبوس کرده بودند بطرف نمابیره متعلقه ضلع میوار کوچ کرده رفتند القصه آن

امیر فوق خاص بالغ سرکردگی دارا شکوه خان رسالدار بتحصیل ضلع میوار تعین گشته خود بدو جمعیت جدیده

محمد کریم خان از بالاوتنگ و انندر گده بکوچهای علی التواتر در کوته رسید و از راج راناطالم سنگه بحوالی

ملاقات نموده دو چهار مقام داشته داخل ستانبوره گردید چون دران ایام مهاراجه بهوسنگر رحلت فرمای

ملک بقا گردیده مهندا جهت ادای رسم معاودت مهاراجه مرحوم مشش با تبعیض بنجی روجه مهاراجه

رفته بجز خواجی برداخت و چندروز در آنجا مانده از کریم خان بهنداره فرمود که شما چند هی بمدلای

با تبعیض حاضر باشند و نامدار خان و غیره اقربایان شما را همراه خود برده از راجه در جن سنگه که

از دولت باو سندیه با موافقت دارد ملاقات کرانیده شامل امر کرده خواهم داد که با تفاق راجه مذکور بوده

بابت

چنانچه تاراج ملک سندیه ساله که شما خواهند گرفت بدرباب تیمچ کرم خان خورسند گردیده باشد
خود درینی قبول نموده آن امیر و راجه در سالهٔ فخیر الدوله محمد غفور خان بسطور تطر شد که نشسته موضع بدار جهان
و سمست خان و غیره امرایان از لشکر با بعضی کوچگده در شیرگره رسید و از تعصیم راجه در صلح
کنیچی که با زده ملاقات آن بسر وار دیگر گردیدند از سیندار ها مذکور بار رسید کنیچی مذکور کرده فرمود که
آن ایان را التماس مینمایم که بنابر آن شما با نظام کار عظیم خواهند برد احتشمت و نیز از سیندار ها حکم کرد که
راجه مذکور بار التماس سپردم باتفاق همدیگر باید بود و خطی از طرف خود بنام وزیر محمد خان در باب بستقلال
سیندار ها نوشته اینها بار روانه بهوپال ساخت و محمد سعید خان بار بخطاب شمس الدوله ظفر جنگ و سرور خان را
بخطاب سرفراز الدوله فتح جنگ سرفراز فرموده لوالکی سر فوج مقرر نموده میان منور خان عامل آنجا را
پیش خود طلبید چون نواب مختیار الدوله محمد شاه خان با بندبست سپاه کپنو های خود بمقام مجاهره بوده
گذاشته در کشن گره قیام گزیده و فوج جنگ جنب مبارکه ها نو گرد و کپنو هوس سکه بسرگردگی خویش زاده محمد ایاز خان
بهار در ضلع راجگده متعلقه جیورا از دیهات کرده و بیش آنجا تحصیل زر کردن گرفت کاربرداران
آنجا جیورا از ادای زر بابت معامله مقرره متعذر گردیده و سبیل مختیار الدوله را جواب داده گفتند که بغیر ازین
افواج جنگ و کمیت اخویزاده بهار از ملک بهو سبیل زر بابت عمل نخواهد یابد بدربار ... انحال مختیار الدوله
موصوف در باب شهر سپرده تجویز برآوردن جنگ کپنو مذکور نوشت که جمعیت جیور بسرگردگی بهار خان ...

برآمده از جنت و گنبو مقابله نمود چنانچه راجه بهار ملک سنگه مختار کار گنبو هی مختار الدوله که انتهای محاصره گشته بود

بر محصوران داده فاقه بسیار تنگ ساخته بود در چند روز مکان مفتوح شد و بعد ازین سکان از قلعه و امان خواسته

بر آمده و بسمت رفته مورچال بر جا نمود و بکومک حسنی و گنبو اخوبرادر موصوف رسیده جمعیت حسنی برداشته نمود

مقارن آنحال فوج راجه پاکپور که در علاقه کوته متعلقه راجه مردن سنگه رسیده بود و دهی نمود و لیکن راجه

سنگه بسبب محبت سابقه ازان امیر استدعای استمداد کرد آن امیر از شیرگده کوچ کرده در شاهپوره بلنگر

مهاراجه هلوکر رسید و از آنجا مان سنگه جمعدار هرکاره بجای سردار فرمیله و سردار جا برادر مهر سالهم

همراه سواران نو ملازم بکومک راجه مذکور فرستاد و بعد بندوبست آنجا در شیرگده باز آمد و چون نواب

جمشید خان بسبب عدم وصول زر بیرخالان تنگ شده از کثیر همایش شرعا خدمت آن امیر رسیده

گذارش نمود که هرچه زر بابت بیرخالان از سرکار عنایت شود قبول دارم و بیرخالان را که دامن گشته

صید هم آن امیر مبلغ یک لکهه روپیه از کوته و بالینده رایداد را به او بخشش خود طلبیده و به گوشه رسیده

از راجه آن ظالم سنگه ملاقی گردید در ضمن آن امیر رفت باخبر لگار آمدن داد شاهزاده خان مختار خود رسیده حاضر

جنک کدم کهندی متعلقه ضلع میوار کوچ کرده در ماندل گده داخل معسکر فروزی گردید و از آنجا به فوج

بسرکردگی احمد خان همشیرزاده متصل قلعه شاهپوره متمکن ساخته بجمعیت رسیده در حضرت اجمیر

رسید و از زیارت درگاه خواجه صاحب قدس الله سره مستسعد گردیده اخوبرادر محمد یار خان که مع

گنبو دار امجا

چینو و انجا بهره دولت ملاقی شده تحواله مردم گینو بتعداد بیست و شش هزار روپیه بهمنام راجه کشن گده باخود همراه
موصوف عنایت نمود و از ملتفات با لوعشه بهه که مختیارهای انجا از طرف دولت را وسته بهه مامور بود
پرورش و بمقارن انتقال حرارطیه نامی راجه مان سنگه جودهپور و اکه متواتره درباب طلب ان امیر رسیدند
برسم یلغار کوچ کرده مع رساله سواران اخوم زاده بهادر در مدت سه روز داخل جودهپور گردیده و این واقعه
در سنه یکهزار و دوصد و بیست و هفت هجری بوقوع امده **داستان رسیدن ان امیر در جودهپور و ملاقات**
نمودن ان با مان سنگه و در بیرون صندرمش امدن قضایه جنگ از جهت جیپور ما بین کسرهای مختار الدوله در رسیدن ان امیر
برسم یلغار بار دیگر رسا خانی جهت مذکور بجیپور و بعد چندی باز رلگار کردن تمامی مهمات را در جیپور و جودهپور
چون آن امیر متصل جودهپور رسید راجه مان سنگه بدستور بادای مراسم استقبال و تعظیم پرداخته
در باغ ماسیان که قریب شهر است دیره گشاینده بعد یکدو روز در خلوت اظهار نمود که چون سنگی
اندیچ بحثیا از حکم من منحرف و ازپی کشیر خورد و برد کرده است میخواهیم که از دست شما او را تنبیه
کرانیده زری بصیغه معامله از وی بعوض وصول آرم و شیو چند سنگهی رایح الش مختار کیش ان امیر
گفت که شنیده ایم که شما رفته و دیگر از پوشه راست نباید اگر فی الحقیقت سنگی مذکور از جاده اطاعت
شما منحرف است ازین سرو دارا ست دیگر کارهایی که از دست او خواهد بر اید از دست دیگری محال است
راجه موصوف فهمیده او را بحال داشت و در بنو جه کنتو راجه بهادر که از للاوه بر خاسته بتدارک جمعیت جی پور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و راجا ولی رسیده بود مردم کمپنی بسبب عدم وصول زر تنخواه مصدر دنگه و فساد گردیده فتور عظیم برپا کردند
و آخر الامر از تقاضا به مرتبه کار بدینجا رسیده اراده بیع تنخواه از فروخت افرابها بخش راجه سهرمته نور مرتور نمودند
و راجه بهار لعل سنگه را گرفتار ساخته متخلف و متضلع معه افرابها بطرف سهوسا در علاقه سهرمته نور رحیمه
رفتند بدریافت این خبر نواب مختار الدوله محمد شاه خان بهادر بجمعیت قلیل معه کرنیل مهتاب خان وغیره
سرداران در تونک رسیده بود که ٹهاکر چاند سنگه مقهور بدبرقا بوقت بهانه مورچه بندی بالکوره
از جیپور برآمده در آنجا جمعیت فوج در کار فراهم نمود و در سبیل لوریشتن شتافته بمقابله مختار الدوله رسید
چون در آن وقت جمعیت قلیل مختار الدوله همراه داشت سر حال بدست پناه شهر پناه متصل تونک و بمقابله
او رو واخرشن بسبب کثرت جمعیت حریف عهده برآمدی نزیده معه محمود خان عامل تونک کرنیل
مهتاب خان و میان اکبر محمد خان وغیره سرداران در قلعه امیرگڈه که متصل شهر تونک واقع است
تباه گزیده فی الفور برکارها باستدعای استعانت بحضور ان امیر و بخشی راجه بهار لعل سنگه روانه نمود
و چاند سنگه مقهور بشهر تونک رسید غارت رسانیده محاصره قلعه امیرگڈه ساخت بوقوع اینمعنی بجزوی
انصلاح دیگر کوت گردید و راجه کشن گڈه هم از گونه اندیشه با نخوت سر انداخته از خود داده اسپان الدوله
محمد ایار خان بهادر که بسبب تقاضای تنخواه مردم کمپنی حریده در حضرت اجمیر معه یک صد سوار و پیاده بجراحی وصول زر
تنخواه کمپنیها را سما بجا گذاشته بکشن گڈه تشریف برده بودند مستعد قلعشی گردیده و وقت

حالت

غایت تهور و بی‌خبری با خویش‌زاده موصوف شبخون زد از آنجا که از غافل تا هوشیار تفاوت بسیار است
و درین هنگام امتحان شجاعت و دلیری است خویش‌زاده بهادر موصوف پای شجاعت قائم داشته
جوهر شجاعت به محک امتحان رسانید و آنجماعه شقی را شکست فاحش داده نام دلاوری بر جریده روزگار
ثبت نمود بعد دریافت این خبر آن امیر مغفرت‌مآب گردیده شقاوت‌منشان در باب اعانت مختارالدوله تمام سرداران
فوج خاص و محمد سعید خان عامل سرونج روانه فرمود و برای تنبیه زمینداران چهار هزار سواران همراه
کرده استدعای رخصت خود نمود و در عرصه راجه بهادر نول‌سنگه که در مهه کیتو درسهو ساور علاقه بهر شهر
بود و بهره داشت بعد دریافت این خبر بهر طور به مقابلش مردم کیتو برداشته بکوچهای علی التواتر عازم تونک
گردید و بهور در لالاو که جاند سنگه مقهور خائف شده به چهوبرکته رفت و هنگام رسیدن کیتو مذکور
متصل تونک بار شد به فراهمی جمعیت از چهوبر براده از کیتو مذکور به مقابله جنگ پیوست چنانچه راجه بهادر
مذکور که فرو جنگ از نموده بود فوراً افراد بهادر را شتافته گولها چند سر نمود و جمعیت مقهور را
متفرق و پریشان ساخته منهزم گردانیدند بوقوع این خبر نواب مختارالدوله بدرخچی داخل کیتو گشته
به شفقی به بارتک سرداران کیتو برداشت و قلعه کیتو را بر موضع لانبها علاقه چهوبر که از تونک تا فاصله شش
کروه واقع است رسیده مکالمه کرد و ناخت تاراج نمود و از آنجا در ضلع چهوبر رسیده خیمه متحصل زر
جاری داشت بد بدانحالت جاند سنگه مقهور باز جمعیت کثیر فراهم کرده متصل کیتو به فاصله دو سه کروه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ویره مناسب خست و بوقت فرصت قابو در کوچ کینوئی تعاقب نمودن دو در کهی وغیره قصبه فام کردن اغماض نمود
در تصمیم این امیر رای دانا آرام بلا بنیان سازی فراغ رای همت شاهی محبو بمور کید اشته و مثنی سهوانی شاد
برادرزاده را بموصوف بالا همراه گرفته بنجاح استعجال بقلع حصور عزیمت نمود و در موضع لکوانی
علاقه اجمیر که معسکر فیروزی و محمد سعید خان عامل سرونج حسب الحکم رسیده داشت داخل
گردیده از آنجا معه فوج خاص کوچ نموده بر موضع سانی ساکهون علاقه حصور رسیده شامل کینو
مختیار الدوله گردید از آنجا که اقبال الصاحب اقبال روز افزون و ترقی بخت جاوید سکه مقهور محرد در حد
خبر مداخلت این امیر و بغداری سناسم بحضور گرمجت الحاصل این امر چند روز مقام حصور از مختیار الدو
صلاح نمود که راجه کنسکده برید مکانیه آرای حصور والا از کنبو اخوی زاده محمد بار خان مقدر حصور
گردیده است تدارک آن ضرور است مختیار الدوله این صلاح را بنهایت موقع مناسب دانسته صلح نمود
که این توقع حشم نمائی محض باعث رعب و عبرت است زیرا که رئیسان بالیست قایم است اکثر عمل
این امیر برای کوچ کینوهی بضلع کنسکده حکم داده خود بدر نیت با فوج خاص لو تعاقب نموده مکانات از
راجه کنسکده را که از مال و جنس مالامال بود بغارت رسانیده مبلغ هشتاد هزار روپیه [illegible]
راجه کنسکده معامله گرفت و آرای محمد سعید خان از آنطرف سرونج و مختیار الدوله را معه کینوئی بطرف
لو و راله مکان سرحد حصور که قلعه قلب [illegible] شهرپناه خندق در درون بر بیرون [illegible] داخل نموده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بود بدولت معه فوج حادث جمعیت منور خان مقابل منزل سرنج کوه جگرده برای محل علاقه حضور
رسید و امکان را معقول حسب غارت نمود و نواب مختار الدوله که بهر بوداره رسیده بود از اتفاقات
مردم قلعه بیرون شهرپناه از مردم کمپو بمقابله جنگ در پیوستند و غازیان دلاور لوح فتح سپاهیان کمپو که
مورچه قایم کرده بودند نقب در آینده یورش کردند و از اینجا تعاقب کنان از خندق قلعه در آمده گذشتند و
عاقبت کار محصوران قلعه انگشت زنهار بدندان گرفته از قلعه بدر رفتند و سامان و ذخیره بیشمار
غنیمت بدست مردم کمپو افتاد مقارن این حال این امیر بفتح راج محل کوه جگرده بسر حال دریای پاس
دیره نمود و کمپوهای مختار الدوله حسب الحکم در امکان رسیده شامل شدند از اینجا باتفاق کمپوها
کوه جگرده از راه جاندیلان و اجمیری تحصیل معامله کنان بمکان سخون متعلقه حضور رسیده از قلعه آنجا
مورچه چسپانیده و یورش کرده امکان را مفتوح ساخت و از اینجا مختار الدوله را معه کمپوها بطرف جمو به سرداری
فرمودند خود بدولت معه کمپو قلان یعنی کمپو متعلقه راجه بهار لعل سنگه بمکان کالک علاقه حضور رسیده معامله
گرفت چون بتقرر قایم شدن شهانجات محصل زر محالات حضور از قبل محال بود مختار الدوله را
برای بندوبست محلداری حضور حکم داده بطرف هندوان فرستاده و [illegible] خان نامی [illegible]
متعلقه محال اکبرنگر که از دست انگریزان جلاوطن شده رسیده بود به بندوبست قلعه شد و محمد
متقرر ساخته راجه بهار لعل سنگه و میان اکبر محمد خان را معه کمپوشان برای تنخواه داری ... سنه

حربیر

وبسی و نواهی وغیره مکانات تعین شد و کرنیل مهتاب خان رامعه کنبوه اش بطرف سنجاوی و درمیان
سبد عثمنا دار انمجیاری کهتور راجه موهن سنگه بشامل نواب حمید خان بضلع میوار درمیان منور خان
رانمجیاری کهتور راجه موهن سنگه بشامل نواب حمید خان بضلع میوار و میان منور خان محمد داود خان
حسب الاسنند عای راو راجه لچهمن سنگه سیکروالہ ببندوبست ضلع جهندیله تعین فرموده خود بدولت
معه فوج خاص تعد چندی بضلع سیحاوا عزیمت فرمود چون کرنیل مهتاب خان رامعه
کنبوه بیشتر در آن ضلع رسیده بود و قرارداد و رزی بشرط عدم مداخلت معسکر فیروزی در آن ضلع
درمیان داشت حاضر شده عرض نمود که از حضور قرارداد و رزی که بشرط عدم مداخلت معسکر فیروزی
نموده ام الحال از تشریف سرکار از کجا تحصیل زر نموده خواهد شد ازین جهت مردم فوج خاص بر کرنیل
مذکور بشوره از مردم فوج خاص تاکید فرمود که رخنه انداز تحصیل کرنیل نشوده دست از عاملگری این
ضلع باز دارند درین صدد راجه بہار لعل سنگه در سرکشات جی پور شاهانه خود قائم کرده جمع جابجا نموده
و با جمعیت قلیل از مردم بنگاه و غیره بطرف بہاکی علاقه جیور باراده تحصیل زر مزاحمت بدرباب حق
واسمی لشکر جیور بسبب قلیل الجمع خود باراده رسیدن مکانات متوجه بار لس جند لائی رسیده
بود که چاند سنگه مقهور پور بنش نموده از راجه بہار مقابله آرا گردید و چند روز هنگام کارزار
طرفین گرمی گرفت چون از طرف مختار الدوله در آن وقت استمداد راجه بہار بعدم شدهی فقد بکار

بظهور

مظهور بمر شهید میان اکبر محمد خان از محل سومبهه بجمعیت مجموعه گوجر کرده تا حتی راجه بهار و لصلاح مدعی

مردم بنگاه راو بیرسه متصل لنجا رسانیده بجمعیت جریده و اجرا بسیار اماده کوچ کرده مقارن آن حال

چاند سنگه مقهور جنان با انبوه راجه بهار بکنون خاطر خسته بجنگ توپ و تفنگ دست درباد اینجا که راجه

بهار مذکور و میان موصوف مرد و شجاع و جنگ آزموده بودند اضطراب را بخود راه نداده گولها توپ

سرکردن آغاز نمودند و القدر علی الوراء گولها سر نمودند که مقهوران جنگ بیاورده پس کردند

و بهمدر عرصه این امیر جسم نام شجاع بخبر از ضلع شجاع و اکی بیلوار در کالک رسیده محمد محمد خان

سالار را بجمعیت جریده بیدارک مقهور روانه نمود چنانچه سالار مذکور بتوریه جنید لالی رسیده لودیه چاند

سنگه مقهور خالف وهراسان بحصور منهزم گردید و فتح و نصرت شامل حال بندگان حضور گشت الفضل بشش

این امیر سکه اندراج نخسته راجه بان سنگه بلاکه حسب الاشارت ازنا روث باراده استمالت راجه بهادر

این امیر رسیده بود بجو و میور رخصت خسته خود و بست گردید و بخند لالی در کشور راجه بهار داخل گردید و در حصار خطیر

بضیعه الجام همروم کشور عبادتر بود چنانچه مردم کشور نوشهای سنگ سلامی و سالیانه مبارکبادی القدر بلند

اندازه گردید که غلغله رستش بکنبد و از بحید و رنجات نواب مختار الدوله که از هندوستان آمده شرف

خدمت حضور دریافت این امیر بار نقلعه شنجاو اکی رسیده حیدر زرن همان قلعه لهروا سس علاقه ونیار م گذه پردا

و اخرس مسلم بلک ونیه معرفت اخوزاده محمد انار خان بهار از انجا معامله گرفته همه کشور تلک مهتاب خان

و غیره بفاصله یک کروه از جیپور دیره نمود چون سکی ابتدای نخست جودهپور دران ایام برای سوال جواب نسبت طرفین
راجه جودهپور و جیپور یک پور استقامت داشت و منظر شو بدین کار بر دار میدون حضور به بنت کرمی ان امیر از تو جاو
علاقه جودهپور نجی آمده مختاری یافت معامله جیپور صرف سکی و منظور کرم بمبلغ دوازده لک روپیه قرار گرفت و حاکم سکی
مقصد استخراج یافته از کار و بار سوال جواب حضور بید خلل گردید این امر راهی دارالارام شد اکبر بعد انتقال راهی بمقبر
از وطن معاودت کرده شرف یاب خدمت شده بود برای درستی آن مهمات معامله یکی پور فرستاده جاگیر
معامله را نصفی بمردم فوج و نصفی به تنخواه مردم کمکی تجویز نموده جهات پرگنات جاگیرات نواب مختار
الدوله جهت واگذاشت مکانات هندون و غیره که اتصال از معامله شرط استخلاص تمامی مکانات
متعلقه حضور قرار یافته بود روانه فرمود خود بدولت همراه فوج خاص و کپتان کرنیل مهتاب خان در ضلع بوندی
متصل بکر شوان و غیره رسیده فوج کمکی را در انجا گذاشته بجهت جریده نو نمیت شیر کده بهر دو جهت
و چند روز در انجا مقام داشته داخل حصار فیروزی گردید و بضمن سکی اندراج یافته که از حضور سوال
جواب نسبت راجهای طرفین در سلک خویشی بجودهپور رفته بود راجه مان سنگه را بران آورد که دختر خود سنگه
به راجه جیپور منسوب ساخته از نبیره راجه موصوف شاهی جو نماید چنانچه بمقدمه از هر دو طرف به یکجا
سوال جواب رسیده از الطرف راجه جودهپور و از ینطرف راجه جیپور کوچ کرده متصل مروه در روبکاری
دیره کرده اند و با بنی که رسم و روبه راجهای عالیشان است لوازمه جلوس شاهی سامان و جشن

نکدائی

گشتند ایمی از طرفین موجود و مهیا ساخته بزم شاهی بیاراستند چنانچه راجه بان سنگه که رابطه دوستی و برادر
واری از آن امیر والا داشت نوید تقدمه آن امیر رسانیده برای زیب آرای محفل شاهی متکلف گردید و آن امیر
بمعیت دو هزار سوار مسلح و دو دسته پیاده عزیمت نموده در مرزوده رسید و از راجه بان سنگه که باستقبال
برآمده بعد تعظیم و تکریم ایمی در آمده بنحوی ملاقات نموده بفاصله قریب لشکر راجه موصوف بر کناره دریای جیلم فرود نمود
آخر شب راجه موصوف بجهت ادای رسم تواضع و مهمانداری در بار بملاقات آن امیر از راجه جگت سنگه برای
ادای مراسم استقبال و مراتب صدرنشینی یکجا سوال جواب گشته بجهت ملاقات نمود و اگرچه راجه جگت سنگه
در اول بجهت یکجا نشستن بر یک مسند باتفاق آن امیر در میان آورد و برای تعظیم و استقبال اعمال می
نمود لیکن آخر شب بهمان نشست راجه بان سنگه به نشستن یک مسند راضی شده بهنگام ملاقات بان امیر والا
و بهنگام تشریف آوری آن امیر دقیقه از دقایق استقبال و تعظیم نامرعی نگذاشته باتفاق آن امیر
و راجه بان سنگه بر مسندی جلوه آرا گردیده بطالعت حاصل گشته بهم نشینی آن امیر سعادت اندوز
خود دانست و روز دویم بهره آن امیر محفل جوز می کرم داشته بکلمات حسرت و شیرین آن امیر والا
راضی گشته گفت که اگرچه از ملاقات راجهای سنگه مقدم با چون شیر و برنج بود فاما الحال از ملاقات شما
شکر آمیز گردید آن امیر در جواب کلمات که مقتضای دوستی بان سرداری بود در میان داشته رخصت نمود
القصه راجه بان سنگه دختر خود را از راجه جگت سنگه در سلک ازدواج کشید و همشیره راجه موصوف

بزرگی خود و افسر شاهی و خورمی بیش از اندازه بنام شاه والا جاه انقراع شاهی راجه جگت سنگه را
رخصت بی پور داده خود بخود بسوی کوچیده رفت و این امیر هم اینجا نهضت فرموده از راه حضرت
اجمیر بمقام کهانه پسانی داخل معسکر فیروزی گردید و این واقعه در سنه یکهزار و دوصد و بست و هشت هجری بوقوع آمده

داستان رسیدن نامه شاه شجاع الملک بادشاه کابلی بنام این امیر در باب استدعای اعانت باد رار
دادن جوهر بنان و غیره از دنیا و روجه لطیف خان شاه بلوچ والی سیستان مسمی شابی که و داد وی است
منوط طلب این امیر باراده و بعید دانستن شاه و بنا دادن این مصلحت بسبب انحراف مختار الدوله از جاده
خیرخواهی در واپس شدن این امیر بلشکر بسوای ملهار راو هولکر و مصالحه نمودن با اجهار باجسوره

چون این امیر از کار جیپور طمانینت یافته بقطع بوندی داخل لشکر فیروزی گردید فرمان شاه شجاع
الملک بادشاه کابل در باب استدعای اعانت امداد که فیما بین محمود شاه برادرش بابت حصه ملک و مال
تنازع بمجد قضیه بود در رسیدند و هم نامه زوجه لطیف خان شاه بلوچ والی سیستان بلقب بابی شجاع
شهره بشجاعت و سخاوت این امیر بمضمون تمنای و بعید دانستن این امیر کواسطه لا والدی مسیحون
بکدام وارث سلطنت سعارضار گردید این امر بوقوع انجامیده را از تاملات بحث لطف بر اراده عزیمت
این مهم پیش نهاد خاطر حسنت در باب صلاح مستفسر مختار الدوله محمد شاه خان و مسکی اندر آن عرض
شنونرین مختار حضور ارقام نموده اراده اندیشه که مختار الدوله محمد شاه خان را مع جمع قلیل از کشور

ضلع

ضلع کرانفته و پرگنه لونگ و سرونج وغیره متعلقه خود بلادر در وجه جاگیر داد و تمسک سپرده همه انواع خاص و جمعیت
کمپو همه اهل اسپاهی و دو و چهار هزار سوار راجها همراه خود بطرف کابل نهضت فرمایند لیکن چون
نواب مجتبی الدوله بسبب نازش و پیوستگی محبتی ابتدای ساختگی از سبب ها فهمی خود و خواهان انتفاع مکروه
از جاده خیر خواهی قدم بیرون نهاد و دیگر مفسده شور برین در خارج شدن خود لیت و لعل در میان آورد
وقوع آمیخت مهمان در تعویق ماند و حسب الارشاد نواب امیر خواب نامها بمضمون مبارک نوشته باراده مهم ناگپور
از ضلع بوندی تحصیل معامله ایشان نموده کیفیت لاکهیری نموده و عسکر فیروزی به سر کردگی محمد خان
رسالدار متصل ضلع باره لونی خسته خود بود ثبت بحث سوار این جریده در ورود تکنده رسید و از انجا
از راه جراناه الم اسکه ملاقات خسته و چند روز مقام داشته از انجا از راه سونباره وغیره در بهاپوره
متصل لشکر مهاراجه ملهار راو هولکر داخل گردید چنانچه مهاراجه موصوف همه نواب امجد الدوله
محمد غفور خان که از طرف ان برومدار المهامی بود بنا بر استقبال ان امیر خسته پیشکش خود
وغیره کتب نیز الی محل ان امیر از بابت روح مهاراج جسونت راو هولکر متوفی ملاقات کرده بدرستی
مقدمات ریاست پرداخت و چند روز بلند اقبال وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر از شیرگده پیش خود طلبیده
بدیدار نقاهی فرخت ایشان مسرور و شادمان گردیدند و چندی در انجا مقام داشته باراده تدبیر مهم ناگپور
در شیرگده رسیده که حافظ نامی معتمد سکنه اش نامی وکیل سوار معلی والی سنبره محصور

وبدایا الالقه با سندهای اشتی بنیت بهره یاب خدمت شدند بدید این معنی این امیر هم از وده مهنم ها کنون
منسوج حسب درخواست وکیل مذکور پیش از آنکه خود همراه وکیلان مذکور بطرف سنده و بتجویز بید و است
بمنت انجام کور خاطر والا نمود و للّه الحمد که جناب بر شار الیه دو کالت انجا مقرر نموده از راه حضور
فرمود و بعد از قنبر فقیر محمد خان رسالدار را جهت مبلغ بست هزار روپیه بنام رای داتا رام منجمله زر معامله
حضور دستخط جهت برای سار بشل لی لکهنو رخصت داد و بسبب عدم وصول زر معامله حضور شریف تاکید
در باب تسبیل زر بنام رای داتا رام روانه جهت خاطر رای موصوف بدید بکرار کار پرداران جی پور
که رقعه سرطه هندوی بشرط استخلاص قلعجات هندون و محمدگره نوشته داده بودند دو بندی خان
افغان کمونه واله و رو کدامت قلعجات از راه تکرار السنام که در میان داشت در هندون بحضور اختصاص
الدوله رسیده دو بندی خان بتکرار از قلعجات بر آورده مکانات مذکور سپرد وکلا پرداران برای اخذ
و در جیپور بار ابده زر معامله ارسال حضور نمودا الحاصل ان ارجس بحروم سپاه فرستاده از بیرکوه رخصت
فرمود و در فوج خاص متصل میراپور با محل پور متعلقه مالو داخل شده از انجا بیعایر تمامی زر داد و بجهت
پیهسوده مکان علاوه سندیه بهر عمارت نمود و معه فوج خاص در بیانوره رسید و بمشکر بهار اهوائی
مهار راو شامل گردید و بعد چندی از انجا بر سکون رسیده معامله گرفت و در بنو فهم جشن داده بقبله اقبال
وزیر الدوله بسیار که از بیرکوه حسب الحکم داخل معسکر گردیده سرور افزای خاطر مآثر این امیر گردید حس

ان ایام

چون امیر باتفاق صاحبزاده موصوف کوچ کرده در شاهپور آمده و در آن مقام رامی داتا رام از جیپور آمده استقبال
خدمت کردند لیکن اصل آن امیر قصه حسب تسلیم زمینی از راه تا حد علاقه جیپور به حضرت امیر رسیده و از
زیارت خواجه صاحب مستعد گردید از آنجا بر موضع بحارکه بر سر حد جیپور و کشن گڈه واقع است آمده و دیره نمود
چنانچه بهر شیو سرای سنگه کاربردار جیپور که هنگام حصول مختار کاری جیپور او از جبین پیدا نه علیحده از
معامله مقرره از آن امیر محفوظ بودن اسیر دربار. طلب او و سبیل نزار رقم فرمود چنانچه حسب الارشاد الله چند روز
بحیله گوشه نشینی امیره از خواهش بست تا آنکه بکمال منع جمعیت مع دوازده هزار سوار و پیاده آمده بفاصله دو سه
از موضع کهیروری دیره ساخت و از اندیشه باطل که بدل داشت دو چهار روز از سر حسابی ملاقات امیر
پهلو تهی دیره و در سبب لال که گرفتار شده بودند بدین شیوه اگرچه آن امیر روشن ضمیر سواری نشسته ناشاده گشتن
جریده بدیره مقرر نمود کو تشریف برده بر موقع منظنه کشش بر داشت فرود و دوم او را بدیره خود طلبیده
فرمود لیکن از اینجا که سرکار الله مرد خلوت بود به تعلق در آنچه سازی کند زاده بحیلها رفت
و مقدم روبراستی نیاورد ناچار آن امیر چند روز متصل گالکسیه دیره داشت و با سوال جواب
بهم مقدمه در میان انداخت لیکن چون به این همه هیچ بحیلش نماند آن امیر کشور گیر بل مهتاب خان
و نگاه کشتو مختار الدوله را از ضلع ٹونک ملحی خود رخصت عزیمت فرمود و بفاصله یک کروه از جیپور
رسیده شوری نمود از خواهش مقرر نمود رنگ آمده روبراستی آورد و در باطلب معتمدان امیر بعثت

درستی سوال جواب سندهی کرده بود بنابر اینمعنی اپراسو لول سنگه سهواله بیشاه برادرزاده راجه همت رای
سنگه بابت ولایه کلاهر راجی خلف الصدق راجه دانا رام راجه نورپور شامل درستی سوال جواب همچو
واخرچکار راجه دانارام را پیش مصر مذکور رسانیده مبلغ یک لکهه ... تخمینا روپیه بابت
معامله و نذرانه گرفته مقرر فرموده چنانچه راجه موصوف چند روز مانده سبیل کرده بحضور آید

واقعه درسنه بجری بوقوع آمد داستان بر آن که مختار الدوله از ضلع جی پور همه گنوها در سینان سرتیه
ملعون متعلقه چودهری زاده الیاس تحفه گنج الذراه هان سنگه در نظر بند فرمودن اپر دار
کسو بهی ولادلو وجه مکانات متعلقه ضلع مکابیر و دستان راجی رامام و جودهیر جمیت بر زمینی ...
انجا دستخطی شدن سنگی و غیره کارپردازان جودهیر جمیت ... گنوهای مختار الدوله ...
جودهیر نیابت از مختار الدوله ... کوسو گردیدن خبر تمامی مختار الدوله ...
صاحب استحال ... در قوت شدن مختار الدوله ...
سنگی ... نمودن ...

چون مختار الدوله همه گنوها از ضلع جی پور برانده بطرف منیره رسید و برای القبال زر تنخواه گنوها دیگر
نموده ... بهیر دیالو و غیره عمل دخل فیض الله بیگ و میان اکبر محمد خان قایم کرده ... امیر
بکو جهان متوتره ... کسو بهی ولادلو ... علاوه ... تحصیل معامله کنان ... جی پور رسید

دانتفا

و امکان را مفقود ساخته تا کوناپور مکان سرحد نکسان علاقه ضلع مسطور سرحد و محفل
زر فرموده از راه لندهی حرپوره کمپنی معاودت فرموده و سر جشید در ان ضلع نکسان اب چاه و دریا و تالاب
مهلک و مرض انگیز بوده با انزیاوری طالع ان امیر جائیکه مردم افواج فیروزی در ان ضلع زمین کاوند
بفاصله قریب اب شیرین بهم رسید خوشگوار میبرامد که از نوشیدن ان اصلا مضرتی نمیرسید و ساکنان
ان ضلع خبر ان ابی بعد نه بوده شگفتند که اب دریای گنگ بالشکر فیروزی از زیر زمین همراه میکردید در حصه
نواب محمد خورشید خان معه جمعیت همراهی از ضلع سوا از ضلع جیور رسید و سالار ملک راجه لچهمن سنگه سالها
گردید و زیاده بر استخلاص قلعه لندیله قرار داد نه پرداخته همراه جمعیت راجه مذکور بطرف [illegible]
رفت چون مختار الدوله محمد شاه خان معه کمپنی ها در میرته وغیره متعلقه ضلع جودهپور رفته مکانات [illegible]
در قبضه خود اورد و سکنی اندراج وغیره کارپردازان جودهپور زمین را بکذرانده شده صبح [illegible]
بر تنزل استخلاص کمپنی های مذکور از ضلع جودهپور ان امر قرار داد نمودند حسب الحکم ان امیر راهی
جهت تحصیل زر مقرره در جودهپور رسیده و زر گرفته واپس باراده [illegible] حضور [illegible] رسیده
بوده که از اتفاقات وقت وارد لاحق گردیدن بیماری شدید و خبر طاری شدن حالت [illegible]
مختار الدوله محمد شاه خان بسمع مبارک رسید چنانچه ان امیر محزون و رنجیده [illegible] خود بدولت
بجمعیت دو هزار سوار جریده بر سبیل ایلغار [illegible] فوج داخل میرته گردیده بدیدن خان مرحوم [illegible]

استخلاص

چندی از حیات مستعار با صدمات برانگیختن لشکر عنایت فرمود از آنجا که جام عمر آن اجل رسیده لبریز
باده ممات شده بود یکی دو کلمه با سستی بر زبان رانده از دنیا شنیده صبح بر شمع وار خاموش
گردید و تا سه روز به حالت نزع گذرانید آخر شمس خان به حق تسلیم زد مقارن انتقال او الهی دادارم
از آنکو خبر بد اخلت این امیر در بیر شنیده شرفیاب خدمت گردید و شد و بار جمله حضور بملاحظه
درنشست بملاحظه نظر مبارک آورده و این امیر نظر تالیف مردم گنیور فرموده و شده با مذکور بملاحظه نشان داده
در قریب پنجاه هزار پیاده و دوازده هزار سوار که زیر قلم تعداد جات شده این امیر بالتمامی متعلقه
گنیور میان اکبر محمد خان را که جا بجا در گنیورهای دیگر شامل بودند یکجا فراهم بدید نشستن احتیاجی
و سلیقه شعاری بتفویض همان مذکور نموده راجه بهار لعل سکه و کرنیل مهتاب خان و غیره سرداران
گنیور سلاطین خسته بندوبست گنیورها و ضبطی کارخانه مختار الدوله بپرداخت لیکن اثاث البیت
مختار الدوله بسبب قلیل مداخلی و کثرت المخارجی الفقر بشراند که بخرج و عوض به مردم گنیور اکتفا کند القصه
این امیر راجه بهار لعل سکه و کرنیل مهتاب خان و میان اکبر محمد خان و غیره سرداران گنیور را برای
بندوبست تهانه داری ضلع جسرو کلواره حکم بروری از تحصیل اینجا روانه فرموده و مقامات سیاست و
مالوه بصفه تبعید فیض الله خان بنگش و میان اکبر محمد خان و غیره سرداران گنیور برای بندوبست و
تهانه داری ضلع تفویض نموده جماعت ده بلند اقبال وزیر الدوله بهار لعل همه متعلقان بقلع تالو

گذاشته

گذاشته خود بدولت صحبه افواج فیروزی بحر همت خود بهور فرمود و بر ودهٔ وقت رسیدن انجا راجه
مان سنگه که بدستور باستقبال برامده باداهی تعظیم و تکریم بر داخت ملاقی شده بر کناره نالاب سنجاو ناق
متصل شهر دیره نمود چون بسبب مخشا زکارهی سنگی اندراج تحت وامد لو نا تهه پرشد راجه مان
سنگه همگی سرداران ضلع خود بهور مثل کهر سنگه دیهر سنگه اسوت واله و مجهاو سنگه ابنوه واله
و سلطان سنگه سمراه واله و بیرتاب سنگه لودهو واله تنگ آمده مصدر استقبال مجبور اند تا ج
سنگی وامس دیو مذکور بوده بدر بیک ازان ابر سندی همت گردیده در پرده اظهار کردند که اگر سید سرکاری
کار این سرحد بالکل بانجام رسانند ضلع شش لکهی روپیه بر آنچه از سپاه نذر اطاعت انعامی ابکار رسیدیم ان
نمود که تا بدرالی راجه و کشور جیت سنگه در نهاده ایجاب کند بنها از گفته شمایان مبادرت
اینکار مناسب نمیدانم از انجا که رالی و کشور مذکور سوخته این آتش غم بوده دید دار دست تظلم سنگی
اندراج وامس بطور بطر سندی می ماندند اسیع نالا از فتوحات عجیبی و نا معدات لا ربیی سید استمهرداهی القرم
اینکار همت تمام از ان امیر سجام دادند بلکه کشور مذکور خود بذاته حقیقت ان امیر بلمنحی با لقرم انکار
کردند با چاران امر تجویز نمود که اگر سنگی وامس مذکور بطور سابق راه و رسم مرافقت نمایر جی دارد
و دم سبیل بیر دانند بیر دیگر بحالیت نیکین چونکه قضای الهی رو اجل رسید با بر سر رسیده بود بال
نخوت و سر انداخته بر زوره راجه مان سنگه بلا ور غلا بندن و از طرف ان امیر سیر خلق اغماض کردیده و بر وقت

سوال طلب زر جواب سپاهیانه داده سر گرفتند و در بیت المال چیزی نبود چند کس بطمع ان و مهم

برای تدبیر علمای ان امیر بلشکر فیروزی رسانیدند چنانچه انها از راه تالات شیخ دهان

گذشته قریب دار السلطنه دولت رسیده بودند که مردم جو سکی و پهره خبردار شده عقب شان دویدند و دست

بهر یکی کتف بسته پیش ان امیر حاضر اوردند بدینهایت ان امیر محمد سعید خان فعطت الدین

سالاران افرید میرا بنشست خود طلبیده در خلوت فرمود که چون مسیل زر از دست سکی و دسته جمع

ناممکن و از سرداران دیگر بدون تمام ساختن کاران مرد و چیزی حاصل شدن دشوار مقصور

درین صورت تدبیر این چه می باید از انها چه کرده که من بهر طور مطلع حکم سرکارم اگر مرضی باشد در تکمیم

کاران مرد بانجام رسانیم ان امیر از روی حکمت عملی تدبیر اندیشیده از ابو برام نیچولی وکیل راجه بان سنگه

فرمود که چون ملاقات تنهایی با ارسکی اندرای صلاح اشتباه و مظنه خاطر طرفین رفع نمیشود و مردم

سپاه دامنهم ممکن اند که جریده بر قلعه پیش سکی توانم رسید و هم سکی مذکور با شنیدن مظنه باطل از

امدن اینجا متعذر است پس صلاح کار انست که اگر شما وقت شب سواری در شهر بر در اسرار هم حقیقت نا طبار ام والفیه

حلال علی خان وکیل در مینجا بیارند حقیقه رمنیه مذکور سوار شده همراه شما پیش سکی برسیم و منظنه خاطر

عالم منتهایی رفع کنم ان ساده لوح انغوله منقدلی یا ورات بجشه مدعای خود را حاصل گشت و سکی

از مژده اگاه خوش خاطر سکا مذکور ایغوله فور عظیم ماسته فرو سند مکر کرده و بحال خام

تمام

تمام حقیقت کار دشمنان این امیر در حالت تنهایی بمحمد نوابی وقت منتظر و خاطر امان نشست و از
بازی می خورد مرقت آگاهی برداشت که خود خفاقت بر سر رسیده او را مقصد از تحرکات صیب حیات چون
آن وکیل ام بحولی منه رشته بخبعور امده نشگادی روانی خود بدانی که امارام خاطر شده عرض نمود که طلبیدن
این رسته موجب حیرت ان امیر فرمود که تدبیر دام گستری این دام فریب مخفی اظهار دوستی
است که این وحشیان فیلسوف را بمغالطه تملق صید ساخته کارسازی تمام و زودی خود تنها
بخانه حریف با نیکوئی کشیده صید ام را بموصوف عرض نمود که بحویر حضور سکوت بمنزله چند کس
افغانان اقوام فیروزی که آن امیر از بیشتر اعتبار رضا داده بعد حاضر آمده با ثالث وکیل مذکور
ازانها امیر عرض نمودند که تدبیر برآمدن ازینجا بحیله و بهانه سواری یا رسته تماشه تجویز کرده اند مخفی
از دست ما این کی انگلیزی می آیند ان امیر با استماع این سخن از وکیل مذکور سرگوشی نموده
فرمود که چون اطلاع از فغانهای را تدبیر برآمدن ما دشوار است صلاح آن می بینیم که شما چند کس
ریسالداران باز همراه خود بنشیند و سبک و اسپ خوب نموده عهد و پیمان ایشان را بر گزارند و بعد که بعضی
ریسالداران را در نجابد داشته شهضت نماشوم وکیل مذکور انهم را از مهمات دانسته اسپکی از
دل با شهه اظهار خاطر نمود اشهاد ریکار نقصان خود نمود البته نجیان اینکه اگر از سخنهای بسکلا در روغ
دلجمعی سرداران کرده خواهد شد و کوچ افواه شده خواهد رفت و دفعه ملا خواهد گردید و وکیل مذکور را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

علی الصباح برای طلب سالداران پیش آن امیر سپاه بند با داعی درستی نشان زر آوار بخود و حسب الحکم
آن امیر محمد سعید خان و قطب الدین خان را معه ده یا ترده کس از معتمدان خود همراهی ایشان همراه گرفته بالای قلعه
پیش بسکی و اس حضور رفت چو هر یکی در محفل حوالیگاه که اندیشه اینجا نمی تابد
رسیدند افغانها چند کس که بودند ده یا ترده جمله کس یکی گفت با آن سخن که از شما بد باران ان
دیگر گفت نبود بلا اعتبار که این زر رسانند در این قرار دیگر گفت با نقرار سبب ندارم گرار اقرار است
دیگر گفت با نقد خواهیم زر از این پس نجوم نشان از دیگر چنین گفت بسکی با سخن در جواب بسر بندیم من
قطب الدین خان گفت ای آن همه کجا عهد و زنت سند بلا فلوس درین گفتگو آن محمد سعید مرد شجیع مثلو
دیگر چه تیغ بر اسب کنبرد بیک لحظه دو چار و قوی سپرد بر آمد ز هر گوشه سو فتنان که شد فتنه بر پا
در بند بکمر نیزه و الفک شدند از جوانان مقابل بجنگ ولی بود چون ایمعان پناه نه بند و حمله آن
در پای البشر و نامدار در آمد شهر از هجوم سوار عضاف خراسان ز رزم و قتال باز از نهیب کوه و
آنکه بکه بودند در پرده سار در بیکارهای ورا زد بسار رسیدند در پیش منزل زود همچو ایستادند سر و دو
بگفتند پس فتنه اکنون بپاست بناه ورا نام درین جا کجاست اگر از سر جنگ هم کلام نشو و دو شهر تمام
چو منزل ورا های حاق بود دمی از نگاه باطل نمود بدل گفت اینها که این سر زده اند کجا حربه از ناکسان
اگر گویم اکنون جواب دگر شنوند اینهمه شمشیم سر بسر پس آن به که خاموش شوم الکلام سهم بکار بر رفتن تمام

چین

چنانچه گفت آخر که هجوم شد چه حاصل است کنون چاره‌جوئی برای شماست همه آن همین که می‌خواستند سوی آن دلیران بهم تاختند
نمودند سوگند را در میان ز بهر قتل احمد زمان برآمدند آن جوان سراسر زده دست بر شمشیر تیغ را در کمر
اسیر جهان دار شد گاه جنگ ببین کز که خویش آمد ستم. خلاصه کلام آنکه چون محمد سعید خان و نجیب و اعیان
همراه او که بالای قلعه در محل خوابگاه کچهری مهاراج بهیم سنگی آنند راج و اسد پونا بمهته رسیدند
در سوال و جواب ایشان ز آخر کار کار برده و بانجام رسانیدند و همانجا در مکانی محفوظ اماکن گرفتند
بدیدن این حالت ملازمان راج شور و غوغا نموده بمهاراج خبر کردند و تا دیری جنگ تیر و تفنگ
در میان داشتند لیکن بسبب محافظت مکان هیچ صدمه و آسیب بافغانان نرسید در این حال این امیر
مشفق مصلح که منتظر وقت بود معه سواران فوج در شهر جودهپور داخل گردید و غلغله انداخت این بود
که اگر آسیبی بالای قلعه بافغانان مذکور رسد در یکدم تمام شهر غارت نموده بر قلعه یورش نماید
چنانچه سرداران راج که در بیرون بآنچه کات بودند فی الفور بالای قلعه پیش مهاراج رفته عرض کردند
که ما را از اطاعت عذری نیست لیکن در این وقت که افغانان زور قدرت و قابو یافته بشهر در آمده‌اند
بصورت عدم رفع بر فاسق تجویز است که شهر را بغارت رسانیده بقلعه در آیند راجه موصوف که مرد
دانا بود از شنیدن این کلام دمی تامل نموده خیال کرد که اگر زیاده از مقابله جنگ با افغانان حکم سرداران
ما که زین گرد بلا انگیخته‌اند گی از من صرفه خواهند جست و بره با دیده الکان نه ناچار همین جواب داده که در وقت

بلوچستان و خراسان با سرحدات شما اینجه بیک واشند بحالی بند سرداران مذکور که همه بنا داشتند بر افغانان
رسیده وطمع نمودند واخر الامر افغانها مذکور دست در گریبان سرداران زده از ایشان پیش آمدند
رسیدند و همراه ان بدطمعی تمام را خاطر نشان کرده بدبند و راجه بان سنگه که از همانوقت نزد راجه
نموده خود را دیوانه وار وا نموده با کسی سخن گفتن وطعام خوردن و غسل نمودن بحالت مقرره
بر داشتن فراموش کرده سرداران راجه اختیار کلی یافته مختار کار شدند و مبلغ ده لکهروپیه منجمله
شش لکهروپیه مقرره بابت اسپ سانده هزار کوه فوج مستعد شدند و برای باقیات و علاوه در میان
گردندان امر بدبد مصلحت وقت کوچ نموده تحصیل معامله ایشان از راه بسیل لورد بهار و سیرنه
در ضلع کشن گده امده وازینجا از دست متعلقه انفلع معامله گیران برلوده کوده علاقه جیپور
رسیده و در مقامات انجا میان منور خان رابهایل سروج بجلت صحر محمد سعید خان و سرور خان
را معزول فرموده و حسب الحکم بلند اقبال رامه متعلقان از مالوه طلبیده از راه کوته روانه شیرگده نموده
در بیضمن لاله کلا لرای خلف الصدق راجه دیارام که عهده روانگی مثبت بسوالی بر سام بعهده منشیگری نامور
بودند از حضور رخصت یافته عازم وطن گردیدند و در فتم نشان که از عرصه دو سال در آن ایام
درجی بود یکبار دوبار سوال جواب بیجا از طرف راجه تارام بیشتر بی کار سرداران راجه نصف
را بموصوف در همان مقام بیکر فردی رسیده بعهده منشیگری نامور گشت در سنه ۱۲۳۰

داستان در هزیمت نمودن افغانان و تنگ کردن آن امیر و برآمدن آن امیر از در هزیمت افغانان بحیله و رسیدن بقلعه شجاع‌الملک برای تدارک سپاه سکه و اهل سکه سنجاوا دادن که از نواب جمشید خان مقابله جنگ غالب آمده بودند و فرار شدن هنگام رسیدن آن امیر در کنار کوه متصل آنجا و از آن محاصره گرفتن آن امیر جمشید در لشکر و بیرون شدن از آنجا و آنجا نهضت فرمودن با نقارچی‌ها و مخبران در کشتن در قب نشاندند و از آن محاصره بر او رسید حکم سکه‌های دیگر جانب سکه مراقبت نمودن تو چهار و غیره

چو بدان ایام مردم فوج در هزیمت آن امیر را بجا آورده بقدر تنگ گرفتند که برای سواری قدم برای اختیار نماند ناچار آن امیر بسبب رسیدن امداد مقابله شجاع‌الملک و تمام سپاه سکه و اهل سکه از نواب جمشید خان بقلعه شجاع‌الملک کومک و امداد خود به بدست گذارده توانند بود ناممکن دانسته در پی تدبیر برآمدن خود از محاصره در هزیمت زوال کردید بحکمت عملی تدبیری انگیخته از رحمان خان حیله ضعیف الله خان در پرده ایما فرمود که فردا در چراگاه بحفاظت نرگاوان چرای رفته تو بها سرانجام نمود پیکاره را نشستن با ساعت شیره برقاست بغرض باید کنانند که سواران را که همراه کرده نرگاوان توپخانه را کشیده ببرند چون حیله بدگوی هنگامه بی‌مانی بحمل اول او از توپها بکوشش مردم لشکر رسید مردم لشکر در جگر شدند که سر شدن توپها موجب شکست در غنیمت نرگاو در چراگاه آمده بر بلا خبر رسانیدند که سواران آن جهد نرگاوان توپخانه تاراج کرده می برند آن امیر بمجرد استماع این سخن قهرناک برخاست و به آسانی

که این گروه بیار روانت سوار شده به بهانه تدارک راکهیره های اراضی برآمد و باتفاق سواران بالکاه که قریب

لشکر حسب الحکم ایستاده منتظر برآمدن آن امیر بود بدر روانه شده متصل کرن بهیرو سه مقابله بهادر سنگه

جاندلوت دیره خفت و در آنجا مردم فوج را طلبیده بفاصله یکدو کروه دیره کنانیده و ارای لوازی

سواران جسبیده با خشلم کرده لورن سنگه در بلونت سنگه نامی برادرزادگان بهادر سنگه با که باجمع سواران

بهر کهی لشکر رسیده مصدر خلشقش شده بود گرفتار جسته اسپان شان گشته گرفت و صبح آن در رفت

کوچ سواری سواران علاقه دینارام کروه را که بخیال شتاب در رسیدن کهی بر مردم فوج سر سواری می کشت

اندازی مینمودند تهیر تیغ نموده اسپان شان بمردم فوج تقسیم کرد و در انجا یکشب مانده از تقا

موضع ماهی و غیره بمقابله کسیران بر موضع باجهاور سن دیره نمود چون کوا جمشید خان از مقابله

سنجاوانان رنجیده برای تدبیر جریده در انتقام باشندهای لویک جا [illegible] گردیدند امیر از جهار گهری شب

مانده حمله کرده بر سم ایلغار طی فرموده بر موضع کوتهری متصل کهتو که از تعلقه سنجاوانان

مذکور بفاصله چهار کروه محمد خید بیلابن جسبور دیره داشتند رسید چنانچه امروز اگرچه زیاده از چهار صد

یا نصد سوار همرکاب سعادت بر نشده بود لیکن از رعب و هیبت آن امیر که بنام رستم فرجهان صنع

وارد سنجاوانان مذکور خالف و بر اسان گردیده بمجرد استماع خبر بد اخلت آن شیر بیشه [illegible] بی

از مقابله فوج جمشید خان متفرق شدند و همه مکان قلب بفاصله کرده از این بوده جمع

جو دنیا

خود بناه گرفتند بدریافت این معنی این اسیر نماز صبح ادا فرموده بجمعیت سواران جریده بمحاصره کناره بر داشت و فاقه مقرون

تنگ گرویده بسبب فقدان آب غله انجا تا عرصه سه روز بهم نمیرسید بتدبیری فرمود که نقب از عمارات

مسجد مجاوره مانند نقبی بر ابند بیرا کل و شرب بر رفتند و بهنگام باز امدن شان از مردم نقبی بکار ضرورت

می بر داشت و محاصره بدستور قایم می ماند و حریفان فرصت سر خاریدن نمی یافتند القصه چون هفت هشت روز

همینطور محاصره ماند ستیجا و بمان مذکور بیک امده سوال جواب معامله بمعرفت نواب حمید خان درمیان اندا ختند

در اول معامله بمبلغ یازده لک روپیه قرار داد کرده وقت شب از راه فلیوفی کنش نزاین و بخش و یکدو

کس متمول را از بالای کناره بر اورده دادند و اخر شب صبح ان تعدادات بهندستی خود عرض حسب ... یکدو

دادی اقتضای مولی بند و سه کس معتبر را ایر سم بر مجالس این امیر رسید و نواب حمید خان را پیش این امیر

خامی سفارش خود جسته امان خواستند تا جان این امیر بسبب خاطر نواب مذکور از محاصره بار ماند و دخل

حملک گردید و چونکه زبده والیان در صورت استقبال این امیر معسکر فیروزی از قبل محالات بو دان امیر ملک

انجا صلاح دولت بزبده جنبه وقت شب از لشکر برامد و باتفاق جواهر سکه و رحمان خان ... الحکم

مع جمیع سواران بیرون لشکر بشرط بر آمده بکوچهای علی التواتر در کمبو راجه بهار ربعل سکه

مقام اجیت گژه متعلقه سرراه علاقه جیبور داخل گردید و از مکان مذکور مورچالها بنیره زری

بصفحه معامله بدرست اورد و نقصان بسبب دولاسا مردم فوج خاص و کمبو کو حکم داده از راه ... و نجیب ... مورچه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ویره نمود و مقارن اینحال بنونت سنگه نامی چیله راجه حکمت سنگه بهرامی جمع از حضور برای تقام به متعلقه
شده بود از کمر تیل مهتاب خان که معه کپتو در اینجا ویره داشت مقابله ارا کردید چنانچه از قتیل شد و مردم بسیاه
بطرف سیده بودن مکان نشانه خود روانه نموده با چهار شتر و فرسنگ بطرف مقتولان بر دارخت بولای فتح داخل دست
بر افراخت و اسباب و کارخانه بیشمار از بان و بندوق و دو سر ضرب توپ بغنیمت بدست او رود لوید
فتح و فیروزی بابان امیر و سنام ان امیر باستماع این مژده شادمان گشته سلک نوکری خانه سرکار بستند خود این
ایام را بخیر بیهوده و بوان منزل حضور بمرکاب سعادت حاضر بود دانستند تمامی استخراج امیر دوست ها بجهد اتشی
مختار بکار حضور قائم کردیدن خود بکار مشغول میباشند و اکثری سرداران ضلع حضور متقبل را و چمن سنگه جگردار
و کشن سنگه از اول بسیار سال جو مو بسر و سا موده واله و بهادر سنگه جیلانه واله و غیره از مختاری امیر دوست
مذکور بتنگ امده در باب بجالی راو مذکور تدبیرها می جستند و متفق اللفظ و الطبع از آن امر بسند انبت
انمفدوه بیکر دیدند ناچاران امیر دوست حضور بحضور خاطر جمع موه متمسک فیروزی و بنگی کپتو با جمعیت
نواب جمشید خان وغیره عزیمت نمود و از راه موضع بلند و بار ولی سیاکرو به وغیره کوچقان کنان و مواظه
کیران بر موضع جیلانه درجت لوده که به مقابله کرده از حضور و امیر دوست رسیده ویره نموده بدید اجتماع
امیر دوست با بجد اتشی مختار بکار حضور معه جمعیت خود زیر قلعه موسیاه دو بکرهی به مقابله بکلیم نزدیک از حضور
پناه گرفته به بند ولبته در ازها ای شتر پناه بر داخت و بعد دو سه روز عربید بعلام فتح مقابله یا بنا و اتفاق

بمكاسان

و بهر اساس این وقت شب بنا بر دستور شهنشاه که زنده و پاینده دولت قلعجات سهروردی و موسی باد و دیگر جاهای وارد واقعه جمعیت شد
بطرف شهنشاهی و سرداران ضلع جسو تمت و دسته تمام ارقام نموده در نتیجه نشان و غیره طرف همین
جمعیت ناگهان در باغ باجی طرف بسیار جمعیت فوج خاص در باغ بهشت با مقابله جمعیت شهنشاه جاید سنگه
نگاهداشته در قلعه‌ها و برجهای شهر شده و دسته با انتظام مورچال برای مقابل انجا صبح آن امیر معه جمعیت
سنگرها بهادر و سواران فوج خاص توپها بردار کشیده از راه نشیب الم بر باغ بهشت یورش نموده و کوشش
علی التواتر سر نموده بیک حمله رستمانه آن باغ را با قبالی خود آورده بسیار را علف تیغ انتقام
الاسلام جسته مورچه خود را در امکان قایم نمود چون شهنشاه جاید سنگه معه جمعیت باقی سنگ یافته
منهزم گردیده و پیشتر بدست مذکور رسیده زیر مقبل شهر پناه گرفت سرنشل فان کمر معه گیپ
بطرف باغ نشان رسیده و مورچال تاگیها برخاسته ... بطرف آورده و با تمامی آن امیر جمعیت
تاکیانه پس شده در نتیجه دیگر متصل شهر حسن پناه داشتند با ساحرات و سنگها بنا و بعد از انجام حمله آوردند
و آن کمر بر وجهه ... و تفنگ بند شده بر سر کمانه رسید و بسیار را کشته و خسته مورچه خود را انجام
جایم نمود یک خون کوبهای خراب قلعه موسی و دیگر جاهای نتیجه رسید از طرفین رسیدند و اکثر مردم
از صدمه آن تلف گردیدند رنجل مذکور بر کاره ... پس آن امیر ... استند عالی آن ... نمود بحر و اما سنگ
این سخن آن امیر ... مورچال سایر باغ بهشت معه سواران فوج ... گشته ... و دیگر مذکور ... رسیده ...

هرکاره با واربلند بحروم ان قلعه مطلع نمود که در صورت سر شدن توپهای قلعه لشکر اسلام را بصدمه ضرر رسیده

واینده باری اینها خایف شده از سر کردن گولها باز ماندند وان امیر دقیقه رس گز بل فرو کرد فرموده از اینجا بر

و پیش باغ بهشت فیما بین شهر وی و قلعه موسی و دونکری که گولهای او هر دو قلعه و توپهای شهر و

برجهای شهر پناه در آن مکان رسانیدند به پناه خدا دولت با همه مورچال کشور ... بهادر نعل سنگ

قایم نموده بر فور دهلی شهر حسینیه بیرون و نصیر الدوله نواب جمشید خان و اخوزاده محمد ایار جان بهادر

بطرف باغ مورچال داشته و بفور درستی مورچال غزا روا فی تعمل نماوی نفر بودند که حمله بحر جرب

از مورچال باغ پای برآورده بمقابله جنگ در پیوستند و قریب بود که پای دلاوران بعدم ثبات لغزش

توپ سنگ کسیر و بیدرپا انتخاب ان امیر نماز بجانب قبله حقیقی فرو برده رو بمیدان آورد و کوس فتح

کمر غنیان بسیار از ایشان تیره بخاک عدم در انداخت و رایت فتح افراخته بوسمت مورچال

و میان اکبر محمد خان را که همه کس به تحصیل صلح و دیگر بلادرنه معروف بود و تسیر للسبدره شنا یل خود

چو مدت لب چهار روز بهمین طور سپری گشت و بیرونت با بجدا سن جمعیت بهادران و سرداران صلح

جی بور را فراهم خواسته تن برجوع معامله نوزد و هر روزه با مردم کهی معتکر فرو هی خلش و نقضانه نباید

شهامت این امیر خشمناک کسر دیده به تمامی گوله اندازان کیمیو حکم فرمود که بسر کردن گولهای عملی

و توالی دو دوانه بار جا شدن انگیسرنده و باد غرور و نخوت که در دماغ شان پیچیده است بدر سازند

امیر سپه چاره شد خشمگین که بشنید از خسرو چین چنین بفرمود تا کوس بانگ کنند همه شلق توپ و تکبیر کنند

ز حکمش دوان کوه اندازها بیکدم نمودند محشر بپا ز بس کوه سر گشتن آغاز کرد ز خواب عدم فتنه بیدار کرد

بلرزید کهسار و هم چرخ نان قیامت شده آشکار و عیان یکی بود از جرگه آن ستمگران خریدند وی کو بسمای امان

بمحل بود تا چون که رسید جلبت سکه بلا بوس اسیر پدید فرستاد دیوان مختار زود به پیش امیر و طاعت نمود

چنین گفت دیوان ایران نامدار که ای نام رستم زبونها کار ترا بید بلا انقدر خشم و کین که بر ما نمای بعفت انجمن

بهر راجه همت احسان تو همه سر نهاده بفرمان تو زبونان چاراجه خود بپور بر این راه از لطف حضرت ور

بنزدم یکیفت ان ابر یخیین که ما را ازان بر سر تکی مگر دارم اکنون که تکلیف زر توان کرد تدبیر ان راکه

ز کوه بیزار کوه گم کلالم ملا بنک نبارید مردم تمام بهر جا شد دیوان اندر عتاب بپیش قلب سکه بهر جواب

بکنجه راجه جون زبون بود با رکان خود چاره جوبی نمود چنین گفت باهمت از شهر لها به امیر چو بند جای پناه

دگر گفت ایں دست شمشیر کام بهر حال دارند انجا قیام چو بدگر رای راجه بست باشعور که بود حیز راجه خود پور

فرستاد پیغام پیش امیر چنین گفت با منت دلپذیر که چون والدم دو سفر است کنون بر شما حب الحسن اما

نبی یعنی علم با بلکه جای بزرگ بتو تا نه بید بلا بیشتر چو بشنید این گفتگو ان امیر بتر درگذشت بس مو رجه تا زبیر

بلنگ کنه خویش اندر نشتاب فرو کرد از خاطر خود عتاب خلاصه کلام انکه چون آن امیر کوه بیکاگی علی اکبر

بطرف شهر جمور سر کرد شدن غازی با شهر بکبر هلکه افتاد و کو لرزه بها کلان خشنی که غلوا املی و کجیر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مکاتبات خاص راجه جگت سنگه رسید بهوش راجه از سر بر برد و طهمن شده دیوان سالار برای سوال جواب بلچس آن امیر
رسانیده از عجز و نیاز اظهار نمود چنانچه آن امیر فرمود که لی تدبیر زر صماکنش مردم فوج از قبیل محال است اگر
تدبیران بعمل آرند یا از شما عداوت نیست دلوا ... بار رفته از راجه اظهار حالات ما یا چون راجه
خزینه تهی و ملک خراب داشت در تدبیران خبر از ماند و از عنایت هراس از ده بر خاستن از حضور و شمار قلعی
بقلعه امیر مسلم است در همان ایام دختر راجه جودهپور زن با مشورت شیخ راجه نموده از طرف خود بمعاینه آن امیر
و سنامه ارسر ساز چنین سوال کرد که مهاراجه بان سنگه والد ما که در وسلار نستمادر بحضور بشما سلاه
جا هی بجلم کجا هی پدر رسیده انم و الحال پس سر من ضرور و اجب است بدریا بند این کلمه آن امیر دریا دلی
مسیح عتاب ... بر حیات ... ره در لشکرگاه خویش رسید و از آنجا که بوستینها با ...
مهاراجه جسونت راو بتوفیق در آن ایام در باب حفظ ریاست حضور و انگریزان کلان است بر پای ارباب شیش سازد
نمود و مواهره نیام از امیر رسید شدن امیر محمد لطران و هم بجالی اینکه فی الواقع در ... افغانان شهر حضور
تمام تاخت نیرفت و هیچ بدست نمی افتاد مع تمامی فوج خود حکم داد از راه ... موقع دانسته ... نمود
دارالبحار بر بومان کبره متصل با بیور احمد و رسیده چندی است ... موسم برسکال ... قیام
داشت و مردم کشور از کثرت تکلیف حرج آماده قصه موقف بود مبلغ لک بنجهزار روپیه از محمود خان
بر برگنه لونک چهل هزار روپیه از فیض الله خان بنگش بر برگنه سنابهر و مالوه یکی گروه مکانات

برگنه

مذکور را بشهامت تفویض نمود و این واقعه در سنه یک هزار و صد و سی و یک هجری اتفاق افتاد

و بیان منصب دار نمودن این امیر بفتح ... بجهت افواج خاص تعین نمودن کمینه تحصیل مقام
فتح حصور بعد درستی مقابله خود بیور رسیدن بفتح حصور بجهات نمودن قلعه‌ها و دیوار حصور
جیو که بهار سنگه بانی رسید [illegible] استقلال اخونزاده محمد یار خان بهادر ... از قلعه
بودن تعلقه حصور آورده در قلعه خود داشته بود و شامل نمودن همگی کیفر برای آوردن اینجا
و مقدمه بچاره داشتن این امیر قلعه را که در ... رسیدن افواج انگریزی بسر کرد
جرنیل ... اسمعیل ... بفتح حصور و معالی نمودن از انگریز ... مصلحت وقت

چون تجدید تشنه لندن سنگهی اندر راج کار پرداز حصور بود ... را به سرکار راجه بابان سنگه کنور جی سنگه خلف
الصدق راجه موصوف صدر نشین گردیده کل اختیار در سنگهی اندراج ریحان گشت و اکثر چند دیگر پیران
الفتح که با حیاة مصلحت کشن سنگهی و آسن بوده قرار است لکهر ... از آن امیر نموده بودند مختار کاری معین
فرادادی ... معامله مقرره حیله حواله در میان آوردند و سنگهی فتح ... سنگهی اندراج مرحوم بهار با زاده گرفتن
بر سر مصادره پد حطی طلبیده برای نام مختاری دادند بعد بحالت آن امیر کرنیل مهتاب خان را بخطاب
نواب شمس الدوله سرفراز نموده ... بندوبست بندون و محمد گده دیگره و راجه بهادر لعل سنگه را برای
بندوبست جند لائی و لعل سوبه ... ولی ... دانند ... بهولائی وغیره و نصیر الدوله نواب جمشید خان را با انتظام

جا کسو و شو و اشن کرده و مجره برانه فرموده مهه فوج خالصه و کمنوبیان اکبر محمد خان بغرض تعاقب جو ر بیر

برداخته و از راه بهمبره و جورو و راجه سره چون او کرانه بلورا متعلقه حیو رکه حکام کشان و معامله کسران در ضلع

کشن گده رسید و ازانجا از راه ماروت فرید دانه بر موضع حائل دربهه حاکم بالوسنده بهه متعلقه جی بور

و جیره رخت منظلی انجا رفت چنانچه او وقوع اجتماع انبوه با پوسنده بهه که مجمع جمعیت همراهی از سبستر متصل

ضلع ناکپور معروف بود بر موضع ... و کوجهره در بهات حاکم اخوندزاده محمد اباخان بهادر که متعلق ضلع ناکپور تاخت کرده

ضبط نمود چون فیما بین آن امیر و بالو موصوف واسطه رشته بندی در میان یعنی دختر بند بهه موصوف

نصر خیراده وزیر الدوله بهادر منسوب بود ان امر معاقبت طرفین مناسب ندانسته طرح داد و از راه کوجاون

متعلقه نهار بسونا نیه سکه و موضع بالوده دربهه حاکم ابراهیم خان ملازم راجه بان سکه و کرهی و چیدون و بجره سباشت

علاقه جودهپور معامله کسران بمکان رالبین متعلقه روب سکه سردار جودهپور سید کدهی انجا را محاصره نمود

و در هی معامله انجا کرفته راهی دانا رام شد برای درستی سوال جواب معامله ابش کثیر خیر سکه خلف راجه

مان سکه فرستاد و از انجا بیلغار بمکان بسر ناعلاقه جودهپور تاخت آورده محاصره انجا پرداخت و از بکه مدر به

رسید از انجا بیشتر از اخوند زاده محمد اباخان بهادر بمصدر حملش قضایه شیده بود بموجب حساب ابنده بور استش نمود

و دوارکه دیب وصعت مفتوح خسته مناع سکران مجمع بر و گشت و از انجا بکدو منزل بیشتر بطرف جاودن متعلقه

ابهای راو ملک جودهپور کوجگرده بود دیه بالوسنده بهه هم کوچ کنان تا ملوه و سر کرده از معکر فیروز هی نموده در کشت حد

بیش

بنعش این امیر سابق در باب آمدن از ضلع جودپور بسوای جواب حسب این امیر بمقتضای الطاف کلی که درین باب دارند بمحلی در بار نه
سازند بنشین ایمع بمصالحت نخفف نبرد و از زنی کوه مقام کنان تا ناوول علاوه جودپور رسیده در نقص بحر کمی بلند از نام
مشهور و درستی بسوای جواب مصالحه بشرط برآمدن عسکر فیروزی از ملک جودپور ملاحظه الور گذشت چنانچه این امر
از آنجا معاودت صلاح دولت وابسته بکوچهای متواتر در موضع بنی و افغل رسیده بودند بموصوف هم درستی بسوای جواب بمقتضای این
مقام تشریفات خلعت کرده بحر محمود که مبلغ یک لک پنجاه هزار روپیه که بشرط برآمدن از مملکت قرار می باید بعد از ضرورت
ضلع برآمدن صلاح دولت است این امیر قبال انتقیع نموده را بموصوف را مع افواج برادر محمد یار خان بهادر محمد اکرم خان برای بسیل از
پیش فتح جام مختار کار جودپور روانه نمودند و خود به بدولت از راه کوه مقام کنان متصل موضع بمارد متعلقه کشن گره
رسیده مبلغ بیست هزار روپیه از کشن گره معامله گرفت مقارن این حال محمد سعید خان و فعلا الدین
در بخیره از دربار برای تنخواه خود همه مفسده بپا کردند به فاصله یکگروه از عسکر فیروزی و بیره کردند و در عسکر فیروز
بباب فتوح اتفاق اعیان بار سپه در بخیره قابو یافتن بار امیر ناممکن دانسته محمد سعید خان سوابق بند بود که در بخیره
با افواج بار بذر گوئی بسیار رنش به جهت بکلمات کرامت فروغ اظهار صداقت خود و جست از این امیر متکلف مع مالیش
با فوجیان کرده به بدر جودبره افواج بار بیرود هر شهر بنده کبرایت امر سرور وحشت و انقلاب از دربار افواج بار
قافله بکف کرده که آمدن خدمتگاران جاحق به سواری پیش این امر مسعود الحاصل این امیر بالضمانی
فتح نگهد از دینه میان کبیر محمد خان با افواجیان دو خنبره بقاسمان شان به روی گرفت و از در بخیره فراغت یافته

داخل معسکر فیروزی گردید چون بهار سنگه رسالدار بهیم سنگه نامی رسالدار موضع لدانه متعلقه جسو بمور سنبالی
قلعه باهو راجپوره متعلقه جاگیر راجه سهوجی رسالدار راجه گلاب سنگه زندان و متعلقان آخوندزاده محمد یار خان
بهار را از قلعه بودری متعلقه ی بور که آخوندزاده موصوف بر طبق ابخار رسالداران بجا داشته بود در وقت
در قلعه باهو راجپوره بر دار راه سر نشین گردید تن منظور بود ان امیر زاده رفته بودی قلعه مذکور از راه
حرود و سهاگ بر موضع بهار رسیده چند روز سوال جواب خلاصی متعلقان مذکور از شاه منظور در میان
انداخت بیکس از انجا ایران محمود زاده بحکومت تتا آمده در سر و رشت فیلسوف زمانه بود چند روز در
بیت اللال کنده سبزه زراعت علاقه خود خام بخت در آورده و قلعه دهره حسب وادرش انجا می که
فیمابین قرار یافته مسکر گردید یا جاران امیر معه فوج خاص مقام کوه چکده از راه موضع بالاکوه و مظفره
قلعه مذکور دهره بنود و کینوهای راجه بهادر گلاب سنگه و میان اکبر محمد خان و محمود خان جمعیت
سواران همراهی کرده نصیر الدوله محمد جمشید خان را از بهاییت از بها نجات جسو و میان جمعیت خان.
حیله خاص بلاد ازکار ده طلبیده از هر طرف قلعه مورچال حسابند و راه رسد غله بر محصوران مسدود
گشته هر روزه نایره جدال و قتال بحرب ضرب توپ تفنگ گرم داشت چون مدتی همچنین طور سپری
شد و قلعه مفتوح نگردید ان امیر همگی سرداران فوج خاص و کینوها را پیش خود طلبیده قلاع بمود
که دیوار قلعه بلا سر کردن کوکبات علی التواتر منهدم گشت از ان راه یورش نمایند و در وقت یورش از

هر طرف قلعه بحریف روبروی نموده محافظه می‌نمودند که حریف را معلوم نشود که چه وقت ازین راه دیوار قلعه
قلعه یورش خواهد رسید چنانچه همگی سرداران اصطلاح نارسیده حسب الایمای آن امیر تدبیر کار هر روا جستند
و از طرفی کوچه‌های اطراف تلان حبشی بر دیوار قلعه سر کردن آغاز نمودند در شروع شورش دیوار قلعه بقدر
یورش منهدم نشده بود که چنانچه و لاشان که زبان دانان مردم هندوستان بودند از راه کوتاه فهمی فالو
وقت نشناخته از مورچال یورشی بر قلعه کردند و مردم کیسو و حبشی هم برای نشت گرمی شان دویدند
بدید انجاالت مردم قلعه چهتری‌های نیم سوخته از بالای قلعه یورشی کله چندی انداخته بسر کردن نعوذ بالله
بسیاری از چنانچه و لاشان کشته و جنس ساخته و از ریگذرانیکه راه یورشی چهتری‌های هم سوخته دیوار
دیوار قلعه پیدا نبود یورش بلا بار کرد و رسیدند مقارن انجاالت از برای خبر گیری از مورچال درآن وقت
تنها سواری اسپ چنگ و هر وقت به دولت تدبیر کار امیر روا بدین ماجرا واقف گردیده اگر چه ولا شان
مذکور را در بهره انداخت و کوشش‌ها و نالها وا لیکن از آنجا که وقت از دست رفته و تیر از کمان جسته
باز نیامد آن تدبیر میگوه رشتم و حشمه تحمل ازنکه بسبب محاجره قلعه کفلم مسدود گردید در اصلات زر مال
جود و شور سبب ناموافقت همدیگر کاربرداران رواج و کشاره گشته فخر الکبر سکال اندراه مرحوم توقف
بمیان گشتقبد بکالیف تمام مردم فوج خاص و کیسو وغیره لاحق حال گشت آخر الامر را هی دنبارام محمد
عمر خان هراد فوجداده محمد ایار خان تدبیر دانائی از کشور خیر سنگه خلف راجه بان سنگه نشان تمکین بکدو

گرفته سرفراز حضور شدند و احوال تارک شدن راجه بابن سنگه از کار و بار ریاست خود و بودن لهنا سنگه و بودن گوبر
چیز سنگه و طلبیدن فتح الله سنگی اندرام از خانه او و لیده گشتن کلان برادر اندرام نابراده و بعد گرفتن
رزهی از سنگی فتح اسطور و ابدن برای سبیل رود و جیریه و اینجا برادره رفتن او بن یش مردم حبی
سلاطم مهاراجه بهو بکر و دان سنگه سردار گیتی که او گر راجه خود و بود او وند نسبح سنبه لمحه مستند و ان امر
موجب دریا خان ریمو بمردم سیله تقسیم نمود با زامداه یورش کرد و برای انهدام دیوار قلعه لسرکردن
گوله‌های آمد اب کلان حبشی حکم داده هنگامه محشر گرم کرد و از بر طرف قلعه تجویز یورش کرده هدایت
خود متوجه سیلو لست هر مورچال گردید و همی سرداران فوج خاص و کمیتی ایما فرمود که وقت سرکردن
بان لطرف قلعه که دنبل اشاره یورش است یکباره از هر طرف بیورش بادید و جهت و جرات و دلیری
بکار برده کار محصوران تمام باید ساخت چنانچه عاربان بهو ر شمار دلاوران از مورچه کار کمر همت بسته از هر طرف
منتظر سر شدن بان بودند که از خواهش ایزدی وقت سرکردن بان هوای مخالف در وزید آن بان
برگردیدن هوای معکوس از رسیدن طرف قلعه بازآمده بطرف دیره افواج فیروزی برگشت و در جهت از
طرفی که بان سر شده بود مردم اطراف مورچال سطی می یابه یورش حسنه بجرات و دلاوری تا ریکی در رسید
و دانستند که اکنون از اطراف دیگر هم مردم فوج یورش کرده کار بر محصوران تنگ خواهند نمود و مامان تماس
تمام یک حمله قلعه مفتوح خواهم گشت لیکن مردم تتمه مورچال اطراف دیگر قدم در راه جلادت نتهاده منتظر شدن

باخاهند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ایشان لودهند باز از جانب سرداران شنیدند و با مراد بیگ ام دون قلعه و اینها دربند محصوران از همه سو بسمالطرف لودهی رشتی رام
آمده بحرکت زرف بندر لیکن چهره افراب بسد پرچات دلاوران سرداران چشیدند و بسیار پراگنده مجروح
و خسته از لودیانه باز گردیدند القصه این امر مدید بعکوس انجامید ان پیر از لودیانه بازمانده محتو بر
امداد رسد غله برداشت و تا مدت شش ماه محاصره بستر بود و اکثر و اشرافش در رسته بکهرا و چند شتر و دو بجری
مجروح آمده

باب چهارم

بیان امرا تحبان تاریخ ناول در کشته شد هر کل این بکلس لند می
بکار کل اندراجیت از زن لنقا برادر بزرگ خود از جانب لوی برگرده سویی بیلان یکو فرده اسیر و با همراهان
اسیر خسان چون کل صلح عهد رهاو حسن حکمت داشت لشکر با ایشان و صلح اگر بزرابر ایستاک بارام پشت در بیک کرمی
کالنجیان سکلش سحید الملکهای مدعایه با بن بستند و دریان در کلکته ستر بیان لشیده اندکه چون مدت محاصره
قلعه با بود جهوره بشش ماه گذشته و از ان امداد رسد بر محصوران قافیه تنگ کردند و قوت دکه قلعه مفقود شود در ین
محروصه صاحبان عالیشان اکبر ببهار جمع عظیم نشانان توپخانه فراهم کشته از هر طرف تو کلکته برود ساعات
وانه لانه بخش لعل و کمال ان امیر که از مدتی بخدمت منتظم الدوله بسر متکلف حب بهار در دهلی حاضر
بود از حیث و چند از دادن حصه ملک دیگر و قوم محمد زمهو و بسیار از دوستی همدیگر و ربا صفات طرفین محض
در خشنه تحمد لقالی از مدعای ان امیر و بیزار از مدعای خود برای اثبات مهر شش ان امیر رسانید و سیر
از طرف اکبر ابام جرنیل ولیت ها حب به بهانه تدارک مبدا بلی با فوجی سنگین از راه هند و ن جو سنجال

کرده بقا علاوه با شد کرده از راه هور اچوره رسیده شاه بر آمدن آن امیر بطرف کوته و معسکر مهاراجه لشکر آراسته

هولکر رسید و دست خط از طرف شاه جهان آباد نوبی اخبر صاحب باقوجی جارلو بجانب بسیار فصل حضور

رسیده برای اثبات مهر عهد نامه از آن طرف لورد هی نموده و بعضی الله خان [illegible] زمینداران

قدیم و ملازمان فیما بین آن امیر هولکر دارا ، کمک حامی با رساله خود بر داشته شامل لشکر آن سردار باچار

آن امیر از رنگ بر آمده که در آنوقت سوم نوع خاص اراده قصد گرفتار کرده حواله ساختن آن امیر با دیگران

داشتند و بعضی از طرف صاحبان در صورت رفتن آن امیر در اینجا که آن بر هم زدن کمک [illegible] پیش آن امیر

نوبت حمله بیش خود طلبیدن و از دست مردم سلاح حقه همان جا بدعای کار انجام کردن [illegible] و جرنیل

مالکم صاحب با فوج عظیم در آن ضلع رسیده اکثری از سرداران امیر خان مثل نواب محمد عفور خان و غیره با جودهپور

بود و لات [illegible] صاحب با جمع [illegible] رهبر لشکر دولت [illegible] و سندهیه و جرنیل ادم صاحب و جرنیل

ادم صاحب و جرنیل مارسل صاحب [illegible] بطرف هوشنگ آباد [illegible] والد

روز دهی داشت و جرنیل الفنستن صاحب [illegible] پونا از باجی راو پیشوا مقابله جنگ [illegible] صاحبان

بود طرح مصالحت صلاح دوست داشته با اینکه لاله [illegible] لال وکیل از دهلی روانه شده بود در اثنا

[illegible] روی بدرستی نهاد [illegible] با جی راو پیشوا و نایب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خدمت حاضر بودند [illegible] برای [illegible] قبول [illegible]

اعتماد نمی

انجام این مهم بدولت آن مهاراجه سه گانه سردار و الیها دیلو چهوره دار مدار کرده با خلاص متعلقان اخوند زاده سپرده

و از انجا بصوب پنجاب مراجعت نموده متصل کرن بموضع پیشهور که بفاصله ده پانزده کروه از انجا بود بر سر غار بالله

به بندوبست تمام ورود نموده بدین آرام که جهت تعلیقی سوال جواب در حضور استقبال دست و هم حاضر

شدن همین جرنیل نوبل اختره صاحب احکام داد خانه یحیی را بموصوف معه محمد محمد جان ممتاز مقام پارسائی شعار

بخدمت جرنیل موصوف رسیده مستفید ملاقات گردید و اخر سخن برین قرار یافت که در مقامی که برای

ملاقات طرفین قرار یابد بعزم یکجهتی آراسته گردد و سوال جواب طرفین مبانی مجری بالمشافه درستی

پذیرد متصل موضع ربوان فیمابین سرکار انگریز و ممالک واقع بود بجهت ملاقات کرده از منصوبان امیر والا شان

طرف جرنیل صاحب موصوف بتجمل و بساط شاهی و شوکت امرای سرداری قطار رسید با استقبال نمودند

خیمه برداشتند و بهنگام رسیدن بفاصله یک تیر پرتاب پیاده جرنیل موصوف کلاه خود را بتعظیم از سر

برداشته سوار همراه امیر ملاقات حسب رسم ولایتی سرکرده در همان میدان قریب خیمه امیر خیمه خود نصب

نموده پیاده پا بدیره امیر ابرده از ملاقات مسرور گشت روز دوم امیر هم بدیره صاحب موصوف تشریف

برده ملاقات کرد چنانچه بهنگام رسیدن قریب دیره شش صاحب موصوف پیش از دیره پیاده پا استقبال آمد

دست بدست امیر تا بدرون خیمه برده و با اظهار حسن اخلاق و محبت وفاق سر در خیمه امیر نثار کرده

دوستی و یکجهتی گردانید قرین چند روز در آن مقام مقام ماند و در هنوز صد الله تیر تحت ملک و قبل وارد انجا گردید

جرنیل موصوف برای ثبت مهر آن امیر بر کاغذ عهدنامه سوال جواب نموده آن امیر گفت که تا ایلچی سرکار دولت

اقبال بمصاحبت نخواهیم کرد و مهر بمقابله وکیل مذکور بالمواجهه بصاحبان موصوف کنانیده خریطه خود دربار

فتح انجام بعد الاطلاع جرنیل صاحب موصوف پیشتر منتظم الدوله بهادر روانه شاهجهان آباد حسب

الصفقه کار ببروقت رسیدن جواب آن موقوف داشت لیکن از رای که منتظم الدوله بهادر موصوف

دانائی زمانه بود درشته مقدمات سلاطین بهمچنان منعقد توانی گذاشته برین دو حرف خاتمه کلام نموده و

رسیدن عهدنامه مهری آشنا ایشان صاحبان صدور و الفاظ ارتباط اتحام فیما بین خواهند بود دوستی

کمپنی انگریز بهادر با شان درنظر خواهند شد بعلی خدا عدالعمل آن امیر بمدیتعام صداقت کلام صاحبان

عالیشان مصالحت را از معاقبت بهتر دانسته مهر خود را بر عهدنامه ثبت نموده پیش جرنیل صاحب

موصوف که ذمه داری درستی مقدمات ملتوبه بعد ثبت شدن مهر بر عهدنامه او از خود نموده سپرده بودند

دکاروبار درستی نرز مقدمات خود را بر رضای صاحب موصوف حواله ساخت و چونکه در عهدنامه

مشروط آن امیر و صاحبان عالیشان بشرط گرفتن نفقی توپخانه بقدر ضرورت بتدریج فرموده مقرر

دادن زر بی از سرکار انگریزی بشاه تنخواه مردم فوج بر طرفی نموده بودند جرنیل لفتیر الدوله صاحب موصوف

موازی جواهر مقدمات از آن امیر پیشکش نموده و اخیر کار باتفاق آن امیر با لعل سوختند و خوشی الکره و تحره

مکانات علاقه حیسورکه بکشتوهای راجه بهادر لعل سنکه ونواب منشاخانان میان اکبر محمدخان و غیره

در اینجا

درانجا متعین بودند رسیده از سبب بی‌گنهی بموجب شرط معهوده درخواست نمودند چنانچه مردم کیوتی‌ها
که مستحق قضابه گردیده در اول بدادن از راه صبور نشدند بلکه دو سه کس مردم نوبهادان خود
تصدیق کردند لیکن در آخر بفهمانیدن این امیر از قضابه نوبها باز مانده بعضی سپاه سنت تلنگه در سیاست با
طلب تنخواه جمعدارها موقوف این امیر از جرنیل صاحب بهادر بدست آوردند الحاصل جرنیل صاحب ممدوح
بعد گرفتن نوبهاها بسیاری از جیالان کیوتی‌ها برطرف ساخته افواج منتخب از سواران و پیادگان همسیر
براهی رستاقان ضلع نربانه وغیره که در بیرون مدعا از شکست تحت تمامی افواج فیروزی بود درخواست
نمود آخر کس این امیر بطمانیت عمده عیان صاحبان رساله محمد حمزه خان و فرزند محمد یار خان بهادر
در رساله همراهی راجه بهادر لعل سنگه وغیره و بعضی سپاه سنت تلنگه بخدمت جرنیل صاحب ممدوح
تعین ساخت در بعضی صاحب زاده بهادر که از سیر گذرانده در لشکر فیروزی بر موضع نهمسیره متعلقه خورد
داخل شده بملاقات این امیر سرافراز گردیدند این امیر از دیدار ایشان آثار مهربانی چند روز
مسرور از وقت گشته بملاقات جرنیل صاحب موصوف که بفاصله یکمنزل از انجا رسیده است رخصت داد
چنانچه جرنیل صاحب ممدوح باستقبال صاحبزاده بهادر پیرو آمده و متصل لشکر خود در خیمه نشست بنده
بند طغیانی تمام درشت و احوال عزیمت صاحبزاده موصوف تا جهان آباد و دیگر حالات بیان
و بعضی در رستاقان علیحده مذکور خواهد شد چون در آن وقت سید جمشید خان معه ده دوازده سوار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و پیاده همراهی خود در ضلع سنجاه و اسی متعلقه حضور پیام داشت فرمود در باب خیر مقدم گشت ان امیر با صاحبان انگریز
کلمات طعن و تشنیع بابت امیر منسوبت هم بم استقلال خود زره در داخل کردن افراسیاب همراهی خود
بسرکار کمپنی انگریز بهادر عذر نمایان داشت ان امیر از راه نصایح خاوندی در باب داخل نمودن
افراسیاب جهت ابقای شرط عهدنامه خود بموالیه تاکید نمود لیکن چون نخوت و غرور جوانی در سر داشت
از جاده اطاعت انحراف ورزیده انکار نمود بدینحالت جرنیل موصوف از ان امیر پرسید
که اگر موالیه در دادن افراسیاب و برطرف ساختن افواج تعدد مکشند نا بر هواتی شما کافت تا جا در انجا
نقت که مختار اند مقارن انحال جرنیل صاحب موصوف جرنیل نکس صاحب و جرنیل اربت صاحب
کورنیل اسکنبد صاحب را بسرکردگی افواج تعیین فرموده خود بدولت جریده برای صلاح مشوره بعضی معتمدان
پیش لاث گورنر صاحب بهادر که در ضلع گورکهپور تشریف فرما بودند نهضت فرما گردید چنانچه ان
راه را باتمام رسانیده جرنیل صاحب ممدوح برای سوال جواب بعضی مقدمات پیش لاث گورنر صاحب روانه
فرموده اند و سید شمشیر وغیره سه کس پیشکش لال صاحب ممدوح فرستاد چون نواب محمد سعید خان در دادن افراسیاب
و برطرف ساختن افواج رسانائی نمود چها ماه سپاهیان انگریزی و سواران وغیره بسرکردگی کرنیل اسکنبد صاحب
وغیره بضلع سنجاه و اسی رسیده بر فوج نواب محمد سعید خان یورش نمودند آخرکار سواران افواج مومی الیه شکست
یافته مغرور زیر ناچ مومی الیه در رستند و تمامی فوج مومی الیه بر باد شکسته توپها برگرفتند در موضع جرنیل دیکلس

صاحب

صاحب که بر سر حد بوندی و بیرون در ضلع کوته رسیده بتدارک پنداره پرداخت و جرنیل مالکم صاحب برای

تدارک افواج مهاراجه ملهار راو هولکر خلف جسونت راو هولکر متوفی و جرنیل الفنستن صاحب برای تدارک سمت

باجی راو پیشوا و جرنیل ... صاحب و جرنیل ادم صاحب برای تدارک راجه ناگپور با جمیع جرار از هر طرف روانه

نموده از هر یک مقابله جنگ در میان انداختند و اینها خود در سنه ۱۲۳۳ هجری اتفاق افتاد داستان در میان آمدن

جنگ و جدال مردم لشکر مهاراجه ملهار راو هولکر با جرنیل مالکم صاحب و شکسته شدن با مقاصد ... و

مردم از دست ... هولکر مرادر راده مهاراجه ... و شکست یافتن افواج مهاراجه موصوف از افواج انگریز

چون تلسا بائی زوجه مهاراجه جسونت راو هولکر متوفی بسبب موافقت گنپت راو دیوان تلسا بائی مختار کار

خود ساخته بود بمقام ... گشت ... و گرفتار ساختن تا اینکه ... و غیره سرداران

تلسا بائی نموده تا اینکه مذکور گریخته اول ... نواب امیر الدوله عبد الغفور خان ... گشت و از آنجا ترد

راجه ظالم سنگه راجه کوته رسیده پناه گرفتند تا اینکه ... تلسا بائی مذکور داخل قلعه ... گرفته ... تلسا بائی

که از دست تلسا بائی مرحوم در زندان مقید بود و در ... مشوره دیوان گنپت راو و شامل بود ... محمود خان

... مردم ... جنس ... مهاراجه ... هولکر متوفی برای طلب تنخواه خود دیوان گنپت راو ... گرفتار

نموده ... خود ... مقاصد ... هم ... فوج ... تلسا بائی مذکور سنه ... خود ... چون ... گریخته

ترد ... ساخته ... را ... مردم ... بادشاهی زر تنخواه بر طرف ...

موافقت بالارام سپهسالار مجلسی دیوانی مذکور بر داشت چون نواب کفایت را و بالارام سپهسالار مختار کار مدار المهام
منافقت تمام در میان داشت و مختاری سپهسالار مذکور بسبب آن گوارا نبود باتفاق نابینا چوک سپهسالار
مسطور ابرو و قلعه گرفتار داشته آخر شش حقیقه عیان گشت و اشتهار معروری او محقق و عاقبت گرفتار
ساختن و کشتن نواب عبدالغفور خان گردید چنانچه نواب موصوف بر این ماجرا پی برده بخوف جان
آزاد شده در بار مهاراجه کناره گزید و کوچ کرده تقاضای او دو سه کرده از لشکر مهاراجه دیره نمود مقارن
انجام این نهایی کیسو ملازم مهاراجه بر حنونت راهی گوی لکر موفی متعلقه میرزا رحمن بیگ در وسعت جان در سیکهم
و نزاری بود به و دیگر که جابجا بر مکانات عمله مهاراجه مرحوم متعین بودند با شنیدن خبر سیاقی تحفه مردم
جنب یاراده وصی و تحفه بعضی خیمه ها گردیدند بدین منع با بعضه مذکور سرداران مرتبه مثل [illegible] گشته بود
و باد مردم بالکیاد و میر صدرالدین و قاضی نولاقی و میر مردالعلی و دیگر سواران هندوستانی که به سر وقت
حاضر بودند با خود ساز و موافق جسته بر بلتن والهار زور سی نموده جنگ توپ و تفنگ در میان آمد
آخر شش بلتن والهار فرار تی نموده ۲۸ نجا قابض دیده باتفاق نواب عبدالغفور خان کوچک دیده و جهه ما
فتح بهار ریو پرجهالوه و دیگر محل مهاراجه بتاراج رفته بونکر رسیده جمیعه تحقیق [illegible] گردیدند میر [illegible] و
صدرالدین و قاضی نولاقی و دیگر سواران هندوستانی که به سر [illegible] انتظامی از بیش مهاراجه [illegible]
جا بجا متفرق بودند بصلاح نواب عبدالغفور خان طلبیده با خود شامل گردیدند آخر الامر نواب عبدالغفور خان

باید

پاسبندی نامی و انکه نویسندگان امیر موافق تحریر بنابر خاطر نشانی چنانچه در باب ممالک انتظام مقدمهٔ ممالک صدور
یافت بحیله رزمی از موافقت ایشان بهیچ وجه جهت سستی از اینجا برآمدند و برای صلاح انتظام مقدمه در چناولی
کاردان بیشتر راجه بالا مل سنگه رسید و نیز بابا جیوک و میر صدر الدین و قاضی لولائی وغیره سرداران هم
برای مشوره انتظام مقدمه در چناولی آمدند چنانچه راجه بالا موصوف که مرد دانا و ارسطوی وقت بود بفهمانش نیک
برخاسته همین صلاح داد که از مخالفت یکدیگر درگذشته همگنان باتفاق یکجهت با نقشه حاضر باشند
و هم نوشتجات این امر بهمین مضمون بنام امین الدوله نواب عبد الغفور خان وغیره سرداران علاقه بهار ایلچی نوک
صنوبی بهار زرد بر بند بدید شیخ امین الدوله مذکور وغیره سرداران بصلاح مرقومة الصدر کار روا کرده بدینش
با نقشه که در الوف منحی دیوان ثبت را وغیره با فوج مرتبی بارادهٔ تحریمت لوبان جهت معاونت تحریمت
بابی را و پیشوا در چنا لیله با این رسیده جست الاستشفاعای کلاهی سر تمنت موصوف شهره روانگی وکن مقیم
و است رسیده بند مفارقت اصحاب مردم بتابهایکه کو تکلروه شامل با نقشه شده بودند برادر با نقشه مطلع گشته
برای تنخواه خرج مقابهی شدند و عارض بروایتی وکس کرد بدیره بلوه ارا آوردند و هر چند با نقشه موقوف
یلغمان پسر تک حسبته بردوآ بوقنابت جواهرات بیش بها بهر یک سرداران بلطف حقیقه رسانیده باهم لطیفهٔ
جواهرات گران بها داده بنه مرملا گردید که خود دیر و محالات خود ان برپای سرنگون مردم سپاه بلا از
جا بیرون آمدند بحرکت نکرده بهیدازند و از چنان انگریزه و برده سازو جوابی شده بتکلیف کامی بیش آمدند و نواب افتخار

الدوله عبد الغفور خان هم موقوف حکیم ظفر علی وکیل نواب خود علیحده از ان امیر در پردهء از صاحبان

انگریز بهادر درست نموده سند محالات جاورهء معه متعلقه گیر حسب الفه وزیر الدوله بهادر خلف الصدق این

امیر بنام خود بنیابتی از جرنیل ماکس صاحب و ماکلم صاحب که بعهده انتظام انقلاع معه افواج انگریزی مقرر بودند

حاصل نمود چنانچه جرنیل صاحبان موصوف بدلجمعی موافقت افتخار الدوله و تحریه سرداران مسلمین بمصلحت

مبلغ روپیه مشاهره جهت فوج کوت خواند نمودند که در نوگانه صاحبان عالیشان بالفعل برای تدارک غارتگران که مهم فوج

بیش است قلعه که ایند برای نگاهداشت سامان جنگی خالی کرده دادن هر وقت سند درخواست علیه رسانیدن از فوج

است باستماع این هیچ باینفاجعه موصوفه بمقتضای نقص عقلی که سرشت ایشان است بر قالت همگنان

علاقه خود سیلی بهره و رزور وقت خود بمیران ناتش سنجیده و مردم افغانان بدفاتخوانی مردم بود که هرکی با دنجو

و مروت اندا جنگ انگریزی بتعرف گوه کان میشمرد و در جواب نماز وحیله ارقام نمود مجوان

که در صورت عدم تسند ملی مردم سپاه بهر طور جریده عازم اوبان شود و شامل به بعیت

بجا آرد چنانچه در دو سه روز تجویز این مصلحت نموده بفاصله یکدو گروه از مهید پور بهره در که برکار آن ملا دوم

انگریز بمعاینه حالات انتظامی افواج مبارالیه خبر بجرنیل ماکس صاحب و ماکلم صاحب رسانیدند و صاحبان موصوف

که در اوجین بفاصله قریب بودند باراده سرکاله باینفاجعه کوچ کرده مشرفی ناچار نیکگروه از مهید پور رسیدند

و در نیجا مردم فوج مبارالیه بصلاح برای جنگ و زلفه مبارالیه جنگ انگریزی باینفاجعه موصوفه سواری

بکوار کرا ئنیده و مهاراجه سوامی ملهار راو را بقابوی خود آورده از دریه بر آورده در اوات نشانده ماکه مراتب
سوار شده از بی کناره ندی شده تا مشاجک و سنگمیر آخر کار با تمکور و بالرو و بالاجی خان نشستند و سوای
ملهار راو را ببرداری خود گرفته همراه گرفتند و با آنکه فوج انگریزی قریب مهدپور رسیده با ستم عظمت
از کوشش پیشتر نیامده و رفته بسیم جنگ عاملی بانداری تدبیر موافق تقدیر است می اید القصه بعضی فوج انگریز
تا رحمت سواران برکناره جوی نمودار شده صف آرای جنگ گردیدند بمحالت مردم بسالتین مهاراجه تولک
و ورود و شیطرف ساحل دریا بمقابله توپ و تفنگ در پیوستند و مهاراجه سوای ملهار راو هولکر را به سواران
سر بنده ابر سواران فوج خیل خیل بره بستند و نواب افتخار الدوله عبد الغفور خان که عارضه بیماری
بسر بلند داشت زبان حسان انگریز دربره ساز و موافق بود برای نام سوار شده یکانه واز یکطرف
استمام جو نذر فوج مهاراجه با سرعتیه نمحو منهم بنود که با نتظام کار بردار هیبت شدید جنگ داده و هر یکی از سرداران
فوج بعلا سلامتی خود مصلحت نمود و سر شتان کوتاهی توپ یکطرف شدند لیکن سیم سنگه برادری بورهم
بهکار هیفت بهشت بسالتین حکام قریب مردار روشن بیگ و روشن خان و نحره کمیدانان با بسالتین فوج
با همت تمام در زمین کمین فشرده القدر سر گردن کوکنالی توپ داده و سی و جهام داد که پای استقلال فوج
انگریزی می نحر پش رفت و قریب بود که شکست یافته بهم بالا شوند فاما مردم فوج مهاراجه که هیچ الکر می
کومک مدادند خستند و مردم فوج انگریز بلا که بناه و دریا داب برای نوشیدن حاصل بود بای قیام قایم

محاربات

ماندند مقارن این حال یکدسته فوج انگریزی که از طرف صاحب بحضور دریا کرده با بنظر رسیده بودند از سواران فوج
مهاراجه بی محابا منهزم گردیدند در شکست عظیم [illegible] اقدام ناچار سیم سنگه هزاری و بخره سرداران مهاراجه
که روی میدان پا قایم داشته جوهر شجاعت و جانبازی بروی کار آورده بودند از مرحمت کلاه این لشکر
و رسیدن رجمنهای انگریزی که در آن وقت از هر طرف سبقت کرده محاصرشان کردند مضطرب گردیده
خواهش و را ختند و در سپاه بیخبر از کس [illegible] جان نثار کرده متفرق و پریشان شدند بیچاره سوای ملباراو
که انبوه [illegible] بود جمیع سواران راه سلامت گرفت القصه فوج انگریزی فتحیاب شده [illegible]
کشیده [illegible] مهاراجه بدست آورد و مهاراجه برای ملباراو با سواران قبق در سر [illegible] که بفاصله ده میل
از آنجا بود رسیده [illegible] نمود [illegible] جرنیل [illegible] صاحب از راه سرداری قطع مسافت [illegible] در میان انداخته
مکانات بند و بخره متعلقه ضلع مالوه که جمع دوازده لکهه روپیه در جاگیر مهاراجه موصوف متعاقب فرمود
وار طرفین [illegible] نامه موافقت رسم خواند نموده مهاراجه موصوف با عزاز و نظور نظر عهد و پیمان [illegible]
کریم خان پنداره [illegible] که [illegible] لباس ریخته [illegible] رسیده بود [illegible] ضلع گورکهپور
رفته [illegible] مکانات جاگیر [illegible] شصت هزار روپیه [illegible] وجرنیل [illegible] صاحب [illegible]
کوشه و نوبندی برای تدارک پنداره با جمعی انگریزی رسیده بود جماعه پنداره را متفرق و پریشان کرده
سرداران پنداره [illegible] و بخره [illegible] گرفتار نمود [illegible] در سنه [illegible] هجری اتفاق افتاد

بهادر
چون

داستان دریافتن این لغت سر... باجی راو پیشوا از صاحبان انگریز و شکست یافتن سر... موصوف
در پونه و رفتن در قلعه ستاره و باز آمدن در پونه و تعاقب نمودن ... با کرپا بعد معاودت
از راه ... کار مصالحت نمودن از صاحبان انگریز ... شده ... راو ...

چون سرکار باجی راو پیشوا که درین ... نامی وکیل خود ... با صاحبان انگریز ... سکی به
... در باره استیصال ... خود ... از دست ... گوکلیا نامی مختار کار ...
بجان گشت جنرل سر ... جناب ... یونان ... زده شده پیشوا موصوف سوال نمود
که ... ستری ... موصوف ... عاقبت ... جواب ...
گفتن ... ساختن ... گوکلیا ... باید نمود چنانچه صاحب موصوف از گوکلیا مسطور
استفسار ... که در ... جواب داد که من ... ام ... خواهد ...
از افعال خود ... نمود باستماع این معنی صاحب موصوف ... لرزه ... گردید ...
... صاحبان انگریز ... کانون ... یونان ... اطلاع
جانب ... انگریزی ... درخواست نمودند ... گوکلیا ...
خود ... صاحب موصوف پیغام داد که ... بیرون گشته ...
در ... موصوف ... الوقت زیاده از چهار ... با خود ... مصلحت ...

دو سه کروه از پونا بر آمده نموده کوکلیا مذکور باجی راو پیشوا اطلاع جنگ داده از صاحب موصوف مستعد
مقابله جنگ گردانید چنانچه صاحب موصوف بواسطه قلیل جمعیت مقابله جنگ مناسب ندانسته باز دو سه کروه از آنجا
در میدان ویره جست در نجالت لیکن کوکلیا مسطور حمله آور گشته از صاحب موصوف بمقابله پیوست
و آخر شکست در آن جنگ بکار آمد و در وقت آتش بازی تیر بر جهد ... گردیده شکست در بعض سپاهیان انگریزی که از
طرف بکومک صاحب موصوف رسیده سر همت پیشوا جانب ... رسیده به پیغام مصالحت نموده طرح
موافقت انداخته صاحب موصوف را در پونا آورده و چندی بموافقت گذرانید لیکن از آنجا که
تمامی سرداران علاوه سر همت پیشوا مقتضای تکرار می‌کرد باپو کوکلیا مذکور بر سر ... بوده خطوط طلب
و بتدبیر یک بمقابله اثبات سازش بدست آورده بر همت پیشوا اطلاع نموده و بمطالعه آن آورده
که سهر طور ویره صاحبان انگریز از پونا بدر کرده انتظام خود باید نمود چنانچه اراده ... بتصمیم محفوظ
خاطر کرده باسرشت صاحب ... کسان آنجا بار مقصد ... گردید و سرامی ... نمودن چنانچه ولی بفسادی
گشته ... نمود ناچار صاحب موصوف بدید مصلحت وقت معه جماعتی که همراه داشت در چکرده متصل
پل چوبین که قریب پونا است ... نمود و ... بنگاه ... انگریزی با لشکر پونا
تر صاحب موصوف ... رسیده بود که کوکلیا مذکور بنگاه ... تاخت و تاراج کرده
فوج ... چهار ... است و بر پل چوبین محاصره صاحب موصوف نموده بجنگ ... پلتون و کمپنی

کسان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بیان از طرفین زخمی و بیکار آمدند مقارن اینحال مانسبت جرنیل الفنستن صاحب که با دو پلتن بر
کهوربندی از اینجا دیره داشت بلغار کرده و چند دستان سپاه جنرل صاحب بر پاینچ سوار موقوف
معاودت کرده بر بالای کتاب سب ام که متصل کرنات دیره نمود و افواج انگریزی دو سه روز همانجا بجای
خود دیره داشت در بنو چهار پلتن انگریزی که از جهنا ولی گردو پیش آمده شامل شدند بعد
چندی کرنیل الفنستن صاحب روز دیگر بطرف لوهانی کوچ نمود و با افواج مرهته سپهسالار مقابله جنگ توپ
و تفنگ در میان انداخته تمام روز و شب هنگامه کارزار گرم داشت آخر شکست یافته اندکی تاب جنگ نیاورده
صبحی از اینجا منهزم گردیده در قلعه ستاره رفته پیش کیرات مذکور در سه فرزند اینجا از آنجا را بر آورده به پنهاله رسید
و بسبب تعاقب فوج انگریزی در اینجا هم زیاده از دو سه روز استقامت کردن نتوانسته بار دیگر ستاره آمده و آنجا
و کار خانه خود را در قلعه ستاره گذاشته باتفاق همانکرباجی سردار اماکه تحرمت بود که فوج انگریزی تا سه پسره
اراده مقابله نمود آخر شکست یافته تاب مقابله نیاورده باز در پنهاله آمده از آنجا در قلعه
قلعه و مستحکم بغایت کلمبر از آنجا واقع بود داخل شده قلعه از اینجا که از جاده اطاعت انحراف
ورزیده دستگیر نموده آن قلعه را به تابینان تفویض نمود و خود باز از قلعه کولا برآمده در پنهاله آمده یک دو روز
در آنجا مانده فوج خود همراه چمنا اپا برادر خورد باجی راو طرفی کوچ کنانید و بصلاح چمنا اپا خود براه اسهاول
طعام خیمه و کلیه امور جمعی قلیل پیدا که مانده بود که الفنستن صاحب و سمیت صاحب با فوج انگریزی

از راه کوهستان ملغار نموده [illegible] رسیده کوههای توپ آتش بسر کردن آغاز نمود و بر [illegible] بمحاذات پیشوا

موصوف بمراتب سوار شده به تن تنها بطرف کوهستان رحلت و گوکلیا [illegible] که مرد دلاور بود در جنگ

پای همت قایم داشته جوهر شجاعت اظهار نموده او هم در آن جنگ کار آمد دیگر باپو [illegible] راجه

ستاره که در برده از انگریزان موافقت نموده و بیرون رفت و رسیدن افواج انگریزی پیشوا موصوف [illegible] برای

تناول طعام متوقف گشته بود خبر رفته رفت تا که انگریزان رسیده بود شامل افواج انگریزی گردید

الحاصل افواج پیشوا [illegible] خبر بر همت [illegible] خود متفرق و بیابان شده در ضلع [illegible] رفت و آخر روز بر همت

پیشوا هم در فوج خود داخل گردیده با [illegible] راجه ناگپور بطرف ناگپور کوچ نموده در اثنای [illegible] با

برادر سرهمت پیشوا که بجمعیت دو هزار سوار [illegible] سرهمت برآمده بود [illegible] خبر داخل شدن او در افواج

آمده شریک و شامل گردید چون همدران ایام اپاجی نامی [illegible] ناگپور [illegible] قضایا جنگ پیشوا موصوف از جهان

انگریز افسرگان ناگپور مصدر [illegible] گشته برای [illegible] جماعت سران [illegible] انجا [illegible] حجت و

[illegible] فوج راجه ناگپور شکست داده و راجه مذکور [illegible] ناگپور با جماعه قوم [illegible] و مقابله

از راهی جنگ بوده و بودن راجه مذکور [illegible] کومک داده [illegible] رسیده [illegible] پیشوا

ملاقات [illegible] دستگیر گردیدن [illegible] راجه ناگپور [illegible] ماندن مردم [illegible] شهر ناگپور [illegible]

سردن انگریزان شهر مذکور [illegible] برای عزیمت ناگپور [illegible] گردید چنانچه [illegible] پیشوا

از آنجا

از اینجا کوچ کرده متصل جاپدا متعلقه ناکپور بفاصله یک میل از ناکپور رسیدن و رفته جهلری اینجا چهار پنج مقام که
بود که از اتفاقات وقت از صدمه بارش ژاله که ژاله از زنگیک [?] تا به لشکر نشان بهندوان قهر الهی باران بود
بسیار مردم لشکر تلف شدند بمقارن اقبال الفنستن صاحب و سربیت صاحب که با جمعیت انگریزی میمنا صاحب
سمت پیشوا با منزل و بفاصله قریب از جاپدا در رسیدند و نیز صاحب افسران ناکپور در شهر محل
در محل محفوظ خسته در جای عرب سلطان [?] اینجا خارج خسته با سپاهی رئیس جاپدا در مکان جاپدا رسیدند و شب حفظ
نمودند بدر بار قبل اینجانب سمت پیشوا ابیوتس از سر باز سپاه آماده کوچ بود که الفنستن صاحب و سربیت صاحب باز بلد
جمعیت انگریزی با پرششی رسیده گولهای توپ انجی سر کردن آغاز نهادند و جواهر خانه پیشوا
را بدست آورده عالت آمدند با چار سه سمت موصوف از اینجا مهر شده بر جوهی بینی و دیره نمود
و از اینجا مهرا مدن با کپتان علاقه فوج مهاراج هولکر که از جنگ با لکم صاحب شکست یافته بجهت یال قصد سوار و
پیاده وارد اینجا شده کوچ کرده متصل قلعه اسیر دیره نمود و از خشن بدید عدم جعفره کتابی انوغال از
سرداران وقت مثل ابجی پرسند یه و هولکر و محمد مالو باشنده معروف الله حسا سام برادر زاده
بسمت باقی صاحب میسر و مختیار کار امیر الدوله بهادر که در این ایام در لشکر جنرل مالکم صاحب بهادر قیام داشت
سوال جواب و بیان انداخته با صاحبان انگریز مصلحت نمود در بدر بار کی لو صاحب موصوف از جنرل مالکم
صاحب منافات کرده بنا بر مصالحت نموده مبلک رد انشد آخر حاصل صاحبان عالیشان بمقتضای

وسرداری لشکر دیگر نیز بصاحبزاده سمی محمد برادر او مقرر فرموده با فوج انگریزی بسر سمت ... بسلطان پور

شده بمعمور علاقه میان دوآب رسیدند چنانچه ما حال که سنه یکهزار و دو صد چهل و یک هجری است

در مکان مذکور تحویل میکند و ابتدا ... راجه ناگپور که بفوج انگریزی گرفتار بود در وقت کوچ

مقام بموافقت مردم بهره کم ... بطرف لاهور رفت والله اعلم بالصواب ... سنه ۱۲۳۳ هجری النبوی

داستان رفتن صاحبزاده وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر به جهان آباد پیش منتظم الدوله مستر

متکلف صاحب بهادر و رونق افزودن تا چند سال بلکه زیاده در آن مقام و نسبت یافتن ... ملاقات

حضرت جهان پناه محمد اکبر شاه بادشاه و مراجعت فرمودن از آنجا بعد بر سالها بنقدی حاصل

برگشته ... که جهان انگریز بهادر ... مصالحت ... آن ... فرموده بودند در سر انجام

گردیدن این امر ... صاحبزاده موصوف بمقام ... بسلطان ... بمقام ...

چون در چند سال ازین بیشتر ... صاحبزاده بلند اقبال وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر

در شاه جهان آباد پیش نواب منتظم الدوله مستر متکلف صاحب بهادر بمصلحت ... انجام

فیمابین صاحبان عالیشان مشروط بودن امیر صاحبزاده موصوف ... میان سید ... که رابطه

همدلی ازان امیر داشت با جمعی سواران و پیاده ملازم جانب ... جهان ... در

فرمود چنانچه بهنگام رسیدن صاحبزاده موصوف ... دهلی که در آن ایام برای استقبال صاحب

زاده موصوف

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

زاده موصوف از نواب منتظم الدوله بهادر استدعای نمود و از عذر مزاج و قلت ... خود ظاهر صاحب
گفت که جرنیل نصیر الدوله بهادر از بنگاله رسم استقبال این امر از قبیله اند جمیع اظهر و بیرون بیگم
صاحب موصوف بسبب شرکت امور انتظام سرکار کمپنی انگریز بهادر تشریف فرمای خود بدولت عذر و اظهار فرموده مجلس
متکلف صاحب برادر خورد نواب منتظم الدوله مستر متکلف صاحب برادر خورد نواب منتظم الدوله مستر متکلف
صاحب باستقبال برآمده بتعظیم و تکریم تمام از صاحب زاده بهادر ملاقات نمود بالاتفاق داخل شاه جهان آباد گردید
و در مکانی لالی که برای سکونت صاحبزاده بهادر تجویز شده بود ورود کنانیدند و هر وقت ملاقات اینجا
نواب منتظم الدوله بهادر جناب عالیه موصوف بدیره خود طلبیده نواز پیشکش چنانکه در خور مراتب
امرای عظام باشد پیش صاحبزاده بهادر نهاده عذر عدم فرصتی خود در باب استقبال بخوبی ظاهر نمود چون
صاحبزاده بهادر از آنجا رخصت شده بدیره خود تشریف آوردند روز دوم نواب منتظم الدوله موصوف بدیره
صاحبزاده موصوف هم رسم پیشکش بخوبی ادا کرده صاحب موصوف را رخصت نمود چون مراد فرزند صاحب
زاده موصوف شاهزاده سلیم شاه بهادر در میان بود و برای ملاقات صاحب عالم موصوف موصوف نواب
منتظم الدوله بهادر بخوبی تمام از شاهزاده بهادر ملاقات حاصل گشت لهذا با سلام فارغ چنانچه در خور
مراتب امرای نامدار باشد مقرر گردید و این نیز که شاهزاده بهادر بمقتضای ... فرزند صاحب
زاده موصوف را نزد خود برد و تصور منظور نمودند و نواب منتظم الدوله بهادر هم بمقتضای ...

خاطر برده اکثر اوقات صاحبزاده موصوف ملاقات از مشتاقت بر نجیب امیر آن فیمابین استحکام رابطه اتحاد و مناسبتی

حاصل منور مینمودند در همین هنگام شنیده ام که حسب الحکم آن امیر جرنیل نصیر الدوله بهادر رفته بود

در ضلع گورکهپور از لات گورنر صاحب بهادر بملازمت نموده تحصیل آن امیر باز آمد و حسب الاشارت

آن امیر نجیب جرنیل صاحب موصوف که بعهده ریاست و نظم دهلی و مختاری سوانح جنوبانه و سری

افواج متعینه ضلع پنجاب و مالوه و اوده و جی پور و دهلی و غیره مامور شده بودند در دهلی حاضر شده مستفیض

ملازمت جرنیل صاحب ممدوح گردیدند و بعد چندی که جرنیل صاحب ممدوح بقصد زیارت حضرت خواجه

صاحب قدس الله سره بمع سلسله از راه جی پور عزیمت فرمودند امیر موصوف متعاقب کاری صاحب

بهادر با جیپور رسیده از آنجا در تونک بجنود آن امیر شرفیاب گردیدند و جرنیل صاحب موصوف از جیپور ارتحال

کشیده بطرف حضرت اجمیر نهضت فرما شدند چنانچه آن امیر باز بملاقات جرنیل صاحب بهادر نموده و سیر

و سیر سوار هی اتفاق ملاقات هر دو سرداران انام صاحب ممدوح بتعظیم و تکریم تمام پیش آمده باتفاق در حضرت

اجمیر داخل شده چند روز مقام نمودند و از زیارت خواجه صاحب مسعود بهره یاب شدند بکار علاقه جی پور

اتفاق آن امیر باز آمد چون از آنجا صاحب ممدوح بطرف جیپور تشریف فرما شدند آن امیر معه زاد تا بجلوم

رخصت شده در تونک داخل گردیدند و بعد از این ایام که جرنیل صاحب بهادر برای محض سوال جواب از چند

ماه بجیپور رونق افروز بود درآنولا حسب الحکم آن امیر تحریر استحصال رخصت حاصل شده بلند اقبال جویش

الدوله

الدوله بهادر در حضور رسیده بتقبیل ملازمت جرنیل صاحب ممدوح گردید و از اینجا بود چندی همرکاب سعادت صاحب
ممدوح بعلی [illegible] گشت سلسله سوال جواب رخصت صاحبزاده بهادر گشت و در بیعرصه حاجی محمد خان و محمد سعید خان
و نجره رسالداران فوج انگریزی بهادر برای طلب تنخواه سابقه که حساب آن ندانست و حساب فهمی او نکردند بیکام ارا کرده
بار داده نالش و استغاثه در حضور رسیدند چنانچه رای واتارام که رفیق [illegible] این امیر بخدمت جرنیل صاحب
بهادر حاضر بود نالش ایشان را نامسموع گذاشته بعد از گذشتن رسالداران مثل محمد سعید خان و نجره نقصانش
ساز و موافق کرده پیش آنها فرستادند مقارن آنحال در سنه ۱۲۳۸ هجری این امیر برای انتظام محال سرونج
فرمایش چندی بانتظام آنجا پرداخت و در عین موسم برسکال بکوچهای عاجل العود [illegible] مقامات [illegible] موعود و واصل
[illegible] گردید چون صاحبان انگریز بهادر در دادن پرگنه سنبل که از ابتدا [illegible] بود و بعد [illegible] علاقه
سرکار [illegible] بعوض آن تحریر [illegible] و قبضه [illegible] در آنجا هم داشتن منظور [illegible] رای واتارام [illegible]
مصلحت دانسته اینکار سند سالیانه [illegible] و سند بنام صاحبزاده موصوف حاصل نمود و مستدعی رخصت صاحبزاده
بهادر گردید و باستشفاعی جرنیل صاحب ممدوح [illegible] حاصل رخصت و جرنیل صاحب ممدوح [illegible] خیال
همت بالای مردانه [illegible] نجره برخاستن صاحبزاده بهادر [illegible] تمام خلعت داد
چنانچه [illegible] موصوف همه را [illegible] در ماه شعبان سنه [illegible] رخصت شده از راه [illegible] در حضور رسیدند
[illegible] ایام [illegible] کرده بعد [illegible] مسمی [illegible] بود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

پدر نوید یافته وارث ریاست بنده لوید صاحب زاده بهادر بعزیمت ... وریث راجه مرحوم تشریف برده برسم رسوم ماتم
تولد مهاراجه سوائی جی سنگه امداد فرمودند و کارپردازان راجه هستم بخبر فیل سب و اسپ و جیغه بالا مروارید و پارچه
نفیس و بخره برسم پیشکش مسطر صاحب زاده بهادر گذرانیده رخصت دادند آنجا منحل صاحب زاده موصوف
در سنه ... داد هم ماه الحجه سنه ... داخل ... شش فرحت افزای خاطر والدین گردید و ان مراز و بدار
زینت آثار صاحب زاده موصوف سرور خاطر بهرست ... از نغمات خورمی در بهره بی بنجید و بزم خورمی آراسته
زرهی سطر بحاجان و سکنان عطا فرموده گردش افلاک بکام خود دیده با نظام کار و بار رسایل و یگی ...
و در سنه ... هجری جهت انتظام محال سرونج تشریف فرما گردیده تا مدت ... انتظام جانب الشرف
کواکب دار شتی و بعد انتظام ... اران مهر سپهر با مدار ... مراجعت فرموده بعد طی منازل داخل ...
گردیده و در ماه جمادی الاول سنه ... از انجا مع صاحب زاده ... الدوله بهادر در علیگده که مرام ... رفت
تشریف برده و آنجا رونق افزوده بود که خبر تشریف آوری جرنیل بصیر الدوله ... صاحب بهادر
با راده عزیمت ... از راه علیگده گوش زد گردید بدریافت این خبر ... صاحب زاده بلند اقبال
از یکمنزل برای استقبال روانه فرموده روز دوم خود بدولت باستقبال صاحب موصوف سوار شده ...
و در رده از مکان علیگده بملاقات صاحب ممدوح ... وارد انجا باتفاق صاحب ممدوح در علیگده آورده
سلک ... کتابانید چنانچه صاحب موصوف در انجا دایره دولت نصب فرموده چهار روز مقام داشت

باتفاق همدیگر بسرور شادمان گردیده بطرف چهاونی پنجشنبه تشریف فرما شدند در هفدهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۰۳

معتمدان سکیم صاحب بالوسند بهه پنڈت جهت سوال جواب شاهی صاحبزاده بلند اقبال وزیر الدوله بهادر که

از دولت دار رسم سورتات از جهت بالوسند بهه صاحب در حین حیات بالو موصوف بعمل آمده بحضور بهم

تحفه و هدایا رسیده مستدعی آن گردیدند که اگر درین وقت از پیکار فراغت شود و سروکوه کوهستان امرا کسی

ارشاد از درجه اجابت داده بنده پیشامان شاهی و لوازمه جلوس کتخدائی صاحبزاده موصوف مرحمت در مجلس که

همه در شاهی صاحب بزرگان امرای الخطام و سرداران دو هی احترام شایان بشود و ساز و سامان لایقه مهیا ساخته و نیز

وکلای راجهای باندار و سرداران عالیتبار لوازم رسومات شاهی ادا ساخته شامل محفل شاهی شدند و جنرل الحضر الدین

برادر اختر علی صاحب بهادر هم که در چهاونی پنجره رونق افروز بودند منشی کریم الدین رقعه لوازمه رسومات شاهی

تقسیم باره صفه [illegible] و بحره سپاه بیندالی حلات امیر صاحبزاده موصوف بشکفتد بشوکت و حشمت با جمع شایان

برای القصه کار کتخدائی بطرف کوالیار رخصت داد و خود بدولت بسبب رخصت شدن بالوسند بهه تشریف فرما

شدند منشی بزرتیه اکثری سرداران عوارایت عظام مثل میان اکبر محمد خان و رای عنایت رام

و بحره سلیمان انتظام شاهی روانه فرمود چون بارات بمجلس شاهی و شرکت امرای قریب کوالیار رسید

امرای آنطرف باستقبال و پیشوائی برآمده مکانی بهتر برای فرودگاه بارات دادند و ساز و سامان حسب

از طعام و آله و لذاید بخوبی تمام مهیا ساخته بنقد بهم بر سم رسومات بر داشتند لطامل آن لورمکمل حدیقه اقبال

جهان مسرور و محفل شاهی آراسته از گوهر برج عصمت و انجم برج عفت را ابتهاج گردید که فرمان باده
با نشتری بود بعقد مناکحت سعادت قران اسعدین حاصل گردید و نوبت شاهی بعلیا الافلاک کوفت
یکی بزم طرب آغاز کردند همه استادان دولت ساز کردند ز انواع نوا که هر چه باید ز اقسام لذاید هر چه شاید
مغنی چنگ و بربط زده در دست نثار خویش تار طرب بست برقص دلبری جادو ادایان ز کف بردند صبر اهل ایمان
بتان و باهزار عشوه و ناز برقص و دلربایی نغمه پرداز ستاده صف بصف سیم اندامان نگارین بتلبوس باهم مهوش
ربا گردی ... الامان شده پامال دلهای مسلمان کهی از ناز بر بر بردو دامان همی گشتند چون طاوس رقصان
کهی با نمایشان ... کهی با یاران و دلربایی کهی از ناز باهم دست بسته نموده کارهای دلربایی
بهار خوبی ... جهان را شاید مطلب ... چو شد بنگویم ... ارشد ... اینچنین
حاصل کلام اینکه چون جشن ... اقبال ... شاهی ... فراغت یافته سعادت
... عالی ...
در ماه رمضان سنه ۱۲۳۳ هجری ... وزیر الدوله بهادر ...
و ... متصل ... مفصل ...
موصوف ... استقبال ... بهادر ...
در جنان ... ...

نمایره

نمایند و مودود درو بیکمت باز آمده دیگر به دیگر که بر حجابای و تعمیر اجاج جنیل صاحب ممدوح تشریف فرما بوده در همان

سال در ماه ربیع الثانی بخوبی اتفاق ملاقات افتاد و این امیر چند روز در نجا رونق افزا مانده بالاتفاق جنیل

صاحب موصوف بطرف جی پور تشریف فرما شدند این امیر رخصت شده داخل تونک گردیده با نتظام

کار و بار محالات متعلقه و تعمیر باغهای جنت تربت عمارات سرای و کنج جاه و غیره پرداخته بعدل گستری

و داد رسی عالمی بدار شد و چشم و الم اعادت جست و تا الی الان که سنه [illegible] هجری است اوقات تحریر بعون سبحانه روز

بتلاوت کلام الله و کتب دینی مثل دلائل الخیرات و وظایف و اوراد و ادای نماز پنجگانه بسر میشود بدها بتفاق

حاضر و جمیع بلند اقبال وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر محمد باد الله خان و محمد کمال خان و محمد جمال خان و

محمد عبدالکریم خان و احمد نور خان و احمد علی خان و محمد جلال خان و نجف بلند خان و محمد منصور خان و محمد اکرم خان

و هدایت الله خان بعیش و عشرت میگذرانند الحاصل ان چشمه فیض بخش که درین زمان از موهبت ازلی

دوران دور و شانه بعمر طبعی رسانا دو توفیق خیر رفیق حال کردانا دوالحال راقم رساله تحریر میکند از او

سنبهل که ولادت گاه این امیر است و تعمیر باغهای دلربا و عمارات زرنگار و آب نسخ توخین عالم بشاداب

صفحه محو لالکری می آرد در توصیف سنبهل چو سنبهل بود شهر عشرت زمین بخوبی سایه چو فردوس خلد برین

بگرد کس باغ جنت قرار پر از میوه درین جا از شمار بی حاصد رود و ارد بر دیار بود زادان میوه خوشگوار

بشهر تجارات دلکش بنای بهی بهتر از دیگری بر مقام همه سالماش جو بس دلستان دعا ثروت فلک تا افق جا بجای

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بیمار زار او چو کف از دو کمان بسر برد چون خسته و افتاده در پای زر بیهوده از اندازه پس همه گرم مشغول در کار خویش
سهر کوه چو کنش دلبران در خرام بس بخشش از عاشقان از دل جمود اگر این جود اندر ربا لیک جنبش دل و دست گرده
فرشش نیز را دیدیم که هست این مکان موجودان میسر مکان بدل آرائی جنت در برابر خوبی لطف و حسن
درو کاشانها و طرح زبان نابدار بموقع خوش اسلوب در قطعات بر کمان نمی‌نرگسی بشمار زمستان این جمله عمارات
حضور صاحب زمان این جلوات که باشد برتر از نقش عجایب چه محل نشان نگار کاشته عمر دراز که چنین بار برداشته
بود محروب پاک میسر که شد و برو بسند برنا و پیر حدیث درسی در کسح حال زمین نیز بنام اوج نگاه فلک

در وصف سطر باغ که متصل قلعه ... بنا کرده ان ...

چه باغ خوش انتظام بس لطیف نظر باغ با گلشن ارم بی دگر
زهر نوع اشجار چو گل خوش میوه‌دار ثمر انجیر و زرد و سفیدی انار زیبا و لیمو نیست نگی از دگر مرد کوهی دستان
بی محل از زیبا خوش نگار زینت فردوس است هر آنکه بی خزن مهین محبت زرد و گر بر رنگ
سر که بار لطافت و تاب سرسبز نخیزد طفل برنا و پیر نقل بستان در و لاله زار چو رخسار خوبان همه بار
رخ بسر برگ نیلوفری و رنگ زرد بهار نشستی دروی جلوه‌گر زگل گشت چو شبستان بهار فردوس بابل نظرش چو خیمه نمود
بی مقدم آن امیر خان بود چشم این سطر بریان مانند جنان بی که زند جلوه باغ تو در نیاز

قطعه تاریخ جلوه امیر گنج ناما

تجسم خوش تاریخ اوامیر ... ندا داد بر باغ آمد تکیه نقش ۱۳۰۹
کهنی بنا نمود چو نوا با ماز بکمر خوردی بر آن بسر سر هستی رنج تاریخ نو جشن شگوفه ندیم نقل خوبی نعمت دلگشای زنان مرحبا

قطعه تاریخ جاده امیر کبیر
امیر الدوله چون جاده بساخت / که از آبروست باکی تر برابر
سخن تاریخ او شادان رقم زد / چو جای جنت ماند گوشتر در زوجه و ویلچاها ابر کعفر ریکار است ۱۲۹۴

رنگ آرائی نقاش خانه در توصیف ایوان عالی مکانی است که سر این مملکت بر آستانه والانش چون نقش قدم

بسر سجود درداده و جلا پیرایی مصور قلم بتوصیف مکان والا مقامی است که ریسمان آفتابیم بار رفاه

عمارت قلعه فحر ارسنباله سبحان الله ربی دلکش مکانیست که جلد اجرت کار نگارش رنگ بنا حجه

و تبارک الله چه بلند ایوانی که مینو از رشک صفا کارش تابت و باجست از بسکه آب طلائی جلا الحق

اب و گلش سرشته اند گویا بحر طلا موج انگیز است و بسکه رنگ نمائی باب جل تهر کارنیس بمعه اند هما یا

سبزه راز صفائی جلوه زیر این سقف دلکش که از شبه بندی صورت نمائی فرمود مهر بین ست اگر بروزنمائی

نگارخانه چین جبین برابری میکند سبزه دوبر طلق محرالنس که از رنگ یکشی مینا چهره نمائی ریاض جنت

است اگر سکس روائی خطا خطا کیسه دی ارزد بر اطراف دیوارش نقش و نگار بوقلمون گسترده تا نگارخانه

بهار زرد مسر زیابش گردیده اگر بانقشه بهار دیوار این الوان سپید بچون صورت دیوار زجا نمی جنبید و اگر بهر تو

از گلستان خویش گل بنظاره میجنبد چون غنچه سر بگریبان تحیر میکشید با همه تحجب اوامکان که سر رشته

خاطر ما باید چون غنچه بکرم بهواش بدا دلی کشید دلش از شگفتگی چون گل بگشاید و بر سو چه دل که چون

شمع بر جا ما محفل هر بلحظه خاکرم گسند بسمه رنگش نور و سرور رجا دو دا خاصل نماید بلکه جرس لوا عیسی جهان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نمائد از گوشه بالاخانه نمودار است نگارخانه چندین جهان حسن و خوبی از ابنیه آتش رو نماید اگر در مقابلهٔ عمرش قرص
خورشید سپر انداز در روست و کنگره اش بر قصر قیصر خنده و دندان نما و بر ایستادهٔ شاهی را قبهٔ نهی مهر و ماه رب ارجای
کنند سپهر است و رنج خانه اقبالش بمصابیح مراد روشن شود و کاشانه وروش نقش باقدام مثمنت و گرانبار بابام بالون
الصام **ابیات در توصیف مکان مذکور**

بنا نمود چون عالی مکانی امیر الدوله نواب والا
بسرو سر خیل سرداران عالم رحمت قیض او شد شهره بر جا
بر بسی جود وان ووهم نابرده را همچو نام جاهم گردید با
بعهد عالی که گردد و در حسن جولان بیکدم شد جهت اشکارا
زکین بکرفت جهت در ماه جهدش جهد گیرد گشت ازین جوق اعدا
بهم رنگ و نجم دردو در عهدش تیمی کو سپید یابیم است یکجا
بدور او پس دیر را بود است بنای قصر ایوان سپهر آسا
بنای باغ سبز دیده کرده تو زلطفش یار خوش شد فرا
بلی تفریح دل فلک جاه بنا کرده مقامی رشک اقصا
بخوبیها بعالم بیش شد سر چو ز غرور بسنگ خاره الی اب گلشن صرف کردند لوکوی جلوه مهر پیدا
زلو زنا بعت این زر گوهر زیاقوت و کبود و زر و مینا
زتوصیفش سخن دیگر چه رانم که بیکبارست ایی فکر شعرا
بر دوات آن نگین این قبض و رکه الهی تا ابد لا دیا دیا
چو شادمان حشت با پیچ نیکش جزو کیفا مقام بخبرت قصر است

قطعه تاریخ مکان دو اخانه که کمره بار عام است

جو نواب نصیر الدوله جمشید جاه که تیغ جامش ز دی جهل نیکنامت
بنا نمود جائی بار عامی که در جهان بعالم خوش مقامست
نظیرش نیست یابد بلطف و جائی نو کوی و صحبت عالم تمامست
بمهرش مهر از خط تعین بجا روشن جامع وجه تمام است
کنند تا زرشکی او نسق مستقیم قمر بر کرم و صحن شام دائم

بشوق خاکبوسی در او ... زخیل سروران لب بر در بام است
ز شادی کش نثار بخش جوهر است بگو این قصه جای بار عام است

نظم نامه کتاب تسریح الصنع لذو وصف اخبار از عمادی محمد الله ابن نامه لقب است بنام امیر زمان ثابت بیست

امیری که ملکش سپهر پایدار بتر بوده کرباد در روزگار
خداوندگیتی که گردون جهان بداتش همه وصف کرده عیان
زحاتم سبق برده در سخا بمردی ز رستم شده او شنوا
ز نوشیروان داد در بخشش بپرورش شده افتخار در میس
ز علمش سر کوه اند سنگ ز خلقش دل نامه گردیده تنگ
کنون وقت شد نامه سازم تمام مخاطب ممدوح گویم کلام
بس او صاحب او طاهر است امیر از آن مه فرزان خطاب مگیر
تو در جنگ نوبان شدی بشنوا بسکند سپاس بندهی تو بر بشنوا
ز برا و چنین شد کامران شد نشان نام او روشن بسبز و بستان
ز نور او شده دلی چو دیو ... ز دل او چشمه نور برده بجز در
ز جنگ تو شد سند مهر بیقرار شده صلح چو از تو ... انجام کار
چو بر باکمور خرم کردی بجنگ بکین ساختی غارتش بیدرنگ
تو بگرفتی از ملازمان خراج ز تو بافت بر راجه ملک تاج
ز جنگ تو اکر زهم گشت تنگ نمودی اشتی از تو بگذاشت جنگ
بدور شد ز اسلام تا فخت نور سیاهی کفر از جهان گشت دور
شود زبان بر سر مو ملک بگر دو ثنا سر مو ادا
دگر نه ملالوده کی این دماغ که مانند شعل بر درم چراغ
ملامت چشم توئی نامور که بینی بخشم فرش کن نظر
به بین خوب بدام نامه چون چنگ که این نامه را کرده ام تیز گیر
ادا کردست حق دادمک دریغی سپه ... تاریخ جنگ
تو هم سکه ابی نامدار زحاوندی خوبی آسکار
که نامن درین نامه ... بلسم ... باد بکار دوام
تو کردی اگر فخر و نسبت شاهی این باغ ... هموطن
در بنای عمارت بود چند سال بود این بنا تا ابد لا یزال

بهار گلستان بود چندانکه بود دایم این گلشن دولت بفیروز بجوان همیشه باد این مجلس دعا که باب اجابت بشگفت وا

الهی بحق نبی و رسول دعای من بکن قرین قبول بود تا بگردون گردنده ماه زحل ذات ابیض سیاه

حوله بخت او سرکش و باد زانجم فزون همرکابش فتح باد هم او و اولاد او شاد باد امام طفیل محمد علیه السلام

در تعریف نواب نامدار امیر الدوله محمد امیر خان بهادر

زهی نامدار امیر زمان برآرنده حاجت بیکسان

بهمت چو حاتم نه بل بیش از او بجرأت چو رستم نه بل بیش از او شجاعت در وصف او علو همت و برد او بحق

بهر جا که او اسپ جولان نمود در فتح اقبال و دولت گشود بمغرب بر آمد بمیدان که ازو خواهان دشمن بصد زبان

زجنگ و جدل تا کمر بست شاد بطاعت کمر بست گردن نهاد ز ارباب دین زو گشت شاد بی دریغ علم بفرمود گوش

جهان در بنا ... گشت که اسلام ملک ... نشست براه خدا آنکه دارد نظر بود در فراش بشام و سحر

مصحف بخط ور نگار براه خدا داد بیش از شمار نمازش سزد همچنانی قضا شد او فات او حرف با خدا

بطاعت اگر دست دارد نگار بباطن ز اوراد دارد شعار بر قصه جهان روزه دار نمود که بر رای دار ... وجود

بنام دهش ... در جهان که بیرون نشد جیب دامان از که سایه ایست فوت لرا نبود که او معقر جنید

بنمود ... چون در جهان عطا بخش نام ادرود گران جواب نامه بیابان رسید بگوش دل آن بیکسند

شادمان گشت گفتا بمن که ای مرد میدان شعر و سخن بگو آنچه داری تمنا ببر که بخشم ترا ... جواهر در زر

بگفتم تمنای گوهر نیابد ندارم ز جاگیر و زر هیچ کار تمنی همینم که در احسان تو بدل می‌کنم ثنا خوان تو

کنون سوم گوشه گیر بیاد خدا و دعای امیر چو بشنید این حرف با او بگوش بفرمود از من خداوند هوش

[illegible] این [illegible] مرا گزین درگه من تو یک [illegible] زجا گیر و خلعت مرا در خور است دلم را ز بیدانشم از درشت

هم خارج از فکر خواندم مجالش به درگاه پاک خدا بود در حق من کنون تا کسی برنگه گو هم ز وصف محلی وزیر

در تعریف صاحبزاده بلند اقبال وزیر الدوله محمد وزیر خان بهادر

[illegible] فرزندان پاک ذات که شد شهره خلق در هر صفات روزی که او آمد در وجود خدا والدش شکر حق نمود

[illegible] شد اسمش [illegible] [illegible] بداد همتش حرف درس کتاب چو [illegible] بسیره خط و [illegible] عنان [illegible]

[illegible] می درس خواندی [illegible] محل حجت از دل بعلم الیقین ز منطق و [illegible] علم خواند میدان [illegible]

[illegible] به علم [illegible] بهر علم شد [illegible] بی نظیر بحلم و سخا و تجلی و وفا [illegible] بفضل خدا

[illegible] و داد حق بیشتر بود [illegible] بهر لحظه فرمان حکم پدر چو ایمان و قرآن [illegible]

و والدش [illegible] نشسته بود با ادب [illegible] براه سعادت چنان [illegible] که شد شهره در عالم تمام

الهی درین گلستان جهان ❀ بود تا رواج بهار و خزان

رواج امید [illegible] احزان باد دور ❀ بود دائم او [illegible] بهار و سرور

تمام شد نسخه [illegible] [illegible] [illegible] بتاریخ سوم ماه محرم الحرام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تحریر یافت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

این کتاب [illegible] عالیشان جلالت [illegible] بهادر [illegible] میدارد

[illegible] سید [illegible] خان [illegible]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Y
17

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

STATE MUSEUM, LUCKNOW
LIBRARY
Acc. No. 17
Book No.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Y/17

Y
17